

سکولاریسم در حوزه و اخباری‌گری در دانشگاه

جریان‌شناسی مواجهه مکاتب نظری علوم انسانی با اقتصاد اسلامی

جنگ‌های نوین اقتصادی و انگاره‌های ذهنی مانع تولید

بررسی نفوذ هیبریدی دشمن در
عرصه‌های مختلف اقتصادی

تولید داخلی و بهره‌وری ملی

انگاره و بهره‌وری در نیروی انسانی

الیگارش‌ها، اصلی‌ترین مانع پیشرفت اقتصاد

راهکارها و راهبردهای اقتصادی برون‌رفت
از معضلات اقتصادی

دارسی، بیماری هلندی مانع تولید

بررسی انگاره‌های ذهنی مانع تولید

افسانه علم اقتصاد

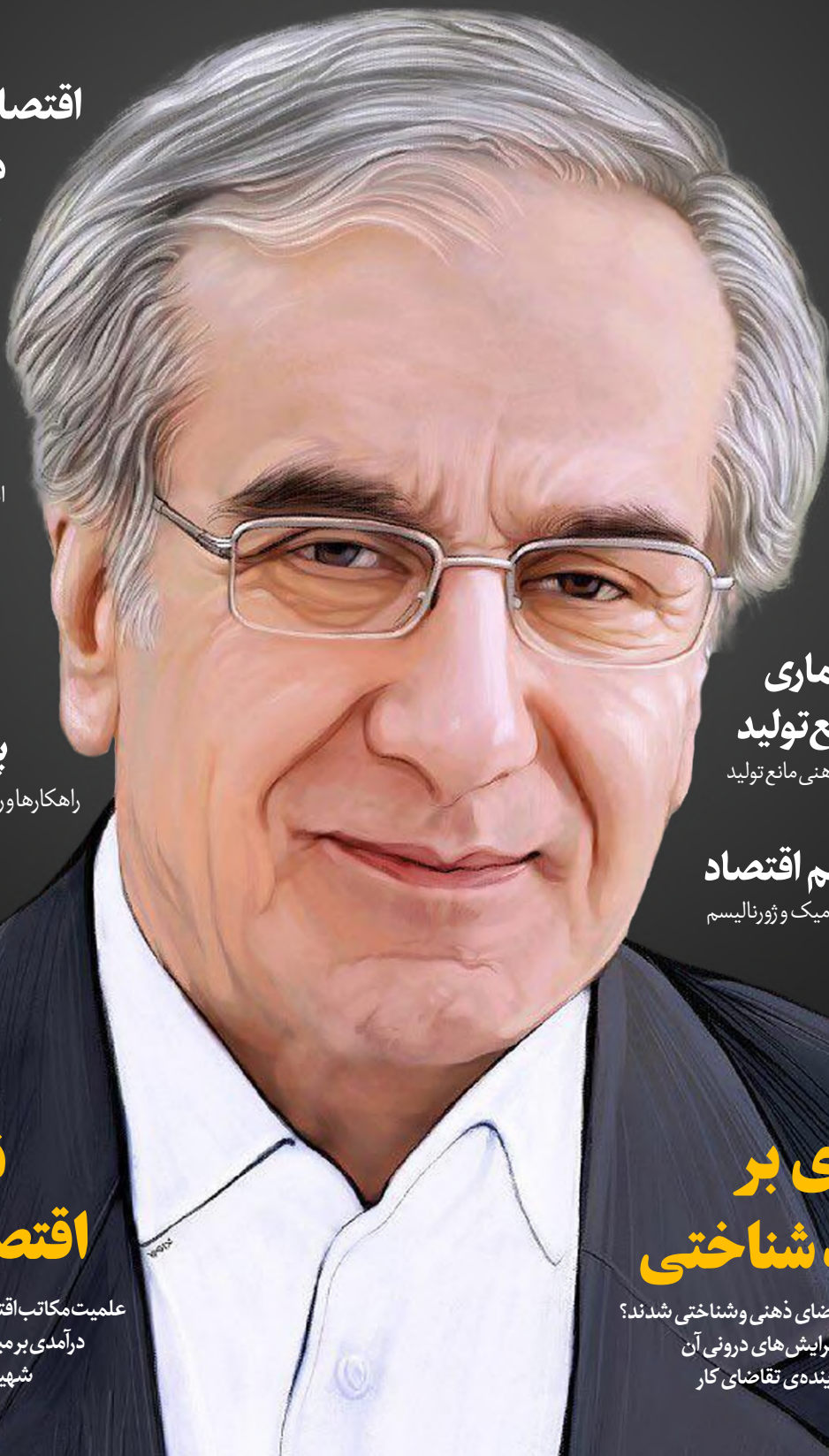
نقد تحصیلات آکادمیک و ژورنالیسم
دانش اقتصاد

نقد ناقدان اقتصاد اسلامی

علمیت مکاتب اقتصادی را چه کسی تعیین می‌کند؟
درآمدی بر مبانی شناختی علم اقتصاد اسلامی
شهید صدر، بنیان‌گذار اقتصاد اسلامی

درآمدی بر اقتصاد شناختی

چرا نهادگراها وارد فضای ذهنی و شناختی شدند؟
اقتصاد شناختی و گرایش‌های درونی آن
هوش مصنوعی و آینده‌ی تقاضای کار



ساخت ایران

تعصب ملی

جوان ها اگر همان قدر که به تیم های فوتبال قرمز و آبی یارنال و...
تعصب دارند، نسبت به تولید داخلی تعصب داشته باشند،
بسیاری از مشکلات ما حل خواهد شد.

عزیزها
۹۷/۷/۸۱

ساخت ایران

ساخت ایران

ساخت ایران

ساخت ایران

ساخت ایران

ساخت ایران





خردوروزی، یک مجله اندیشه‌ای آزاد و مستقل با هویت اسلامی، انقلابی است که اندیشه‌های جاری انقلاب اسلامی را با آرمان نیل به تمدن اسلامی بر مبنای اسلام ناب دنبال می‌کند. بدین منظور با رویکردی اندیشمندانه و فکری، سعی در جمع آثار اندیشمندان و متفکران آزادمنش و ژرف اندیش در موضوعات متعدد و متنوع تمدن ناب اسلامی دارد و در همین راستا با رویکردی انتقادی به نظم ناعادلانه و ظالمانه حاکم بر جهان امروز می‌نگرد. خردوروزی وضعیت کنونی نکثر آراء روشنفکران و تشتت آراء فلاسفه غرب را فرصتی مغتنم جهت ایجاد فضای گفتگویی اندیشمندان دینی می‌داند و در تلاش است با توجه به انگاره‌های ذهنی افشار نخبگانی در موضوعات مختلف حوزه دین و اندیشه، از خاستگاه اندیشمندان اسلامی فضایی فکری و گفتگویی را رقم بزند. خردوروزی در حقیقت محملی برای کنش ارتباطی است که در بستر آن متفکران آزادمنش در جایگاهی برابر و مبتنی بر منطق و استدلال به بحث و گفت‌وگو و طرح دیدگاه‌های خود جهت نیل به تمدن ایرانی - اسلامی می‌پردازند؛ در راستای وصال و پویای این رسالت «مجله تخصصی خردوروزی» از اعانت تمامی علاقمندان در نگارش یادداشت، طرح ایده و ایجاد فرصتی برای گفتگو با اندیشمندان با کمال افتخار استقبال کرده و دست یاری یکایک آنان را به گرمی می‌فشارد.



هنگام ارسال مطلب، نکات زیر را مدنظر قرار دهید:

- آثار خود را تایپ شده و براساس رسم الخط خردوروزی ارسال کنید.
- آیین نگارش و شیوه نامه نسخه پردازی ما نسبت به کلیه آثار اعمال می‌شود.
- از آثار ارسالی حتماً رونوشتی برای خود نگاه دارید، زیرا مقالات دریافتی عودت داده نمی‌شوند.
- ارجاعات، مستندات و پاورقی‌های هر مطلب را بر اساس شیوه‌های مرسوم منبع نویسی دانشگاهی ذکر کنید.
- به همراه ترجمه، اصل مطلب را نیز ارسال کنید.
- نشانی خود را به صورت دقیق با قید کدپستی و شماره تماس بنویسید.
- خردوروزی در ویرایش، حک و اصلاح مطالب آزاد است، اما چنانچه میزان ویرایش بیش از حد متعارف باشد، به اطلاع صاحب اثر خواهد رسید.
- صاحبان آثار اگر خواهان آگاهی از پذیرش و یا عدم پذیرش اثر خود هستند، از طریق ایمیل نشریه یا ادمین کانال ایتا با ذکر دقیق مشخصات خود با ما در ارتباط باشند.

صاحب امتیاز:

مؤسسه فرهنگی - رسانه‌ای شناخت

مدیر مسئول:

رفیع‌الدین اسماعیلی

سر دبیر:

دانیال بصیر

دبیر تحریریه:

مجید رحیمی

شورای سیاست‌گذاری:

عبدالحسین خسروپناه، سید کاظم رجایی، حسن صدراپی عارف محمد حسنی، محمد جواد توکلی، محمدرضا کدخدایی

هیأت تحریریه:

تحریریه ایرانی: حمیدرضا مقصودی، پروانه بیاتی، علی سعیدی، رضا اجاق سمانه مهرپور، سید علی سبحانی ثابت، علی اکبر ناسخیان، غلامرضا نائینی، مرضیه صادقیان، علی نعمتی، ملیحه خواجوی
تحریریه خارجی: پائول بورگین، پاسکال رستریو، دارون اسیمگلی
گروه ترجمه: فرخنده سادات یزدانی، محمد جواد عسگری نودهی سید محمد امین علوی

ویراستار:

فاطمه پورعبدی، طیبه چراغی

فنی و هنری:

مدیر هنری: عرفان خلیلی‌فر

تصویربرداری و تدوین: گروه تولید رسانه اندیشه و آگاهی فکرت نقاشی جلد: علیرضا ذاکری

روابط عمومی:

محسن حاجی مقدس

فضای مجازی:

ندا خلیلی‌فر

با تشکر از:

مرحوم محمد حسین فرج‌نژاد

ویژه‌نامه «اقتصاد شناختی» مجله تخصصی خردوروزی در خرداد و تیرماه سال ۱۴۰۰ در فرایند نگارش و تولید قرار گرفت. آماده‌سازی محورهای علمی و ویراست‌نهایی مطالب زیر نظر دکتر محمد حسین فرج‌نژاد انجام شد و سرانجام در روزهای پایانی آماده‌سازی این شماره استاد فرج‌نژاد دارفانی را وداع گفتند. روحشان شاد و یادشان گرامی.

راه‌های ارتباطی:

نشانی: قم، بلوار بسیج، بعد از خیابان شهید تراب نجف‌زاده

مؤسسه فرهنگی - رسانه‌ای شناخت

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۴۲۰۶۴

آدرس سایت: www.Fekrat.net

صفحه اینستاگرام: @Kheradvarzi.ir

فهرست

سرمقاله و فرامتن

■ فرامتن
■ آغازی بر فهم دیگرگون در اقتصاد شناختی
| مرحوم استاد محمد حسین فرج نژاد |
| ۹ |



■ سرمقاله
■ انضمام مفاهیم انتزاعی نظام های اقتصادی
| مجید رحیمی |
| ۷ |

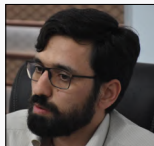
مبانی علم اقتصاد

■ الیگارش ها، اصلی ترین مانع پیشرفت اقتصاد
| راهکارها و راهبردهای اقتصادی برون رفت از معضلات اقتصادی |
| گفت و گو با دکتر حسین راغفر |
| ۱۹ |



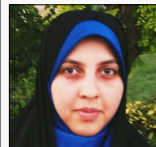
■ مانع اقتصاد اسلامی، سکولاریسم در حوزه و اخباری گری در دانشگاه است
| جریان شناسی مواجهه مکاتب نظری علوم انسانی با اقتصاد اسلامی |
| گفت و گو با دکتر عادل پیغامی |
| ۱۲ |

■ افسانه «علم» اقتصاد
| بررسی اندیشه ای و نقد تحصیلات آکادمیک و ژورنالیسم دانش اقتصاد |
| دکتر علی سعیدی |
| ۲۷ |



■ پارادایم حکمی و اجتهادی در حکمرانی اقتصادی
| درآمدی بر مبانی شناختی علم اقتصاد اسلامی |
| حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه |
| ۲۵ |

■ نقد کتاب «یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار»
| گزارشی از نشست تخصصی نقد کتاب «یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار» |
| ۳۸ |



■ بررسی اندیشه های شناختی- اقتصادی مکتب کینزی
| تبیین اندیشه های مکتب اقتصادی کینزی و نئوکینزی |
| مرضیه صادقیان |
| ۳۱ |

■ یهودیان و حیات اقتصادی مدرن
| کتابی که توسط صهیونیست ها سوزانده شد! |
| ۴۵ |



■ تبیین حیات دینی، اجتماعی و اقتصادی در فرهنگ معاصر
| معرفی کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری |
| ۴۴ |

اقتصاد اسلامی

■ ملاک علمیت مکاتب اقتصادی را چه کسی تعیین می‌کند؟

| بازخوانی و نقد سخنان آیت‌الله علوی بروجردی در خصوص نفی اقتصاد اسلامی |

| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامعلی معصومی نیا |

| ۵۸ |



■ جایگاه فقه اسلامی در کاشت ذهنی اصول و مبانی علم اقتصاد

| سیستم و مدل دستگاه‌های آموزشی و پژوهشی، بر مبنای اقتصاد اسلامی نیست |

| گفت‌وگو با دکتر مسعود درخشان |

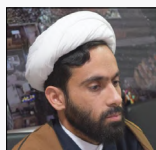
| ۴۸ |

■ وابستگی اقتصادی، شایسته مملکت اسلامی نیست

| نگاهی به سیره اقتصادی امام خمینی (ره) |

| عرفان خلیلی فر |

| ۷۱ |



■ عدالت اقتصادی به مثابه فقه اقتصاد

| لزوم توسعه و تبیین فقه اقتصادی |

| حجت الاسلام والمسلمین علی نعمتی |

| ۶۷ |

■ بررسی تطبیقی نظام توزیع در اقتصاد اسلامی و مکاتب غربی

| توزیع درآمد و ثروت در مکاتب مختلف اقتصادی |

| ملیحه خواجوی |

| ۸۶ |



■ تبیین جایگاه دولت در برقراری عدالت اقتصادی

| مبانی نظری دولت حداقلی از منظر هایک و تقابل آن با نظریه دولت در اندیشه اسلامی |

| رضا اجاق |

| ۷۹ |

■ تبیین نسبت اسلام و اقتصاد

| گزارشی از ماهیت و هویت اندیشه‌ای علم اقتصاد اسلامی |

| ۱۰۹ |



■ شهید صدر، بنیان‌گذار اقتصاد اسلامی است

| بررسی اندیشه اقتصادی شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر |

| ۱۰۳ |

■ تبیین مکتب اقتصادی اسلام و نقد نظریه‌های اقتصادی مارکسیسم

و سرمایه‌داری

| معرفی کتاب اقتصادنا |

| ۱۱۶ |



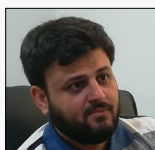
تولید و اقتصاد مقاومتی

■ نگاهی به انگاره‌های ذهنی موانع تولید

| داری، بیماری هلندی مانع بزرگ تولید |

| دکتر حمیدرضا مقصودی |

| ۱۲۹ |



■ جنگ‌های نوین اقتصادی و انگاره‌های ذهنی موانع تولید

| بررسی نفوذ هیبریدی دشمن در عرصه‌های مختلف اقتصادی |

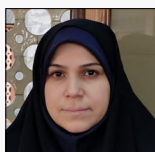
| گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمدکاظم رجائی |

| ۱۱۸ |

فهرست

■ راهبرد بازاریابی اجتماعی در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی

بازاریابی اجتماعی به مثابه رهیافتی مفید در سیاست‌گذاری معطوف به تغییر رفتار |
دکتر پروانه بیاتی | | ۱۳۵ |

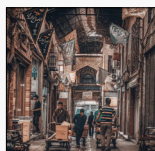


■ تولید و بهره‌وری ملی

نقش انگاره در بهره‌وری نیروی انسانی |
دکتر علی اکبر ناسخیان |
| ۱۳۳ |

■ رهیافتی اسلامی نسبت به حسابداری تولید ملی و محاسبه تولید ناخالص ملی

معرفی کتاب شاخص تولید طیب |
| ۱۵۱ |



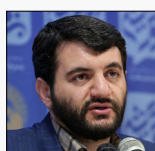
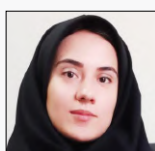
■ مؤلفه‌های جمعیتی، بازار کار و رشد اقتصادی

بازشناسی چالش‌های رشد اقتصادی در ایران |
| ۱۴۷ |

اقتصاد شناختی

■ تحلیلی بر الگوی تولید و رفتار تولیدکننده در اقتصاد شناختی

درآمدی بر شیوه‌های تغییر رفتار اقتصادی انسان |
مونا امیری |
| ۱۵۷ |

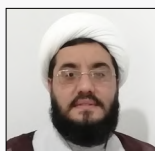


■ انگاره‌های شناختی اقتصادی تولید

مدیریت و تربیت رفتارهای اقتصادی |
گفت‌وگو با دکتر حجت‌الله عبدالملکی |
| ۱۵۳ |

■ ترسیم جایگاه اقتصاد شناختی- رفتاری در پشتیبانی و مانع‌زایی از تولید

نقش باورها، عقاید، ارزش‌ها و انتظارات در رفتار و تصمیمات افراد |
حجت‌الاسلام والمسلمین غلامرضا نائینی | | ۱۶۷ |

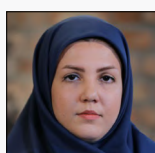


■ اقتصاد شناختی و گرایش‌های درونی آن

چرا نهادگراها وارد فضای ذهنی و شناختی شدند؟ |
دکتر سید علی سبحانی ثابت |
| ۱۶۲ |

■ اقتصاد شناختی چیست؟

عقلانیت انطباقی بر نهادهای جمعی |
پائول بورگین |
| ۱۸۴ |

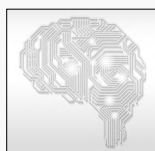
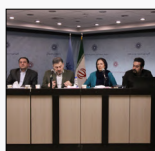


■ هوش مصنوعی، سکوی پرش اقتصاد دیجیتال

درک رفتار محیط، تفکر، یادگیری و اقدام هوشمندانه در اقتصاد دیجیتال |
سامانه مهرپرور |
| ۱۷۹ |

■ فلسفه پول، مهم‌ترین اثر گئورگ زیمل

نشست نقد و بررسی کتاب «فلسفه پول» |
| ۲۰۸ |

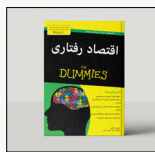


■ هوش مصنوعی و آینده‌ی تقاضای کار

سازماندهی تولید در اقتصادهای مدرن |
پاسکال رستریو، دارون اسپمگلی |
| ۱۹۶ |

■ بررسی پایه‌های تجربی و تحلیلی مدل‌های اقتصادی

معرفی کتاب اقتصاد رفتاری |
| ۲۱۰ |



سرمقاله

انضمام مفاهیم انتزاعی نظام‌های اقتصادی

درآمدی بر مبانی معرفت‌شناختی نظام‌های اقتصادی

کینزی، شیکاگو، نهادگرایی، کلاسیک‌های جدید و... نظام‌واره‌ی نجات اقتصادی دنیا را مطرح ساخته‌اند، مکتب مارکسیسم انسان را در بند اقتصاد نگه می‌دارد و به جای آن که اقتصاد جزئی از برنامه‌ی انسان باشد، انسان می‌شود جزئی از پازل گسترده‌ی اقتصاد، لیبرالیسم اقتصادی نیز به مثابه ابزاری برای لذت‌جویی قشر محدودی داعیه‌دار اقتصادی رفاه‌مند است که نتیجه‌ی آن فربه شدن اقشار قلیلی از اجتماع خواهد شد.

هیچ‌کدام از مکاتب اقتصادی نتوانسته‌اند ساحت وجودی انسان را به صورت کامل پوشش بدهند، چرا که زادگاه و خاستگاه علم اقتصاد، مقصدی غیر از مقصد انسان است. آنچه که هنری جرج، آدام اسمیت، میلتون فریدمن، مارک اسپیتزنیگل، ریچارد کانتیلون و اساتید و شاگردان آن‌ها مطلوب می‌انگارند با جهان‌بینی و ایدئولوژی اهداف خلقت انسان سازگار و هماهنگ نمی‌افتد. نیازهای بشر را نمی‌توان خارج از ساحت وجودی او تعریف کرد، ذات «بهره‌کشی» انسان‌ها، منابع محدود و عدم پایداری به اخلاق و منابع حیوانی در برخی از جوامع از جمله مسائل مهمی است که در نسخه‌پیچی‌های اقتصادی به آن‌ها توجهی نشده است.

بدون شناخت مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، شناخت آیین رفتار اقتصادی انسان نمی‌توان به راهکاری جامع برای اقتصاد جهان بشری

اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان یک جامعه شناخته می‌شود. دین و آیین نیز به مثابه یک مدل و حیوانی از سبک زندگی، اقتصاد را سبب قوام جامعه می‌داند. نقشی که اقتصاد در جامعه ایفا می‌کند، همانند ستون میانی خیمه است که خیمه را برپا نگه می‌دارد و به آن معنا و مفهوم می‌بخشد. اگر به اقتصاد یک جامعه خلل وارد شود یا سست و ضعیف شود، به همان میزان جامعه آسیب می‌بیند.

در طول تاریخ با توجه به نیاز بشر به حل‌گه‌های معیشتی مکاتب مختلف اقتصادی داعیه‌دار منجی‌گری در نظام‌های اقتصادی شده‌اند، هر مکتب اقتصادی از مکتب مرکانتیلیسم، فیزیوکراسی، کلاسیک، سوسیالیسم، لیبرالیسم تا کینزی، نیو

دست یافت؛ در دنیای امروز با فرمول‌ها و اهرم‌های متأثر از فناوری‌های نوین، در اراده آدمیان و خواست و اشتها و اختیار انسان‌ها تأثیر می‌گذارد؛ از سوی دیگر نظام اقتصادی هر کشور در وضعیت معیشت، فرهنگ و پیشرفت جامعه نقش تعیین کننده دارد. پدیده فقر و ثروت، عدالت و بی‌عدالتی، وجود انگیزه فردی لازم یا نبود آن، کارایی و عدم کارایی و موارد دیگر عمدتاً تحت تأثیر نظام اقتصادی و در چارچوب آن به وجود می‌آید.

اقتصاد نه ابزار لذت جویی است و نه تمام ساحت وجودی انسان، اقتصاد به مثابه ابزاری است برای تأمین نیازهای نخستین برای رسیدن به سعادت جامع، در نظام گفتمانی اسلام، اقتصاد، ابزاری برای تسلط انسان بر انسان نیست. آیت‌الله شهید مطهری (ره) در کتاب نظری به اقتصاد اسلامی می‌نویسد: «اسلام می‌خواهد که غیرمسلمان بر مسلمان تسلط و نفوذ نداشته باشد. این هدف هنگامی میسر است که ملت مسلمان در اقتصاد نیازمند نباشد و دستش به طرف غیرمسلمان دراز نباشد، و الا نیازمندی ملامت است با اسارت و بردگی، ولو آنکه اسم بردگی در کار نباشد. هر ملتی که از لحاظ اقتصاد دستش به طرف ملت دیگر دراز باشد، اسیر و برده اوست.»^۲ اقتصاد البته هدف یک جامعه نیست، اما وسیله‌ای است که بدون آن نمی‌توان به هدف‌ها رسید.^۳

گفتمانی که اقتصاد را به مثابه ابزاری در اختیار انسان برای رسیدن به سعادت می‌داند هر چند قدمتی به اندازه‌ی خلقت انسان دارد، اما با توجه به غلبه‌ی جنگ‌های هیبریدی بر نبردهای کلاسیک در عصر شبکه‌های اجتماعی و مقابله سازمان‌های امنیتی مانند TFI و CIA، جریان‌ات اقتصادی، تراست‌ها و کارتل‌های اقتصادی، اندیشکده‌ها، اساتید، طرح‌ها و کتب راهبردی، دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی و... با این گفتمان تاکنون توفیق کاشت انگاره‌های آن در ذهن مردم و نخبگان به صورت کامل و کارآمد حاصل نشده است؛ بدین منظور برای رسیدن به یک مکتب اقتصادی انسان‌ساز بایستی پژوهش‌ها و تحقیقاتی عمیق و موشکافانه در راستای شناخت انواع مکاتب اقتصادی شکل بگیرد؛ ریشه‌های موانع اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران به غربزدگی دانشگاهی، تقلید بسیاری از اقتصاددانان ایرانی از لیبرالیسم اقتصادی و مکتب نئوکینزی و شیکاگو، کم‌کاری قوای سه‌گانه و انگاره‌های منفی ذهنی مردم در رابطه با تولید، برمی‌گردد؛ آنچه منجر به پدید آمدن انگاره‌های منفی تولید می‌شود رشد تفکر سرمایه‌سالاری در نظام‌های آموزشی و اقتصادی است.

با توجه به نیاز وافر یک جامعه‌ی پویا و کارآمد به یک الگوی مناسب اقتصادی در دهمین شماره از مجله تخصصی اندیشه‌های جاری انقلاب اسلامی «خردورزی» قصد داریم از دریچه‌ای متفاوت به اندیشه‌ها، مسائل، موضوعات

و چالش‌های اقتصادی بپردازیم، کنکاش‌های ذهنی و دغدغه‌ی مادر این شماره انضمام مفاهیم انتزاعی نظام‌های اقتصادی با نیازهای اساسی انسان مدرن است؛ نظام اقتصادی مادامی می‌تواند نجات بخش جوامع بشری باشد که ناظر به ویژگی‌های هستی‌شناختی انسان مدرن باشد.

برخی از مهم‌ترین موضوعاتی که در این ویژه‌نامه به آن پرداخته شده است عبارتند از: سکولاریسم در حوزه و اخباری‌گری در دانشگاه، الیگارش‌ها، اصلی‌ترین مانع پیشرفت اقتصاد، جایگاه فقه اسلامی در کاشت ذهنی اصول و مبانی علم اقتصاد، جنگ‌های نوین اقتصادی و انگاره‌های ذهنی مانع تولید، انگاره‌های شناختی اقتصادی تولید، پارادایم حکمی و اجتهادی در حکمرانی اقتصادی، مبانی شناختی علم اقتصاد اسلامی، بررسی اندیشه‌ای و نقد تحصیلات آکادمیک و ژورنالیسم دانش اقتصاد، تبیین اندیشه‌های مکتب اقتصادی کینزی و نئوکینزی، بازاریابی اجتماعی به مثابه رهیافتی مفید در سیاست‌گذاری معطوف به تغییر رفتار، نقش انگاره در بهره‌وری نیروی انسانی و... *

مجید رحیمی، دبیر تحریریه

پی‌نوشت

۱. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان جلد: ۲، صفحه: ۱۷۷.
۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار جلد: ۲۰، صفحه: ۴۰۵.
۳. بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران.



مرحوم استاد محمدمحسن فرج‌زاد

نویسنده و پژوهشگر اقتصاد



انتظارات اقتصادی در دامن رسانه‌های نوین
و حاکمیت سایبرنتیک سرمایه‌داری

آغازی بر فهم دیگرگون در اقتصاد شناختی

آنگلوزاییان‌ها در جنوب شرق آسیا، افسار رسانه‌های آزاد و تجارت ناپاک را در دست گرفته و می‌تازند و می‌نوازند. شمشیرشان را پنهان کرده و پنبه‌ها را به شراب آمیخته‌اند تا انسان عصر انفجار اطلاعات و بمباران رسانه‌ها را با شلاق سکس و توهم بنوازند و عقلش برابند و برایش آواز آزادی بخوانند. درست مانند فیلم «وال استریت» الیور استون، که پدر هم به دختر خود رحم نمی‌کند، برای پول بیشتر در «رؤیای آمریکایی» امروز.

در سکانسی از فیلم «تجارت جهانی» رئیس یکی از بانک‌های واسط بین مافیای اروپایی-آمریکایی فروش اسلحه، چنین اعتراف می‌کند: «قلب سرمایه‌داری غربی، بانک است و بورس؛ و شبکه بانکداری یعنی سوار شدن بر بدهی‌های مردم. بدهی مردم، زمانی بیشتر می‌شود که در درگیری‌های محلی مبتلی شوند و در جنگ‌های محلی، اسلحه‌های کوچک، کاربرد همگانی دارد و تجارت اسلحه‌های کوچک، سود سرشاری دارد. ما هم به عنوان بانک، واسط بین اسلحه‌سازان غربی و خریداران قاچاق اسلحه‌های کوچک از کشورهای جهان سوم هستیم. اما منفعت اصلی ما از سود سرشار این قاچاق تجارت‌نمانیست، بلکه هر جا اسلحه بیشتر راه پیدا کند، درگیری‌ها بیشتر می‌شود؛ هر جا درگیری

به فکرم فرو برد. انتقادی بود و صریح؛ بویی از آزادگی در انتهای بن بست تمدنی غرب رامی داد؛ دریچه‌ای به نور گشوده بود انگار. کم‌کم باید امیدوار بود که انگاره «کاپیتالیسم نجات‌بخش» و «لیبرالیسم رفاه‌مند» دارد سست می‌شود. فیلم «تجارت جهانی» از سینمای آمریکا را برای بار چندم دیدم. در یک کلام، می‌گفت: پولشویی و قاچاق، فروش پنهانی و میلیارد‌ها دلاری اسلحه، راه‌انداختن درگیری و جنگ بیشتر در جهان، آوارگی و کشتار میلیون‌ها نفر؛ فقط برای کنترل بدهی ملت‌های جهان سوم، در مسیر کنترل بیشتر آنها. بانک و بورس و وال استریت هم، ابزارهای طریق سلطه‌اند و لاغیر. آمریکا و اروپا و متحدین

بیشتر شود، ثبات به هم می‌ریزد؛ هر جا ثبات به هم ریزد، اقتصاد تضعیف می‌شود؛ هر جا اقتصاد تضعیف شود، مردم وام بیشتری از بانک‌ها می‌گیرند و به‌کار سیستم سرمایه‌داری می‌شوند و در نهایت هر کس افسار بدهی‌ها را در دست داشته باشد، افسار زندگی مردم را در دست خواهد داشت و آنها را کنترل می‌کند.» و حقیقتاً آیا بدون ترکیب اقتصاد سکولار با رسانه و تبلیغات شناختی جدید و نظام آموزش اقتصاد لیبرال در جهان، می‌توان بر مردم حکومت کرد! تلویزیون را خاموش کرده و با سرعت درونم را کاویدم. دو بخش شهری با اختلاف طبقاتی جدی در بمبئی، شیکاگو، لندن، نیویورک، زاهدان، کراچی، هنگ‌کنگ، شیراز، سنگاپور، سائوپائولو، تهران، برازیلیا و بوئنوس آیرس از ذهنم گذشت؛ میلیون‌ها فقیر جنوب شهری، در بند چند هزار نفر از ثروتمندان شبکه‌ای بالا شهر نشین. پشت سر هم نکاتی به ذهنم رسید: رفاه سعادت‌مندان دینی مردمان عالم یا کنترل و سلطه مادی بر مردم شرق و غرب؟ کدام را باید انتخاب کرد؟ کدام را می‌توان برگزید؟ تولید علم و عمل حکیمانه یا فریاد و علم سلطه‌گرانه؟ جهان ما را چه شده است! حق نیست که سر در گریبان برده و فکری کنیم. مگر می‌توان بی تفاوت بود و نظاره‌گر این سطح از هماهنگی بین اقتصاد پنهان‌کار و پروپاگاندا‌ی جریان اصلی رسانه‌ها و تجارت ناپاک جهانی بود! چرا بانک و بورس و بیمه و قاچاق، در رأس اقتصاد جهان قرار گرفته‌اند؟ آیا این همان «بهشت شداد» موعود کاپیتالیسم لیبرال است یا «بهشت موعود» یهودیان صهیونیست حاکم بر هالیوود و المپیک و لاس‌وگاس و وال استریت؟

پس کورفاهی که دم از آن می‌زدند؟ کجاست آن توسعه بین‌المللی آرمانی فیلم‌ها و انیمیشن‌های جریان اصلی؟ کو وعده‌های تبلیغات تجاری سرمایه‌داران؟ ظاهراً رسالت تاریخی میلیارد‌ها نفر از مردمان قشر خاکستری، در منظر اینان، جز مصرف انبوه و بی‌انتها نیست. واقعا دنیای آزاد همین است؟ جنت آخرالزمانی غرب همین بود؟ این بود نتیجه تسلط سرمایه‌داری بر جنگ‌های اقتصادی و نبردهای نوین رسانه‌ای و شناختی اقتصادی؟ اقیانوس فقرا و مستضعفین جهان را چه شده است؟ مردمان سلطه‌پذیر، دیگر به اندازه سیلی هم مؤثر نیستند. توده‌های غافل را چه می‌شود؟ انسان مغروق در سرمایه داری و غرق در موسیقی و فیلم و سکس و شبکه‌های اجتماعی، زیر یوغ اربابان اطلاعاتی-ارتباطاتی. این بود حقیقت تلخ تصویرسازان بهشت موعود مادی؟ آدمی باید به کجا و کدامین پناهگاه، ره بیابد؟ جبرگرایان تاریخی چپ و راست، خوب توصیف می‌کنند؛ ولی راه فراری برای این وضعیت بغرنج ندارند. ژورنالیسمی ساخته‌اند تهاجمی و کوبنده؛ به بلندای برج‌های وال استریت و بنا شده بر گرده خون آفریقایی‌های شکارشده در استعمار سنتی؛ اما همچون «خانه‌ای بر روی آب».

بی‌بخار و نومیدکننده و جز افسردگی و سودازدگی، نتیجه سوداگری و حاکمیت سرمایه و احزاب نخواهد بود. با ماتریالیسم و دئیسم و سکولاریسم، راه فراری از این وضعیت نمی‌توان یافت؛ سرنوشت اومانیسم، بازنمایی ذهنی رفاه است و لاغیر. فردگرایی بی‌موطن و جامعه‌گرایی بی‌خدا، ره به قبرستان روح دارد، نه گلستان وجود. اعتلای آدم در گذر از اسارت نفس خودپسند و رهایی از اومانیسم ساختارمند در علم اقتصاد مدرن است. پس چه باید کرد! اما انسان‌های رشید و فعال، طوفان ویرانگر ساختارهای متصلب اقتصاد لیبرال را به راه انداخته‌اند و تصمیم به بنای ساختمان دیگری دارند.

و به‌راستی امروز، اقتصاد شناختی و اقتصاد رفتاری که در دانشگاه‌های غرب متداول شده است، در خدمت تأثیرگذاری عمیق‌تر بر مردمان و تسلط بیشتر بر مصرف‌کنندگان برنیامده است؟ جز این است که امروز، مبانی پوزیتیویستی و مادی علوم شناختی، تسلط تبلیغاتی شرکت‌ها بر مردم را بیشتر کرده است؟ پس باید به هوش بود که صرف «تقلید» و «ترجمه» در علوم شناختی و اقتصاد رفتاری و شناختی، برای ما سعادت و رفاه را به ارمغان نخواهد آورد؛ ولی باید بشناسیم‌اش به هزار دلیل*.

پی‌نوشت

۱. محور آنگلوژیان، ترکیبی از کشورهای آنگلو ساکسون و صهیونیسم بین‌الملل است که شامل انگلیس و آمریکا و مناطق تابع آنها از جمله استرالیا، کانادا، نیوزلند، ایرلند جنوبی و برخی مناطق دیگر تحت استعمار انگلیس و آمریکا در کنار رژیم غاصب صهیونیستی است.

ECONOMICS



• گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با اساتید مطرح علوم انسانی:

دکتر عادل پینامی و دکتر حسین راعفر

• همراه با آثاری از:

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه، دکتر علی سعیدی و دکتر مرضیه صادقیان



گفت‌وگوبا

دکتر عادل پیغامی

استاد و عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)

مانع اقتصاد اسلامی، سکولاریسم در حوزه و اخباری‌گری در دانشگاه است

جریان‌شناسی مواجهه مکاتب نظری علوم انسانی با اقتصاد اسلامی

حساس دارد. یکی از رفتارهای انسان، رفتار اقتصادی است و رفتار اقتصادی، ارتباطی وثیق و تنگاتنگ با فلسفه و نظام ارزشی و مبانی اخلاقی انسان دارد. نشریه تخصصی خردورزی با هدف تبیین اندیشه‌ای راهکارها و راهبردهای مواجهه با مشکلات موجود اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران و ارائه یک مدل راهگشا و کارآمد گفتگویی را با «دکتر عادل پیغامی، دانشیار دانشگاه امام صادق علیه السلام» انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ خردورزی: به‌عنوان نخستین سؤال، نظریه خود را در رابطه با مدل راه‌گشای اقتصاد جمهوری اسلامی ایران تبیین بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم، نظریه راه‌گشا برای مسائل انقلاب اسلامی ایران سه وجه دارد و باید در یک مثلث سه ضلعی به آن توجه کرد؛ ضلع اول طبیعتاً موارد آیات و روایاتی است که در اسلام نسبت به مسائل اقتصادی و نسبت به مسائل زیربنایی اقتصادی مثل مسائل فرهنگی آورده شده است. این وجه به قوت خود قاعده و پایه است. ما حتی اگر مسلمان هم نبودیم باز هم ادعای جریانی به نام دین را که وحیانی و الهی است را باید مورد توجه قرار دهیم و حالاً که ما مسلمان و مؤمن به اسلامیم طبیعتاً این توجه به معارف وحیانی نسبت به معارف بشری و تجربی درجه غیرقابل مقایسه‌ای پیدا می‌کند. که در آیه ۶۶ سوره مائده می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی اگر شما به کتاب‌های آسمانی عمل کنید از هرگونه نعمت از بالای سر و زیر پای تان می‌خورید. ولی متأسفانه بعضی امت مقتصد نیستند و قد علم می‌کنند و نتیجه آن می‌شود همین تورم و بی‌کاری، این ادعا قابل مقایسه با هیچ ادعا و یافته بشری نیست و اگر انسان مؤمن به این آیه و ادعای وحیانی نباشید حداقل باید به‌عنوان یکی از جریانات و مکاتب در برابر سایر مکاتب، وزنی به آن داده شود؛ زیرا سایر مکاتب می‌گویند اگر به حرف ما گوش دهید به شما پیشرفت می‌دهیم و هیچ‌کدام هم ادعا نکردند پیشرفت در حد خوردن از بالای سر و از زیر پا است، این مکتب هم حداقل در حد مکاتب دیگر باید مورد توجه قرار گیرد و وزنی به آن داده شود.

قاعده دوم تجارب بشری است؛ اما طبیعتاً در محدوده‌ی خودش که این هم کاملاً مشخص است و به نوعی در طول مبنا و قاعده وحیانی و اسلامی می‌تواند تعریف شود، ما از علوم و معارف و تجربه‌های بشری باید به خوبی مطالب را یاد بگیریم؛ زیرا علوم و معارف و تجربه‌های بشری بخشی از مبانی و نگاه‌های اسلامی است چرا که اندیشه‌های غیر دینی چه شرقی چه غربی هیچ وقت

معرفی‌نامه |

عادل پیغامی در سال ۱۳۵۲، در تهران از خانواده‌ای پاک و دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت (ع) دیده به جهان گشود. پس از طی دوران تحصیلات متوسطه در کنکور دانشگاه امام صادق (ع) پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۱ همزمان با دورس دانشگاهی، دورس حوزوی را نیز ادامه داد. از اساتید برجسته و به‌نام حوزوی ایشان می‌توان آیات عظام هاشمی، تبریزی، مجتهد زاده، باقری کنی و مصطفوی را نام برد. پیغامی از اساتید موفقی است که طرح‌های متعددی جهت آبادانی و عمران کشور ارائه داده است. پیغامی در زمینه‌هایی مانند: اقتصاد پولی، اقتصاد توسعه، نظریه بازی‌ها، اقتصاد اسلامی، مکاتب و اقتصادهای هترو دوکس، فلسفه اقتصاد، روش‌شناسی‌های پست مدرن، فلسفه و تاریخ علم و... تحقیقات و پژوهش‌های متعددی انجام داده است.

مقدمه

علم اقتصاد در کشور ما، علمی وابسته و وارداتی است. زادگاه و خاستگاه این علم، فضای دیگری است و لذا در نظام ارزشی و فضای دینی حاکم بر جامعه ما، در بسیاری از موارد، با اهداف و مقاصد جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی، سازگار و هماهنگ نمی‌افتد. در دنیای امروز با فرمول‌ها و اهرم‌های اقتصادی، تصمیم‌سازی می‌کنند و در اراده آدمیان و خواست و اشتها و اختیار انسان‌ها تأثیر می‌گذارند. تعبیر عمیق «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا» حکایت از همین نکته مهم و

حوزه ارزش‌ها تعارض یا تلاقی دارد دارد می‌کنیم. اگر تجربه بشری در نحوه اجرای حکم و تعیین مصادیق باشد قبول است ولی اگر بخواهد وارد عرصه‌ی حکم شود قابل قبول نیست پس با تعیین محدوده‌ی درست و با پالایش درست ما به تجربیات بشری نیازمند هستیم.

آقای سیمون از پایه‌گذاران جریان‌ات سوسیالیسم است که نظریات و نگاه ایشان در اقتصاد این است که کل اقتصاد را به دو بخش مولد و غیر مولد تقسیم می‌کند و معتقد است که بخش مولد اقتصاد را باید تأکید کرد و بخش غیرمولد را تا آن جا که می‌شود تخریب کرد، و این دقیقاً یک معضل است، اگر بخواهیم معضل اقتصاد ایران را در یک جمله بگوییم همین است که بخش مولد آن، روز به روز کوچک‌تر می‌شود؛ چون بخش غیرمولد رشد دارد و بخش مولد را خفه می‌کند. بخش غیرمولد از رانت‌ها و حمایت‌های قوانین برخوردار می‌شود و بخش مولدی که دقیقاً در تولید

باطل محض نیست و معمولاً ترکیبی از حق و باطل هستند. حقانیت بشر و تجربیات بشری به هر شکلی که سازمان یافته شد و به علوم، مکاتبات، گرایش‌ها و نظریه‌های علمی، تبدیل شده باشد مشخص است که هیچ کدام نه صفر مطلق هستند و نه صد مطلق، نه باطل محض هستند و نه حق محض، ولی اگر تفکیکی از آن‌ها صورت بگیرد طبیعتاً مکاتب تجربه‌ها و جریان‌اتی که سراغ داریم به نوعی هم مدافع و مؤید نظریات و حیانی هستند و هم در اجرایی شدن آن‌ها به ما کمک می‌کنند و اگر کسی با تاریخ اندیشه‌ها و مکاتب غیر بومی چه شرقی چه غربی آشنا باشد طبیعتاً در آن این فضا را کم نمی‌بیند. البته ما دنبال این نیستیم که برای دین تأییدی پیدا کنیم منظور از مؤید همان احساس همسویی و سازگاری بین دو نگاه است، نگاهی که حتی اگر کسی جدی دنبال کند ممکن است ریشه‌های همان اندیشه‌های غربی را هم در گزته‌برداری‌های پراز علوم و معارف تمدن اسلامی از مسلمان‌ها پیدا کند که این‌که در نجوم و یا پزشکی ما به راحتی می‌توانیم خط سرفه‌هایی پیدا کنیم که علوم مدرنی از معارف و اندیشه است و همچنین از تجربیات مسلمانان و تمدن اسلامی بهره بگیریم. در حوزه‌ی اقتصاد هم این خط سیر مشخص است و این نکته‌ی بسیار مهمی است که موارد موجود در تمدن اسلامی یافته‌های علما و دانشمندان اسلامی ما سازگار با مبانی وحی می‌باشد. اگر ما غرب را به طور مطلق رد کنیم، بعضی از آنچه را که مربوط به ما ولی دست آن‌هاست را رد می‌کنیم همان‌طور که اگر گفته‌های یک منافق یا یک نامسلمان را مطلق رد کنیم در این صورت به تعبیر پیامبر اکرم (ص) ممکن است بعضی از حکمت‌هایی را که تأیید شده و در دست منافق است را رد کرده باشیم. ما در تجربه‌های بشری به شرط تعیین محدوده آن، بخشی از محدوده‌ی یافته‌های بشری که با حوزه حکم و



ضلع سوم هر نظریه و هر مکتبی که می‌خواهد راه‌گشا و کارگشای ما باشد طبیعتاً سازگاری با مقتضیات عینی و کف واقعیت‌های امروز ایران از جمله اقتصاد، جمعیت، فرهنگ، رسانه و نهاد قدرت است که کاملاً به ظرف ایرانیت ما برمی‌گردد در دو ضلع قبلی که محتوای نظریات و تئوری‌های مطلوب، محسوب می‌شوند باید در ظرف ایران معنا کرد.

ما در این زمینه هم افراد زیادی داریم که سعی می‌کنند هم در ضلع دو برای ایران پیشنهادهاتی را ارائه بدهند و هم در ضلع یک و در متن اسلام و قرآن پیشنهادهاتی ارائه می‌دهند؛ اما وقتی که ظرف ایرانیت فراموش می‌شود متأسفانه راهکارهایی می‌دهند که نه تنها راه‌گشا نیست بلکه گره‌افزاست و مشکلاتی را اضافه می‌کنند. مثال‌های متعددی هم از جریان‌هایی چون جریان لیبرال‌ها و جریان اصلاح‌خواه داریم که به همین دلیل ضلع سوم بسیار مهم است.

اگر بخواهیم معضل اقتصاد ایران را در یک جمله بگویم همین است که بخش مولد آن، روز به روز کوچک‌تر می‌شود؛ چون بخش غیرمولد رشد دارد و بخش مولد را خفه می‌کند. بخش غیرمولد از رانت‌ها و حمایت‌های قوانین برخوردار می‌شود و بخش مولدی که دقیقاً در تولید و در اشتغال خودش را نشان می‌دهد نمی‌تواند رشد پیدا کند.

به نظر هم پیش‌بینی قبل از ارائه الگو هم به نحو تصمیم، بسیار مهم است، تصمیم؛ یعنی اینکه شما هر مدلی را که پیشنهاد می‌دهید باید تبعات آن را خوب بسنجید، حتی اگر بنده حکم الهی را بخواهم اجرا کنم باز هم باید به نتایج آن فکر کنم که نتیجه چه می‌شود؛ چون امکان ندارد اجرای اسلام منجر به ظلم و بی‌عدالتی شود؛ اما اگر من آیه‌ای یا حکمی را مدل‌سازی و در جامعه اجرا کردم و باعث افزایش تورم و افزایش بیکاری شد، حتماً یکی از این دو اشکال را دارد که یا من بد اجرا کردم یا اینکه حکم را بد انتخاب کرده‌ام چرا که قطعاً در حکم خدا اشتباهی وجود ندارد و حکم خدا باعث اشتباه و منجر به نتایج بد نمی‌شود. ما نمی‌توانیم بدون توجه به آنچه که در ظرف واقعیت تحقق عینی پیدا می‌کند باشیم؛ یعنی در ایران امروز، چه به ضلع اول اکتفا کنیم چه به ضلع دوم و چه به ضلع سوم، در هر مدل راه‌گشایی را باید مد نظر قرار دهیم.

■ **خردورزی:** در رابطه با بخش اول توضیحات شما، مشکلی اساسی وجود دارد، بسیاری از افرادی که اقتصاد خوانده‌اند اقتصاد اسلامی را به عنوان یک علم یا مکتب قبول ندارند و از مدل‌هایی مانند اقتصاد مقاومتی به عنوان اقتصاد بومی یاد می‌کنند. با چه راهکاری می‌توانیم انگاره‌های اقتصاد اسلامی را در ذهن

و در اشتغال خودش را نشان می‌دهد نمی‌تواند رشد پیدا کند. صحبت آقای سیمون کاملاً بر اقتصاد امروز ایران معنا پیدا کرده و قابل استفاده است. ولی متأسفانه ما در کشورمان با جریانی مواجه هستیم که با خیلی از مکاتب آشنایی عمیقی ندارند، از تحولات و تصور تاریخی معارف بشری و سیر تکمیل آن‌ها هم اطلاعات کافی ندارند و با یک پیش‌فرض‌هایی گرفتار همه یا هیچ می‌شوند، برای همین اندیشه‌های غربی را به یک دید می‌بینند و معتقدند که هیچ کمکی به ما نمی‌رسانند و خود را مستثنی از آن‌ها می‌دانند؛ حال صرف اینکه این مبانی غلط است، باید این دید را کنار گذاشت؟ و این همان فرض و یک نوع نگاهی است که باعث شده ما از ضلع دوم به نام تجارب بشری نتوانیم بهره‌مند شویم و نتوانیم به گفت‌وگو پردازیم که متأسفانه در برخی از جهات حوزوی این موضوع دیده می‌شود و این در حالی است که شخصی مثل شهید صدر که هم فیلسوف و فقیه و اسلام‌شناس بزرگ و هم فردی است که در نظام‌سازی واقعاً منفرد و فقیه بوده‌است در کتاب رسالت ما در بخش چهار کتاب به صراحت بیان می‌کنند که الزاماً تئوری‌ها، مکاتب و مباحث اقتصادی غربی اگر دارای مبانی باشد، دلیل وجود ندارد که ما آن‌ها را رد کنیم و کنار بگذاریم و بنده هم به صحبت ایشان این موضوع را تأیید می‌کنم که این رویکردی که در حال حاضر بعضی‌ها دارند طبیعتاً غلط است.

نخبگان و مردم کاشت کنیم تا بتوانیم از آن‌ها استفاده کنیم؟

در مورد کسانی که می‌گویند ما چیزی به اسم ادبیات اقتصاد اسلامی نداریم یا اقتصاد مورد نظر اسلامی نداریم، این‌ها زیاد قابل اعتنا نیستند؛ زیرا یک سری عوامل غیر معرفتی منجر به این صحبت‌ها شده است، طبیعتاً با عوامل غیر معرفتی نمی‌شود به صورت معرفتی برخورد کرد و باید با همان روش‌های غیر معرفتی برخورد کرد و چیز عجیبی هم نیست امروزه در دانشگاه‌های خارجی و غربی هم کسانی هستند که برخی مکاتب دیگر را نقض می‌کنند؛ اما بعضی‌ها نسبت به موضوع فرقه یا مکتب مورد نظرشان تعصب می‌ورزند و مکاتب دیگر علمی را نادیده می‌گیرند، به نحوی که گویا چنین چیزی در خارج وجود ندارد، این مسأله بین مکاتب غربی هم زیاد است و فقط مربوط به این جریان‌ها روشن فکری ما نیست، این نوع نگرش غیر معرفتی است.

در مورد کسانی که می‌گویند ما چیزی به اسم ادبیات اقتصاد اسلامی نداریم یا اقتصاد مورد نظر اسلامی نداریم، این‌ها زیاد قابل اعتنا نیستند؛ زیرا یک سری عوامل غیر معرفتی منجر به این صحبت‌ها شده است، طبیعتاً با عوامل غیر معرفتی نمی‌شود به صورت معرفتی برخورد کرد و باید با همان روش‌های غیر معرفتی برخورد کرد و چیز عجیبی هم نیست امروزه در دانشگاه‌های خارجی و غربی هم کسانی هستند که برخی مکاتب دیگر را نقض می‌کنند؛ اما بعضی‌ها نسبت به موضوع فرقه یا مکتب مورد نظرشان تعصب می‌ورزند و مکاتب دیگر علمی را نادیده می‌گیرند، به نحوی که گویا چنین چیزی در خارج وجود ندارد، این مسأله بین مکاتب غربی هم زیاد است و فقط مربوط به این جریان‌ها روشن فکری ما نیست، این نوع نگرش غیر معرفتی است.

علمی منتشر می‌شود و همین‌ها توسط دستگاه‌ها و رسانه‌های فرهنگی در رفتار مردم نشانده می‌شود. در مفاهیم اقتصاد غرب می‌بینیم که گاهی از شش سالگی به آموزش می‌پردازند. ما این جریان را در کتاب تعلیم و تربیت اقتصادی به طور مفصل آورده‌ایم که شأن نزول این کتاب هم این بود.

پس نظریه‌پردازی باید با تعیین رفتار عامه مردم همراه باشد. این محور فرهنگ اقتصادی متأسفانه بسیار ضعیف بوده و به اندازه کافی رشد نکرده است. محور دوم رشد نکردن جریان علمی و رسانه‌ای نشدن آن است، ما ادبیات، یافته‌ها و کتاب‌های بسیار خوبی در این حوزه داریم؛ اما می‌بینیم که این‌ها به رسانه نمی‌رسد، به گفتمان جامعه مدنی ختم نمی‌شود و به زبان برای جامعه علمی منجر نمی‌شوند، این نتیجه‌ی همکاری‌های حوزه رسانه‌ای است. علم غربی بسیار از رسانه برخوردار است تا یافته‌ها و محتوای خود را به زبان گفت‌وگو و مباحثه بین نخبگان تبدیل کند، چه نخبگان علمی و چه نخبگان اجرایی، ولی اولین‌های اقتصاد اسلامی هنوز به زبان مفاهیم مشترک تبدیل نشده است اگر امروز بروید از نخبگان پرسید تفاوت بین اسراف و ترویج چیست؟ هنوز به یک تفاهم واحد نرسیده‌اند، اگر پرسید نگاه شهید صدر در بین اقتصاددانان چه بوده هنوز اقتصاددانان ما با زبان شهید صدر صحبت نمی‌کنند، که ایشان یک زبان اقتصادی دارد مخصوصاً در جلد دو کتابشان ما حتی با آن زبان اصلی هم

البته هستند کسانی که به اسلام دید بد دارند و باید به آن‌ها لطف و احسان کرد و حتی به بعضی از این ناسزها و فحش‌ها لطف نمود؛ اما بعضی از این‌ها را هم باید منکوب کرد آن هم با روش‌های خاص، ولی آن‌جا که بحث معرفتی است به دو محور باید فعال‌تر از قبل عمل کرد؛ مثلاً کسانی که به مکاتب و نظریه‌های اقتصاد دینی توجه دارند و دو محور در کارهایشان کم‌رنگ بوده است و بیشتر به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند و به این دو محور توجه کمتری داشته‌اند. محور اول فرهنگ اقتصادی است، ما اگر بهترین تئوری‌های خمس و زکات و ربا را ارائه داده و صدها کتاب علمی چاپ کرده باشیم مادامی که این تئوری‌ها در رفتار و فرهنگ عامه مردم پیدا نشده باشد و علم به گفتمان تبدیل نشده باشد به نتیجه‌ی مدنظر نخواهیم رسید. در مورد علوم غربی هم همین‌طور است؛ غربی‌ها یک سری تئوری‌هایی دارند که در نظریات و کتاب‌های



نکته سوم در مورد این است که چرا ادبیات اقتصاد اسلامی دیدنی نیست؟ برعکس ادبیاتش دیدنی است، منتها ما اجرا نمی‌کنیم. اجراشدن منوط به این است که نهاد قدرت پای کار ادبیات اقتصاد بایستد، و هنوز نهاد قدرت پای آن نیامده است؛ مثلاً در مورد واکسن کرونا نهاد قدرت و نهادهای مختلفی برای حمایت کردن از تحقیقات تولید واکسن کرونا جلو آمدند، بنیاد برکت، وزارت دفاع و همه و همه آمدند و نهاد قدرت حمایت رسانه‌ای نیز انجام داد. در واقع از روز اولی که واکسن‌های کرونا در ایران شروع به تولید کرد رسانه مردم را آماده‌سازی کرد و در حال حاضر اذهان عمومی نسبت به واکسن ایرانی آماده است. این رسانه ساخته و بعد از آن آزمایش‌های بالینی مرحله اول، مرحله دوم و مرحله سوم اتفاق افتاده است، تا جایی که مقام معظم رهبری واکسن می‌زنند. این موضوع در واقع سرمایه اجتماعی به واکسن می‌دهد، پس تولید واکسن غیر از اینکه نیازمند این است که داخل دستگاه سانتریفیوژ و زیر چشم میکروسکوپ ساخته شود، نیازمند دیسپلینی هست تا تبدیل به یک واقعیت و به عنوان واکسن کرونا شناخته شود؛ اما آیا به اندازه حمایت‌هایی که از واکسن کرونا در ۷ ماه اخیر شده است از نظریه‌ها و تئوری‌ها علوم انسانی اسلامی هم حمایت می‌شود؟ آیا نهاد قدرت به همین اندازه از تئوری‌ها حمایت می‌کند؟ اگر شخصی در مورد بانک اسلامی نظریه ارائه داده باشد، آیا به اندازه واکسن کرونا از نظر مالی، مردمی، قدرت و ساخت حمایت می‌شود؟ آیا اصلاً فرصت تست بالینی به ما می‌دهند؟

فقط کافیست یک شعبه بانک را در اختیار ما قرار دهند که ما بر اساس نظریه‌هایمان با آن کار کنیم. حتی بانکداری در یک جزیره کوچک از جزیره خلیج فارس مثل لارک یا هرمز را به دست ما بسپارند تا مدل جدید یا الگوی

حرف نمی‌زنیم.

خب این تمهید رسانه‌ای است که باید در حوزه علم شکل بگیرد و یک مکانیزم علمی شود، باید در مورد کتاب درسی صحبت شود که یعنی چه و چه مؤلفه‌ها و مختصاتی داشته باشد. وقتی با این نگاه بنگریم خواهیم دید ما اساساً هنوز چیزی به نام کتاب درسی نداریم. در واقع کتاب درسی یکی از مهم‌ترین ابزارهای تبدیل شدن علم به گفتمان عمومی نخبگان و تبدیل شدن نظریه‌پردازی‌ها به زبان مسامحه بین نخبگان است.

بعضی اوقات می‌گویند که اقتصاد اسلامی هنوز تولید نشده یا هنوز به بلوغ نرسیده، مفهومش این نیست که تولید محتوا نشده؛ زیرا محتوا تولید شده مفهومش این است که تبدیل به زبان مصاحبه و متقابل جامعه علمی نشده، پس باید علاوه بر اینکه برای تولید نظریه‌ای انرژی گذاشته می‌شود، برای تبدیل نظریه به زبان مسامحه و گفت‌وگوی نخبگان جامعه علمی هم انرژی گذاشته شود.

و صرفاً انقیادی به فرمالیسم و صورت حکم، فارغ از تبعات دارند که آن هم باز مشکلی است.

در هر دو جریان، آن‌هایی که افراطی هستند می‌گویند تمام مشکلات ما با دین حل می‌شود و به نوعی این جمله با اینکه جمله حقیقی است؛ اما معنای آن به تعطیل کردن عقل، تعطیل کردن استفاده از تجربه بشری و بی‌توجهی به مسأله‌های مردم می‌انجامد، خب این مشکلاتی ایجاد می‌کند که نوعی از سکولاریسم یا به نوعی سکولاریسم حوزوی است یعنی استفاده از متون دینی بدون توجه به روح دین و مسائلی واقعی مردم که به شکل افراطی آن دقیقاً همانند طالبان و داعش که آن‌ها از دین استفاده نمی‌کنند؛ مگر آن‌ها به ظاهر دین انقیاد ندارند. و نوعی سکولاریسم غرب‌گرا هم داریم که این دو سکولاریسم یکی حوزوی و دیگری غرب‌گرا دو تیغه قیچی هستند که دارد جریان علوم انسانی اسلامی. انقلابی را که مسأله محور بنا دارد نظام برپاکنند و می‌خواهد جامعه‌سازی و یا جامعه‌پردازی کند، راقیچی می‌کند و در این میان به جای اینکه با هم گفت‌وگو کنند متأسفانه یکسری انگ‌ها زده می‌شود؛ یعنی برخی به برخی می‌گویند لیبرال یا برخی به برخی می‌گویند عقب مانده.

به نظر می‌رسد که هر دو جریان می‌توانند به یک نقطه‌ی مطلوب مشترک خوبی برسند، نقطه مطلوب مشترک خوب هم فقط خدمت به انسان است.*

جدیدمان را بر روی آن پیاده‌سازی کنیم؛ اما متأسفانه این حمایت‌ها صورت نمی‌پذیرد، خدا رحمت کند حجت الاسلام موسویان را، ایشان طرحی را که در بانک‌داری اسلامی داشتند مقدور نشد که آن را پیاده‌سازی کنند که بعداً طرحشان به شکل کتاب چاپ شد. ایشان می‌فرمودند که نظام موافقت کند و اجازه دهد در یک روستای دور افتاده یا در یک جزیره دور افتاده طرحشان را اجرایی کنند و یا بانک مرکزی آیین‌نامه‌ها و قوانین مربوطه را در یک محدوده خاص تغییر بدهد تا ببینیم چه نوع بانکداری این نظریه در عمل چه نوع بانکداری را حاصل می‌کند.

نظریات و الگوهای اسلامی و حتی غربی مادامی که اجازه تست، خطا و آزمون نداشته باشند امکان اجرایی شدن پیدا نمی‌کنند، چون نیازمند قلق‌گیری هستند. خیلی از اقتضائات شکل اجرایی مدل زمینه‌ای است، اقتضائاتش آسمانی که نیست. برای همین تا تست بالینی نشود قابل اجرا نمی‌باشد. در حال حاضر حد موجود از محتوای ادبیات و محتویات اقتصاد اسلامی در حوزه قم و در دانشگاه‌های دینی حد بالایی است که متأسفانه دیده نشده است.

■ **خردورزی:** در رابطه با راهبرد راه‌گشا در اقتصاد جمهوری اسلامی ایران دو نگاه کاملاً متفاوت وجود دارد، برخی معتقدند فقط مدل‌ها و مبانی اقتصاد غرب می‌تواند به نظام اقتصادی ما کمک نماید و عده‌ای دیگر در مقابل صرفاً مبانی اقتصادی اسلامی را می‌پذیرند و تعمد در عدم پذیرش دیدگاه‌های دیگر دارند، منشاء شکل‌گیری این نظریات نیز در حوزه و دانشگاه است، راهکار شما برای پیوند نگاه‌های متفاوت و یا گزینش راهکار صحیح چیست؟ ما در حوزه و دانشگاه یک مسلک اخباری داریم که هر دوی این‌ها به علوم انسانی اسلامی لطمه می‌زنند. مسلک اخباری دانشگاه یک نوع انقیاد کورکورانه و در واقع غیرعلمی و غیرمعرفتی تئوری‌های غربی است، در حالی که آنقدر که در ایران به تئوری‌های غربی‌ها انقیاد دارند، خود غربی‌ها ندارند، در واقع غربی‌ها اجازه نقد و ویرایش تئوری را می‌دهند.

ما در گفت‌وگو با دنیا مشکلات کمتری داریم نسبت به گفت‌وگو با افراد غرب‌زده داخلی که اخباری مسلکانه به ظاهر تئوری‌ها و به متون علمی غرب انقیاد پیدا کرده‌اند و حتی اجازه بحث را نمی‌دهند تا ما به تئوری‌های غربی چیزی بیافزاییم، در حالی که خود غربی‌ها مرتب در حال افزودند، در واقع همه تئوری‌ها تکامل یا تحول پیدا می‌کنند جز این اخبار مسلکی که در حوزه و دانشگاه وجود دارد. و یک اخبار مسلکی هم در حوزه داریم که متأسفانه فارغ از مسأله، سؤال، نتایج و تبعات مورد قبول دین به احکام الهی نگاه می‌کنند

گفت و گوبا دکتر حسین راغفر

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهرا (س)

الیگارش‌ها، اصلی‌ترین مانع پیشرفت اقتصاد

راهکارها و راهبردهای اقتصادی برون‌رفت از معضلات اقتصادی



معرفی نامه |

حسین راغفر متولد سال ۱۳۲۲، اقتصاددان و پژوهشگر حوزه فقر و عدالت اقتصادی است. وی دانش‌آموخته دانشگاه اسکس در نزدیکی شهر کولچستر، انگلستان می‌باشد. دکتر راغفر سال‌ها در دانشگاه الزهرا (س) دروس مختلف اقتصادی تدریس می‌کند و عضو هیئت علمی این دانشگاه است. راهبردهای توسعه اقتصادی، تعامل اندیشه‌ها در اقتصاد سیاسی توسعه، نابرابری اقتصادی و توسعه به مثابه آزادی عنوان برخی از آثار ایشان می‌باشد. او علاوه بر فعالیت در حوزه اقتصاد چهره‌ای ورزشی هم محسوب می‌شود. راغفر در دهه‌ی پنجاه دروازه‌بان تیم‌های راه‌آهن، بوتان، ماشین‌سازی و تیم ملی جوانان بود و در سال ۱۳۶۰ به مدت شش ماه ریاست فدراسیون فوتبال را به عهده داشت. راغفر همچنین طی سال‌های مختلف مشاور وزارت رفاه و تأمین اجتماعی، مدیر ملی پروژه حمایت‌های اجتماعی بانک جهانی در ایران، سردبیر کیهان انگلیسی و مشاور معاونت اجتماعی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی بوده است.

مقدمه

برای رشد و تقویت اقتصاد یک کشور عوامل متعددی همانند اقتصاد مستقل و مبتنی بر تولید انبوه و باکیفیت، توزیع عدالت‌محور، مصرف به‌اندازه و بی‌اسراف، عدم وابستگی اقتصاد به نفت، جلوگیری از نگاه به خارج و استفاده از ظرفیت داخل، مدیریت، جهت‌دهی و استفاده از ظرفیت نیروی انسانی کشور و... تأثیرگذار هستند، عدم اجرای این عوامل منجر به تضعیف نظام‌های اقتصادی می‌شود. مجله تخصصی خردورزی با هدف آسیب‌شناسی معضلات اقتصادی، گفتگویی را با دکتر حسین راغفر اقتصاددان و پژوهشگر حوزه فقر و عدالت اقتصادی انجام داده است. متن این گفتگو در ادامه تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به‌عنوان نخستین سؤال بفرمایید، چرا با توجه به فرهنگ‌ها و مکاتب اقتصادی متعدد که نظریات متعددی هم دارند، نتوانستیم تا به حال چه در سطح جهان و چه در سطح کشورمان ایران الگوی مناسبی را اجرا کنیم؟

به‌نام خدا، ضمن تشکر از شما و مجموعه‌ی مجله خردورزی، در پاسخ به سؤالی که بیان داشتید چند نکته مطرح است که عرض خواهم کرد، دیگر کشورها کارهای بسیاری انجام داده‌اند و این‌طور نبوده که همه ناموفق بوده باشند، بسیاری از کشورها اقدامات و توفیقات قابل توجهی داشته‌اند؛ مثلاً کشورهای شرق آسیا از جمله: چین، کره، ژاپن و کشورهایی که بعضی از آن‌ها فاقد منابع

کافی هم بودند؛ ولی توانستند توفیقات قابل توجهی در توسعه پیدا کنند. البته این‌طور نیست که هیچ کدام از آن‌ها موفق نباشند. با توجه به ظرفیت‌های این کشورها بایستی گفت در کشوری مثل کره شبیه معجزه هم بوده، البته طبیعتاً در توفیقی که این کشورها داشتند عوامل بسیار زیادی نقش دارد؛ از جمله روابط و محاسبات خارجی و موقعیت‌های تاریخی.

کشور کره وقتی بعد از جنگ، مبادرت به اقداماتی برای توسعه کرد، در این کشور ۷۵ درصد بودجه نظامی را نظامی‌ها و ۵۰ درصد بودجه جاری این کشور را آمریکایی‌ها پرداخت کردند منتها نگرانی‌شان از توسعه کمونیسم در شرق آسیا تهدیدی بود که آن‌ها نسبت به چین داشتند، بنابراین موقعیت تاریخی این کشور هم قطعاً در به‌وجود آمدن این شرایط مؤثر بوده و این مسأله به این منظور است که عوامل تاریخی، سیاسی و اجتماعی جوامع را هم بایستی در نظر گرفت؛ مثلاً وقتی ژاپنی‌ها اقدام به شروع برنامه‌های توسعه‌شان می‌کنند عمدتاً به دلیل رابطه‌هایی است که تحت اشغال نیروهای نظامی آمریکا است و عملاً نقش امپراطوری آن‌ها را حذف می‌کند و کشوری است که قراردادی به آن تحمیل شده و در کنترل نیروهای خارجی است. ۵۵ درصد از کل سرمایه فیزیکی کشور ژاپن در اثر بمباران‌های جنگ نابود شده و در چنین شرایطی طرف یک دوره کوتاه توانستند کشورشان را تا این

سیاسی را تهدید می‌کند. الیگارشی؛ یعنی یک گروه قوی که از درون قدرت بیرون آمده‌اند، قوانین و مقررات را به نفع خود و دوستانشان تنظیم می‌کنند، تسهیلات و اعتبارات بانکی را به نفع خود و دوستان و اقوامشان صادره کرده‌اند، پول را گرفته‌اند و پس نداده‌اند، فرصت‌های انحصاری و شبه انحصاری را برای خود و نزدیکانشان فراهم و بعضاً در نظام قیمت‌گذاری دستکاری می‌کنند، تعدادی از آن‌ها ده‌ها هزار گوشی همراه وارد می‌کنند و یک باره تعرفه‌های واردات را افزایش می‌دهند که این خود ده‌ها هزار میلیارد تومان ضرر است و یا هزاران میلیارد تومان جابه‌جا می‌شود و به جیب کسانی می‌رود که هیچ تلاشی برای این کار نکردند؛ بنابراین در چنین اقتصادی کوشش و تلاش انسانی اصلاً اهمیتی ندارد و به جای آن زد و بند و قدرت بیشترین منفعت را دارد و ساده‌ترین کار هم در این رابطه، مسأله تملق و چاپلوسی است؛ برای اینکه افراد بتوانند از این خان‌نعمتی که پهن شده به نفع خودشان استفاده کنند و این شدیداً به زیان منافع عموم مردم و منافع ملی می‌باشد.

■ **خردورزی:** این مدل، الگو یا مکتب اقتصادی؛ البته اگر بتوان عنوان مکتب را برای آن به‌کار برد که در حال حاضر حاکم و جاری است، چقدر در شکل گرفتن این الیگارشی تأثیر داشته است؟

ما هیچگاه چیزی به‌عنوان الگو نداشتیم، عملاً همیشه صحبتی از یک الگوی مبهمی بوده تحت عنوان اقتصاد اسلامی که هیچ تعریف روشن و دقیقی از مسائل و موضوعات مربوطه ارائه نداده است مثلاً اینکه ابزارهای الگوسازی در حوزه‌های مختلف حتی پول، چیست؟ و چگونه به تولید جواب می‌دهد؟ و چگونه مناسبات اقتصاد بین‌المللی را توضیح می‌دهد؟ بر اساس چه الگویی باید استراتژی‌های راهبردهای توسعه تعریف شوند؟ چه صنایعی باید باشد که بیشترین توجه معطوف آن‌ها شود؟ با توجه به اینکه محدودیت منابع در کشور هست کدام یک از این صنایع اولویت دارند و بایستی مورد توجه قرار بگیرند به نحوی که پیشبرد و پیشرفت آن‌ها موجب پیشرفت سایر صنایع در کشور شود؟ این اتفاقی است که در کشورهای شرق آسیا، ژاپن، چین، کره و سنگاپور و همه‌ی این کشورها رخ داده و این‌ها روی صنایع خاصی متمرکز شدند.

در ایران هیچ جایی بر اساس هیچ الگویی در این سه دهه بعد از انقلاب مسائل را روشن نکرده و دوران پس از جنگ تاکنون؛ یعنی نزدیک به سی و سه سال بعد از جنگ در ایران یک الگوی کاملاً نئولیبرالی حاکم شده، الگوی اقتصاد کشور علی‌رغم تغییری که در دولت‌ها به وجود آمده به کار خود ادامه داده است؛ چون این الگو حافظ منافع الیگارشی‌ها است، به همین دلیل مادامی که این الگو

حد به موقعیت‌های بالا جهانی ببرند. مسأله‌ی نگرانی‌های آمریکا از نفوذ چین و رشد کمونیسم در ژاپن، یکی از دلایل کمک‌های آمریکا به ژاپن و فشار آمریکا به کشورهای اروپایی برای بازکردن بازارهای خود به روی کالاهای ژاپنی بود و این یکی از دلایل توسعه ژاپن است.

نمی‌توان گفت کشورها موفق به توسعه نشده‌اند، به خصوص با توجه به شرایط حساس تاریخی، سیاسی و جغرافیایی ژاپنی‌ها که یکی از فقیرترین کشورهای دنیا در منابع طبیعی و از موفق‌ترین کشورهای دنیا در تولید هستند، در نتیجه الگوهای موفق در دنیا بسیاراند.

■ **خردورزی:** با توجه به توضیحاتی که فرمودید در شرایط داخلی کشور ما، چرا نتوانسته‌ایم یک الگوی مناسب داشته باشیم و یا یک مدل متناسب را بومی‌سازی کنیم؟ آیا مسئله اصلی عدم شناخت الگوهای موجود است؟

من کاملاً با فرمایش شما موافق هستم و علت این بحث را در مسائل متعددی می‌توان یافت، ولی یکی از اصلی‌ترین دلایل این است که نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی در کشور ما به گروه‌های قدرت داده شده تا بتوانند منابع عمومی را به نفع گروه‌های نخبه سیاسی زه‌کشی کنند و متأسفانه این اتفاقی است که رخ داده و یک الیگارشی در جامعه ما شکل گرفته که امروزه اصلی‌ترین مانع توسعه کشور بوده است و یکی از اصلی‌ترین خطرهایی است که کل نظام

تغییر نکنند و نگاه به اقتصاد از تأمین منافع نخبگان به تأمین منافع مردم تغییر جهت ندهد، امکان اصلاح برون رفت از این بحران هم وجود ندارد.

■ **خردورزی:** پس نتیجتاً ما از یک الگوی اقتصاد اسلامی صحبت می‌کنیم که ابعاد آن مشخص نیست و در اجرا و عمل نیز یک الگوی نتولیرالی را اجرا می‌کنیم؟

بله کاملاً درست است.

■ **خردورزی:** شما برای رسیدن به یک الگوی مشخص چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهید؟

هیچ جای دنیا تاکنون نمونه‌ای از توسعه، بدون تولید صنعتی شناخته شده نیست؛ بنابراین یک تجربه بشری و یک تجربه تاریخی است که اگر ما بخواهیم توسعه پیدا کنیم باید به تولید بپردازیم و آن هم تولید صنعتی و هر فعالیتی را نمی‌توان تولید نامید؛ برای مثال در کشور ما قطعات یک تلویزیون را از خارج کشور وارد کرده و مونتاژ می‌کنند و این یک فرآیند تولید نیست این درمورد بسیاری از صنایع کشور نیز صادق است؛ زیرا ما استراتژی توسعه نداریم و نمی‌دانیم آیا این شکل از تولید تلویزیون در اولویت‌های تخصیص ارز و اعتبارات کشور قرار می‌گیرد یا نه!

نظام تصمیم‌گیری‌های اساسی در کشور ما به گروه‌های قدرت داده شده تا بتوانند منابع عمومی را به نفع گروه‌های نخبه سیاسی زه‌کشی کنند و متأسفانه این اتفاقی است که رخ داده و یک الیگارش در جامعه ما شکل گرفته که امروزه اصلی‌ترین مانع توسعه کشور بوده است و یکی از اصلی‌ترین خطرهایی است که کل نظام سیاسی را تهدید می‌کند.

برای حل این موضوع باید صنایع دسته‌بندی شوند، تسهیلات و کمک‌های دولتی به همه صنایع اختصاص پیدا نکند؛ چون منابع محدود است و باید به چند صنعت محدود آن هم با ویژگی‌های خاص که یکی از این ویژگی‌ها به خصوص در شرایط کنونی کشور اشتغال‌زایی است، اختصاص یابد. یکی از این صنایع که در همه کشورهای توسعه یافته در مراحل اولیه توسعه مورد توجه بوده مسأله نساجی و پوشاک است که هم اشتغال‌زا است و هم ایجاد شغل در این حوزه‌ها کم هزینه است و یا صنعت دیگر صنایع پایین دستی پتروشیمی است. در حال حاضر کشور ما عمدتاً صنایع بالادستی پتروشیمی را داراست که آلودگی محیط زیستی فراوانی به همراه دارد و همچنین هزینه‌های

تولید، بالا و کارآمدی در آن‌ها نازل است، محصولات این صنایع که خام می‌باشند به کشورهای دیگر صادر و به محصولات مختلفی تبدیل و مجدداً به کشور ما وارد می‌گردد آن هم با مبالغ بالا تر.

ما باید جهت‌گیری توسعه‌ی صنعت در حوزه پتروشیمی‌ها را به سمت صنایع پایین دستی مثل الیاف مصنوعی، پارچه، مواد غذایی یا لاستیک و ... بیاوریم، در صنعت فولاد نیز همین‌طور است، این صنعت از منابع عظیم یارانه‌ای برخوردار است؛ اما عملاً بازدهی لازم برای اقتصاد کشور را ندارد و محصولاتی تولیدی را به قیمت جهانی صادر می‌کنند و با قیمت بالاتر از قیمت جهانی به دیگر داخلی می‌فروشد. این موضوع نشان می‌دهد که ما در این حوزه دچار مشکلات بسیار جدی هستیم، بنابراین بایستی ابتدا راهبرد توسعه کشور تعریف شود و براساس آن منابع موجود کشور به بخش‌های تولیدی تخصیص داده شود و در تولید هم همان‌طور که گفته شد ارز باید به بخش‌هایی تعلق بگیرد که در واقع خلق ارزش افزوده می‌کند. با توجه به اینکه آینده‌ی فناوری به شدت در حال تغییر است، بنابراین باید نگاهی به آینده نیز داشته باشند و نکته دیگر هم این است که با توجه به شرایط کنونی جامعه بایستی اشتغال‌زا و در واقع باید مجموعه‌ای از این ویژگی‌ها را دارا باشد که این کار کاملاً امکان‌پذیر است و ما می‌توانیم با یک برنامه‌ریزی روشن از این بحرانی که محصول حاکمیت منافع الیگارش‌ها در



■ **خردورزی:** به نظر شما اگر قیمت دلار زیره ۱۰ هزار تومان بیاید و کسی خریدار دلار باشد، آیا دلار به اندازه کافی برای عرضه وجود دارد یا خیر؟

در اصل دلاری که از فروش منابع طبیعی کشور، چه مستقیم؛ مثل فروش نفت خام و چه غیر مستقیم؛ مثل فروش فولادی که با منابع عمومی تأمین می‌شوند تماماً متعلق به عموم مردم و بخش نیازهای اساسی یک زندگی مناسب برای مردم است و همچنین برای بخش تولید، کاهش شدید قیمت ارز باید اتفاق بیفتد، ضمناً سرمایه‌گذاری تازه می‌تواند تا حدودی مقرون به صرفه شود، مشروط به دو شرط، یکی از آن‌ها اصلاح نظام مالیاتی است؛ با درآمدهای بی‌سابقه‌ای که در حوزه‌ی فعالیت‌های نامولد در کشور به دست می‌آید؛ مثل خرید و فروش زمین، سکه، ارز و بورس و بازار سهام و اخیراً هم تولید رمز ارزها به این فعالیت‌ها افزوده شده است که اصلاً در چنین اقتصادی تولید امکان‌پذیر نیست و امکان حل مسائل هم در چنین اقتصادی وجود ندارد بنابراین نظام مالیاتی باید از این دسته فعالیت‌ها مالیات‌های بسیار سنگینی اخذ کند تا این فعالیت‌ها پرهزینه شوند و منابع حاصله را به سمت تولید صنعتی و آن هم بخش‌های مورد توجه برای توسعه کشور هدایت کند. در واقع به تولید صنعتی و کمک‌های مالی، یارانه دستمزد و یارانه تحقیق و توسعه پرداخت کند تا این امکان فراهم شود که تولید در محور فعالیت‌ها قرار بگیرد و به این منظور باید تولید به پرسودترین فعالیت اقتصادی در کشور تبدیل شود در نتیجه این یک اقدام و امر اساسی و حیاتی برای نظام مالیاتی کشور می‌باشد.

اقتصاد ایران هست عبور کنیم؛ اما برای این کار باید در بخش تولید سرمایه‌گذاری صورت بگیرد. در حال حاضر نزدیک یک دهه است که سرمایه‌گذاری در ایران، سرمایه خالص منفی است؛ یعنی موفق به تأمین سرمایه‌های لازم نشده و علت اصلی آن هم افزایش شدید و بی‌سابقه قیمت ارز در کشور است. پس باید این مسأله را حل کرد و برای این کار هم باید مادامی که قیمت ارز روی قیمت‌های کنونی وجود دارد و امکان اصلاح نیست، قیمت ارز در روزهای اول دولت سیزدهم به زیر ۱۰ هزار تومان کاهش پیدا کند و پس از آن به تدریج کاهش داشته باشد و البته مقابله‌ی بسیاری در برابر این موضوع امری طبیعی است. این گروه همان الیگارش‌ها و همه آن‌هایی هستند که از افزایش قیمت‌ها سود می‌برند نه از تلاش، سخت‌کوشی، نوآوری و خلاقیت.

دوم هم اصلاح نظام بانکی هست؛ یعنی این نظام بانکی کشور است که فعالیت‌های نامولد را تأمین و تغذیه مالی می‌کند و دلیل این‌که ما منشأ بسیاری از این فسادها را در آنجا جستجو می‌کنیم این است که تولید باید محور قرار بگیرد، تولید خاصی که جهت‌گیری آینده‌داری دارد و ضمناً به اصطلاح، پیش‌برنده‌ی بخش‌های دیگر اقتصاد کشور است، یکی الزام به کاهش شدید قیمت ارز است که باید رخ دهد و البته منافع خیلی بزرگی در اینجا وجود دارد که مافیای قدرت به شدت با آن مخالفت می‌کند و این طبیعی است؛ چون منافع آن‌ها در گرو این مسأله است ولی منافع ملی و منافع عموم مردم نیازمند این کاهش شدید قیمت ارز است و اصلاح نظام مالیاتی و اصلاح نظام بانکی که برای هر کدام دستور کار روشنی وجود دارد.

■ **خردورزی:** منظور از تولید در شاخصه‌هایی که فرمودید شاخص‌های جمعیت هم هست؛ مثلاً کارگاه‌های کوچک زود بازده را می‌توانیم در این اقتصاد الگوپردازی کنیم یا تنها کارگاه‌هایی که صرفاً گسترده‌تر باشند و شاخص‌های طولانی مدت تری داشته باشند می‌توانیم در بحث تولید سرمایه‌گذاری کنیم؟ اول باید محورهای مهم حوزه‌ها مشخص شود که ممکن است حداکثر ۶ یا ۷ حوزه صنعتی باشد که باید در قالب خوشه‌های صنعتی دیده شود؛ مثلاً اگر قرار است ماشین‌سازی در کشور یکی از این محورها باشد باید با توجه به آینده این صنعت بینیم که چه نوع ماشین‌سازی در پیش بگیریم، ما نمی‌توانیم ماشین‌سازی‌هایی که در آینده خیلی نزدیک منسوخ می‌شوند را برگزینیم. باید به صنایعی بپردازیم که چشم‌انداز آینده آن‌ها روشن است و در همان صنعت ماشین‌سازی هم باید دسته‌بندی کنیم ممکن است ما نتوانیم ماشین‌آلات چاپ تولید کنیم یا این‌که در شرایط کنونی نتوانیم وارد چنین نیازی شویم؛ پس باید بنگریم نیاز آینده صنعت ما و نیاز روز جامعه چه ماشین‌آلاتی هستند از ابتدا باید بر روی آن صنعت و ماشین‌سازی و صنایع مربوطه تأکید کنیم.

زیرساخت‌ها؛ قطعاً یکی از اصلی‌ترین سرمایه‌گذاری‌های کشور باید روی زیرساخت‌ها به خصوص زیرساخت‌های ریزی باشد و بتواند شبکه اتصال کشور مخصوصاً مناطق حاشیه کشور را به هم متصل کند و با کانون‌های دیگر این زمینه ارتباط و تجارت خارجی را تسهیل و ارزان کند. بنابراین همین مسأله ایجاد شبکه تکمیل ریزی کشور، خود یک سرمایه‌گذاری بزرگی است که کاملاً امکان‌پذیر است؛ یعنی منابع در داخل کشور قابل تأمین است، بنابراین، این صنایع اصلی بایستی مشخص شوند که قطعاً یکی از این صنایع، صنایع IT و فناوری اطلاعات و هوش مصنوعی و این دسته از فعالیت‌هاست که بخش

قابل توجهی از صنایع آینده وابسته به توسعه این بخش‌ها هستند. روشن است که ما باید روی چه زمینه‌هایی سرمایه‌گذاری کنیم قطعاً یکی از این صنایع با توجه به چشم‌انداز آینده صنایع پایین دستی پتروشیمی است؛ اما متأسفانه سرمایه‌گذاری ما در این حوزه بسیار اندک است. حل این مشکل چندان کار دشواری نیست بلکه باید منابع موجود کشور در ۲ تا ۳ برنامه پنج ساله آینده معطوف به توسعه این بخش‌ها باشد و یکی از محورهای اصلی توسعه، برنامه صنایع کوچک و متوسط است، زمانی که این صنایع رشد کرد، می‌توان زمینه ادغام آن‌ها را فراهم نمود و این کاری است که هم ژاپنی‌ها و هم کشورهای کره و شرق آسیا انجام دادند، صنایع کوچک و متوسط را رشد دادند و پس از ادغام کردن تبدیل به بنگاه‌های بزرگی شدند که قدرت انحصاری داشته باشند و بتوانند در مقیاس جهانی رقابت کنند.

امروزه کسی امکان سرمایه‌گذاری در صنایع بزرگ را ندارد و به خصوص با قیمت دلار ۲۵۰۰۰ تومان اصلاً امکان سرمایه‌گذاری وجود ندارد، حتی در صنایع کوچک. اگر قیمت دلار به ۷۰۰۰ الی ۸۰۰۰ هزار تومان کاهش یابد و پول ملی نیز تقویت شود آن زمان آن دسته از صنایعی که مورد نیاز آینده کشور هستند مورد حمایت بخش عمومی و دولتی قرار می‌گیرد و تمامی این اتفاقات زمانی تحقق می‌یابد که مبارزه با فساد؛ یعنی برخورد با همین الیگارش‌ها انجام گیرد.*



پارادایم حکمی و اجتهادی در حکمرانی اقتصادی

درآمدی بر مبانی شناختی علم اقتصاد اسلامی

انسان شناختی و ارزش شناختی که مبانی حکمی بر همه علوم اقتصادی و فلسفه اقتصاد تأثیرگذار است و این کاملاً روشن است؛ زیرا یکی از مهم ترین مباحث اقتصاد مبانی فلسفه اقتصاد می باشد.

سؤال مهم در باب اقتصاد این است که تعریف شما از انسان چیست؟ آیا انسان یک موجود تک ساحتی است یا چند ساحتی؟ اگر از نظر شما انسان فقط یک موجود متریالی است، باید بدانید روابط اقتصادی که در باب آن سخن گفته می شود نگاهی کاملاً متریالی است، اگر ساحت ملکوتی برای انسان قائل شوید، طبیعتاً در بحث های معیشت و اقتصاد به مقوله معنویت انسان و ملکوت انسان هم توجه داده می شود. تأکید خداوند سبحان به حلال و حرام بودن طعام انسان به این دلیل است که طعام حرام می تواند به نظام اقتصادی آسیب بزند و کسی که در فعالیت اقتصادی با مردم صادق نباشد، دروغگو و گرفتار باشد قطعاً اقتصاد حرامی خواهد داشت این اقتصاد حرام به معیشت او و معیشت جامعه هم آسیب می زند. در باب ربا، خداوند یکتا می فرماید که ربا محاربه با خداست؛ یعنی جامعه اقتصاد فعالیت مالی که ربا باشد را محاربه با خدا می داند. مبانی فلسفی در باب هستی، معرفت و انسان بر اقتصاد تأثیرگذار است؛ لذا فلسفه اقتصاد می تواند

دکتر عبدالحسین خسروپناه
استاد حوزه علمیه و پژوهشگر حوزه فلسفه



زمانی که از علوم اقتصادی سخن به میان می آید صرفاً یک علم نیست، بلکه از علوم مختلفی برخوردار است. یکی از علوم اقتصادی، فلسفه و مکتب اقتصادی است که ایدئولوژی اقتصادی هم به آن می گویند. از دیگر علوم اقتصادی، علوم مبتنی بر عقل و تجربه در حوزه اقتصاد است؛ مثل اقتصادسنجی، جغرافیای اقتصادی، سیاست اقتصادی و یا اقتصاد سیاسی و... بحث دیگری که از سال ۱۹۸۰ در دنیا مطرح شده است بحث حکمرانی اقتصادی است. مبانی حکمی؛ یعنی مبانی اصلی شناختی، معرفت شناختی،

با رویکرد حکمی، فلسفه‌های تحلیلی، فلسفه‌های اگزیستیالیستی، فلسفه‌های پوزیتیویستی و آمپریستی باشد؛ همان‌طور که فلسفه اقتصاد با رویکرد آمپریستی، پوزیتیویستی منطقی فلسفی-تحلیلی است. حال اگر فلسفه اقتصاد با رویکرد حکمت اسلامی داشته باشیم، بهتر است با نگاه نقد درباره آن‌ها بحث کنیم؛ ولی فلسفه اقتصاد را هم با مبانی حکمی رویکرد حکمت اسلامی، حکمت اشراق، حکمت متعالیه دنبال کنیم.

جایگاه ایدئولوژی‌های اجتماعی در حکمرانی اقتصادی

قسمت دوم اقتصاد، مکتب اقتصادی یا ایدئولوژی اقتصادی می‌باشد. ایدئولوژی لیبرالیسم، فمینیسم، فاشیسم، نازیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم همه این‌ها ایدئولوژی‌های اجتماعی هستند که به ایدئولوژی اقتصادی هم پرداختند و نگاه‌شان از حالت فرد به جامعه، به عدالت، به آزادی، به دولت حداقلی و دولت حداکثری می‌باشد؛ مثلاً لیبرال دموکراسی از دولت رفاه سخن می‌گوید و نظریه عدالت جان رالز را مطرح می‌کند. جان رالز معتقد به دولت رفاه و لیبرال دموکراسی است؛ اما کسانی که نولیبرالیسم هستند نظریه دولت رفاه و نظریه عدالت رالز را نمی‌پذیرند و عدالت نوزیک و یا عدالت هایک را می‌پذیرند.

در باب آزادی هم نظریه دیگری وجود دارد؛ اما اساس و نظریه حکمت اسلامی در باب عدالت چیست؟ عدالت توزیعی یا عدالت سازمانی؟ در حکومت اسلامی در باب آزادی عدالت‌های زیادی داریم که فرصت نیست به همه آن‌ها بپردازیم. نظر حکمت اسلامی آزادی برای عدالت است. در حکمت اسلامی دولت، نه دولت حداقلی لیبرالیست‌هاست نه دولت حداکثری سوسیالیست‌ها. اساساً دولت در اسلام، رابطه و پیوند بین امت و امامت است. این نظریه کاملاً تأثیرگذار بر مکتب اقتصادی است و تأثیری است که حکمت اسلامی و مکتب اقتصاد دارد؛ یعنی دولت حداقل و حداکثری بر عدالت در آزادی و بر اصالت فرد تأثیر دارد.

نقش حکومت اسلامی در حکمرانی اقتصادی

آیا حکومت اسلامی بر علم اقتصاد که علمی تجربی-عقلی است تأثیر می‌گذارد؟ بله کاملاً. چرا؟ برای اینکه تمام نظریه‌های علم اقتصاد، نظریه عرضه و تقاضا، نظریه تابع مصرف فریدمن و حتی نظریه‌ای که در حوزه اقتصاد سنجی وجود دارد مبتنی بر پارادایم‌های علوم انسانی یا پارادایم‌های تبیینی است؛ مثل آمپریست‌ها و پوزیتیویستی یا عقل‌گرایی انتقادی پوپر که ابطال‌گرایی را مطرح می‌کند و یا مبتنی بر پارادایم‌های تفهیمی، تفسیری و هرمنوتیکی می‌باشد؛ مثل دیلتایی یا هایدگرگادامی یا ترکیبی از این دو و یا مانند نظریه‌ای که وبر یا نظریه‌هایی که گیدرز مطرح می‌کند

و یا در حوزه اقتصاد نظریه‌هایی که فریدمن مطرح می‌کند و هم اقتصاد کلاسیک و هم اقتصاد نئوکلاسیک هم اقتصاد کینزی کاملاً مبتنی بر پارادایم‌ها هستند؛ یعنی نظریه علوم اقتصادی مبتنی بر پارادایم‌های علوم انسانی و دقیقاً مبتنی بر مبانی فلسفی هستند؛ لذا حکومت اسلامی می‌تواند پارادایمی را ایجاد کند. پارادایم حکمی و اجتهادی می‌تواند بر نظریه‌های علوم اقتصادی تأثیرگذار باشد، امروزه اصطلاح گاورمنت تقریباً جای خودش را به گاورمنس داده است. حکمرانی اقتصادی؛ یعنی بحث اصلی سیاست‌گذاری اقتصادی و تنظیم‌گری اقتصادی با رویکرد باز توزیع تسهیل‌گری برای ایجاد خدمات عمومی. در سیاست‌گذاری اقتصادی و در تنظیم‌گری اقتصادی که این تنظیم‌گری هشت مرحله دارد، اولین قدم مقررات‌گذاری است که دقیقاً مبتنی بر مبانی ارزشی است؛ چون سیاست‌گذاری، مقررات‌گذاری و تنظیم‌گری تماماً باید‌ها و نباید‌هاست، این باید‌ها و نباید‌های کلان سیاست‌گذاری یا باید‌ها و نباید‌های قانونی است که تنظیم‌گری و مقررات‌گذاری به آن می‌پردازد و همه این‌ها مبتنی بر مبانی ارزشی است. اینکه آیا ما حُسن و قُبْح عقلی را قبول داریم یا نه و اصلاً نظریه ما در باب اعتباری چیست، تأثیر جدی در حکمرانی اقتصادی می‌گذارد، پس بنابراین پیوند وسیع‌ایجابی و اثباتی بین حکمت اسلامی و علوم اقتصادی اعم از فلسفه اقتصاد، مکتب اقتصاد، علم اقتصاد و حکمرانی اقتصادی وجود دارد.*



افسانه «علم» اقتصاد

بررسی اندیشه‌ای و نقد تحصیلات آکادمیک و ژورنالیسم دانش اقتصاد

محدود به انگاره‌هایی است که درباره مفاهیم مختلف ساخته‌اند و آگاهانه یا ناآگاهانه، با تکیه بر این انگاره‌ها، جهان پیرامون خود را می‌بینند، تفسیر می‌کنند و تلاش می‌کنند آن را تغییر دهند. انگاره‌ها البته ثابت و پایدار نیستند اما فرایند شکل‌گیری و تطور آن‌ها لزوماً در بستری طبیعی یا در نتیجه‌ی تکامل بینش‌های بشری صورت نمی‌گیرد و عمدتاً جریان‌های سیاسی و ایدئولوژیک هستند که با برخورداری از انگیزه‌های کافی و قدرت اقناع رسانه‌ای، انگاره‌ها را تولید یا بازتولید می‌کنند.

پیدایش و تطور اقتصاد اسلامی از ابتدا درگیر با انگاره «علمی» بودن اقتصاد بوده است. به محض مطرح شدن ایده اقتصاد اسلامی، اولین انتقادی که به آن شده این بوده است که مگر «علم» هم اسلامی و غیراسلامی دارد؟ و مخالفان برای اثبات بی‌معنابودن اقتصاد اسلامی، پا را فراتر می‌گذارند و با طرح مغالطه «مگر علم فیزیک اسلامی و غیراسلامی داریم که شما حرف از اقتصاد اسلامی می‌زنید؟» اساساً منکر وجود چیزی به نام اقتصاد اسلامی می‌شوند. از نگاه

دکتر علی سعیدی

عضو هیأت علمی گروه اقتصاد اسلامی دانشگاه قم



یک نظریه و یا فروزش را نمی‌توان از منظر توصیفی، کاملاً «واقع‌گرایانه»، آن‌گونه که معمولاً بدین واژه اطلاق می‌شود، دانست... سرنوشت محتوم هر تلاشی برای دستیابی به این نوع «واقع‌گرایی» آن است که نظریه را کاملاً غیرقابل استفاده خواهد ساخت. اندیشه دستیابی به یک نظریه کاملاً واقع‌گرایانه به نوعی یک مترسک است.^۱ انگاره‌ها همواره ذهنیت‌ها را شکل می‌دهند و مدیریت می‌کنند. افکار و اندیشه‌های انسانی معمولاً محصور و

مخالفان اقتصاد اسلامی، «علم اقتصاد» دانش و معرفتی است درباره واقعیت و عینیت و واقعیت ربطی به ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها ندارد بلکه باید واقعیت را آنگونه که «هست» شناخت نه آنگونه که ما «دوست داریم» یا «باور داریم». به‌زعم این مخالفان، آنچه از نظر آنان علمی است، ماهیتی آبتکتیو دارد و فرقی نمی‌کند که چه کسی با چه باورها و تعلقاتی به این ابژه نگاه کند؛ نتیجه یکی خواهد بود: شناخت واقع بماهو واقع. اگر کسی از این چارچوب خارج شود و ارزش‌ها و باورها و تعلقات خود را در جریان شناخت تسری دهد، حتماً دچار خطا در ادراک خواهد شد و دیدگاه او قطعاً نادرست خواهد بود.

شاید به نظر خواننده محترم این انتقاد به‌جا و منطقی بیاید و ما چاره‌ای نداریم جز اینکه این انتقاد را بپذیریم. اگر چنین انتقادی وارد باشد ما دور راه در پیش رو خواهیم داشت: یا اینکه اساساً منکر چیزی به نام اقتصاد اسلامی بشویم که می‌بینیم افراد متعددی از طیف‌های لیبرال و سوسیال گرفته تا برخی از حوزویان چنین باوری دارند. راه دوم این است که مانند غربی‌ها، بین حوزه‌های ارزشی و اثباتی دانش اقتصاد تفکیک قائل شویم و اقتصاد اسلامی را محدود به حوزه ارزشی اقتصاد کنیم. غربی‌ها این کار را بعد از انتقادهای جدی مارکس و مارکسیست‌ها در اواخر قرن نوزدهم انجام دادند تا خود را از مضان اتهامات آن‌ها دور کنند. لئون والراس در کتاب عناصر اقتصاد سیاسی محض که در سال ۱۸۷۴ منتشر شد، پایه‌گذار این تفکیک بود. البته او دانش اقتصاد سیاسی آن روز را به سه حوزه تفکیک کرد: اقتصاد سیاسی محض، اقتصاد سیاسی اجتماعی یا اخلاقی و اقتصاد سیاسی کاربردی. از نگاه او، اقتصاد سیاسی محض به آن دسته از مفاهیم اقتصادی می‌پردازد که بیانگر روابطی خارج از اراده انسان است مانند مسأله کم‌یابی یا قیمت‌های نسبی. اما اقتصاد سیاسی اجتماعی یا اخلاقی، به مسائلی همچون عدالت و فقر می‌پردازد و اقتصاد سیاسی کاربردی به مسأله مفیدبودن و کارایی فنی در فرایند تولید. اقتصاددانان بعد از والراس این خط تفکیک را دنبال کردند تا اینکه نهایتاً در اوایل قرن بیستم، تفکیک اقتصاد سیاسی (که حالا دیگر به علم اقتصاد تغییر نام داده بود) به دو حوزه اقتصاد اثباتی و اقتصاد هنجاری به سکه رایج تبدیل شد. با این تفکیک که در ابتدا جنبه منطقی داشت، به تدریج مباحث حوزه اقتصاد هنجاری به حاشیه رانده شد و اقتصاد اثباتی مترادف با کل «علم اقتصاد» تلقی شد. نقطه اوج این تفکیک را در مقاله «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی» فریدمن می‌توان دید که آشکارا وزن قابل توجهی را به اقتصاد اثباتی داده است.

برخی از منتقدان اقتصاد اسلامی، اعم از حوزویان و دانشگاهیان، بر این باورند که علم اقتصاد یعنی اقتصاد اثباتی، به دنبال شناخت واقع است و شناخت

واقع هم ربطی به هنجارها و ارزش‌ها ندارد و از این جهت، ما چیزی به نام اقتصاد اسلامی نداریم. برخی از طرفداران اقتصاد اسلامی با پذیرش تفکیک اقتصاد اثباتی از هنجاری، تأکید می‌کنند که اقتصاد اسلامی در حوزه اقتصاد هنجاری می‌گنجد که درباره بایدها و نبایدها یا به تعبیری، سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری است اما می‌پذیرند که اقتصاد اسلامی در زمینه اقتصاد اثباتی حرفی برای گفتن ندارد.

من در این نوشتار می‌خواهم نشان دهم که انگاره «علمی بودن» اقتصاد انگاره‌ای جهت‌دار و ایدئولوژیک است و پذیرش یا نفی این تلقی از اقتصاد نیز مسأله‌ای ارزشی و ایدئولوژیک است نه انتخابی علمی در معنای رایج پوزیتیویستی. برای این منظور، ابتدا باید درباره برداشتی که قائلین به علم بودن اقتصاد از ماهیت علم و گزاره‌های علمی وجود دارد بحث کنیم و نشان دهیم که این برداشت، یک برداشت محدود است که مربوط به نحله‌ای خاص در فلسفه علم است و منتقدان فراوانی دارد. سپس باید درباره ماهیت اقتصاد اسلامی بحث کنیم که منظور از علمی بودن آن چیست.

بنابراین، اولین اشکال در نفی یا طرد اقتصاد اسلامی، مربوط به تلقی مخالفان از علم است. می‌گویید مگر می‌توان قائل به فیزیک اسلامی و غیراسلامی شد که بتوان اقتصاد را هم متصف به اسلامی و غیراسلامی بودن کرد؟! در نگاه آن‌ها، کارکرد علم اقتصاد مانند فیزیک، کشف

و پیش‌بینی واقعیت توسط نظریه است. در واقع فریدمن قائل است که هر چه فروض نظریه غیرواقعی‌تر باشد نظریه اقتصادی توانایی بیشتری در توصیف و پیش‌بینی پیدا می‌کند. او تصریح می‌کند که درباره ساخت فرضیات جدید حرف چندانی در سطح رسمی نمی‌توان گفت بلکه «ساخت فرضیات جدید عملی خلاقانه است که از الهام، فراست و نوآوری نشأت می‌گیرد... فرایند آن را باید در مقولات روانشناختی جست‌وجو کرد و نه مقولات منطقی؛ یعنی باید آن را در مطالعه زندگی‌نامه‌ها و خودنگاری‌ها جست‌وجو کرد و نه در رساله‌ای که در روش‌شناسی نوشته می‌شوند؛ و باید آن‌ها را توسط پندها و مثال‌ها به پیش برد و نه توسط استدلال‌ها و نظریه‌ها». بنابراین، دانش اقتصاد اثباتی، آن‌طور که فریدمن تبیین می‌کند، هرگز به دنبال شناخت واقع‌بما هو واقع نیست، بلکه نظریه صرفاً «ابزاری» است برای درک واقعیت‌ها، در این مسیر هم هر گونه انتقادی به غیرواقعی بودن فروض نظریات اقتصادی، وارد نیست.

انگاره «علمی بودن» اقتصاد انگاره‌ای جهت‌دار و ایدئولوژیک است و پذیرش یا نفی این تلقی از اقتصاد نیز مسأله‌ای ارزشی و ایدئولوژیک است نه انتخابی علمی در معنای رایج پوزیتیویستی. برای این منظور، ابتدا باید درباره برداشتی که قائلین به علم بودن اقتصاد از ماهیت علم و گزاره‌های علمی وجود دارد بحث کنیم و نشان دهیم که این برداشت، یک برداشت محدود است که مربوط به نحله‌ای خاص در فلسفه علم است و منتقدان فراوانی دارد. سپس باید درباره ماهیت اقتصاد اسلامی بحث کنیم که منظور از علمی بودن آن چیست.

بنابراین این انگاره که «علم اقتصاد به دنبال شناخت واقع‌بما هو واقع» است انگاره‌ای است که حتی در میان بزرگان اقتصاد غرب هم طرفدار ندارد. اگر این انگاره از علم را بپذیریم، هیچ نظریه و گزاره اقتصادی را نمی‌توان علمی دانست چه نظریه قیمت‌های نسبی مارشال را و چه نظریه پولی فریدمن و چه نظریه عمومی کینز و چه نظریه تعادل عمومی والراس را؛ چرا که تمامی این نظریات با اتکا بر فروضی غیرواقعی، صرفاً به دنبال تغییر واقعیت‌ها هستند و هر کدام از آن‌ها از منظر خود و فروض خود به واقعیت نگاه می‌کند و نهایتاً توصیه‌هایی برای تغییر واقعیت ارائه می‌دهد. این راه هم اضافه کنم که هدف اصلی این نظریه‌پردازان، حل مشکلات و چالش‌های امپراتوری بریتانیا و بعدتر، ایالات متحده بوده است نه تولید علم و نظریات جهانشمولی که کاشف از واقعیت‌ها و قوانین اقتصادی حاکم بر زندگی بشر باشد!

اما انگاره دیگر که منجر به نفی یا محدود کردن اقتصاد اسلامی می‌شود این است که تصور می‌کنند وقتی از اقتصاد اسلامی سخن می‌گوییم باید هم تراز و

واقع‌بما هو واقع است یعنی شناخت واقعیت. کسی که اندک مطالعه‌ای در رشته اقتصاد داشته باشد می‌داند که علم اقتصاد در مقام نظریات خود، ارتباطی با واقعیت ندارد. اکثر دانشجویان و فارغ‌التحصیلان اقتصاد از انتزاعی بودن و غیرواقعی بودن این دانش شکایت دارند. نظریه اقتصاد خرد که ناموس نظریات اقتصادی است، پر از فرمول‌های ریاضی و توابع عرضه و تقاضاست که هیچ‌کدام نه تنها برگرفته از واقعیت نیست بلکه مثال‌های نقض متعددی را برای آن‌ها می‌توان از زندگی واقعی پیدا کرد. شما می‌توانید دکتری اقتصاد هم بگیرید اما هیچ درکی از واقعیت اقتصادی جامعه خود نداشته باشید! این واقعیت تلخ بیش از آنکه مربوط به ناکارآمدی نظام آموزشی باشد، به ماهیت دانش اقتصاد برمی‌گردد. والراس در مقدمه کتاب خود بر این باور است که نظریه اقتصاد محض باید مفاهیم نوعی ایده‌آل را انتزاع و تعریف کند تا استدلال‌های این علم براساس این مفاهیم شکل بگیرد. پس از تکمیل این زنجیره استدلال براساس این مفاهیم انتزاعی، نظریات اقتصادی به واقعیت باز می‌گردند اما نه برای تأیید نتایج خود بلکه برای به‌کاربردن آن نتایج در واقعیت (Walras, 1874, 71).

فریدمن هم در مقاله «روش‌شناسی علم اقتصاد» تصریح می‌کند که هیچ لزومی ندارد که فروض یک نظریه اقتصادی مطابق با واقع باشد بلکه آنچه در نظریه اقتصادی اهمیت دارد، قدرت توصیف

معادل نظریات اقتصاد نئوکلاسیک، مباحثی را از کتاب و سنت ارائه کنیم! مثلاً آیه‌ای از قرآن درباره قیمت‌های نسبی یا روایتی از معصومین علیهم السلام درباره حداقل دستمزد یا نرخ سود یا درباره خلق پول و نظام بانکی بیاوریم! نگاهی که حتی اخباری‌های افراطی هم ندارند چه رسد به نگاه رایج در میان متفکران اسلامی.

حتی در مباحث فقهی نیز به کرات مشاهده می‌شود که فقها با استدلال و استنتاج و مفهوم‌گیری و جمع ادله، به گزاره‌ها و فتاوی‌ای می‌رسند که عین آن در آیات و روایات وجود ندارد. روایت مشهوری از امام صادق علیه السلام وارد شده است که «عَلَيْنَا الْقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْنَا التَّفَرُّعُ»^۲. نظریه‌پردازان اقتصاد اسلامی تمام تلاش خود را انجام می‌دهند که در چارچوب شریعت و مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، آنچه مورد رضایت و مدنظر شارع است را کشف کنند و از این کشف خود، راه حلی برای مشکلات جامعه اسلامی پیدا کنند تا به تعبیر شهید صدر، «حق طاعت» خداوند را به جا آورده باشند.

علم اقتصاد در مقام نظریات خود، ارتباطی با واقعیت ندارد. نظریه اقتصاد خرد که ناموس نظریات اقتصادی است، پر از فرمول‌های ریاضی و توابع عرضه و تقاضاست که هیچ‌کدام نه تنها برگرفته از واقعیت نیست بلکه مثال‌های نقض متعددی را برای آن‌ها می‌توان از زندگی واقعی پیدا کرد.

این نظریات گاه به شکل صریح در متن آیات و روایات آمده است مثل حرمت ربا؛ گاه به شکل اصول کلان و راهبردهای مشخص آمده است مانند نفی تداول ثروت در دست اغنیا یا لزوم رفع فقر در جامعه؛ گاه به صورت ضمنی در سیره پیامبر و معصومین علیهم السلام آمده است که قابل شناسایی و استخراج قواعد حکمرانی اقتصادی از آن است و گاهی نیز با کنار هم گذاشتن احکام روایی می‌توان به زیربنای آن‌ها در حد وسیع نظریه‌پرداز اسلامی دست یافت. اسلام‌شناس مسلط بر منابع دینی می‌تواند این نظریات اقتصاد اسلامی را برای حل مشکلات جامعه اسلامی و تنظیم امور اقتصادی استخراج، صورت‌بندی و نظام‌سازی کند. این کار نه تنها چیز جدید و عجیبی نیست بلکه در طول تاریخ، مراجع و فقهای اسلام بارها و بارها در آثار علمی خود انجام داده‌اند که نمونه اخیر و مشهور آن در نظریه ولایت فقیه حضرت امام خمینی (ره) مشهود است. بنابراین، اقتصاد اسلامی صرفاً مجموعه‌ای از آیات و روایات نیست بلکه منظومه‌ای از نظریات اقتصادی است که با اتکا به قرآن و سنت، برای تنظیم امور مسلمین کشف و تبیین شده است.

در نهایت این‌گونه جمع‌بندی می‌کنم که اگر علم را به معنای کشف واقعیت بما

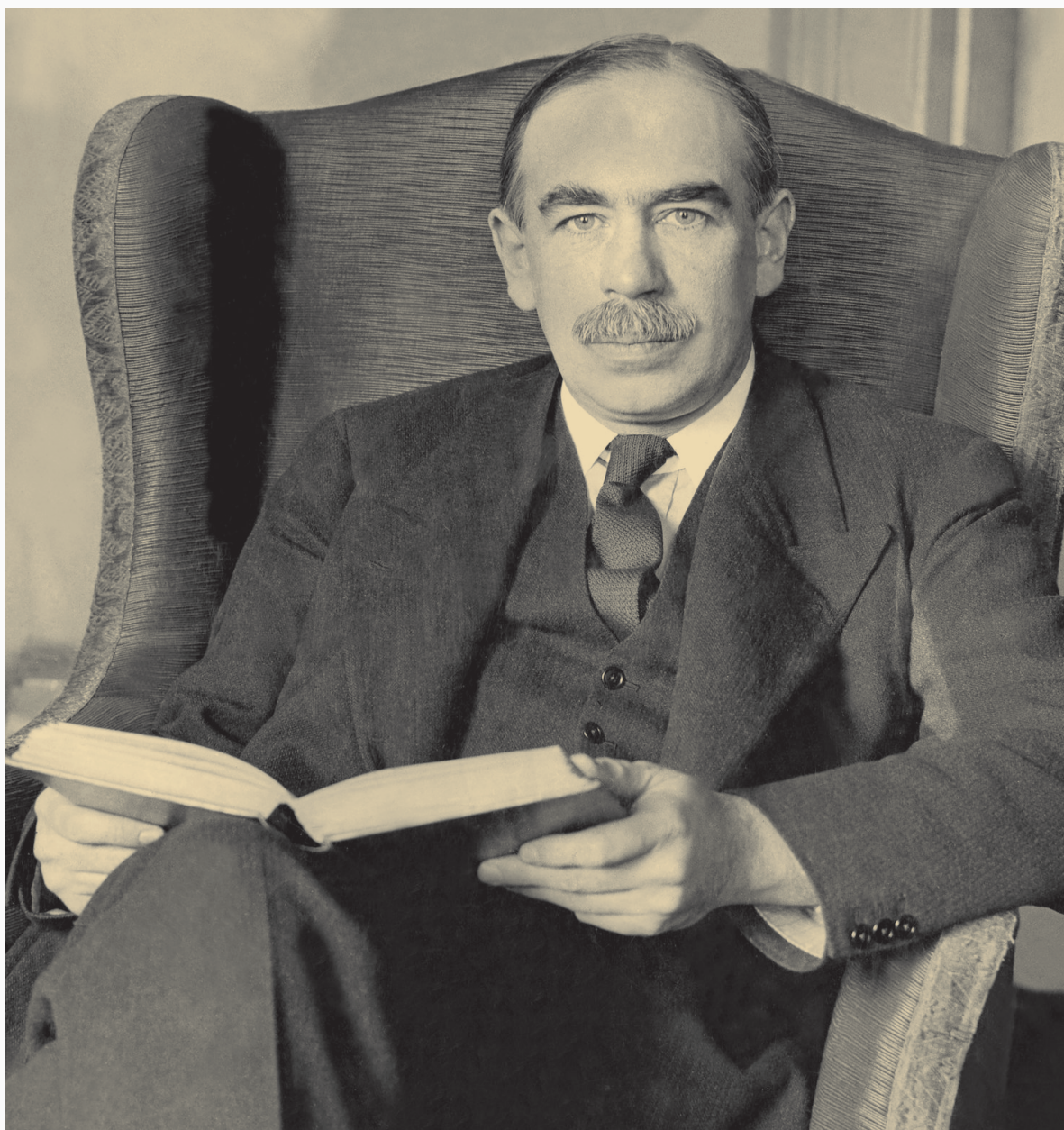
هو واقع در نظر بگیریم، هیچ‌کدام از مکاتب اقتصادی چه لیبرالیسم و چه سوسیالیسم و چه غیر آن‌ها، نمی‌تواند ادعای علمی بودن داشته باشد چرا که همه اندیشه‌های سکولار غربی و شرقی، مبتنی بر نظریاتی هستند که برگرفته از باورها و تعلقات و حدس و گمان‌های نظریه‌پردازان، واقعیت را «آنگونه که می‌بینند» و نه آنگونه که هست، توصیف می‌کنند.

اگر بخواهم از این بالاتر روم باید بگویم تنها امکانی که برای شناخت واقعیت بما هو واقع وجود دارد، فراتر رفتن از محدوده محسوسات و مشاهدات تجربی و متصل شدن به منبعی بالاتر از ماده است که اشراف کاملی بر واقعیت‌های مادی این جهانی دارد و این امر جز از طریق اتصال به وحی میسر نیست و اگر هم علم را به هر معنایی غیر از کشف واقعیت بما هو واقع بدانیم، همان قدر که اقتصاد اسلامی غیر علمی است نظریات رایج اقتصادی هم غیر علمی هستند و هر اندازه که این نظریات علمی هستند در اقتصاد اسلامی هم علمی است. در هر صورت، اگر بخواهیم با هر تلقی از علمی بودن بحث کنیم، اقتصاد اسلامی را می‌توان علمی‌ترین نظریه اقتصادی دانست که البته نیازمند تکامل و توجه بیشتر متفکران و سیاست‌گذاران در تمام جهان و با هر صبغه ایدئولوژیکی است.*

پی‌نوشت

۱. میلتنون فریدمن، «روش‌شناسی اقتصادی اثباتی».

۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۴۵.



بررسی اندیشه‌های شناختی-اقتصادی **مکتب کینزی**

■ تبیین اندیشه‌های مکتب اقتصادی کینزی و نئوکینزی ■

مرضیه صادقیان
دانشجوی دکتری حقوق



پیشینه و معرفی مکتب اقتصادی کینزی

یکی از مهم‌ترین مباحثی که در میان اقتصاددانان و نیز بسیاری از اندیشمندان حوزه علوم سیاسی مطرح می‌شود بحث مداخله یا عدم مداخله دولت در امر تولید و اقتصاد است. در یک سو اقتصاددانان کلاسیک معتقد به تسویه خودبه‌خود بازارها و لزوم حذف حضور مداخله‌گرانه دولت در اقتصاد هستند، و در سوی دیگر، اقتصاددانان کینزی معتقدند در شرایط رکود اقتصادی، حضور و مداخله دولت ضرورتی جدی دارد.

مبحث اقتصاد کینزی از جمله مباحث مربوط به دانش اقتصاد کلان است. دانش اقتصاد کلان^۱ با روش‌شناسی خاص و به‌صورت نوعی ابداع در دهه ۱۹۳۰ توسط «جان مینارد کینز»^۲ پایه‌گذاری شد.^۳ کینز مکتبی اندیشه‌ای پایه‌گذاری کرد که اقتصاد کینزی نام گرفت؛ و این تنها مکتب اقتصادی است که عنوان خود را از نام بنیان‌گذارش اقتباس کرده است. از سال‌های بعد از نخستین جنگ جهانی تا آغاز دهه ۸۰ را می‌توان کم‌وبیش دوره اقتصاد کینزی نام نهاد. او معتقد به واکنش انتقادی به اقتصاد بازار و لزوم مداخله دولت‌ها در اقتصاد بود. کینز با توجه به تحلیل خود از شرایط اقتصادی کشورهای پیشرفته و شناخت ریشه‌های تاریخی و علمی عدم تعادل‌های پیدا شده در اقتصاد، پیشنهاد می‌کند که دولت باید در مقیاس کلان اقتصادی، از طریق اعمال سیاست‌های طرف تقاضا، اقتصاد را اداره و نظارت کند؛^۴ (شاکری، ۷۲). او در «نظریه عمومی» که در سال‌های رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ نگاشته شد، استدلال می‌کند که رکودهای اقتصادی، مشکلات کوتاه‌مدتی هستند که از نبود تقاضا ناشی می‌شوند. وی یک راه‌حل ساده برای این مسئله پیشنهاد کرد: دولت باید از طریق هزینه‌های عمومی، میزان تقاضا را بیشتر کند.

به محض اینکه اقتصاد به دوران رونق بازگشت، دولت می‌تواند از طریق افزایش مالیات و کاهش مخارج عمومی، کسری بودجه خود را جبران نماید. در اقتصاد کلاسیک این فرض وجود دارد که عرضه و تقاضای کل با هم برابرند، ولی به اعتقاد کینز این فرض همیشه برقرار نیست. به نظر او گاهی اقتصاد در سطح پایین‌تری به تعادل می‌رسد و تمام عوامل تولید به‌کار گرفته نمی‌شوند و بیکاری به وجود می‌آید. از نظر کینز برابری عرضه و تقاضا به معنی اشتغال کامل است؛ ولی به «شهود» می‌توان دریافت که چنین نیست و به‌ویژه در دوران رکود، بیکاری وجود دارد. مفهوم اصلی که او در تحلیل‌هایش به‌کار می‌گرفت تقاضای کل -تجمیعی^۵ بود که آن را مجموع مصرف کل، سرمایه‌گذاری کل و هزینه‌های دولتی تعریف می‌کرد. او بر این باور بود که با بالا رفتن تقاضای کل، اقتصاد در سطح بالاتری به تعادل می‌رسد، همه عوامل تولید به‌کار گرفته می‌شوند و

بیکاری از بین می‌رود (تحریک تقاضا). از آنجا که تقاضا بخش مهمی از هزینه‌های دولت به‌شمار می‌آید، می‌تواند با سیاست‌های انبساطی در این افزایش تقاضا نقش مؤثری داشته باشد و اقتصاد را تکانی بدهد؛ یعنی دولت در دوران رکود هزینه‌ها را افزایش و مالیات را کاهش دهد و بعد چرخ اقتصاد که به گردش افتاد، از هزینه‌ها کم کند و مالیات را بالا ببرد. اندیشه‌های کینز مسأله ترازبودن بودجه را که زمانی بسیار پراهمیت تلقی می‌شد، بسیار کم‌رنگ کرد.

اصل زیربنایی نظریه کینز، به حدکافی واضح است: مخارج دولتی باید نسبت معکوس با تجارت خصوصی داشته باشد. در مواقعی که تجارت رونق می‌یابد، دولت باید کمتر خرج کند؛ و زمانی که اقتصاد، کساد شود بر مخارج عمومی افزوده خواهد شد. آنچه که در نظریه کینز، رادیکال به حساب می‌آید این اصل کلی است که دولت برای کنترل تقاضا باید در اقتصاد مداخله نماید و این ایده به‌عنوان «سیاست مدیریت تقاضا» شناخته می‌شود.^۶

او برای افزایش تقاضا جز بالا بردن مصرف و سرمایه‌گذاری دولت (هزینه‌های دولت) راه دیگری را هم در نظر داشت و آن افزایش میزان سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها بود. کینز معتقد بود در طول تاریخ همیشه میل بشر به پس‌انداز قوی‌تر از میل به سرمایه‌گذاری بوده است. حرف او این بود که مردم ترجیح می‌دهند ثروتی که پس از رفع نیازهای مصرفی‌شان می‌ماند

نقص عبارتند از اشتغال ناقص عوامل تولید و توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد. نقش دولت در اقتصاد کینزی را به طور کلی می‌توان در سیاست پولی و مالی خلاصه کرد. سیاست‌های مالی به صورت عمده بر خط مشی بودجه‌ای دولت ناظر است که از طریق آن می‌توان افزایش هزینه‌های دولت (سیاست مالی و انبساطی) و تدابیر مالیاتی (بازتوزیع درآمد) به جبران افت ساختاری تقاضای کل پرداخت. سیاست پولی که در اصل از طریق بانک مرکزی اعمال می‌شود، ناظر بر تنظیم حجم پول به میزانی است که از افزایش ساختاری نرخ بهره جلوگیری کند و آن را در سطحی مناسب برای تشویق سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها و مصرف خانواده‌ها قرار دهد.^۸

کینز با توجه به تحلیل خود از شرایط اقتصادی کشورهای پیشرفته و شناخت ریشه‌های تاریخی و علمی عدم تعادل‌های پیدا شده در اقتصاد، پیشنهاد می‌کند که دولت باید در مقیاس کلان اقتصادی، از طریق اعمال سیاست‌های طرف تقاضا، اقتصاد را اداره و نظارت کند. او در «نظریه عمومی» که در سال‌های رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ نگاشته شد، استدلال می‌کند که رکودهای اقتصادی، مشکلات کوتاه‌مدتی هستند که از نبود تقاضا ناشی می‌شوند. وی یک راه حل ساده برای این مسأله پیشنهاد کرد: دولت باید از طریق هزینه‌های عمومی، میزان تقاضا را بیشتر کند.

بررسی و نقد مکتب اقتصادی کینزی

مکتب کینز که در مقابل دیدگاه‌های اقتصاد بازار آزاد و نظریات کلاسیک‌ها - به سردمداری آدام اسمیت - شکل گرفت، برخلاف نظریات این مکتب که معتقد به موقتی بودن عدم تعادل‌های ایجاد شده در بازار و آزادی کامل نیروهای بازار بودند، لزوم مداخله دولت در اقتصاد با استفاده از ابزارهای سیاست مالی برای رفع عدم تعادل‌های ایجاد شده را مطرح کرد.^۹ بنا بر نظریه کینز فرآیند طبیعی تعدیل بازار به سمت اشتغال کامل ضعیف بوده و بازار در اشتغال عوامل، دچار شکست می‌شود و در نتیجه‌ی عوامل شکست بازار - مواردی از قبیل اطلاعات نامتقارن، انحصار و غیره - لزوم دخالت دولت در اقتصاد توجیه می‌گردد.^{۱۰} مسأله بیکاری عوامل تولید، علی‌رغم وعده‌های طرفداران اقتصاد بازار، پدید آمدن مازاد عرضه کالاها به دلیل عدم توانایی مالی خریداران، و تبدیل شدن شرایط رقابتی به وضعیت انحصاری از جمله عواملی بودند که به عنوان نارسایی‌های اقتصاد بازار و نظام سرمایه‌داری معرفی گردیدند که کینز راه حل‌هایی را به منظور حفظ این نظام ارائه کرد. بنابراین هدف نهایی

را پس انداز کنند تا آنکه خطر کنند و آن را برای تولید ثروت بیشتر و خیر جمعی به کار اندازند. وی استدلال می‌کرد وقتی افراد به جای مصرف یا سرمایه‌گذاری سراغ پس انداز می‌روند، به معنای کم شدن تقاضا در اقتصاد است و باعث می‌شود که بخشی از منابع جامعه در عرضه و تولید بیکار بمانند. به باور او هرچه قدر جامعه ثروتمندتر باشد، میزان پس انداز بالاتر می‌رود و این مشکل حادثتر هم می‌شود.

ابزار دیگر پیشنهادی او برای تغییر این «رفتار طبیعی» انسان‌ها نرخ بهره بود. در اقتصاد کلاسیک نرخ بهره (قیمت سرمایه) را برآیند پس انداز (عرضه سرمایه) و سرمایه‌گذاری (تقاضای سرمایه) می‌دانند؛ ولی کینز تعبیر متفاوتی از آن را بیان می‌کند و آن را بر اساس عرضه و تقاضای پول توضیح می‌دهد. در این مورد هم دولت می‌تواند با سیاست‌های پولی نرخ بهره را مدیریت کند و میزان سرمایه‌گذاری و در نتیجه تقاضای کل را افزایش دهد. چنان‌که دیده می‌شود در اقتصاد کینزی دولت با سیاست‌های مالی (مصرف و سرمایه‌گذاری دولتی و مالیات‌بگیری) و سیاست‌های پولی (افزایش و کاهش عرضه و تغییر نرخ بهره) نقشی اساسی در بسامان کردن اقتصاد بازی می‌کند.^۷

به طور کلی کینز معتقد است نظام سرمایه‌داری آزاد دو نقص عمده و ساختاری دارد که بدون دخالت دولت نمی‌توان آن‌ها را برطرف ساخت. این دو

تداوم باید. این در واقع تأیید چیزی است که کینز از آن تحت عنوان امکان وجود تعادل در شرایط بیکاری نام برده است. از طرفی این استدلال کینز نشان داد که نرخ بهره اساساً پدیده‌ای پولی بوده و نه واقعی (غیر پولی) که در بازار سرمایه توسط عرضه‌ی پس‌انداز از یک طرف و تقاضا برای سرمایه‌گذاری از طرف دیگر مشخص می‌گردد.

این موضوع منتهی به بیانیه انقلابی سومی شد مبنی بر اینکه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری با تغییرات در نرخ بهره به تعادل نخواهند رسید، بلکه از طریق تغییرات بیشتر در درآمد واقعی است که به تعادل می‌رسند. سپس از طریق ضریب به هم فزاینده‌ی تغییرات در سرمایه‌گذاری باعث ایجاد تغییرات در درآمد گشته که باتوجه به میل نهایی به پس‌انداز داده شده برای جامعه، پس‌انداز لازم را برای تأمین مالی کردن سرمایه‌گذاری به وجود خواهد آورد. بنابراین سرمایه‌گذاری متغیر کلیدی در افزایش درآمد و اشتغال می‌گردد.

او در بلندمدت رسیدن به وضعیتی بود که به اقتصاد بازار منتهی می‌گردد. او این نارسایی‌ها را به صورت ناامنی‌هایی در رفتار سرمایه‌گذاران، چسبندگی قیمت‌ها، توهم پولی، چسبندگی دستمزدها و نظایر این‌ها می‌داند. کینز راه حل رفع این بحران و نوسانات در رفتارهای سرمایه‌گذاران و رفتارهای مصرفی را هدایت تقاضای کل توسط دولت با استفاده از ابزارهای سیاست‌های مالی می‌داند، حال آنکه اگر سیاست مالی به تنهایی اتخاذ شود، اثرات نامساعد دیگری به وجود می‌آورد که برای از بین بردن آن باید سیاست پولی همراه با سیاست مالی اتخاذ گردد."

به‌طور کلی یکی از جنبه‌های انقلابی کتاب کینز، بسط و توسعه نظریه تقاضای مؤثر بوده است. این دستاورد نظری توسط بسیاری از طرفداران کینز تحت عنوان بسط و توسعه تئوری سطح محصول توضیح داده شده است. در این مسیر او نظریه مصرف و پس‌انداز را توسعه داده که به سطح درآمد و هم‌چنین به عامل روان‌شناسی؛ یعنی میل نهایی به مصرف بستگی دارد. از جمله ابداعات دیگر کینز انگیزه سفته‌بازی برای پول می‌باشد. او فرض نمود که پول به عنوان یک دارایی به میزان زیادی قابل جایگزین شدن با اوراق قرضه بوده و در نتیجه تقاضا برای پول تابعی منفی از نرخ بهره پرداختی بر روی اوراق قرضه که هزینه فرصت نگهداری پول است خواهد بود.

این مجموعه تئوریک ایده‌های جدیدی را ارائه داده است که با یافته‌های متعارف و یا به عبارت دیگر یافته‌های کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها تفاوت اساسی و بنیادین خواهد داشت. اساساً بیانیه جدید و تازه کینز این بود که کمبود تقاضا باعث پیدایش سطح محصولی خواهد گشت که در سطح نرخ دستمزد رایج پایین‌تر از اشتغال کامل بوده و در غیاب افزایش تقاضای مؤثر در نتیجه افزایش محصول، این سطح بیکاری ممکن است برای دوره‌ای طولانی



به این معنی خواهد بود که بسیاری از عوامل اقتصادی به نحوی رفتار می‌کنند که شرط حداکثریابی را رعایت نمی‌کنند. این فرض مورد انتقاد کلاسیک‌های جدید قرار گرفت و بر این اساس بود که کلاسیک‌های جدید موضوع مبانی خرد اقتصاد کلان را در پاسخ به تحلیل کینز از تعادل ارائه دادند.^{۱۳}

با این حال کینز چون دغدغه تورم را هم داشت، استدلال می‌کرد که افزایش تقاضا از آنجا که پایین‌تر از ظرفیت واقعی اقتصاد است به تورم منجر نمی‌شود؛ اما افزایش تقاضا بعد از رسیدن به حد اشتغال کامل با بالا رفتن قیمت‌ها همراه می‌شود و همین را می‌توان نشانه‌ای از رسیدن به حد مطلوب دانست؛ اما موارد متعددی بر خلاف آن دیده شد، قیمت‌ها بالا رفتند، ولی بیکاری کاهش پیدا نکرد.

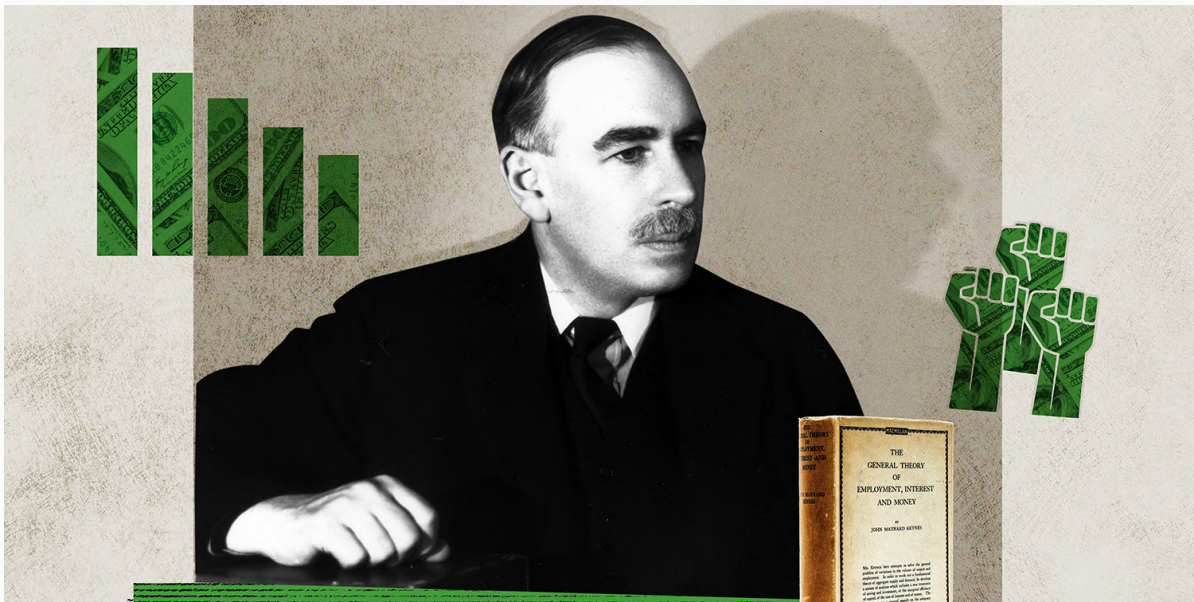
یکی از جنبه‌های انقلابی کتاب کینز، بسط و توسعه نظریه تقاضای مؤثر بوده است. این دستاورد نظری توسط بسیاری از طرفداران کینز تحت عنوان بسط و توسعه تئوری سطح محصول توضیح داده شده است. در این مسیر او نظریه مصرف و پس‌انداز را توسعه داده که به سطح درآمد و هم‌چنین به عامل روان‌شناسی؛ یعنی میل نهایی به مصرف بستگی دارد.

گفته می‌شود که بعدها هواداران اندیشه‌های کینز مجبور شدند که مفهومی به نام نرخ بیکاری طبیعی را هم به رسمیت بشناسند و اینکه نمی‌توان با سیاست‌های تحریک تقاضای کل، نرخ بیکاری را به صفر رساند. امروزه بسیاری پذیرفته‌اند که در کوتاه‌مدت نوعی بده. بستان میان تورم و بیکاری وجود دارد و نمی‌توان بدون تحمل یکی، دیگری را کاهش داد، در بلندمدت هم نرخ بیکاری به ساختار کلی و عرضه و تقاضای بازار کار بستگی دارد. کسانی سرمایه‌گذاری و مداخله دولتی در اقتصاد را ناکارآمد دانسته‌اند که معتقدند منجر به خلق ثروت واقعی نمی‌شود و ملاحظات سیاسی در آن دست‌اندرکار است و هزینه فرصت بالایی به اقتصاد تحمیل می‌کند. در یک مثال جالب گفته‌اند که دولت می‌تواند کسانی را وادارد که گودالی را بکنند و برخی دیگر را هم استخدام کنند که آن را پر و ادا کند که شغل ایجاد کرده است، با این حال روشن است که نمی‌توان اسم چنین پروژه‌هایی را ثروت آفرینی گذاشت. گفته می‌شود مداخله دولت‌ها جلوی تعادل رسیدن واقعی اقتصاد را می‌گیرد و به تخصیص ناکارای منابع می‌انجامد. گذشته از این نباید تصور کرد که دولت‌ها می‌توانند یکبار مداخله کنند و بعد اقتصاد را به حال خود بگذارند، اغلب، هر مداخله، مداخله‌های بیشتری را طلب می‌کند و این اقتصاد را بیشتر و بیشتر ناکار می‌سازد.

کمبود سرمایه‌گذاری بخش خصوصی از لحاظ توان و قدرت آن‌ها جهت دستیابی به اشتغال کامل، می‌تواند با افزایش مخارج اضافی توسط دولت همراه با سرمایه‌گذاری‌های عمومی، درآمد اضافی لازم را برای دستیابی به اشتغال کامل فراهم نماید. بنابراین این نظریه، قدرت در بازار آزاد را تغییرات قیمت جهت شفاف‌کردن بازار کار از طریق تغییرات دستمزدها و بازار سرمایه از طریق تغییرات نرخ بهره به زیر سؤال برده است. این دیدگاه‌ها از نظر تئوریک، انقلابی بوده و از دیدگاه اعمال، سیاستی هم به همان اندازه انقلابی به نظر می‌رسد؛ زیرا قدرت و توانایی سیستم بازار را مبنی بر اینکه خود به خود بتواند اشتغال کامل محصول و درآمد مطلوب را به وجود آورد زیر سؤال برده است.^{۱۴}

با وجود اثرگذاری کینز در علم اقتصاد، نقدها به اندیشه او کم نیست، می‌توان دید که وی دغدغه عرضه را ندارد، به نظر او با تحریک تقاضا و رساندن آن به حد مطلوب مسأله حل می‌شود؛ اما به روشنی توضیح نمی‌دهد که ویژگی‌های آن حد مطلوب چیست؟

انتقادی که از جهت تئوری به نظریه کینز وارد می‌باشد این است که با انتخاب متغیرهای کلان برای تحلیل تعادل اقتصادی، رفتار خرد عناصر اقتصادی - اعم از بنگاه، مصرف‌کننده و عوامل - که تلاش دارند همیشه در تعادل به سر برند نادیده گرفته می‌شود. به عبارت دیگر اگر نظریه کینز را به سطح خرد تعمیم دهیم



بالحق تغییر کرده باشند. زمانی که شرایط نهادی جلوی افزایش تولید را می‌گیرد، سیاست‌های انبساطی مالی و پولی دولت یا به‌طور خلاصه، مدیریت تقاضا، کاری از پیش نخواهد برد.

به رغم آنکه نظریه دولت در اقتصاد کینزی در دوره زمانی معینی گسترش یافت و سیاست‌های اقتصادی توصیه شده وی در بسیاری از کشورها اجرا شد، نتایج مورد انتظار را برآورده نساخت. غفلت کینز از ساز و کارهای اقتصادی در عرصه تولید، تأکیدی اغراق‌آمیز بر نقش تعیین‌کننده تقاضا و تحلیل‌های نادرست در خصوص پول و سرمایه، به ناکارآمدی توصیه‌های علمی کینز منجر شد.

وی برای دولت، نقش اقتصادی مهم و تعیین‌کننده‌ای جهت ایجاد اشتغال کامل، توزیع کامل و توزیع مناسب‌تر درآمد قائل شد که حاصل آن دولتی‌تر شدن نظام اقتصادی و در نتیجه تخصیص غیر

هم‌چنین به روش‌شناسی کینز و رویکرد کلی، تجمعی او نقدهای بسیاری وارد است و برخی صاحب‌نظران به بنیادهای نظری اندیشه او نقدهای جدی دارند. در رابطه با نظریه بهره و پول کینز هم، اما و اگر کم نیست و کسانی سازواری و انسجام آن را به پرسش گرفته‌اند، با این حال هم‌چنان اندیشه‌های او در کتاب‌های اقتصاد کلان به بحث و بررسی گذاشته می‌شود و از او به‌عنوان یکی از اثرگذارترین اقتصاددانان قرن بیستم یاد می‌شود. او زمانی در نقد اقتصاد کلاسیک و بحث تعادل در بلندمدت (long-term) گفته بود: «در بلندمدت ما همه مرده‌ایم»، ولی به نظر نمی‌رسد در مورد او مصداق داشته باشد، او و اندیشه‌اش سال‌ها پس از مرگش (در حدود شصت سال پیش) هم‌چنان زنده‌اند و به‌ویژه در میان دولت‌گرایان، هوادار کم ندارد.^{۱۴}

به‌طور کلی در نقد مکتب کینز می‌توان گفت که سیاست‌های او به‌صورت گسترده‌ای در کشورهای صنعتی پیشرفته و نیز در بسیاری از کشورهای درحال توسعه طی دو تا سه دهه پس از جنگ دوم جهانی اجرا شد؛ اما به‌جز در مقاطع کوتاه‌مدت و موقت، هیچ‌گاه نتیجه مثبتی از آن‌ها در میان‌مدت و درازمدت به‌دست نیامد. سیاست‌های انبساطی پولی و مالی کینزی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی به تورم و سپس تورم توأم با رکود انجامید.

اشکال اصلی نظریه اقتصادی کینز و سیاست‌های مبتنی بر آن به‌شکل عمده در این است که دو مسأله بیکاری و رکود اقتصادی را منحصراً ناشی از کمبود تقاضای کل می‌داند و شکاف میان سطح تولید بالفعل و بالقوه را طبیعی و مسلم فرض می‌کند. واقعیت این است که انواع مشکلات نهادی ممکن است توان تولیدی جامعه را کاهش دهد، بدون اینکه عوامل تولید

ناهماهنگی و ناهمخوانی با بهینه‌کردن رفتار دارد. بدین معنی که آن‌ها به جای استفاده از انتظارات عقلایی، انتظارات تطبیقی را مورد توجه قرار داده‌اند. کینزی‌های جدید به‌طور کلی تمرکز خود را بر روی رفتار قیمت‌ها گذاشته‌اند، به این امید که بتوانند به نتایج قانع‌کننده‌تری در توضیح شرایط تعادلی همراه با بیکاری نسبت به زمانی که این توضیحات توسط چسبندگی دستمزدها (اقتصاد کینزی) ارائه خواهد شد، برسند. در نتیجه تفاوت اساسی و کلیدی بین کینزی‌های سنتی و جدید این است که در حالی که کینزی‌ها چسبندگی بودن دستمزدها را فرض نمودند، کینزی‌های جدید می‌کوشند تا بنیان‌های خرد قابل قبولی را جهت توضیح پدیده چسبندگی بودن قیمت‌ها و دستمزدها ارائه دهند.^{۱۶}*

اگر گفتمان هر جامعه را به‌عنوان مهم‌ترین مولفه جهان اجتماعی آنان در نظر بگیریم، شکاف گفتمانی به معنای تفاوت‌های اساسی در جهان‌های اجتماعی خواهد بود. شکاف گفتمانی، آنگاه که دو جهان، اجتماعی را برای جامعه و دو دنیای اجتماعی، فرهنگی برای آنان رقم می‌زند، در روندی روبه رشد می‌تواند نظامات اجتماعی را با چالش‌های جدی مواجه کند.

پی‌نوشت

۱. شاخه‌ای از علم اقتصاد که کلیت یک اقتصاد را به‌عنوان نهاد مستقل و متفاوت از مجموع کلی اجزای آن تحلیل می‌کند.
۲. J.M. Keynes (۱۹۳۰).
۳. شاکری، عباس، «مروری تاریخی بر روند شکل‌گیری نظریه‌های اقتصاد کلان»، فصل‌نامه پژوهش‌های اقتصادی ایران، سال هفتم، شماره ۲۳ (۱۳۸۴)، ص ۷۰.
۴. همان، ص ۷۲.
۵. aggregate demand.
۶. جان مینارد کینز و ایده دخالت دولت در اقتصاد، نویسنده: فیلیپ استوکز، مترجم: یعقوب نعمتی و روحنی، منتشرشده در سایت دانش‌نامه به آدرس: (danehsnamah.com).
۷. اقتصاد کینزی به زبان ساده، امیرحسین خالقی، منتشر شده در سایت دنیای اقتصاد، کد خبر: ۳۲۷۵۴۶۷
۸. بررسی اجمالی نقش دولت در اقتصاد از دیدگاه مکاتب مختلف اقتصادی، سایت شورای نگهبان، منتشرشده در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۸۵ (به آدرس shora-gc.ir)
۹. شریف‌آزاده، محمدرضا؛ بابازاده، محمد، «ناتوانی اقتصاد بازار در ایجاد تعادل اقتصادی و ضرورت دخالت دولت برای هدایت تقاضای کل»، مجله اقتصاد و مدیریت، ص ۴۷ و ۴۸.
۱۰. باغستانی میبیدی، مسعود؛ میری، اشرف‌السادات؛ صمدی بروجنی، رضا، «لزوم دخالت دولت در مقررات‌گذاری و نظارت بر بازارهای مالی»، مجله اقتصادی، شماره‌های ۷ و ۸ (۱۳۹۴)، ص ۴۸.
۱۱. شریف‌آزاده، محمدرضا و سایر نویسندگان، پیشین، ص ۵۴ و ۵۵.
۱۲. گرجی، ابراهیم؛ مدنی، شیما، «کینزی‌های جدید تا چه اندازه جدیدند؟»، مجله دانش و توسعه، شماره ۱۸ (۱۳۸۵)، ص ۹۰ و ۹۱.
۱۳. شریف‌آزاده، محمدرضا و سایر نویسندگان، پیشین، ص ۵۵.
۱۴. اقتصاد کینزی به زبان ساده، امیرحسین خالقی، منتشر شده در سایت دنیای اقتصاد، کد خبر: ۳۲۷۵۴۶۷.
۱۵. بررسی اجمالی نقش دولت در اقتصاد از دیدگاه مکاتب مختلف اقتصادی، سایت شورای نگهبان، منتشرشده در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۸۵ (به آدرس shora-gc.ir).
۱۶. گرجی، ابراهیم؛ مدنی، شیما، پیشین، ص ۹۱ و ۹۲.

بهینه منابع، کاهش بهره‌وری، گسترش بیکاری و تورم بود.^{۱۵} در پایان لازم است اشاره‌ای نیز به مکتب کینزی‌های جدید که در واقع تکامل یافته دیدگاه‌های اقتصاد کینزی به‌شمار می‌رود داشته باشیم. البته بررسی کامل و دقیق این مکتب نیازمند تدوین تحقیقی جداگانه است؛ اما به‌طور خلاصه می‌توان گفت مکتب اقتصاد کینزی‌های جدید در اوایل سال‌های ۱۹۸۰ و به‌دلیل عدم موفقیت مدل‌های بازار شفاف کلاسیک‌های جدید جهت توضیح و تبیین تحرکات به‌وجود آمده در محصول، اشتغال و تورم پا به عرصه وجود گذاشت. چیزی که باعث تمایز و جدایی کینزی‌های جدید از مکتب کینزی‌ها می‌گردد این است که این مکتب جدید تأکید بر روی ایجاد اقتصاد داشته و مدل‌های رقابت ناقص و انحصاری را که از پدیده‌های دنیای واقعی هستند مورد بررسی قرار داده است. در واقع دلیل پیدایش کینزی‌های جدید به‌خاطر انتقاداتی می‌باشد که به بسیاری از جنبه‌های انقلاب کینزی توسط کلاسیک‌های جدید در دهه ۱۹۷۰ شده بود. مهم‌ترین انتقادات وارده را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد:

الف) اول اینکه این دیدگاه توجه کافی به بنیان‌های خرد با فرض شفاف شدن بازارها ننموده است.

ب) دوم اینکه نوع پذیرش فرض شکل‌گیری انتظارات در مدل کینزی‌هاست که



نقد کتاب

«یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار»

گزارشی از نشست تخصصی نقد کتاب «یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار»

معرفی نویسنده و هدف نگارش اثر پرداخت. بررسی اجمالی فصول کتاب نیز از دیگر موارد ارائه شده توسط وی بود.

ورتابیان شرح داد: کتاب یک علم اقتصاد؛ تجویزهای بسیار تألیف «پروفسور دنی رودریک»، استاد برجسته‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل دانشگاه هاروارد است که در حوزه‌های متعددی از دانش اقتصاد نظیر تجارت بین‌الملل، سیاست‌های تجاری، جهانی‌شدن، رشد و توسعه‌ی اقتصادی و اقتصاد سیاسی دارای آثار علمی برجسته است و به سبب این فعالیت‌های علمی موفق به کسب جوایز معتبر هیرشمن، لئونتیف و فن نیومن برای پیشبرد مرزهای اندیشه‌ی اقتصادی شده است.

وی تأکید کرد: کتاب در سه بخش مجزای رشد اقتصادی، نهادها و جهانی‌شدن تدوین شده و هر بخش شامل دو فصل اصلی و یک فصل انتهایی به عنوان نتیجه‌گیری آن بخش است که در مجموع تشکیل دهنده‌ی فصول نه‌گانه کتاب هستند. در فصل نخست با ارائه‌ی حقایق آشکار شده‌ی رشد اقتصادی و همچنین کیفیت و نوع سیاست‌های اتخاذ شده در کشورهای موفق و ناموفق بیان می‌شود که اول، تطابق بسیار اندکی میان سیاست‌های اتخاذ شده‌ی نمونه‌های موفق (نظیر چین، هند و برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا) با سیاست‌های اجماع واشنگتنی وجود دارد و دوم، کشورهایی که با اشتیاق از این سیاست‌ها پیروی کرده‌اند، عملکردهای بسیار نامطلوبی را تجربه کرده‌اند. نتیجه‌گیری نویسنده در این فصل آن است که سیاست‌های رشد مناسب برای هر کشور تابع شرایط و اقتضائات خاص همان کشور بوده و پیروی و تقلید از دستورالعمل‌های از پیش تعیین شده (نظیر سیاست‌های اجماع واشنگتنی) استقبال از فاجعه است.

فصل‌های دوم و سوم به ارائه‌ی یک راهبرد برای جهش در رشد اقتصادی اختصاص دارد که بر اساس آن کشورهای در حال توسعه می‌توانند متناسب با فرصت‌ها و محدودیت‌های بومی خود بر حوزه‌هایی متمرکز شوند که دارای بیشترین و فوری‌ترین تأثیر بر رشد اقتصادی است. بر اساس این راهبرد، با تعیین محدودیت‌های دست و پاگیر رشد اقتصادی، اولویت‌های سیاستی استخراج شده و پس از آن با طراحی سیاست و تقویت زیرساخت‌های نهادی و تنوع فعالیت‌های تولیدی زمینه‌ی تداوم رشد اقتصادی فراهم می‌شود.

بخش دوم کتاب به‌طور خاص بر موضوع نهادها متمرکز است. در فصل چهارم از سیاست‌های صنعتی به عنوان سیاست‌هایی که زمینه‌ی بازسازی و تجدید ساختار اقتصاد و همچنین خلق مزیت نسبی برای اقتصاد را تشویق می‌کند یاد شده و ویژگی‌های نهادی آن به تفصیل بیان می‌شود. در فصل پنجم، با عنوان

نشست تخصصی نقد کتاب «یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار» اثر: دنی رودریک و مترجمی هادی ورتابیان ۱۰ تیرماه ۱۴۰۰، با سخنرانی دکتر عباس شاکری و دکتر سیدحسین میرجلیلی برگزار شد. در ابتدای این نشست دکتر شمس‌الملوک مصطفوی، دبیر نشست ضمن خوش‌آمدگویی به حاضرین، در مورد اهداف گروه‌روشناسی علوم انسانی به ارائه‌ی تصویری درست از روشناسی در رشته‌های مختلف حوزه‌ی علوم انسانی مانند سیاست، اقتصاد، تاریخ، فلسفه، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، هنر و... تأکید کرد و گفت: به کمک گروه‌های مربوطه در شورای بررسی متون، (بررسی چالش‌های موجود مرتبط با روش در رشته‌های مختلف علوم انسانی و ارائه راهکارهای ممکن برای مواجهه اصولی با این چالش‌ها) ارائه‌ی نمونه‌هایی از کاربرد روش در بررسی و پژوهش‌های موجود در شاخه‌های مختلف علوم انسانی در سطح ملی و بین‌المللی صورت می‌پذیرد. دکتر مصطفوی در ادامه در مورد کتاب «یک علم اقتصاد، تجویزهای بسیار» توضیحاتی ارائه داد و این نشست را به عنوان نمونه‌ای از همکاری گروه روشناسی علوم انسانی و گروه اقتصاد شورای بررسی متون معرفی کرد و گفت: قبلاً نیز کتاب «اقتصاد حکم می‌راند» که در حوزه‌ی فلسفه و روشناسی علم اقتصاد است، با همکاری گروه اقتصاد، نقد و بررسی شده است.

سپس مترجم این کتاب، دکتر ورتابیان به

سرمایه و ماهیت ملی نهادهای پشتیبان و حامی آن‌ها مورد بحث قرار گرفته و دلالت‌های آن به‌طور خاص در مورد رژیم تجارت بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده ضمن انتقاد از عملکرد سازمان تجارت جهانی استدلال می‌کند که این سازمان از اهداف اولیه‌ی خود که همانا توانمندسازی کشورها برای غلبه بر فقر است، فاصله گرفته و صرفاً بر «تجارت حداکثری» متمرکز است.

ورتایبان ادامه داد: کتاب به‌شکل نظام‌مند حول کانون اصلی تمرکز خود یعنی سیاست‌گذاری رشد اقتصادی و روش‌شناسی ذکر شده و به‌صورت گام‌به‌گام و منسجم پیش می‌رود. نویسنده به‌این منظور با تمایز قائل شدن میان جهش در رشد اقتصادی و پایداری رشد بالا و باکیفیت دو راهبرد متفاوت برای دو موضوع در نظر می‌گیرد. به‌این صورت که برای اقتصادی که در دام رشد اندک اقتصادی گیر افتاده است نخست باید زمینه‌ی رهایی از این دام و دستیابی به رشد بالا فراهم شود. در گام دوم، لازم است تا رشد اقتصادی تداوم یابد. به‌این منظور نویسنده معتقد است که کشورهای در حال توسعه باید در چارچوب یک برنامه اقدام دولتی (سیاست صنعتی) و با لحاظ ابتکار عمل‌ها، نوآوری‌ها و توانایی‌های بخش خصوصی درون آن، از بازسازی اقتصادی، تنوع‌بخشی به فعالیت‌های اقتصادی و پویایی‌های تکنولوژیکی، بسیار بیشتر از نظام پاداش‌دهی در قالب نیروهای بازار حمایت کنند.

گروه روش‌شناسی علوم انسانی و گروه اقتصاد شورای بررسی متون برگزار می‌کند:

نشست تخصصی نقد کتاب

یک علم اقتصاد: تجویزهای بسیار

اثر دنی رودریک

با حضور مترجم اثر: هادی ورتایبان

سخنرانان:

دکتر عباس شاکری
دکتر سید حسین میرجلیلی

دبیران علمی نشست:

دکتر شمس الملوک مصطفوی - دکتر سید حسین میرجلیلی

پنجشنبه ۱۰ تیر ماه ۱۴۰۰ ساعت ۱۰ الی ۱۲

لینک پیوستن به نشست:

<https://webinar.ihcs.ac.ir/b/ihc-5wt-ixp-uou>

نهادهای پشتیبان رشد اقتصادی باکیفیت بالا، انواع نهادهایی که باعث کارکرد مناسب بازارها و شکوفایی اقتصاد می‌شود، مورد بحث قرار گرفته و این استدلال مطرح می‌شود که نظام‌های سیاسی مشارکتی و غیرمتمرکز دارای این قابلیت هستند که دانش بومی را تجمیع کرده و توانایی دستیابی به رشد اقتصادی بالا و باکیفیت را فراهم سازند.

فصل ششم با نام تبیین ماهیت صحیح نهادها به عنوان فصل جمع‌بندی بخش دوم به بررسی اهمیت و جایگاه مقایسه‌ای نهادها و سیاست‌های اقتصادی پرداخته و به میزان تأثیر و اهمیت مقولاتی نظیر جبرگرایی تاریخی، جغرافیا و حقوق مالکیت اختصاص دارد. این فصل به این موضوع اشاره دارد که با وجود اجماع نظر گسترده در خصوص اهمیت کیفیت نهادی، شناخت بسیار اندکی از دلالت‌ها و اشارات سیاستی آن وجود داشته و لازم است در تفسیر اهمیت نهادها دقت لازم صورت گیرد تا سبب گمراهی نشود. در بخش پایانی کتاب، مغایرت میان ماهیت جهانی بازارهای کالا، خدمات و

با رشد نهادها و جهانی شدن را بررسی و تحلیل می‌کند اما، در عین حال که خود را طرفدار اقتصاد نئوکلاسیک معرفی میکند، از منظر روش شناختی در علم اقتصاد به نکات بسیار مفید و درس آموزی اشاره دارد. وی در این کتاب تأکید می‌کند که اساساً نظریه‌های پایه‌ای و اصول متعارف مبنای تحلیل‌های آسیب شناسانه و سیاستی است اما هنر اقتصاددان باید این باشد که با استفاده از این اصول متعارف و پایه‌ای از میان راه‌کارها و سیاست‌های بی‌شمار ممکن آن را به کار و سیاستی برای ایجاد رشد و تداوم آن توصیه کند که با واقعیت‌ها و شرایط خاص کشور مورد نظر سازگار و منطبق باشد و همه را از ساده‌انگاری در تحلیل و سیاست‌گذاری و تمسک به راه‌کارها و سیاست‌های تقلیدی و کلیشه‌ای برحذر می‌دارد.

در بخش پایانی کتاب، مغایرت میان ماهیت جهانی بازارهای کالا، خدمات و سرمایه و ماهیت ملی نهادها و پشیمان و حامی آن‌ها مورد بحث قرار گرفته و دلالت‌های آن به‌طور خاص در مورد رژیم تجارت بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده ضمن انتقاد از عملکرد سازمان تجارت جهانی استدلال می‌کند که این سازمان از اهداف اولیه‌ی خود که همانا توانمندسازی کشورها برای غلبه بر فقر است، فاصله گرفته و صرفاً بر «تجارت حداکثری» متمرکز است.

وی خاطر نشان می‌کند که «تمایل بسیاری از اقتصاددانان در ارائه‌ی مشاوره‌های سیاستی بر اساس قواعد سرانگشتی ساده و بدون در نظر گرفتن شرایط (این را خصوصی کن! آن را آزاد کن و...) در واقع به جای این که کاربرد صحیح اصول اقتصادی نشر کلاسیک باشد کاستن از اعتبار آن است اما بیان می‌دارد، زمانی که یک سیاست به‌طور غیر مشروط تجویز می‌شود نظیر آن چه در اجماع واشنگتنی و پساواشنگتنی اتفاق می‌افتد، چیزی جز یک قمار خطرناک نخواهد بود. وی بر لزوم و ضرورت پرهیز از تقلید و تلقیات کلیشه‌ای خاطر نشان می‌کند که «مطالعه‌ی تجربه‌ی کشورهای دیگر یک امر ضروری است اما باید توجه داشت که تقلید و اقتباس (یا رد کردن) بی‌کم و کاست سیاست‌ها بدون کسب آگاهی از شرایطی که زمینه‌ی موفقیت (یا شکست) آن کشور را فراهم کرد، تجویز فاجعه است» و این برای نظام آموزش و پژوهش ما در حوزه‌ی علوم اقتصادی بسیار درس آموز است.

یعنی نمی‌توان با توجه به فلسفه‌ی علوم اجتماعی و اقتصاد، و بدون توجه به تاریخ اندیشه و سیر تحول و تطور نظریات و مکاتب اقتصادی و بدون فراگیری مجموعه‌ای جامع از نظریات و لحاظ شرایط بومی، اجتماعی و محیطی به

می‌توان بیان داشت که روش‌شناسی مورد استفاده در جهت تبیین، تحلیل و ارائه‌ی راهبردهای سیاستی وجه تمایز این کتاب است. همان‌گونه که نویسنده اذعان دارد، کتاب کاملاً مبتنی بر تحلیل‌های اقتصادی نئوکلاسیکی است و نویسنده ضمن اقرار به کاستی‌های روش‌شناسی نئوکلاسیکی، آن را تنها راه تفکر درباره‌ی مسائل اقتصادی می‌داند اما هم‌زمان میان خود و اقتصاددانان نئوکلاسیک جریان اصلی فاصله می‌گذارد. نقد اصلی مؤلف به اقتصاددانان جریان اصلی که نقطه افتراق وی از ایشان محسوب می‌شود نه به روش تحلیل، که به استخراج نسخه‌های سیاستی جهان‌شمول و تجویز آن به کشورهای در حال توسعه با تمام تفاوت‌های تاریخی، موجودی اولیه منابع، قابلیت‌های اجرایی و ظرفیت‌های سیاسی آن‌ها است. به عبارت دیگر، وی به کاربست نادرست علم اقتصاد در استخراج توصیه‌های سیاستی واحد به شدت انتقاد کرده و آن را مسبب کاهش اعتبار علم اقتصاد می‌داند و معتقد است که هر چند یک علم اقتصاد وجود دارد اما نسخه‌ای واحد برای توسعه‌ی اقتصادی وجود ندارد و حتی برای چالش یکسان در دو اقتصاد نمی‌توان راه حل واحدی متصور شد.

سپس دکتر شاکری، استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی در نقد روش‌شناسی کتاب گفت: دنی رودریک در کتاب «یک علم اقتصاد و تجویزهای بی‌شمار» سه موضوع اساسی مرتبط

مجموعه‌ی محدودی از نظریات خاص در لابه‌لای مدل‌های انتزاعی ریاضی و آماری اکتفا کرد و این مجموعه‌ی محدود تک‌ساحتی و کلیشه‌ای را به‌عنوان اصول پایه‌ای نظری علم اقتصاد معرفی کرد و بعد هم با توسل به اجماع و اشنگتگی وارد اقتصاد کاربردی شد و برای رشد و توسعه‌ی کشور با این ابزار کند و محدود، راه حل رشد و توسعه ارائه کرد و با ارائه‌ی یک نمایش ساده و تک‌ساحتی از دانش اقتصاد به همه‌ی غیر حرفه‌ای‌ها و اقتصاد نخوانده‌ها مجال داد که وارد حوزه‌ی تحلیل اقتصاد شوند و سرخ همه‌ی امور برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اقتصاد کشور را به دست گیرند. با این حال خالق اثر در مقدمه‌ی کتاب خاطرنشان می‌کند، وقتی بسیاری از افراد به راحتی در مورد موضوع مهمی مثل رشد نظر می‌دهند، دلیلش این است که راجع به این موضوع بی اطلاع یا کم اطلاع هستند.

همان‌گونه که نویسنده اذعان دارد، کتاب کاملاً مبتنی بر تحلیل‌های اقتصادی نئوکلاسیکی است و نویسنده ضمن اقرار به کاستی‌های روش‌شناسی نئوکلاسیکی، آن را تنها راه تفکر درباره‌ی مسائل اقتصادی می‌داند اما هم‌زمان میان خود و اقتصاددانان نئوکلاسیک جریان اصلی فاصله می‌گذارد. نقد اصلی مؤلف به اقتصاددانان جریان اصلی که نقطه افتراق وی از ایشان محسوب می‌شود نه به روش تحلیل، که به استخراج نسخه‌های سیاستی جهان‌شمول و تجویز آن به کشورهای در حال توسعه با تمام تفاوت‌های تاریخی، موجودی اولیه منابع، قابلیت‌های اجرایی و ظرفیت‌های سیاسی آن‌هاست.

وی در مورد ضرورت پرهیز از مواضع کلیشه‌ای و تک‌ساحتی در مورد برنامه‌ریزی خاطرنشان می‌کند که «مسئله هیچ‌کس معتقد نیست برنامه‌ریزی مرکزی جایگزین بهتر و مناسب‌تری است، اما متقابلاً تعداد کمی از تحلیل‌گران نیز معتقدند که آزادسازی، مقررات‌زدایی و خصوصی‌سازی به خودی خود کلید آغاز جهش در رشد اقتصادی است». وی همچنین بر نقش هنرمندانه‌ی اقتصاددانان خبره و ضرورت جدی گرفتن علم اقتصاد تأکید می‌ورزد. «نکته‌ی اصلی فهم و درک مسئله این است که این اصول (نظری پایه‌ای) مستقیماً به صورت و شکل توصیه‌های سیاستی در نمی‌آیند. حلقه‌ی واسطه تبدیل این اصول به توصیه‌های سیاستی، فرد تحلیل‌گری است که بر اساس دانش و آگاهی خود از بافت سیاسی و اقتصادی جامعه، موارد و عناصر فرعی دیگری را به این اصول اضافه کند و این امر بدون مشاهده‌ی تجربی امکان‌پذیر نیست.

دکتر شاکری تأکید کرد: اهمیت شرایط و اقتضائات بومی به این دلیل نیست که این اصول اقتصادی از یک کشور به کشور دیگر تغییر می‌کند، بلکه به این خاطر است که این اصول ملاحظیات نهادی را در نظر نمی‌گیرند و تکمیل نهادی

آن‌ها نیازمند دانش بومی‌ست. بنابراین درس واقعی برای طراحان راهبردهای رشد اقتصاد آن است که علم اقتصاد را جدی‌تر بگیرند، نه این‌که از اهمیت این علم نزد آن‌ها کاسته شود، اما علم اقتصاد مناسب، علمی‌ست که از تعمیم‌های غیرشرطی امتناع کرده و روابط بین محیط اقتصادی و اشارات و دلالت‌های سیاستی را به دقت آزمون کند. علم اقتصاد سرانگشتی که مدت‌هاست بر سیاست‌های رشد اقتصادی حکم فرماست را می‌توان با اطمینان خاطر کنار گذاشت.

در ادامه‌ی این نشست دکتر میرجلیلی، استاد اقتصاد پژوهشگاه علوم انسانی به بررسی و نقد کتاب از منظر اقتصادی پرداخت. وی ابتدا از مترجم کتاب به خاطر ارائه‌ی ترجمه‌ای مناسب تشکر کرد و گفت: در شرایط کنونی اقتصاد ایران، مباحث کتاب می‌تواند در اتخاذ رویکرد مناسب برای شروع رشد و تداوم آن کمک شایانی کند.

هر چند مقالات این کتاب طی مدت شش سال به نگارش درآمده‌اند و همه‌ی آن‌ها (به جز فصل ۴) تا قبل از تحریر این کتاب، در مجلات اقتصادی به چاپ رسیده‌اند، اما دیدگاه منسجمی از سیاست‌گذاری توسعه ارائه می‌کنند. این کتاب در سه بخش: رشد اقتصادی، نهادها و جهانی شدن تدوین شده است. دکتر میرجلیلی ادامه داد: در این کتاب دو هدف اصلی را دنبال می‌شود؛ هدف نخست، ارائه‌ی تفسیری از تجربیات رشد اقتصادی در گذشته و استخراج و ارائه‌ی

انسانی بیشتری انباشت کنید، می‌گوید؛ «گیرهای و تنگناهای رشد» را شناسایی و رفع کنید، آن‌گاه پتانسیل رشد اقتصادی، آزاد می‌شود.

برخی نقدهای محتوایی کتاب عبارتند از:

عنوان کتاب، «تجویزهای بسیار» ترجمه شده است، در حالی که معادل تجویز، prescription است و به نظرم ترجمه‌ی «دستورالعمل‌های بسیار» مناسب‌تر بود. زیرا کلمه recipe دستورالعمل آشپزی و پخت‌وپز است. مقصود مؤلف این است که هر چند یک علم اقتصاد وجود دارد ولی دستورالعمل یکسانی برای سیاست‌های رشد اقتصادی همه‌ی کشورها وجود ندارد. سیاست رشد اقتصادی هر کشور باید با توجه به شرایط خاص آن کشور و به صورت مسئله‌محور و برای غلبه بر محدودیت‌های دست‌وپاگیر تهیه شود.

از تحلیل آسیب‌شناسی رشد مشخص می‌شود که رودریک طرفدار تحلیل زمینه‌ای در سیاست‌گذاری توسعه است. این روش تحلیلی در توسعه‌ی اقتصادی طرفداران و مزایایی دارد. اما مشخص نیست که چگونه چنین تحلیلی می‌تواند منجر به یک راه حل روشن شود؟ وقتی خود زمینه (context) در کشورهای درحال توسعه مثلاً منطقه‌ی خاورمیانه درحال تحول دائمی است و محدودیت‌های دست‌وپاگیر مدام تغییر می‌کند.

مؤلف، شناسایی و رفع محدودیت‌های دست‌وپاگیر را موجب جهش رشد می‌داند و پایداری رشد را مستلزم اصلاحات نهادی و اتخاذ سیاست صنعتی معرفی می‌کند اما ویژگی کشورهایی که به مرحله‌ی دوم (پایداری رشد) راه می‌یابند و کشورهایی که به این مرحله نمی‌رسند، توضیح داده نشده است. مطالعه‌ی محدودیت‌های دست‌وپاگیر رشد اقتصادی در کشورهای مورد بررسی توسط بانک جهانی و سازمان توسعه‌ی ملل متحد به روش کیفی انجام شده و با توجه به نظرات پاسخ‌دهندگان بوده است. این به آن معناست که اگر دو تحقیق در مورد یک کشور انجام شود، به احتمال زیاد نتایج متفاوتی خواهد داشت که به معنای آن است که قضاوت ارزشی در آن دخیل شده. بنابراین شناسایی محدودیت‌های دست‌وپاگیر، متکی بر نظر و قضاوت تحلیل‌گر است. تحقیقات منتشر شده در ایران در زمینه‌ی آسیب‌شناسی رشد اقتصادی شامل مهدوی (۱۳۹۳)، میرجلیلی (۱۳۹۵)، اکبرزاده، پهلوانی و میرجلیلی (۱۳۹۸) و اکبرزاده، پهلوانی و میرجلیلی (۱۳۹۹) نتایج متفاوتی به همراه داشته که حاکی از نظرات ارائه شده در پیمایش بوده است.*

پی‌نوشت

۱. One Economics; Many Recipes.

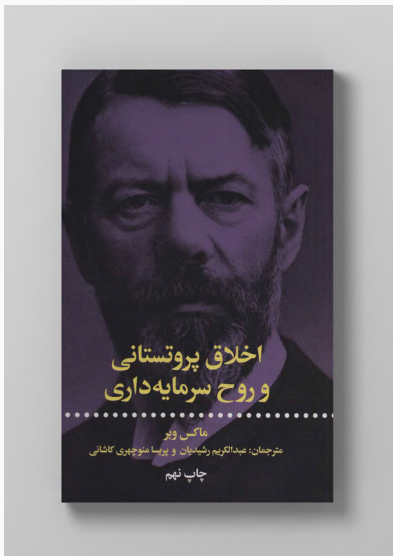
راهنمایی‌هایی برای سیاست‌های آتی است. هدف دیگر این کتاب، توضیح ماهیت ترتیبات نهادی، ملی و جهانی است که بیشترین حمایت را از توسعه‌ی اقتصادی در دوره‌های زمانی بلندمدت فراهم می‌کنند.

یکی از محورهای کتاب این است که «دولت نقش مثبتی در تحریک توسعه‌ی اقتصادی ایفا می‌کند. به دلیل شکست‌های بازار (به عنوان مثال، سرایت اطلاعاتی و شکست‌های هماهنگی) که مرتبط با توسعه‌ی اقتصادی است، به سیاست‌هایی برای شروع رشد و تداوم آن نیاز داریم. از نظر «رودریک» اگرچه یک علم اقتصاد واحد وجود دارد، اما هیچ دستورالعمل واحدی برای توسعه‌ی اقتصادی وجود ندارد.

«رودریک» رویکردهای غالب در سیاست توسعه (یعنی اجماع واشنگتنی مبتنی بر اقتصاد نئوکلاسیک) را نقد و رویکرد بدیل ارائه می‌کند و آن را دست‌پخت دیگری بر اساس علم اقتصاد می‌داند. از نظر رودریک، فرایندی که کشورها از آن طریق آن نهاد‌های خوب را به دست می‌آورند، معمولاً کاملاً خاص و متناسب با زمینه‌ها (context-specific) هستند.

روش آسیب‌شناسی رشد، این مزیت را دارد که برای این پرسش مکرر کشورهای درحال توسعه که چرا برخلاف انباشت سرمایه‌ی فیزیکی و انسانی، رشد بالا و مستمر، به دست نمی‌آید؟ پاسخ عمل‌گرایانه‌ای می‌دهد. به جای این‌که مانند نظریه‌های مرسوم رشد بگوید که سرمایه‌ی فیزیکی و

معرفی کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری



شرایطی است که این اثر در آن به رشته تحریر در آمد یکی، فضای فکری موجود به هنگام نگارش این کتاب و دیگری، روابط میان این اثر و برنامه عظیم مطالعاتی که وبر برای دومین مرحله فعالیت خود در نظر گرفته بود.

همه اصطلاحات به کار رفته در این کتاب، ابداع و نوآوری وبر است. مانند مفاهیمی از جمله اخلاق پروتستان، روحیه سرمایه‌داری، عقلانیت، ریاضت‌کشی، زهد این جهانی و سرمایه‌گذاری اجتماعی و معادل‌سازی اصطلاحات به خوبی و باتوجه به عرف رایج صورت گرفته است؛ به جز شیوه استدلال ترکیبی و قیاس‌های ذهنی، بیشترین ابزار استفاده شده برای تفهیم مطلب، ذکر مثال‌های متعدد و گوناگون از موضوعات مورد بررسی و به‌کارگیری روش مقایسه‌ای میان ادیان مختلف، اخلاق عمومی و اخلاق اقتصادی ناشی از آن‌ها و سرانجام نمونه‌های آرمانی از مهم‌ترین پدیده‌های مورد بررسی مؤلف است.*

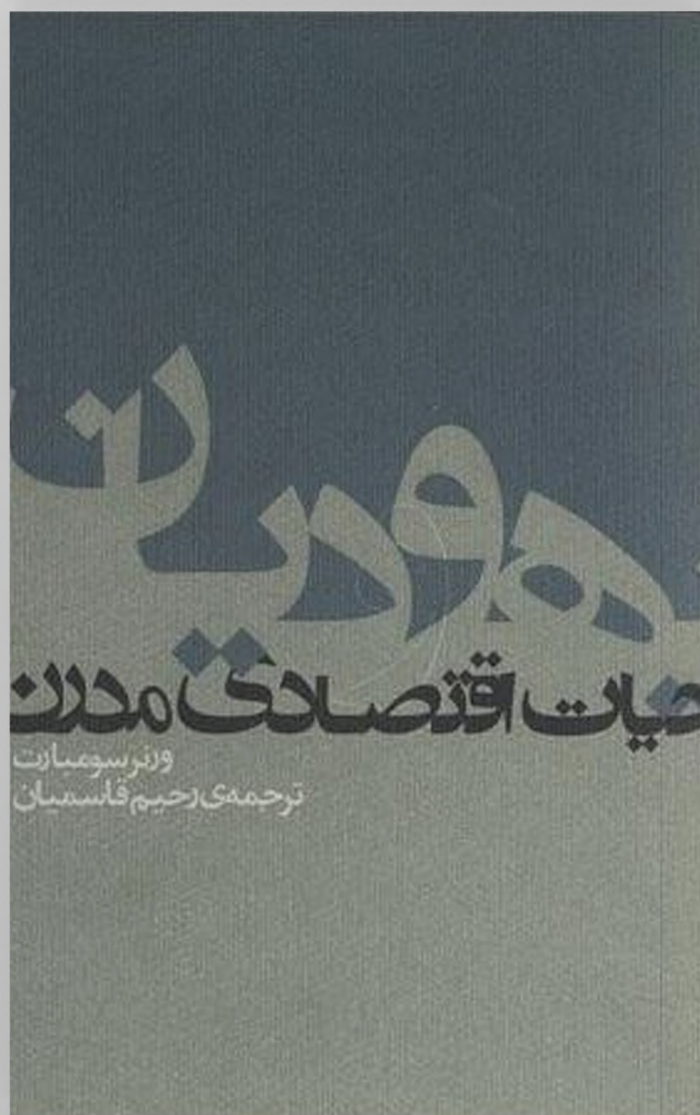
تبیین حیات دینی، اجتماعی و اقتصادی در فرهنگ معاصر

کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، به عنوان تحقیقی کلاسیک، یکی از پربارترین و با اهمیت‌ترین خدمات ماکس وبر به جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. به طوری که از عنوان کتاب برمی‌آید، وبر سعی دارد مناسبات میان حیات دینی، اجتماعی و اقتصادی را در فرهنگ معاصر تبیین کند. وی نتیجه می‌گیرد که میان باورهای دینی (اخلاق پروتستان) و رشد حیات اقتصادی - عقلانی بورژوازی، قرابت سببی وجود دارد.

این اثر که اولین بار به صورت یک مقاله دو قسمتی در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۴ در نشریه‌ای که وی یکی از سردبیران آن بود، به چاپ رسید، بلافاصله به مباحثه حادی دامن زد که وبر فعالانه در آن شرکت جست؛ مباحثه‌ای که پس از هفتاد سال هنوز فرو ننشسته است.

وبر اخلاق پروتستانی را در مرحله‌ای تعیین‌کننده از فعالیت فکری خود، اندکی پس از بهبودی از یک افسردگی روحی که او را برای مدت چهار سال از فعالیت جدی آکادمیک بازداشته بود، به رشته تحریر درآورد. اگرچه، اکثر آثار وبر قبل از بیماری او موضوعاتی را که وی در مرحله بعدی زندگی خود بسط داد، مطرح می‌کردند؛ اما این آثار در حقیقت پژوهش‌هایی فنی در تاریخ اقتصاد، علم اقتصاد و حقوق به‌شمار می‌آمدند. این پژوهش‌ها شامل مطالعاتی درباره قوانین تجاری قرون وسطی (رساله دکتری او)، تکامل مالکیت ارضی در روم و شرایط اجتماعی - اقتصادی کارگران روستایی آن زمان در شرق آلمان بود. این نوشته‌ها از نظر بعضی اجزای ذاتی خود ملهم از مکتب تاریخی اقتصاد بود با انحراف آگاهانه از اقتصاد سیاسی انگلیسی بر ضرورت بررسی حیات اقتصادی در چارچوب تکامل تاریخی فرهنگ به عنوان یک کل تکیه می‌کرد. وبر همیشه مدیون این نظرگاه باقی ماند؛ اما سلسله آثاری را که پس از بهبودی آغاز کرد و بقیه فعالیت خود را به آن اختصاص داد، نسبت به دوره قبلی گسترش بسیار وسیع‌تری از مسائل را دربرمی‌گیرد. اخلاق پروتستان نخستین ثمره این تلاش‌های جدید بود.

ارزیابی هدف وبر در این کتاب، دست کم نیازمند درک مقدماتی دو جنبه از



یهودیان و حیات اقتصادی مدرن

— کتابی که توسط صهیونیست‌ها سوزانده شد! —



■ ورنر سومبارت

چهار عامل اصلی برای موفقیت اقتصادی یهودیان وجود دارد: پراکندگی و آوارگی در عرصه‌ای وسیع، برخورد با آن‌ها به‌عنوان غریبه، موقعیت آن‌ها به‌عنوان شهروند درجه دوم و ثروت.

نویسنده، سپس به بررسی آموزه‌های دینی یهود پرداخته و بسیاری از آن‌ها را مطابق با روح سرمایه‌داری می‌یابد؛ از جمله دعوت به تکاثر ثروت، محاسبه سود و زیان اعمال، رابطه‌ی آزاد و بی‌قید و بند با غیریهودیان، دعوت به منطقی‌بودن خشک و خالی از احساسات و عواطف و... از دیگر ویژگی‌های یهودیان، نبوغ ذهنی و علاقه به کار ذهنی به‌جای کار جسمی است که باعث موفقیت آن‌ها در اقتصاد شده است.

این ویژگی‌ها باعث می‌شود که یهودیان به مردم دیگر به چشم بیچ و مهره نگاه کنند و از آن‌ها برای منظوری که می‌خواهند استفاده کنند و همان‌طور که ذکر شد، هیچ کاری با احساسات و عواطف افراد نداشتند.*

«یهودیان و حیات اقتصادی مدرن» از نوشته‌های مشهور ورنر سومبارت (Werner Sombart) است که آن را در سال ۱۹۱۱ و در برابر کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» ماکس وبر، دوست و همکار خود نگاشته است.

سومبارت و وبر با هم و در کنار هم می‌نوشتند و مطالعه می‌کردند و نشریه‌ی «آرشیو» را منتشر می‌کردند؛ نشریه‌ای که در عرصه‌ی تفکر سیاسی اقتصادی آلمان تأثیر بزرگی داشت. این دوستی، همکاری و هم‌فکری تا وقتی ادامه یافت که این دو به دلایل اجتماعی تکوین سرمایه‌داری مدرن علاقه‌مند شدند.

وبر می‌اندیشید که حضور پروتستان‌ها در این عرصه بسیار مؤثر بوده است. در نگاه او، اخلاق پروتستان‌ها پیوند عمیقی با روح سرمایه‌داری مدرن دارد. ویر در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» را در توضیح نظریه‌ی خود نوشت؛ اما سومبارت معتقد بود این نقش را یهودیان بیش از پروتستان‌ها به‌عهده داشته‌اند. او کتاب «یهودیان و حیات اقتصادی مدرن» را در شرح نظریه‌ی خود نوشت. در نظر سومبارت حضور یهودیان یکی از عوامل تکوین سرمایه‌داری جدید است.

سومبارت پا به عرصه‌ای گذاشته بود که هزار اتفاق برای او و کتابش افتاد. کتاب که منتشر شد، گروهی از یهودیان برآشفته شدند که این کتاب ضدیهودی است و یهودستیزها نیز بیشتر آشفته شدند که این کتاب با ملایمت از یهودیان حرف می‌زند و آن‌ها را به‌قدر کافی رسوا نمی‌کند.

ظاهر محور فکر هر دو گروه یهودستیزی بود نه کتاب سومبارت؛ اما در نهایت، آنچه طرفین خود را با سوزاندنش تسلی می‌دادند، کتاب سومبارت بود!! سومبارت برای بحث در مورد مشارکت یهودیان در حیات اقتصادی مدرن، از دو روش استفاده می‌کند: یکی روش آماری و دیگری روش ژنتیک.

سومبارت در بخش اول کتاب با عنوان «سهم یهودیان در حیات اقتصادی مدرن» به‌طور مبسوط و جزئی، به بیان موارد مختلف مشارکت یهودیان در اقتصاد مدرن می‌پردازد و نمونه‌های فراوانی از تجار و بازرگانان و کارخانه‌داران و کارآفرینان یهودی در سراسر اروپا و آمریکا می‌آورد که مایه‌ی رونق تجاری این مناطق بوده‌اند.

در این بخش، سومبارت اسناد فراوانی ارائه می‌کند از اینکه حاکمان اروپا تا چه حد به حضور یهودیان در قلمرو خود اهمیت می‌داده‌اند و با شواهد تاریخی اثبات می‌کند که مهاجرت یهودیان از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر، باعث جابجایی مرکز تجارت شده و رونق اقتصادی از منطقه‌ی مبدأ به منطقه‌ی مقصد منتقل می‌شده است.

در بخش دوم با نام «ظرفیت و آمادگی یهودیان برای سرمایه‌داری مدرن» سومبارت به شرایط عینی آمادگی یهودیان برای سرمایه‌داری مدرن می‌پردازد. به نظر او،

اقتصاد اسلامی



● گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با اساتید مطرح علوم انسانی:

دکتر مسعود درخشان و حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامعلی منصومی نیا

● همراه با آثاری از:

حجت الاسلام والمسلمین علی نعمتی، عرفان خلیلی فر، رضا اجاق و ملیحه خواجوی



گفت‌وگو با دکتر مسعود درخشان

اقتصاددان، نظریه پرداز اقتصاد اسلامی و استاد دانشگاه علامه طباطبایی

جایگاه فقه اسلامی در کاشت ذهنی اصول و مبانی علم اقتصاد

سیستم و مدل دستگاه‌های آموزشی و پژوهشی، بر مبنای اقتصاد اسلامی نیست

در ایران» دریافت کرد. کتاب «اقتصادسنجی» او در دوره پانزدهم کتاب سال جمهوری اسلامی ایران به عنوان کتاب سال برگزیده شد. درخشان فعالیت‌های پژوهشی را نیز در زمینه اقتصاد سیاسی نفت و گاز در خلیج فارس، آسیای جنوب شرقی و دریای خزر، مکانیسم معاملات نفتی در بازارهای نفتی و تأثیر آن بر قیمت جهانی نفت خام و همچنین نقش پول واحد اروپایی (یورو) در تحولات آینده، تقسیم معاملات ارزی و به‌ویژه بر دلار و قیمت‌گذاری نفت خام انجام داده است. «مشتقات و مدیریت ریسک در بازارهای نفت و گاز» (۱۳۸۳)، «ماهیت و علل بحران مالی ۲۰۰۸ و تأثیر آن بر اقتصاد ایران» (۱۳۸۷) و «نظام‌های اقتصادی، بررسی تحلیلی، تاریخی مبانی نظام‌های اقتصادی و مبانی نظام اقتصاد اسلامی» (۱۳۸۸) از تألیفات اوست. او آبان ۱۳۹۴ برنده دومین «جایزه جهانی علوم انسانی اسلامی» شد و با ارائه سخنرانی با عنوان «۳۵ سال تلاش در اقتصاد اسلامی با رویکرد نظام سازی» در سومین «کنگره علوم انسانی، اسلامی» به بررسی بسط گفتمان اقتصاد اسلامی در ایران پرداخت.

مقدمه

ماهیت و ساختار اقتصاد اسلامی و روش کشف آن از مباحث مهمی است که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است. بسیاری از اندیشمندان، اسلام را دارای مکتب اقتصادی توصیف کرده که از طریق تخصیص و توزیع منابع کمیاب، مطابق با آموزه‌های اسلامی، بدون محدود ساختن آزادی‌های فردی و بدون ایجاد عدم توازن‌های کلان اقتصادی و زیست‌محیطی، به تحقق سعادت انسانی کمک می‌کند برخی دیگر از صاحب‌نظران با اتکا به مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی ویژه‌ی اسلام و نیز وجود آیات و روایاتی که به بیان قوانین علمی حاکم بر رفتارهای اقتصادی انسان پرداخته، معتقدند که اسلام علاوه بر مکتب اقتصادی، علم اقتصاد نیز دارد؛ عده‌ای از روشنفکران دینی نیز معتقدند اسلام، صرفاً گزاره‌هایی اخلاقی و فقهی برای علم اقتصاد دارد. نشریه‌ی تخصصی خردورزی با هدف جریان‌شناسی اقتصادی اسلامی در ایران و تبیین خاستگاه اصلی اقتصاد اسلامی گفت‌وگویی را با پرفسور مسعود درخشان تهیه و تنظیم کرده است،^۱ متن این گفت‌وگو در ادامه تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** در شناخت اقتصاد ایران و زمینه‌های عقب‌ماندگی‌های آن فاقد یک اجماع علمی هستیم و در این بین، آرای متفاوتی مطرح می‌شود. به نظر حضرت‌تعالی، چرا با وجود منابع غنی اسلامی و گذشت چهار دهه از انقلاب پیشرفت قابل توجهی حاصل نشده است؟ علت این عقب‌ماندگی را تبیین بفرمایید.

معرفی نامه |

دکتر مسعود درخشان اقتصاددان، نظریه‌پرداز اقتصاد اسلامی و استاد دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۸ در تهران به دنیا آمد. سال ۱۳۵۰ پس از دریافت مدرک کارشناسی اقتصاد از دانشگاه تهران به عنوان فارغ‌التحصیل ممتاز رشته اقتصاد دانشگاه‌های کشور انتخاب شد. درخشان برای ادامه تحصیل به لندن اعزام شد و کارشناسی ارشد خود را از دانشگاه آکسفورد و دکترای اقتصاد را از دانشگاه لندن اخذ کرد. سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و به تدریس در دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران مشغول شد. بعد از تعطیلی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ برای تکمیل و تجدیدنظر رساله‌ی دکترای خود مجدداً برای دو سال به انگلستان رفت و علاوه بر تحقیقات در زمینه کاربرد مدل‌های اقتصادسنجی، یک مدل کلان اقتصادی نیز برای اقتصاد ایران ساخت. در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها، به ایران بازگشت و به همراه خانواده‌اش در قم اقامت کرد و در زمینه اقتصاد اسلامی به مطالعه پرداخت. در سال ۱۳۶۳ برای تأسیس دانشکده اقتصاد و معارف اسلامی، به دانشگاه امام صادق رفت. سال ۱۳۷۰ به عنوان اقتصاددان ارشد دفتر مطالعات انرژی (I.B.E.S) در دانشگاه لندن شروع به تدریس کرد. او ریاست مرکز تحقیقات اقتصاد ایران دانشگاه علامه طباطبایی را بر عهده داشت و در دانشگاه‌های آکسفورد، دانشگاه‌های تهران، تربیت مدرس و امام صادق به تدریس پرداخت. سال ۱۳۷۶ به مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقا رفت و دکترای اقتصاد مالی را با ارائه تز «سیاست‌های پولی و اعتباری

بسم الله الرحمن الرحيم، در رابطه با بحثی که طرح شد، انیشتین در جمله‌ی معروفی می‌گوید: «من متنفرم از نجاری که وقتی چوبی را به دستش می‌دهند از ساده‌ترین و سست‌ترین قسمت چوب، اژه و مته کردن را شروع می‌کند در حالی که باید از مشکل‌ترین قسمت‌ها شروع کند.» در حال حاضر می‌بینم دوستان عزیز که در حوزه‌ی اقتصاد اسلامی فعالیت می‌کنند، حرف‌هایی که ما چهل سال پیش بیان کردیم را مطرح کرده و شروع می‌کنند به قولی چرخ را از ابتدا می‌سازند، با اینکه باره باره با آن‌ها صحبت شده اما چندان استقبال نمی‌کنند؛ برای این که تمایلی ندارند زحمت بکشند و کار را جلو ببرند، این مشکل‌ترین مسأله است.

همیشه جنگیدن و کوشیدن برای حل مسائلی مشکل باعث رشد فکری می‌شود و به انسان نشاط علمی می‌دهد، اگر علم اقتصاد حاصل تلاش‌های فکری اندیشمندان در خلال بیش از سه قرن گذشته باشد که همواره فرآیند رشد، توسعه، اصلاح و بازبینی داشته است؛ حال اگر آموزه‌ها و معارف اسلامی را حاصل تلاش فکری فقها بدانیم، در فرآیند استنباط احکام از زمان غیبت کبری تاکنون بیش از هزار و دویست سال اندیشمندان مختلفی تلاش کرده‌اند و به نتایج بسیار خوبی دست یافته‌اند، حال باید به این موضوع ببینیم که چگونه می‌توانیم بین حوزه موضوع‌شناسی در اقتصاد که ثمره‌اش دوره‌های اقتصادی است و حوزه فقهات در اسلام که ثمره‌ی آن استنباط احکام الهی است پیوند مبنایی تشکیل دهیم؟ در این زمینه، اقتصاد به سه قرن کار علمی و اسلام به دوازده قرن کار فکری فقها نظر می‌کنند و این دو می‌توانند با یک پیوند مبنایی در کنار یکدیگر قرار بگیرند. بدون این پیوند چه می‌توان کرد؟

نخستین سال‌های انقلاب اسلامی مسأله مورد توجه ایجاد وحدت بین حوزه و دانشگاه بود برای این که در آن زمان متوجه بودند که اقتصاد اسلامی، سیاست اسلامی، علوم اجتماعی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی و هر چیزی که مربوط به علوم اسلامی است و باید آمیزه‌ای از حوزه و دانشگاه داشته باشد؛ در غیر این صورت حوزه و دانشگاه به صورت مجزا کار خود را انجام می‌دهد؛ آیا وحدت حوزه و دانشگاه توانست تعارض‌های موضوعی را بین دو حوزه‌ی نظریه‌پردازی که برای اقتصاد است و فقهات که مربوط به اسلام است را برطرف کند؟

با توجه به جایگاه مهم دانشگاه در رشد و تعالی انقلاب اسلامی و رسالت مهم حوزه‌های علمیه، چرا وحدت این دو نهاد مهم مورد غفلت قرار گرفت و صرفاً در حد شعار باقی ماند؟

در ابتدای انقلاب همه شعار وحدت بین حوزه و دانشگاه را بیان می‌کردند؛ اما نمی‌دانستند این وحدت برای تحقق چه اهدافی است، عده‌ای رشته‌های

مهندسی و پزشکی از دانشگاه‌های خوب را رها کردند و به حوزه پیوستند که متأسفانه هنوز هم این جریان ادامه دارد؛ این افراد معتقدند که تا نروند و خودشان را نسنجند که اسلام و روایت حوزویان چیست نمی‌توانند وحدت حوزه و دانشگاه را ایجاد کنند؛ اما کشور با این کارها اسلامی نمی‌شود. اکثر افراد به حوزه می‌روند، چندین سال زحمت می‌کشند، عربی و کلیه دروس را از مقدماتی آموزش می‌بینند و در آخر از خود می‌پرسند خب حالا من چه شدم؟ صحبت ما هم همین است، نیت شما را می‌پسندیم؛ اما هدف شما از آمدن به حوزه چیست؟ هم‌رده‌های خود را ببینید، کسانی که در حوزه بودند به کجا رسیدند؟ یک فقیه را در نظر بگیرید چهل یا پنجاه سال در حوزه آموزش می‌بیند، کار علمی می‌کند در آخر به کجا رسیده‌اند؟ کارشان حکم‌شناسی است. برای ما مشخص می‌کند کدام جمله حکم خدا، کدام جمله امر خدا و کدام جمله نهی خدا است که البته کار بسیار مشکلی است که شخص حرفی را منصوب به خداوند متعال می‌کند و اگر اشتباه باشد بدترین گناهی است که انسان انجام داده است. فقیه خود را به این مرحله می‌رساند، آیا این فقیه می‌تواند به بانک مرکزی یا اداره بورس‌ها بیاید و یک برنامه برای بورس بنویسد؟ خیر! پس باید کمی تأمل کرد، فقیه می‌گوید: «کار من نیست، کار من حکم‌شناسی است.» به خاطر همین من به دانشجویی که دانشگاه صنعتی شریف و صنعتی



همه‌ی افراد دانشگاهی اهل نظر و دلسوزی برای این کشور و به دنبال مطلب و یادگیری هستند، من هم برای تان یادداشت‌ها و جزوه‌هایی تحت عنوان مبانی کفر سرمایه‌داری و مبانی کفر سوسیالیست نوشته‌ام؛ اما به این افراد پیشنهاد دادم که اگر در پی مدرک‌گرایی هستند و دکترای خواهند، به دنبال مدرک وزارت علمی نروند. در کنارش حوزویان همان درس‌هایی را می‌خوانند و برنامه‌هایی اجرا می‌کنند که وزارت علوم تصویب کرده است؛ اما به نظر شما این آموزش‌ها را به طلبه‌ها بدهند چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ! مگر می‌شود از قلب مبانی لیبرال، اقتصاد اسلامی بیرون آورد؟

■ **خردورزی:** راهکار علمی و راهبردی شما برای رفع تراحم و تعارض بین موضوع‌شناسی در حوزه اقتصاد متعارف و حکم‌شناسی در حوزه فقه است چیست؟

مبنای نظریات اقتصادی و علم اقتصاد تجربه است؛ اما سنجش این مبانی با عینیت است، تعارض مادامی شکل می‌گیرد که آنچه تجربه می‌شود و عینیت دارد با تئوری‌ها و آنچه در ذهن شکل گرفته است مورد تراحم قرار می‌گیرد. در فضای علمی می‌خواهند تئوری‌های خودشان را با عینیت‌های موجود تفسیر و

امیرکبیر دانشگاه تهران و علامه را رها کرده و می‌خواهد به حوزه برود که مطالب را بخواند و برنامه‌ی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بنویسد یا نظامی برای بانک بنویسد که شکی در آن نباشد و عین کلام خدا باشد؛ درحالی‌که اصلاً چنین کاری امکان‌پذیر نیست و اثبات نمی‌گردد، پس بهتر است همه بدانیم که به بیراهه رفته‌ایم.

■ **خردورزی:** به نظر شما راهکار برون‌رفت از این مسأله چیست؟

من چهل سال است که همین‌ها را می‌گویم؛ اما هر کس راه خود را می‌رود، ما سخن می‌گوییم و هیچ‌کس توجه نمی‌کند؛ مثلاً اقتصاد اسلامی که تا حدی من را ناامید کرده است، از مباحث بسیار مهمی است که ما فریاد می‌زنیم و کسی توجه نمی‌کند.

اوایل انقلاب آقای مهدوی‌کنی تأکید داشت که وحدت حوزه و دانشگاه نه، بلکه پیوند بین حوزه و دانشگاه که به این معناست حوزه از دانشگاه و دانشگاه از حوزه تغذیه کند.

دانشگاه نمی‌تواند حوزه شود و حوزه هم نمی‌تواند دانشگاه شود، اگر آقای مهدوی هم اکنون در قید حیات بود، من به ایشان عرض می‌کردم که دانشگاه به حوزه تبدیل نشد؛ اما حوزه به دانشگاه تبدیل شد که این بزرگ‌ترین خطر برای اقتصاد اسلامی است. در حال حاضر بزرگ‌ترین خطر برای اقتصاد اسلامی از ناحیه حوزه و حوزویان است نه از ناحیه دانشگاه و دانشگاهیان.

تاویل نمایند. شما به یک تئوری می‌رسید و این تئوری را با یک عینیت تعاملی تفسیر می‌کنید و می‌گویید چیز خوبی است. فقاقت به چه صورت است؟ در اصل فقاقت می‌گوید که ما روی احکامی که استنباط می‌کنیم تعصبی نداریم، اگر شما احکام بهتری می‌دانید بیان کنید که این حکم خداست، حکم خدا در حوزه فقاقت مستقیماً با عینیت سر و کار دارد.

در ابتدای انقلاب همه شعار وحدت بین حوزه و دانشگاه را بیان می‌کردند؛ اما نمی‌دانستند این وحدت برای تحقق چه اهدافی است، عده‌ای رشته‌های مهندسی و پزشکی از دانشگاه‌های خوب را رها کردند و به حوزه پیوستند که متأسفانه هنوز هم این جریان ادامه دارد؛ این افراد معتقدند که تا نروند و خودشان را نسجند که اسلام و روایت حوزویان چیست نمی‌توانند وحدت حوزه و دانشگاه را ایجاد کنند؛ اما کشور با این کارها اسلامی نمی‌شود. اکثر افراد به حوزه می‌روند، چندین سال زحمت می‌کنند، عربی و کلیه دروس را از مقدماتی آموزش می‌بینند و در آخر از خود می‌پرسند خوب حالا من چه شدم؟ صحبت ما هم همین است، نیت شما را می‌پسندیم؛ اما هدف شما از آمدن به حوزه چیست؟

برخی از اقتصاددان‌ها بر این عقیده‌اند که کاری با اقتصاد اسلامی نداشته باشیم و ما در دانشگاه آموزش خودمان را داریم و شما در حوزه آموزش مربوط به خود را داشته باشید، اگر هم مقام معظم رهبری می‌فرمایند که بانک‌ها اسلامی نیست، ربطی به اقتصاددان‌ها ندارد که اسلامی می‌باشد یا خیر و این وظیفه‌ی آقایان حوزوی و فقهاست که به این موضوع بپردازند و حکم آن را استخراج کنند، آن‌ها معتقدند بورس، بانک، بیمه، دلار و... آن چیزی است که ما در کتاب‌های درسی خواندیم و حال اگر نیازی به اسلامی شدن است بر دوش آقایان حوزوی می‌باشد، در مقابل فقها هم می‌گویند که کار ما این نیست و کار ما حکم‌شناسی است و ورود به مصادیق موضوع‌شناسی از وظایف ما نمی‌باشد. فقیه می‌گوید من می‌دانم که حکم خدا برای ربا حرمت است.

می‌توان به این موضوع اشاره کرد که «سلطه‌ی کفار بر مسلمین» تحت هیچ شرایطی جایز نیست که به آن «قاعده نفی سبیل» می‌گویند و قضاوت خدا اجازه نمی‌دهد که آن‌ها بخواهند بر مسلمین مسلط شوند؛ اما در اینجا سؤالی پیش می‌آید که آیا عضویت ما در صندوق بین‌الملل پول مصداقی از قاعده نفی سبیل است؟ چون صندوق بین‌الملل پول مرتبط با دستگاه عظیم سرمایه‌داری غرب است و بانک جهانی و ابزار دستگاه سرمایه‌داری غرب با تمام قدرت به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند در این مورد فقیه می‌گوید من وارد این مصادیق نمی‌شوم؛ زیرا فتواد در این مورد کار من نیست، فقیه درباره موضوع‌شناسی نظر نمی‌دهد

بلکه می‌گوید که اگر عضویت در صندوق بین‌الملل پول مصداقی از سلطه کفار بر مسلمین است دعوت کردن نمایندگان صندوق بین‌الملل پول در بانک مرکزی و اجرا کردن نسخه‌ای که آن‌ها نوشتند، مصداق سلطه کفار بر مسلمین است، ما باید فوری از صندوق بین‌الملل خارج شویم، چرا که چهل سال است همه‌ی رئیس‌جمهورها این نسخه را اجرا می‌کنند. چگونه متوجه شویم این سلطه، مصداقی از سلطه‌ی کفار بر مسلمین است یا خیر؟ فقیه می‌گوید به عرف و عقلا مراجعه کنید اگر عرف متشرعاً تأیید کرد پس حرام است. در حال حاضر می‌خواهیم بگوییم که صندوق بین‌الملل مصداقی از سلطه‌ی کفار بر مسلمین است، پس به سراغ عرف می‌رویم؛ ولی آیا می‌توان از یک فرد عادی درباره‌ی صندوق بین‌الملل پول سؤال کرد؟ خیر، برای رسیدن به جواب باید به سراغ دانشگاه رفت و دقیقاً اینجاست که فقها قاعده‌ای درست کردند و آن قاعده این است که از عقلا بپرسید، اگر عقلا گفتند همین‌طور است پس حرام است؛ اما این سؤال پیش می‌آید که عقلا یعنی چه کسانی؟ عقلا را از کجا پیدا کنیم؟ و در این بین چه کسی هست که بگوید من عاقل نیستم؟ می‌گویند عادلانه‌ترین چیزی که در دنیا خداوند متعال تقسیم کرده‌است، عقل است؛ چون هیچ‌کس پیدا نمی‌شود بگوید عقل من کمتر از دیگری است و همه می‌گویند که من بیشتر از دیگری عقل دارم. اگر جامعه می‌گوید این‌ها عاقل هستند.

فرمودند که کشور باید تکلیف خودش را تعیین کند که نظام اقتصادی کشور سرمایه‌داری است یا بازار آزاد و یا نظام سوسیالیستی. باید تکلیف نظام اقتصادی را مشخص کرد؛ حتی می‌توان مکتبی بینابینی داشت؛ اما نکته اینجاست که مسیر مکتب اقتصاد اسلامی باید مشخص باشد.

■ **خردورزی: از نظر شما اقتصاددان مسلمان چه شاخصه‌ای دارد؟**

اسلام در قلب انسان‌ها است و تنها خدا از اسرار قلب هر کس خبر دارد، هر کسی می‌گوید من مسلمانم پس قطعاً مسلمان است، ولی بقیه چیزهایش را خدا می‌داند. عده‌ای دور هم جمع شدند و برای خودشان جمعیت اقتصاددان مسلمان تشکیل داده‌اند، انجمن اقتصاد اسلامی؛ یعنی اگر کسی عضو این انجمن نباشد از اقتصاددان‌های مسلمان نیست.

اقتصاددان‌های مسلمان وابسته به سازمانی است تحت عنوان اسلامی، جهادی و یا انقلابی که این سازمان معیارهای کلیدی اسلامی مثل عدالت، قسط و بعضی قواعد اصولی مثل قاعده‌ی لاضرر، نفی سبیل و بعضی آیات الهی که صراحت در علم اقتصاد دارد، برخی روایات معصومین که اکثراً اقتصادی است را گرد می‌آورند و هر آنچه دلالت کند بر عدالت، قسط، کاهش شکاف طبقاتی و... را اقتصاد اسلامی می‌گویند؛ پس رابطه با فقهت چه شد؟ در جواب می‌گویند فقهت همین است.

عملاً معتقدند مسلمان؛ یعنی کسی که ادعای مسلمان بودن دارد؛ ولی برای اینکه بفهمند عدالت چیست، کتاب‌های جان رالز را مطالعه می‌کنند. جان رالز کسی است که اصلاً اعتقادات الهی ندارد، جالب است بدانید ما برای اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر اساس عدالت جان رالز، عدالت ورزی می‌کنیم. قسط را هم همان عدالت تعریف می‌کنند و جان رالز بهترین کسی است که درباره عدالت صحبت کرده است.

■ **خردورزی: به نظر شما جامعه‌ی حوزوی برای از بین بردن این تزاخم چه کاری را باید انجام بدهد؟**

حوزویان باید اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی بخوانند و آن را اسلامی کنند. این راهکار را دقیقاً ابتدای انقلاب پیاده کردند و دفتر همکاری حوزه و دانشگاه تشکیل شد و مرحوم آقای مصباح چندین سال وقت گذاشتند و نیرو پرورش داد.

راهکاری که آقای مصباح گفت حوزویان را از درس‌های دانشگاهیان آگاه کنیم؛ اما نه برای این که آن‌ها را نقد کنیم، این راهکار هم جواب نداد.

یعنی چی؟ یعنی دانشگاهیان اگر کسی را تأیید کردند حرف او درست است؛ مثلاً الان در خبرگزاری‌ها یک نقل قول می‌نویسند از فلان استاد دانشگاه و می‌گویند کدام یک از این‌ها درست می‌گویند؟ اکثراً می‌گویند آقای فلانی درست می‌گوید، حالا آیا لزوماً فلان آقا جزء عقلاست؟

عقلای واقعی هر علمی بسیار زحمت می‌کشند و بر اساس موازین دقیق جلو می‌روند، درست عین یک فیزیک‌دان، یک ریاضی‌دان و... تا به حکم خدا برسند. مطمئناً عقل بنده که در دانشگاه انگلستان درس خواندم با عقل کسی که در دانشگاه هاروارد درس خوانده است و آن که در دانشگاه موسکو درس خوانده، متفاوت است. این افراد همه حرف‌هایشان متفاوت است، در واقع همه دارند با عقلشان صحبت می‌کنند و عاقل هم هستند.

■ **خردورزی: جایگاه اقتصاددان‌های اسلامی**

در موضع‌های علمی که شما ترسیم کردید چگونه تعریف می‌شود؟

اقتصاددان‌های اسلامی می‌توانند این تزاخم را برطرف نمایند، منظور از اقتصاددان اسلامی آن دسته از اقتصاددان‌هایی است که مسلمان هستند؛ یعنی نمازشان را می‌خوانند، رفتار و گفتارشان منطبق با اخلاق اسلامی است و کوشش می‌کنند با استفاده از تئوری‌های اقتصادی، فکری برای جامعه اسلامی کنند. آقای همتی استاد اقتصاد دانشگاه تهران در صحبتی

هستید. اینکه من با شما در چه رابطه‌ای قرار بگیرم و یا شما با هم در چه رابطه‌ای قرار بگیرید، نشان دهنده این است که سیستم ما چه نمودی خواهد داشت. رابطه‌ی دانشگاه با وزارت علوم را مشاهده کنید: وزارت علوم با دولت، دانشکده‌ها با دانشگاه‌ها، استادان با یکدیگر، استادان با دانشجویان، در واقع اجزا همان‌ها هستند.

وقتی رابطه را تغییر دهیم عملکرد و نمودار نظام آموزش دیجیتالی تغییر می‌کند، چیزی که کمتر مورد توجه وزرای علوم و شورای انقلاب فرهنگی قرار دارد.

▪ **خردورزی: مبنای این سیستم چیست؟**

در دو مثال بالا مبنای عملکرد X و Y در اولی توابع خطی و در دومی توابع کوآدراتیک درجه دو می‌باشد.

رشد اقتصادی، یک سیستم است، اجزایی دارد که با هم قرار می‌گیرند و تورم را به این صورت ایجاد می‌کند و هم چنین تورم و بیکاری هم در یک رابطه قرار می‌گیرد، این رابطه اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد فقط می‌گویند رشد اقتصادی می‌خواهید سرمایه‌گذاری کنید، سرمایه‌گذاری هم از نوع خارجی زیرا هم تکنولوژی دارند و هم تکنیک آموزش می‌دهند و هم سرمایه می‌آورند.

شما رابطه انسان‌ها در یک نظام را درست کنید، چرا باید در این رابطه قرار بگیرند؟ انتخابات را مشاهده کنید؛ این روابط اجتماعی را نشان می‌دهد، چرا باید سه و نیم میلیون نفر شرکت کنند و همین‌طور کاغذ سفید در صندوق رأی بیاندازند. چرا

ما هدفمان این بود که بین حوزه کارشناسی یعنی دانشگاه و حوزه فقاقت یعنی فقیه و احکام، پیوند مبنایی برقرار کنیم و همه جازا مبنا صحبت کردیم. رویکرد من سیستمی است و من از مفهوم مبنا در سیستم صحبت می‌کنم. پس وقتی می‌گویم ما باید پیوند مبنایی داشته باشیم؛ یعنی من به دنبال چیزهایی می‌گردم که هنوز پیدا نکردم. بهشت را ارزان به کسی نمی‌دهند، اگر بهشت چیز ارزانی بود این قدر گرفتاری نداشتیم، برای رسیدن به این مبانی باید زحمت بسیار کشید.

▪ **خردورزی: در رابطه با رویکرد سیستمی که فرمودید، بیشتر توضیح دهید.**

رویکرد من یک رویکرد سیستمی است، یک سری اجزا در کنار هم، در ارتباط با هم و دارای هدفی مشخص برای سیستم تعریف شده است. اولاً سیستم، بسیط نیست در درون سیستم‌ها اجزای متعددی قابل تشخیص است که این اجزا هر کدام یک خصلت و ویژگی دارند که اجزا را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ اما هنگامی که این اجزا در ارتباط با هم و در یک ربط سیستمی قرار بگیرند، یک خصلت ترکیبی از آن‌ها ظاهر می‌شود که مربوط به عملکرد کل آن سیستم است، دیگر هر کدام از اجزا متعلق به جزء دیگر نیست، بلکه متعلق به سیستم است؛ مثلاً جزئی دارای ویژگی خاصی است و از ویژگی اجزای دیگر متمایز است، وقتی که در ارتباط سیستمی قرار گرفتند خود سیستم یک ویژگی پیدا می‌کند به نام خصلت ترکیبی که این خصلت ترکیبی سیستم را از سیستم دیگر متمایز می‌کند و اگر این دو سیستم در یک ربط سیستمی قرار بگیرند یک خصلت ترکیبی جدیدی به وجود می‌آید.

چه چیزی در ایجاد خصلت ترکیبی نقش آفرین است؟ این خصلت ترکیبی که به وجود می‌آید به خاطر چیست؟

$Y=2X$ این یک رابطه است به زبان ریاضی اگر $X=1$ بدهیم، Y تبدیل به ۲ می‌شود، حال اگر به $X=2$ بدهیم، Y برابر ۴ می‌شود و اگر به $X=3$ بدهیم، Y برابر ۶ می‌شود.

چرا این ربط ترکیبی که بین X و Y است، این اعداد را ظاهر می‌کند؟ به خاطر اینکه رابطه، یک رابطه خطی است یعنی $Y=2X$.

حال رابطه را تغییر بدهیم، رابطه را به جای رابطه خطی به رابطه کوآدراتیک^۲ تغییر می‌دهیم پس $Y=2X^2$ ، پس $Y=2$ می‌شود به $X=2$ بدهیم $Y=8$ می‌شود، به $X=3$ بدهیم $Y=18$ می‌شود. پس X همان X است، کمیتی که به خودش گرفته است همان کمیت است؛ اما رابطه را تغییر دادیم حال Y به جای ۶، ۴، ۲ می‌شود ۱۸، ۸، ۲. پس می‌بینیم رابطه نقش کلیدی در سیستم ایفا می‌کند.

مثل رابطه بین انسان‌ها، من یک جزء هستم شما بزرگواران هم اجزای دیگر

عملکرد دیگری دارد.

بانک در نظام سرمایه‌داری یک عملکرد دارد و در نظام سوسیالیستی عملکرد دیگری دارد. حال ما آمده‌ایم در اسلام، بانک غربی را گرفتیم و قصد داریم اسلامی‌اش کنیم.

بروید به فقیه بگویید آیا کار بانک‌ها اسلامی است یا خیر؟ اگر اسلامی نیست فتوا بدهید که کار آن‌ها حرام است. هیچ‌کدام از آن‌ها این کار را نمی‌کنند. مشکل ما به جایی رسیده است که فقیه وسط نمی‌آید و می‌گوید این کار من نیست! فقها می‌گویند، بروید مطالعه کنید اگر به ضرر اسلام است، حکمش حرمت است. هر کلامی، هر عملی که تأیید باطل باشد، حرام است. حال بانک‌ها دارند این‌گونه رفتار می‌کنند. اگر این چنین بود جلوی‌ش را بگیرید ولی من حکم نمی‌دهم که آن‌ها نامسلمان هستند و کارشان حرام است. از کجا بفهمیم؟ خودتان بروید فکر کنید. به عرف و عقلا رجوع کنید.

بزرگ‌ترین خطر برای اقتصاد اسلامی از ناحیه حوزه و حوزویان است نه از ناحیه دانشگاه و دانشگاهیان. همه‌ی افراد دانشگاهی اهل نظر و دلسوزی برای این کشور و به دنبال مطلب و یادگیری هستند، من هم برای نان یادداشت‌ها و جزوه‌هایی تحت عنوان مبانی کفر سرمایه‌داری و مبانی کفر سوسیالیست نوشته‌ام؛ اما به این افراد پیشنهاد دادم که اگر در پی مدرک‌گرایی هستند و دکترای می‌خواهند، به دنبال مدرک وزارت علومی نروند. در کنارش حوزویان همان درس‌هایی را می‌خوانند و برنامه‌هایی اجرا می‌کنند که وزارت علوم تصویب کرده است؛ اما به نظر شما این آموزش‌ها را به طلبه‌ها بدهند چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچ! مگر می‌شود از قلب مبانی لیبرال، اقتصاد اسلامی بیرون آورد؟

■ **خردورزی:** با توجه به توضیحاتی که فرمودید، برای کاشت انگاره‌های اقتصاد

اسلامی در ذهن نخبگان جامعه چه راهکاری پیشنهاد می‌دهید؟

با توجه به برداشت‌های متفاوتی که توسط صاحب‌نظران مختلف نسبت به رویکرد اسلامی به علوم انسانی شکل گرفته است، بایستی پدیده‌های اجتماعی را بررسی کنیم و برای ایجاد تغییر بایستی شناخت کاملی نسبت به ابعاد مختلف موضوعات و مبانی دقیق آن‌ها داشته باشیم. ارزش‌های اسلامی شناخت ثابت و کافی را به ما می‌دهند و شرط لازم برای شناخت هر موضوعی شرط لازم برای موضع‌گیری نسبت به همان موضوع است. شناخت هر موضوعی نیز باید در حوزه کارشناسی همان موضوع باشد نه در حوزه فقهات و تشخیص حکم، البته همه‌ی معارف اسلامی و ارزش‌های اسلامی به لحاظ موضوع‌شناسی نسبت به موضوع در فقه، ظهور می‌یابند.

رابطه باید این‌گونه باشد؟ چرا رابطه خطی

است؟ چرا رابطه کوآدراتیک است؟

در یک سیستم، قوه‌ی مقننه، قوه‌ی مجریه و قوه‌ی قضاییه داریم. چه رابطه‌ای بین این‌ها است؟ باید این رابطه را تغییر دهیم، نه صرفاً اینکه بگوییم آدم خوبی بیاورید، آدم خوب و بد هم مهم است؛ اما قبل از آدم خوب یا بد یا موجود بی‌جان یک موجود سیستم فیزیکی بیاورید.

اقتصاد اسلامی بر روابط مبنا و سیستم شکل می‌گیرد، مبنا است که کیفیت رابطه را دیکته می‌کند. مبنا الهی بر یک رابطه دلالت می‌کند. نظام غرب نیز بر مبنای تکاثر است، در این رابطه می‌گوید اگر اعتبارات شما کم باشد، به شما وام تعلق نمی‌گیرد، گاهی وقت‌ها تکاثر اقتضایش این است به کسانی که اعتبار ندارد همانند آمریکایی‌ها وام نینجا بدهید، بحران بزرگ ۲۰۰۸ به اصطلاح از همین اعطای وام به نینجاها بود، به آن‌ها وام می‌دهند و اگر نتوانستند قسط آن را پرداخت کنند این وام برای خیرخواهی نبوده بلکه برای ماکسیم سود و تکاثر گروه عظیم مالی بوده است.

■ **خردورزی:** سیستم و مبنا بانکداری

ما، بر چه اساسی است؟ آیا اسلام این سیستم را تأیید می‌کند؟

مبنا بانک تکاثر ثروت و سرمایه است. بانکی که بهره‌نگیرد بانک نیست. تعاونی مستقل چه مبنایی دارد؟ تعاونی در نظام سرمایه‌داری بر مبنای تکاثر یک جور عملکرد دارد. تعاونی در نظام سوسیالیست

من معتقدم که نظام سیاسی اسلامی یا همان حکومت اسلامی، ظهورش در ولایت فقه است که ثمره‌ی آن، ولایت فقیه است که اتفاق می‌افتد. اعمال ولایت (ولایت فقیه) مستلزم داشتن ابزار ولایت است، بدون ابزار ولایت، ولایت امتناع عقلی دارد، باید ابزار ولایت باشد تا ولایتی صورت بپذیرد.

عده‌ای دور هم جمع شدند و برای خودشان جمعیت اقتصاددانان مسلمان تشکیل داده‌اند، انجمن اقتصاد اسلامی؛ یعنی اگر کسی عضو این انجمن نباشد از اقتصاددان‌های مسلمان نیست. اقتصاددان‌های مسلمان وابسته به سازمانی است تحت عنوان اسلامی، جهادی و یا انقلابی که این سازمان معیارهای کلیدی اسلامی مثل عدالت، قسط و بعضی قواعد اصولی مثل قاعده‌ی لا ضرر، نفی سبیل و بعضی از آیات الهی که صراحت در علم اقتصاد دارد، برخی روایات معصومین که اکثراً اقتصادی است را گرد می‌آورند و هر آنچه دلالت کند بر عدالت، قسط، کاهش شکاف طبقاتی و... را اقتصاد اسلامی می‌گویند؛ پس رابطه با فقهت چه شد؟ در جواب می‌گویند فقهت همین است.

■ خردورزی: در یک نظام سیاسی اسلامی ابزار ولایت چیست؟

ابزار ولایت همین صاحب نظرانی هستند که در کنار یکدیگرند، می‌توان تمام صاحب نظران رشته‌های مختلف علوم انسانی را طبقه‌بندی کرد در طبقات ابزار ولایت، در واقع این‌ها هستند که بایستی نظام را برپا کنند، برپایی نظام توسط صاحب نظران است. حضرت امام هم در کتاب تحریرالوسیله صراحتاً می‌فرمایند که ولایت فقیه بدون وجود صاحب نظران امکان پذیر نمی‌باشد. با اینکه ولایت فقیه هست؛ اما جامعه فقها نمی‌توانند ولایت برپا کنند، به عبارت دیگر حوزه نمی‌تواند نظام برپا کند.

نظام در اینجا به معنای انجام کارهایی چون؛ نوشتن برنامه‌ی چند ساله، بودجه‌ریزی، طراحی سیاست‌های مختلف در بخش‌های مختلف، ایجاد هماهنگی بین بخش‌های مختلف، مدل‌سازی، آینده‌نگری و شناخت کمی نسبت به مسائل است که تمام این موارد وظیفه‌ی صاحب نظران است.

کیفیت ابزار و ولایت تابع کیفیت پیدا کردن شناختی از موضوعات و پیاده‌سازی آن شناخت در سیاست‌گذاری‌ها و مدل‌سازی‌ها می‌باشد. همانند کاری که در بانک مرکزی، وزارت امور خارجه یا وزارت علوم انجام می‌گیرد. پس روشن شد مشکل ما در بحث اقتصاد اسلامی و علوم انسانی با رویکرد اسلامی در روش و کیفیت شناخت ماست. من در اوایل انقلاب برای اینکه بدانم در حوزه چگونه به شناخت دست پیدا می‌کنند و به این پی می‌برند که این حکم، حکم خداست، دقیقاً مثل زمانی که ما می‌گوییم این نظریه نظریه تورم است، آن‌ها چگونه به

این موضوع رسیده‌اند که حکمی، حکم خداست و چگونه این شناخت حاصل می‌گردد، تأمل می‌کردم و به نظرم رسید که رویکرد سیستمی به پاسخ این سوال کمک زیادی می‌کند و به این نتیجه رسیدم که انسان متعارف هیچ‌گاه نمی‌تواند به شناخت کامل برسد و یکی از نکات کلیدی صحبت بنده این است که در یک فرآیند، شناخت اندکی یا به اصطلاح اجمال به تبیین حرکت می‌کنیم که کم‌کم به رشد می‌رسانیم؛ اما چگونه؟ به هر حال این شناخت از طریق تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی و ... در یک فرآیند تدریجی صورت می‌گیرد.

در مسائل فکری و مسائل بدیع مسأله‌ی اقتصاد اسلامی بر ما واجب است به همه‌ی این موضوعات فکر کنیم، اندیشه داشته باشیم و نوآوری و دستاوردی داشته باشیم تا بتوانیم چیزی عرضه کنیم که لازمه‌ی آن طرح سؤال و چالش‌های علمی است؛ چون بدون چرا هیچ‌گاه به یک نوآوری دست پیدا نخواهیم کرد. اگر ما فقط نقل قول از اشخاصی را بیان کنیم هیچ‌گاه به نوآوری نمی‌رسیم و فقط باید گفت چرا، تا بتوانیم به یک موضوع جدید دست پیدا کنیم. چرا ما به موضع سیستم نسبت به کل سیستم توجه نکردیم و تأثیر و تأثیری که آن‌ها دارند؟ چون این‌ها پنهان هستند. پس چرا ما باید موضع موضوع را بشناسیم؟ چون در غیر این صورت شناخت ما بسیار ناقص خواهد بود، یکی از وظایف ما در ایران عزیزمان این است که در دانشگاه‌ها سعی



دانشگاه‌های ما به آن اهمیتی داده نمی‌شود؛ چرا که یک سری افراد وزارت علوم برنامه درسی ایجاد کردند که به عنوان برنامه‌ی جامع پذیرفته شده است. نکته‌ی مهم در اینجا این است که هر نظام اقتصادی یا هر نظامی در حوزه‌ی علوم انسانی که در نظر بگیریم پویا می‌باشد. پویا؛ یعنی در حال تغییر و حرکت است و پویایی دارد و متوقف نیست. ما تغییرات را می‌بینیم و می‌خواهیم در مورد آن توضیح دهیم در نتیجه، شناختی حاصل می‌شود؛ ولی اگر تغییر در چیزی مشاهده نشود، شناختی نیز حاصل نمی‌شود. اگر برای موضوع یا پدیده‌ای در حال تغییر باشد، حتماً تغییر در جهت و سمت و سوی رسیدن به آن موضوع است، که به آن هدف می‌گوییم، اکنون که ما با مسأله‌ی هدف به عنوان جهت حرکت آگاه شدیم، می‌گوییم که اجزای نظام هم در حال تغییر هستند. نمی‌تواند نظام در حال تغییر باشد و اعضای آن نظام تغییر نکنند، وقتی که نظام پویا باشد اجزای آن هم پویا است و هدف دارد و باید جهتی هم داشته باشد. پس برای برنامه‌ریزی و ارائه‌ی مدل در اجرا شدن اقتصاد اسلامی باید مبانی اقتصادی، کتب درسی در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، دستگاه‌های آموزشی و پژوهشی در سیستم و مدل اقتصاد اسلامی تعریف شوند.*

پی‌نوشت

۱. این مصاحبه با هماهنگی پروفسور مسعود درخشان به سبک ماکرومنتی بر اساس سخنرانی ایشان در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۴۰۰ در جمع هشتاد نفر از استادان دانشگاه تنظیم شده است.

۲. Quadratic Equation.

کنیم مواضع موضوع‌ها را تبیین کنیم. اگر می‌خواهیم جزوه‌ای در مورد بانک یا بورس بنویسیم، باید کتاب‌های بورس و بانک خارجی را مطالعه کنیم و از بین آن‌ها مطلب در بیاوریم و بنویسیم، عیبی ندارد این‌ها هم لازم است؛ اما بهتر است که به چرایی آن‌ها نیز فکر کنیم و بنویسیم؛ چون وظیفه‌ی ما این است که موضع موضوع را در نظام‌های مختلف درک و تبیین کنیم.

■ خردورزی: به عنوان سؤال پایانی بفرمایید

برای زمینه‌سازی مسأله‌ای که طرح کردید

باید چه مدل و برنامه‌ای داشته باشیم؟

آیا پدیده‌ای که مقوم نظام مارکسیستی است می‌تواند مقوم نظام سرمایه‌داری باشد؟ آیا می‌توان با یک مبانی خاص و هدفمند به یک هدف دیگر دست یافت؟ مدل‌سازی یک کار آکادمیک است که باید به آن رسید، در حال حاضر در



گفت‌وگوبا

حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر غلامعلی معصومی نیا

پژوهشگر و دانشیار گروه آموزشی اقتصاد و بانکداری اسلامی

ملاک علمیت مکاتب اقتصادی را چه کسی تعیین می‌کند؟

بازخوانی و نقد سخنان آیت‌الله علوی بروجردی در خصوص نفی اقتصاد اسلامی

خردورزی در گفت‌وگویی اختصاصی با «دکتر غلامعلی معصومی‌نیا»، پژوهشگر و دانشیار گروه آموزشی اقتصاد و بانکداری اسلامی، تحلیل ایشان درباره صحبت‌های آقای علوی بروجردی را جویا شده است که در ادامه تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان نخستین سؤال، تحلیل خود را نسبت به ناقدان و نافیان اقتصاد اسلامی تبیین بفرمایید.

تاکنون چند بار جناب آقای علوی بروجردی و برخی از اساتید اقتصادی فرمایشاتی را فرمودند که شاید مهم‌ترین آن، این است که ما اقتصاد اسلامی نداریم و اقتصاد اسلامی یک شوخی است. بیانات آقای علوی بروجردی ارزش علمی ندارد. کسانی که در این حوزه متخصص هستند و در مورد اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف مطالعه دارند، اذعان می‌کنند که ایشان ورود علمی به مباحث اقتصاد و اقتصاد اسلامی ندارند. زیرا ایشان ادعایی را مطرح کرده‌اند و دلیلی هم بر ادعای خود اقامه ننموده‌اند. این مانند آن است که کسی که علم فقه یا اصول بلد نباشد و بخواهد در مباحث این دو علم ادعاهایی صرفاً مطرح نماید. این خدای ناکرده توهین به ایشان نیست. ما در روش رایج سنتی و حوزوی خودمان، در مباحث علمی صریح حرف می‌زنیم و رودربایستی نداریم. اگر الآن می‌گویم که ایشان بدون علم و آگاهی و تسلط این فرمایشات را فرمودند، این توهین به ایشان نیست. در محافل علمی و در همان درس‌های خارج فقه و اصول، کتاب مکاسب و کتاب‌های فقهی دیگر، رایج است که اگر کسی سواد چیزی را ندارد، صریحاً گفته می‌شود.

■ **خردورزی:** دلیل و تحلیل شما نسبت به عدم ورود آقای علوی بروجردی در علم اقتصاد اسلامی چیست؟

ایشان گفته است که اقتصاد اسلامی یک شوخی است. این که می‌گویم از روی علم نیست این جا معلوم می‌شود که ایشان به تفاوت بین مسائل مختلفی که در علم اقتصاد وجود دارد، زیاد توجه ندارند. بسیاری از تئوریسین‌های نظام سرمایه‌داری بیان می‌کنند که علم اقتصاد، از ارزش‌ها تهی نیست. یعنی این‌گونه نیست که علم اقتصاد مثل علم شیمی یا علم فیزیک یا زیست‌شناسی باشد. موضوع این‌گونه علوم، مطالعه طبیعت است. در طبیعت حوادث و اتفاقاتی می‌افتد. در آن جا، پدیده‌ها نقش ایفا می‌کنند، اشیاء نیز روی هم تأثیر می‌گذارند. البته در آن جا هم بسیار حرف داریم که آیا در آن جا هم اعتقادات و ارزش‌ها دخالت دارد یا ندارد؟ به طور مسلم در ترسیم مسیر اصلی علوم، یک سری ارزش‌ها دخالت دارد. یعنی این که مسیر علم فیزیک الآن چگونه ترسیم

معرفی نامه |

حجت الاسلام والمسلمین دکتر غلامعلی معصومی‌نیا فرزند حیدر متولد سال ۱۳۴۰ ه. ش در شهر اصفهان می‌باشد. ایشان پس از پایان دوره متوسطه، مشغول فراگیری علوم و معارف دین گردید و پس از حدود یک دهه تلاش موفق به اتمام دروس سطح و شروع دروس خارج شد. از جمله آثار و فعالیت‌های علمی ایشان می‌توان به «ابزارهای مشتقه: بررسی فقهی و اقتصادی»، «فساد مالی»، «تأثیر ارزش‌های اخلاقی اسلام بر تخصیص اقتصادی»، «اخلاق اقتصادی (معیشت)» و... اشاره کرد. استاد معصومی‌نیا سوابق علمی فراوانی نیز داشته‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از: استاد سطوح عالی حوزه علمیه در زمینه فقه اقتصادی، عضو هیات علمی و مدیر گروه اقتصاد اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران، عضو کمیته فقهی سازمان بورس کشور، عضو شورای سیاست‌گذاری مرکز راهبری اقتصاد مقاومتی حوزه‌های علمیه و...

مقدمه

چندی پیش آیت الله سید جواد علوی بروجردی به گفت‌وگو با رسانه «اکو ایران» پیرامون اقتصاد اسلامی پرداختند و گفتند: «اینکه بیابیم ادعا کنیم ما اقتصاد سوسیالیستی، اقتصاد سرمایه‌داری، یک اقتصادی به نام اقتصاد اسلامی هم داریم این درست نیست. اقتصاد اسلامی هم یک شوخی است. خودمان را گول نزنیم». پس از انتشار سخنان ایشان، تحلیل‌های بسیاری در خصوص نفی اقتصاد اسلامی توسط آقای علوی بروجردی منتشر شد. در همین راستا، خبرنگار مجله تخصصی



■ آیت الله سید محمد جواد علوی بروجردی

می‌شود. ما به درست یا نادرست بودن آن کاری نداریم، علمی بودن آن منظورمان است. براساس تعریف روش علمی عرض می‌کنم.

تفاوت اساسی تعریف کارل مارکس با نظام سرمایه‌داری^۶ در این است که مارکس از ماتریالیست دیالکتیک به معنای تز، آنتی‌تز و سنتز شروع می‌کند و می‌گوید در عالم خلقت و این پدیده‌های مادی، یک تز داریم، یک آنتی‌تز داریم و یک سنتز. عالم این‌گونه در حرکت است.

بعد می‌گوید در جامعه، یک نمودی از دیالکتیکی که در طبیعت وجود دارد، موجود است. بعد به تفصیل آن می‌پردازد، تا می‌رسد به آن‌جا که یک زمانی کمون اولیه بود و بعد از آن برده‌داری، فئودالیت^۷ و بورژوازی^۸ و در آخر سرمایه‌داری شد؛ سپس پیش‌بینی می‌کند که سرمایه‌داری از بین می‌رود و به کمون نهایی و کمونیسم تبدیل می‌شود. این یک تحلیل علمی است. مبتنی بر یک سری مباحث فلسفی در مورد پدیده‌های طبیعی، که بعد از آن بیان می‌کند که در جوامع بشری هم دقیقاً این‌گونه است.

سپس می‌گوید که جامعه مطلوب براساس این مطلب، جامعه‌ای است که در آن اقتصاد به نحوی باشد که آزادی اقتصادی نباشد، اصالت جمع حاکم باشد، دولت دخالت نکند، مالکیت خصوصی ملغی باشد. چنین اقتصادی را ترسیم می‌کند. این یک تفسیر علمی است. ما به صحت و سقم این مطلب کاری نداریم. ولی یک تفسیر علمی براساس تفاسیر دقیق علمی

شده است. حال علوم غیر انسانی غرب، علوم طبیعی مثل شیمی و فیزیک، تعیین مسیر کلی‌شان توسط فیلسوفان غربی‌ای صورت گرفت که آن‌ها هم دارای تفکرات ویژه خودشان بودند. مثلاً فرانسیس بیکن^۹ یا آگوست کنت^{۱۰} و سایر فلاسفه‌ای که در اوایل رنسانس بودند، تلقی از علم را دگرگون کردند و تغییر دادند. این‌ها براساس تلقی و تفسیر جدیدشان از علم، مسیر علوم جدید مثل علوم فیزیک و شیمی را ترسیم کردند. بنابراین این علوم، براساس مبانی فلسفی مشخصی در این مسیری که الآن هست، قرار گرفته‌اند. اگر فیلسوفان غربی به‌گونه‌ای دیگر فکر می‌کردند، مسیر این علوم هم متفاوت از علوم امروزه بود. کما اینکه اگر کسی مراجعه کند می‌بینیم فیزیک‌دانان و شیمی‌دانان جدید هر دو این مطالب را می‌گویند.

از این مسئله صرف نظر می‌کنیم. فرض می‌کنیم که در مسیر علوم فیزیک و شیمی، ارزش‌های اعتقادی و فلسفی هیچ دخالتی ندارند. فرض می‌کنیم که این علوم، علوم طبیعی هستند. یعنی یک دانشمند فیزیک یا دانشمند شیمی، مطالب موجود در آن حوزه را فارغ از ارزش‌های ذهنی خود، مطالعه می‌کند. اما علوم انسانی این‌گونه نیست. در علوم انسانی، اراده و ارزش‌های انسان دخیل هستند و نمی‌تواند فارغ از ارزش‌ها و افکار باشد. دقت کنید: آقای علوی بروجردی می‌گویند اقتصاد علم است؛ علمی که فارغ از ارزش‌هاست. جناب آقای علوی بروجردی! شما چطور خودتان گفتید که دو نوع اقتصاد داریم: اقتصاد کمونیستی، سوسیالیستی و اقتصاد سرمایه‌داری. این‌ها چگونه به وجود آمده‌اند؟ شما کتاب سرمایه^{۱۱} اثر کارل مارکس^{۱۲} را بخوانید. ایشان خیلی تفاسیر علمی ارائه داده است. اتفاقاً تفاسیر اقتصادی آقای مارکس از ماتریالیسم دیالکتیک^{۱۳} شروع

انواع دیگری از اقتصادها را در دنیا داریم که آن‌ها هم تفاسیر علمی خودشان را دارند. دانشمند و عالم دارند که براساس تفاسیر خودشان از عالم خلقت، انسان، جامعه و حقوق انسان، اقتصادهای متفاوتی را ترسیم کرده‌اند.

تاکنون چند بار جناب آقای علوی بروجردی و برخی از اساتید اقتصادی فرمایشاتی را فرمودند که شاید مهم‌ترین آن، این است که ما اقتصاد اسلامی نداریم و اقتصاد اسلامی یک شوخی است. بیانات آقای علوی بروجردی ارزش علمی ندارد. کسانی که در این حوزه متخصص هستند و در مورد اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف مطالعه دارند، اذعان می‌کنند که ایشان ورود علمی به مباحث اقتصاد و اقتصاد اسلامی ندارند. زیرا ایشان ادعایی را مطرح کرده‌اند و دلیلی هم بر ادعای خود اقامه ننموده‌اند. ما در روش رایج سنتی و حوزوی خودمان، در مباحث علمی صریح حرف می‌زنیم و رودربایستی نداریم. اگر الان می‌گوییم که ایشان بدون علم و آگاهی و تسلط این فرمایشات را فرمودند، این توهین به ایشان نیست.

■ **خردورزی:** آقای علوی بروجردی در مصاحبه خودشان بیان داشتند اقتصاد یک علم است و ما باید آن را از مأخذهای علمی دریافت نماییم، نظر خود را در رابطه با این گزاره تبیین بفرمایید.

اینکه می‌فرمایند اقتصاد علم است و ما باید سراغ علم اقتصاد برویم، به دنبال کدام اقتصاد باید برویم؟ سراغ اقتصاد سرمایه‌داری برویم؟ به چه دلیل فقط سراغ سرمایه‌داری برویم؟ کمونیست‌ها می‌گویند نظرات ما درست است. در نظام سرمایه‌داری انواع بحران‌هایی که در اثر همین علم اقتصاد به وجود آمده و متفکران سرمایه‌داری دائماً دارند گوشزد می‌کنند، چگونه حل می‌شود؟ مکتب‌های مختلفی در علم اقتصاد وجود دارد؛ چه ملاکی دارید که کدام یک از آن درست است و بقیه درست نیست؟ و چه ملاکی دارید که غیر از اقتصاد سرمایه‌داری و مارکسیستی، سایر مکاتب اقتصادی که وجود دارند و براساس علم بنا شده‌اند، کدام یک درست هستند و کدام یک درست نیستند؟

یک نمونه از نظرات یکی از متخصصان را می‌گوییم: آقای پیرو مینی^{۱۴} از اقتصاددانان غربی است که فلسفه هم می‌داند. ایشان در کتاب فلسفه و اقتصاد^{۱۵} خود که چند سال پیش منتشر شد و به فارسی ترجمه شده است، می‌گوید: «مطالعاتم در فلسفه مرا متقاعد کرد که نظریه‌های اقتصاددانان کلاسیک و نظریه‌های مارکس و کینز^{۱۶}، از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرند». اینکه می‌گوییم آقای علوی بروجردی بدون علم از این مباحث، بیاناتی را فرمودند، به این علت است. مناسب است ایشان این مطالب را مطالعه فرمایند.

آقای مارکس است. مارکس یک نابغه بوده است. از آقای دیوید ریکاردو^{۱۷} که یک تئوریسین اقتصاد کلاسیک است، نظریه مفرغ دستمزدها را می‌گیرد. از آقای رابرت مالتوس^{۱۸} نظریه بحران^{۱۹} و از هگل^{۲۰} نظریه دیالکتیک فلسفی^{۲۱} را می‌گیرد. همه را مونتاژ و تبدیل به یک تحلیل علمی زیبا می‌کند. سپس در جوامع براساس آن، اقتصاد مارکسیستی را ترسیم می‌کند. این براساس یک تفسیر دقیق علمی است. در نقطه مقابل، سرمایه‌داری تفاسیر خودش را می‌گوید. سرمایه‌داری براساس اصالت فرد در مقابل اصالت جمع مارکس، براساس اینکه انسان‌ها دنبال امیال خود باشند و در رقابت بی‌حد و مرز یا رقابت داروینی، هر کسی جلو زد، او می‌تواند در اقتصاد حاکم بشود. این براساس اصالت نفع شخصی در مقابل اصالت نفع جمع است که در بیان مارکسیست‌ها وجود دارد. یک اصولی را بنیان‌گذاری می‌کند و براساس این اصول، اقتصاد را تفسیر می‌کند؛ تا جلوتر می‌آید و می‌رسد به علم اقتصاد فعلی که پایه‌های همین اقتصاد فعلی هم یک سری از ارزش‌هاست. اگرچه که مبنای گزاره‌های علم اقتصاد یک تحلیل علمی است، اما خود این‌ها همراه با یک سری ارزش‌ها است. در بعضی مواقع فاقد ارزش است ولی این‌گونه نیست که همه جا فارغ از ارزش‌ها باشد. بنابراین، طبق فرمایش ایشان که فرمودند اقتصاد علم است، علم اقتصاد مارکسیستی درست است؟ یا علم اقتصاد سرمایه‌داری درست است؟ کدام درست است؟ غیر از این دو مکتب،

به ایشان توصیه می‌کنم ابتدا این مطالب را مطالعه و تحقیق کنند. در شأن یک عالم دینی مثل ایشان نیست که بدون علم و آگاهی چنین نظریاتی را ابراز کنند. آقای پیرو مینی دانشمند غربی است. همه هم او را قبول دارند. در ادبیات اقتصادی ایشان صاحب نظر شناخته می‌شود. ایشان می‌گوید: «مطالعاتم در فلسفه مرا متقاعد کرد که نظریه‌های اقتصاددانان کلاسیک...»؛ اقتصاددانان کلاسیک یعنی اقتصاددانانی که تفکراتشان مبنای تمام تفکرات اقتصادی موجود است. عمده تفکرات است. گرچه مکتب‌های مختلفی در علم اقتصاد به وجود آمد؛ مثل نظریات کینز^۱، نئوکینزی‌ها^۲، مکتب نهادی^۳ و سایر مکاتب؛ ولی استخوان‌بندی سرمایه‌داری، اقتصاد کلاسیک^۴ و نئوکلاسیک^۵ است. ایشان می‌گوید نظرات کلاسیک و مارکس و کینز، از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرد. آقای علوی بروجردی! آموزه‌های فلسفی این افراد را قبول دارید؟ شما که می‌فرمایید: علم اقتصاد، علم اقتصاد فعلی همین اقتصاد کلاسیک است. نظرات اقتصادی، نظریات کلاسیک است. آقای پیرو مینی می‌گوید ریشه اقتصاد در آموزه‌های متفاوت فلسفی است؛ شما به عنوان یک عالم دینی، نظرات فلسفی آن‌ها را قبول دارید یا نظرات فلسفی فلاسفه و عالمان دینی و مفسرین خودمان را قبول دارید؟

علوم غیر انسانی غرب، علوم طبیعی مثل شیمی و فیزیک، تعیین مسیر کلی‌شان توسط فیلسوفان غربی‌ای صورت گرفت که آن‌ها هم دارای تفکرات ویژه خودشان بودند. مثلاً فرانسویس بیکن یا اگوست کنت و سایر فلاسفه‌ای که در اوایل رنسانس بودند، تلقی از علم را دگرگون کردند و تغییر دادند. این‌ها براساس تلقی و تفسیر جدیدشان از علم، مسیر علوم جدید مثل علوم فیزیک و شیمی را ترسیم کردند. بنابراین این علوم، براساس مبانی فلسفی مشخصی در این مسیری که الآن هست، قرار گرفته‌اند. اگر فیلسوفان غربی به‌گونه‌ای دیگر فکر می‌کردند، مسیر این علوم هم متفاوت از علوم امروزه بود. کمالینکه اگر کسی مراجعه کند می‌بینیم فیزیک‌دانان و شیمی‌دانان جدید هر دو این مطالب را می‌گویند.

در ادامه پیرو مینی می‌گوید: «اقتصاد از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرد که از قرن ۱۷ تاکنون به تناوت در دنیای غرب وجود داشته است. بعد اقتصاددانان ارتدکس و غیر ارتدکسی از طراحان نظریه‌های پیچیده فلسفی آموختند که چگونه به جهان بنگرند. به گفته کینز: «اقتصاددانان معمولاً بردگان یکی از فلاسفه دوران گذشته بوده‌اند». یعنی اقتصاددانان، مبانی فلسفی خود را از فلاسفه گرفتند. پس علم نیست. یک فیزیک‌دان رابطه بین نیروها و فرمول‌های

فیزیکی را بررسی می‌کند. یا یک پزشک، بدن یک موجود زنده یا انسان را تشریح می‌کند و بعد کبد و قلب انسان را مطالعه می‌کند.

نظرات فلسفی در آن جا وجود ندارد. اما در نظرات اقتصادی، ایشان می‌فرماید که ریشه‌های تفکرات اقتصادی، یعنی همین مکاتب اقتصادی کلاسیک، نئوکلاسیک، کینزی، نئو کینزی، نهادی، شبکاگو^۶، مکاتب انتظارات عقلایی^۷، مکاتب جدید و... همه نظراتشان مبتنی بر فلسفه است. کتاب‌هایی که در آنان راه‌حل‌های اقتصادی تحت عنوان علم اقتصاد ارائه شده، اقتصاد کلان، اقتصاد خرد و اقتصاد بخش عمومی و علوم اقتصادی که در حال حاضر در دنیا رایج است و در دانشگاه‌های ما هم تدریس می‌شود، همه مبتنی بر مبانی فلسفی فیلسوفان غربی است که در آمریکا و بیش‌تر در اروپا وجود داشتند؛ این تفکرات از تفکرات آنان نشأت گرفته است.

در ادامه آقای پیرو مینی می‌گوید: «در واقع بسیاری از اقتصاددانان به اصطلاح فیلسوف [مثل آدام اسمیت^۸] که فیلسوف اخلاق بود] و تعدادی از آنان نیز از شاگردان فلاسفه بوده‌اند. تفکر و برداشت از اقتصاد باید تغییر کند». در جایی دیگر نیز پیرو مینی می‌گوید: «زمان آن فرا رسیده که به اقتصاد نیز به عنوان تفکری نظام‌یافته نگریسته شود. نه به عنوان روابط بین واقعیات عینی». اگر ما این حرف‌ها را می‌گفتیم، ایشان می‌گفتند از خودتان می‌گویید. آقای پیرو مینی



که اجرا شده و ما می‌توانیم آن‌ها را نام ببریم، همین موارد بوده است. یعنی یک سری از اقتصادخوانده‌های ما رفتند، مثل کسانی که به سیاست‌های تعدیل دولت آقای هاشمی اعتقاد داشتند و تفکرات و سیاست‌های غربی را در دولت آقای هاشمی مبنا قرار دادند. سیاست‌های تعدیل در دولت آقای هاشمی مبنا قرار گرفت. سیاست‌های غربی، مدل‌های وارداتی بود. این در کتاب‌ها موجود است و می‌توانید مطالعه کنید. آقای علوی بروجردی دعوت می‌کنیم که سیاست‌هایی که در دولت آقای هاشمی پیاده شد را مطالعه کنند. سیاست‌های اقتصادی غربی که ۸ سال در دولت آقای هاشمی و ۸ سال هم در دولت آقای خاتمی مبنا قرار داده شد. در دولت آقای روحانی که ۷ سال از آن گذشته هم مبنا همان سیاست‌هاست. لذا عده‌ای، علم اقتصاد را در کشورمان پیاده کردند و ماحصل آن، اقتصادی است که امروزه داریم می‌بینیم. البته این افراد اشتباه می‌کنند. همان حرفی که مایکل تودارو گفت، درست است. ولیکن در این شرایط، اقتصاد اسلامی را نمی‌کنند، در صورتی که باید سیاست‌های اقتصادی غربی که در کشور اعمال شده مورد انتقاد قرار بگیرد.

کسانی که می‌فرمایند باید علم اقتصاد را مبنا قرار بدهیم، توجه داشته باشند که بازار سرمایه و بانکداری ما، هر دو دقیقاً کپی اقتصاد غرب هستند. ممکن است بگویند بانک‌های غرب و بازار سرمایه آن‌ها بهتر از این جاست. جوابش این است که کسانی که این سیاست‌ها را به ایران آورده‌اند، چون در مقابل متدینینی که می‌خواستند اقتصاد اسلامی مبنا باشد قرار گرفتند، ناچار شدند یک سری تغییر ایجاد کنند، در عمل هم بد اجرا کردند و در نتیجه بدتر شد.

این مطالبی که گفتیم، در مورد علم اقتصادی بود که آقایان توصیه می‌کنند مبنای مطالعات و سیاست‌گذاری خودمان قرار بدهیم. از سوی دیگر در طول این سال‌های طولانی یک سری از تفکرات اقتصادی رایج غرب در کشور ما

می‌گوید اقتصاد فقط مطالعه روابط بین واقعیات عینی نیست، تفکری نظام‌یافته بر مبنای مبانی فلسفی است. بنابراین نظریه اقتصادی، محصول فکری است که از تلاش بشر برای کشف حقیقت ریشه می‌گیرد.

مایکل تودارو^۲، اقتصاددان آمریکایی، می‌گوید: «بسیاری از به اصطلاح مدل‌های اقتصادی عمومی، بر پایه یک رشته فروض ذهنی درباره کردار انسان و روابط اقتصادی قرار دارد که ممکن است رابطه ناپذیری با واقعیات اقتصادهای در حال توسعه داشته باشد». ایشان می‌گوید ما در اقتصاد غربی، یک سری روابط اقتصادی درست کردیم که مبتنی بر کردارها و ارزش‌های اقتصادی مردم ماست. اگر این مدل بخواهد در کشورهای در حال توسعه پیاده شود، اصلاً رابطه‌ای با واقعیت‌های آنان ندارد و شاید هم هیچ رابطه‌ای نداشته باشد! کدام یک از این مدل‌های غربی را بیاوریم و مبنا قرار بدهیم؟ خود آقای مایکل تودارو می‌گوید این مدل‌ها، هم براساس پیش‌فرض روابط اقتصادی ما و هم براساس کردار مردم ما طراحی شده است.

در ادامه ایشان می‌گوید: «بنابراین نقش‌ها و تهدیدهای اقتصادی نمی‌تواند از زمینه‌های نهادی، اجتماعی و سیاسی جدا در نظر گرفته شود.» این در مورد اقتصاد غرب بود که آقای علوی بروجردی می‌فرمایند اقتصاد علم است و ما باید برویم و علم را به این جا بیاوریم و بررسی و استفاده کنیم.

ثانیاً، در اقتصاد ایران، عمدتاً سیاست‌هایی

توحیدی را نگفته است. آیات توحیدی بسیاری در قرآن وجود دارد که در غیر از سوره توحید آمده‌اند. این‌گونه نیست که در قرآن فصل‌بندی داشته باشیم که خداوند در یک‌جا نظام قضایی اسلام را گفته باشد و در یک‌جا نظام اعتقادی اسلام را گفته باشد! علمای اسلام می‌آیند صورت مسائل را پیدا می‌کنند و در کتاب و سنت به دنبال آن می‌گردند. آن‌چه که در کتاب و سنت بیان شده را جمع‌آوری می‌کنند و در کنار هم قرار می‌دهند و سپس آن مطالب به یک نظام منسجم تبدیل می‌شود. مثل نظام اخلاقی، نظام اقتصادی و یا نظام تربیتی.

همه آقایان این مطالب را قبول دارند. ما چگونه به این نظامات رسیده‌ایم؟ فکر کردیم که چه مسائلی اخلاقی است. عناوین مسائل اخلاقی را یکی یکی نگاه کردیم. سپس در کتاب و سنت به دنبال آن گشتیم. بعد مشاهده می‌کردیم که در کتاب و سنت این آیات و احادیث وجود دارد. همه را جمع‌آوری کردیم. جناب ملا احمد نراقی و ملا مهدی نراقی و سایر بزرگان این کارها را انجام دادند. همه علمای ما که آمدند کتاب‌های اعتقادی را جمع به توحید و... نوشتند، همین کار را انجام داده‌اند. مجموعه نصوص و مطالبی که در کتاب و سنت وجود دارد را جمع‌آوری کردند و نظام اعتقادی-اسلامی نامیده شدند.

بنده از آقای علوی بروجردی می‌پرسم: خود شما نصوص را جست‌وجو کردید و کنار هم قرار دادید که ببینید در اسلام



حاکم بوده و ماحصلش اقتصاد فعلی شده است.

اما بعد دوم فرمایشات آقای علوی بروجردی، نفی اقتصاد اسلامی است. ایشان می‌گویند اقتصاد اسلامی نداریم و این یک شوخی است. از ایشان می‌پرسم اگر منظور ایشان این است که در کتاب و سنت چیزی تحت عنوان اقتصاد اسلامی نداریم، مگر ما در کتاب و سنت، یک منظومه تحت عنوان منظومه عبادات اسلامی یا منظومه اخلاق داریم؟ همین اخلاق که پایه دین ماست که در مورد آن حضرت رسول (ص) فرمودند: «أَتْمَا بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^{۲۶} شما یک سوره در قرآن یا یک فصلی در بیانات معصومین نشان دهید که عنوانش منظومه اخلاقی اسلام باشد! در قرآن و سنت هم نداریم. آیا یک سوره داریم که خداوند تمام احکام نماز یا عبادات را به صورت منسجم گفته باشد؟ خیر! کتاب فقهی مان کتابی در مورد قضا و شهادت داریم؛ یعنی احکامی که راجع به قضاوت و شهادت است. در این زمینه‌ها، در قرآن و سنت چیزی نداریم. زیرا قرآن اصلاً ترکیبش این‌گونه نیست.

بنای قرآن این نیست که به عنوان مثال یک سوره را «سوره الاخلاق» بنامد و نظام اخلاقی اسلام را بگوید. یا اینکه یک سوره در قرآن داشته باشیم که نظام اقتصادی اسلام در آن قید شده باشد. حتی قرآن در سوره توحید همه مسائل

بسیاری داریم. شما این نصوص را ثبت کنید و در کنار هم قرار بدهید! مجموع این‌ها یک منظومه کاملی را تشکیل می‌دهد. چگونه می‌توان نفی کلی نمود؟ ایشان گفته است ما چیزی تحت عنوان اقتصاد اسلامی نداریم. منظورتان چیست؟ منظورتان علم اقتصاد است یا مکتب اقتصادی، حقوق اقتصادی یا نظام اقتصادی؟ منظورتان کدام است؟ شما مطلق نقد کردید. این نقد، عالمانه نیست. اصول یک علم دقیق است. شهید مطهری می‌فرمودند که طلبه‌ها دقتشان از علم اصول است؛ یعنی یک طلبه باید دقیق حرف بزند. کسی که درس خارج می‌دهد باید دقیق صحبت کند، وگرنه باعث تعجب می‌شود. وقتی می‌فرمایند اقتصاد اسلامی نداریم، منظورشان چیست؟

یک نمونه از نظرات یکی از متخصصان را می‌گوییم: آقای پیرو مینی از اقتصاددانان غربی است که فلسفه هم می‌داند. ایشان در کتاب فلسفه و اقتصاد خود که چند سال پیش منتشر شد و به فارسی ترجمه شده است، می‌گوید: «مطالعاتم در فلسفه مرا متقاعد کرد که نظریه‌های اقتصاددانان کلاسیک و نظریه‌های مارکس و کینز، از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرد». اینکه می‌گوییم آقای علوی بروجردی بدون علم از این مباحث، بیاناتی را فرمودند، به این علت است. مناسب است ایشان این مطالب را مطالعه فرمایند. به ایشان توصیه می‌کنم ابتدا این مطالب را مطالعه و تحقیق کنند. در شأن یک عالم دینی مثل ایشان نیست که بدون علم و آگاهی چنین نظریاتی را ابراز کنند.

اگر منظورشان را مشخص نکنند و به‌طور مطلق بیان کنند، اشتباه است. در عالم علم، این روش درست نیست. منظورشان این است که علم اقتصاد اسلامی نداریم؟ حقوق اقتصاد اسلامی نداریم؟ مکتب اقتصادی نداریم؟ منظورشان چیست؟ ثانیاً، در زمینه مکتب اقتصادی در کتاب و سنت نصوص بسیاری وجود دارد. در زمینه حقوق اقتصادی نصوص بسیار است که مجال توضیح نیست. هم در زمینه نظام اقتصادی و هم در زمینه حقوق اقتصادی و هم در مکتب اقتصادی و حتی در زمینه علم اقتصاد، علم به معنای روابط بین پدیده‌ها، در کتاب و سنت نصوص بسیاری داریم. و از سوی دیگر وقتی مکتب و نظام اقتصادی اسلام در جامعه پیاده شد، روابطی که در این جامعه شکل می‌گیرد از روابط جوامع سرمایه‌سالار متمایز است. چگونه می‌شود آن‌ها را نفی کرد!

ضمناً، اگر کسی بگوید که منظور نفی علم اقتصاد اسلامی است، به معنای تورم و سیاست‌های حل‌کننده تورم که خودشان مثال زده‌اند، سؤالی مطرح می‌شود طبق آن مطالبی که گفته شد: اگر در جامعه‌ای ارزش‌های اقتصادی

راجع به اقتصاد چه گفته شده است، که الآن آن را نفی می‌کنید؟ اینکه می‌گوییم ایشان از روی آگاهی صحبت نکرده‌اند به همین دلیل است. شما چه زمانی رفتید و نصوص را جمع کردید؟ نصوص اقتصادی بسیاری داریم. به جرأت می‌توانم بگویم نصوص اقتصادی از نصوص در بسیاری از مسائل دیگری که شما قبول دارید که به شکل یک نظام در اسلام وجود دارد، کم‌تر که نیست بلکه بیش‌تر است. نصوص اقتصاد اسلامی در جاهای مختلف، بسیار زیاد است. چگونه می‌گویید اقتصاد اسلامی نداریم؟

■ خردورزی: به نظر حضرت‌عالی تعریف علم اقتصاد چیست و این تعریف چه تعارضاتی با سخنان آقای بروجردی دارد؟

فرض کنید اقتصاد یعنی نحوه کسب درآمد. نگاه کنید که در قرآن و سنت چقدر در این مورد مطلب داریم! فرض کنید اقتصاد صرف درآمد است. شاید هزار توصیه واجب، مستحب، حقوقی و اخلاقی در عرصه اقتصاد و اسلام داریم. یکی از بخش‌های اقتصاد، حوزه تولید است. نصوصی که راجع به تولید در اسلام آمده ببینید چقدر زیاد است! یکی از بخش‌های اقتصاد، حوزه توزیع است. خدا می‌داند که در عرصه توزیع در اسلام، چقدر نصوص داریم. همچنین در حوزه مصرف و مانند آن، و یا در مورد تحقق عدالت به عنوان یکی از اهداف اقتصادی، در این زمینه آیات و روایات

هم استفاده می‌کنیم، اما از آنجا که اسلام صراط مستقیم است باید حواسمان جمع باشد.*

پی‌نوشت

۱. Francis Bacon.
۲. Auguste Comte.
۳. Das Kapital; Kritik der Politischen konomie.
۴. Karl Heinrich Marx.
۵. Dialectical materialism.
۶. Capitalism.
۷. Feudalism.
۸. Bourgeoisie.
۹. David Ricardo.
۱۰. Thomas Robert Malthus.
۱۱. تئوری بحران مالتوس، تحت تاثیر تزلزل‌های اقتصادی که در اوایل قرن نوزدهم انگلستان به آن دچار شد، به وجود آمد. توزیع نابرابر درآمد به انباشت سرمایه انجامید؛ که پس‌انداز بیش از اندازه را به دنبال داشت و به نوبه خود موجب افزایش تولید کالا شد. از طرف دیگر توزیع نابرابر درآمد، مانع وجود تقاضای مؤثر برای کالاهای موجود گردید. کارفرمایانی که با درآمد بالا امکان مصرف داشتند، به خاطر اشباع نیازهای خود، میل به مصرف نداشتند و کارگران که نیاز و میل به مصرف داشتند، فاقد درآمدی بودند که بتوانند مصرف خود را با تولید بیش‌تر کالا تطبیق دهند. به این لحاظ، مالتوس تقویت مصرف را از این طریق پیشنهاد می‌کند که طبقه‌ای از انسان‌ها، تمایل و همچنین امکان داشته باشند تا معادل آن چه کالاهای مادی تولید می‌کنند، بیش‌تر مصرف کنند.
۱۲. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.
۱۳. قانون دیالکتیک هگل، سازش تناقضات در وجود اشیا و همچنین در ذهن دیالکتیک است. روش دیالکتیکی شامل سه مرحله می‌باشد که معمولاً موضوع، ضد موضوع و ترکیب می‌نامند. وی سه مرحله را تصدیق، نفی، نفی در نفی می‌نامد. از نظر هگل، شدن یا صیوروت نه وجود است و نه عدم، ترکیبی از این دو می‌باشد.
۱۴. Piero Mini.
۱۵. Philosophy and economics: the origins and development of economic theory.
۱۶. John Maynard Keynes.
۱۷. Keynesian economics.
۱۸. Neo-Keynesian economics.
۱۹. Institutional Economics.
۲۰. Classical economy.
۲۱. Neoclassical economics.
۲۲. Chicago school of economics.
۲۳. rational expectations.
۲۴. Adam Smith.
۲۵. Michael Paul Todaro.
۲۶. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰، ج ۷، ص ۲۷۲.

که منبعث از مبانی فلسفی غرب است پیاده شود، آیا روابط اقتصادی با جامعه‌ای که روابط منبعث از آموزه‌های اسلامی پیاده بشود تفاوت ندارد؟ اگر در اقتصاد، یک ارزشی مبنا قرار گیرد، آیا تمام روابط اقتصادی تغییر پیدا نمی‌کند؟ هدف‌گذاری‌های اقتصادی که ما در اسلام داریم مثل عدالت و آن نگاهی که اسلام به رشد و استقلال اقتصادی و سایر عوامل دارد، اگر در جامعه دینی این ارزش‌های اسلامی مبنا قرار بگیرد، آن روابطی که در درون اقتصاد شکل می‌گیرد، متفاوت از آموزه‌های رایج در کتب اقتصادی است و مسلماً روابط اقتصادی تغییر پیدا می‌کند. اینکه می‌گوییم علم اقتصاد اسلامی، یعنی جامعه‌ای که این ارزش‌های اسلامی در درونش پیاده شده است؛ یک روابط اقتصادی متناسب با این شکل می‌گیرد که بعضی از آن با نظام‌های دیگر مشترک است و برخی دیگر کاملاً مغایر است و یک سری دیگر نیز به طور نسبی است. اسم این را علم اقتصاد اسلامی می‌گذاریم که اتفاقاً در کتاب و سنت هم نمونه‌هایی از گزاره‌های علم اقتصادی داریم.

بنای قرآن این نیست که به عنوان مثال یک سوره را «سوره الاخلاق» بنامد و نظام اخلاقی اسلام را بگوید. یا اینکه یک سوره در قرآن داشته باشیم که نظام اقتصادی اسلام در آن قید شده باشد. حتی قرآن در سوره توحید همه مسائل توحیدی را نگفته است. آیات توحیدی بسیاری در قرآن وجود دارد که در غیر از سوره توحید آمده‌اند. این‌گونه نیست که در قرآن فصل بندی داشته باشیم که خداوند در یک جا نظام قضایی اسلام را گفته باشد و در یک جا نظام اعتقادی اسلام را گفته باشد! علمای اسلام می‌آیند صورت مسائل را پیدا می‌کنند و در کتاب و سنت به دنبال آن می‌گردند. آن چه که در کتاب و سنت بیان شده را جمع‌آوری می‌کنند و در کنار هم قرار می‌دهند و سپس آن مطالب به یک نظام منسجم تبدیل می‌شود.

بنابراین در جامعه‌ای که ارزش‌های اسلامی مثل عدالت، کارایی، استقلال و آزادی اقتصادی و رقابت به نحوی که اسلام می‌گوید و نحوه مداخله‌ی دولت مبتنی بر ارزش‌های اسلامی وجود دارد، این اصول مبنا قرار می‌گیرد، روابط به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که با روابط در جامعه سرمایه‌داری متفاوت است. نفی‌کنندگان باید اثبات کنند که این روابط یکی است تا بتوانند بگویند همان علم اقتصاد متعارف باید مبنا قرار بگیرد. درحالی‌که این از مسلمات است که در جامعه‌ای که این ارزش‌ها و اصول حاکم است، روابط اقتصادی به‌نحو دیگری شکل می‌گیرد. این می‌شود علم اقتصاد اسلامی. این غیر از علم اقتصاد رایج است. البته در چارچوب حفظ ارزش‌های اسلامی از دستاوردهای علمی دیگران



عدالت اقتصادی به مثابه فقه اقتصاد

لزوم توسعه و تبیین فقه اقتصادی

قواعد مکتبی رفتار ساز در این زمینه، قاعده عدالت است. لزوم توجه به عدالت و عدالت اقتصادی موضوعی است که بیش از هر چیز در ادیان الهی و به ویژه در دین اسلام بدان پرداخته و وجود آیات و روایات متعدد در این زمینه دلیل بر این مدعا است.

آشنایی با عدالت اقتصادی

عدالت در طول تاریخ، دغدغه‌ی همه جوامع و اندیشمندان بوده و بیشترین ظهور و بروز عدالت در مسائل اقتصادی است؛ اگرچه عدالت در ساحت‌های مختلف فردی و اجتماعی قابل تعریف است؛ از قبیل عدالت به معنای اعتدال در صفات و خصلت‌های نفسانی (معنایی که در اخلاق فضیلت ارسطویی بر آن تکیه می‌شود و بیشتر یک مفهوم فردی از عدالت است)، عدالت آموزشی،

حجت الاسلام والمسلمین علی نعمتی

دبیر هیئت اندیشه‌ورز اقتصاد و الگوی پیشرفت



اقتصاد اسلامی ماهیت و مجموعه‌ای از معارف است که یک هدف مهم را دنبال می‌کند و آن هدف، فراهم کردن مقدمات و شرایط اقتصادی برای پیشرفت و حرکت انسان به سوی کمال مطلق یا همان نهایت عبودیت است. با این حساب، اقتصاد اسلامی به عنوان یک سیستم کلی، دو بخش خواهد داشت: یک بخش معرفتی و یک بخش رفتاری. از مهم‌ترین

عدالت قضایی، عدالت سیاسی و ...

فهم ناقصی از عدالت اقتصادی بین عموم جریان دارد و در غالب موارد عدالت اقتصادی به «عدالت توزیعی» تحویل یا فروکاسته می‌شود. عدالت توزیعی که ناظر به میزان بهره‌مندی هر یک از افراد یا گروه‌های جامعه از رفاه و مواهب مادی است و به عبارت دیگر، توزیع یا پراکندگی این بهره‌مندی، تنها جزئی از گستره مفهوم عدالت اقتصادی است.

به طور طبیعی با دغدغه توزیع، آنچه مطلوب خواهد بود کم بودن واریانس این توزیع و «متوازن» بودن آن است؛ چیزی که بدون دشواری خاصی با شاخص‌هایی همچون ضریب جینی قابل سنجش است؛ لذا با این نگرش و این دغدغه، یک نظام کمونیستی که در آن از هر کس به اندازه توانش کار کشیده شده و به اندازه نیازش داده می‌شود یک نظام عادلانه خواهد بود. درحالی‌که غیر از عدالت توزیعی، نوع دیگری از عدالت را داریم به نام عدالت رویه‌ای یا عدالت مبادله‌ای (Commutative justice) که به معنای عادلانه بودن هر یک از مبادلات و معاملات و به تعبیر بهتر، عادلانه بودن هر یک از الگوهای تعاملات اقتصادی میان افراد و گروه‌ها و بلکه میان انسان و طبیعت است. برای مثال وقتی نهادی به نام بانک، سپرده‌ای بپذیرد که هم‌زمان دو یا چند نفر مالک آن باشند، آیا این کار عادلانه است؟ فلان معامله مشتقه در بازار مالی یا رژیم حمایت انحصاری از اختراعات و ابتکارات، عادلانه است یا خیر؟ و بسیاری از این سؤالات که نه موضوع عدالت توزیعی است و نه ابزارهای اثبات و احقاق عدالت توزیعی توان پاسخگویی نظری و تحقق بخشیدن عملی به آن را دارند.

اهمیت عدالت اقتصادی از منظر متون دینی

برای ذکر اهمیت عدالت اقتصادی این روایت شریف نبوی (ص) که می‌فرمایند: «العبادة عَشْرَةَ أَجْزَاءَ تَسَعَةٌ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ» کفایت می‌کند. یعنی عبادت ده جزء است که نه جزء آن در کار و تلاش برای به دست آوردن روزی حلال است. شبیه به همین مضمون، در توصیه‌های عملی اهل اخلاق و سلوک هم در تأکید بر «لقمه پاک» مشاهده می‌شود؛ چیزی که بیشتر مردم در این زمانه از آن محروم‌اند. لقمه پاک و درآمد حلال، یعنی درآمدی که طی مجموعه‌ای از تعاملات عادلانه اقتصادی به دست آید.

وقتی گفته می‌شود تعاملات، صرفاً درستکاری فردی شخص شاغل مدنظر نبوده و عادلانه بودن «نهادهایی» که تعیین‌کننده درآمد وی هستند نیز مطرح می‌شود. مثلاً وقتی ثابت می‌کنیم وجود انحصار، خلاف اصول [عدالت در] بازار اسلامی است، و می‌بینید که در رشته دندانپزشکی توسط وزارت علوم به نوعی تعیین

می‌شود که دست در این بازار زیاد نشده و انحصار باقی بماند، قطعاً درآمد چنین دندانپزشکی نامشروع و آلوده به حرام است. همین‌طور درآمد وکلای عزیز، هیأت‌علمی‌های محترم دانشگاه‌های دولتی و هر صنف و گروهی که به نحوی برای خود انحصار درست کرده باشند.

عدالت اقتصادی کلیدواژه‌ای است که در حال حاضر بسیاری از فضلا و پژوهشگران کشور را به خود مشغول کرده است. اگر عدالت اقتصادی به معنای عدالت رویه‌ای محقق شود نیاز به عدالت توزیعی به حداقل خود می‌رسد. اگرچه اسلام، عدالت توزیعی را از همان ابتدا با تأسیس نهاد زکات به رسمیت شناخته و در احکام اولیه خود جای داده است. در توصیف زمانه ظهور حضرت ولی عصر ارواح‌نافداه در روایات داریم که مردم چنان غنی می‌شوند که مؤدیان زکات می‌گردند نیازمندی پیدا کنند ولی نیازمندی پیدا نمی‌شود؛ لذا عمده عدالت رویه‌ای است و این هم چیزی نیست جز «فقه اقتصادی»؛ البته نه آنچه هم‌اکنون از احکام اقتصادی در مدونات فقهی ما وجود دارد، بلکه آن‌ها به ضمیمه آنچه باید در تحول فقه و توسعه آن مطرح شود.

گاهی انسان تعجب می‌کند از این‌که اندیشمندان و اساتید ما در کجاها دنبال عدالت اقتصادی از منظر اسلام می‌گردند. اگر عدالت اقتصادی در میراث ۱۴۰۰ ساله اسلامی وجود نداشت پس باید نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، نعوذ بالله هدف از ارسال رسل در آیه شریفه که

عنوان اتیکس یاد می‌کنند. متأسفانه ترجمه نامناسب اتیکس به اخلاق در زبان فارسی باعث شده محققان ما نفهمند که کار بدیل و مشابه آنان در فضای اندیشه اسلامی همان کاری است که فقه‌ورزان انجام می‌دهند یا باید انجام دهند.

جایگاه و نقش مالیات در عدالت اقتصادی از منظر منابع دینی

مالیات کارکردهای مختلفی دارد. غالباً مالیات را با کارکرد توزیعی آن می‌شناسند که البته به نوبه خود بسیار حائز اهمیت است؛ لذا اخیراً کتابی در هیأت اندیشه‌ورز اقتصاد حوزه علمیه خراسان تحت عنوان «نظام مالیاتی عادلانه بر محور مالیات بردآمد اشخاص» منتشر شد که ایده اصلی آن جایگزینی انواع گوناگون مالیات بردآمد (باتوجه به پایه‌های مالیاتی مختلف) با مالیات واحد بر مجموع درآمد اشخاص است؛ الگویی که بسیار شبیه به خمس در فقه شیعه می‌باشد.

با این حال نباید به جنبه عدالت رویه‌ای مالیات‌ها هم کم‌توجهی کرد. در نگاه عدالت رویه‌ای پرسش‌های بنیادینی در مقابل مالیات بر مصرف و مالیات بر ارزش افزوده و ... قرار می‌گیرد. یکی از موارد فقه اقتصادی که نیاز شدید به تأسیس قواعد فقهی دارد حوزه مالیات‌هاست که البته پس از هموار کردن مسیر استدلال فقهی در بعد مخارج دولت نوبت به آن می‌رسد.

عدالت اقتصادی کلیدواژه‌ای است که در حال حاضر بسیاری از فضلا و پژوهشگران کشور را به خود مشغول کرده است. اگر عدالت اقتصادی به معنای عدالت رویه‌ای محقق شود نیاز به عدالت توزیعی به حداقل خود می‌رسد. اگرچه اسلام، عدالت توزیعی را از همان ابتدا با تأسیس نهاد زکات به رسمیت شناخته و در احکام اولیه خود جای داده است.

شاخصه‌ها و معیارهای اصلی عدالت اقتصادی و تفاوت آن با سایر مکاتب

با توجه به معنایی که از عدالت اقتصادی تحت عنوان «فقه اقتصادی» بیان شد، معلوم می‌شود عدالت اقتصادی یک موضوع و مسأله واحد نیست که بتوان یک یا چند معیار و شاخص محدود برای آن بیان کرد.

اصولاً وجود یک «قاعده زرین عدالت» یا «قاعده فقهی عدالت» توهم ناشی از خام‌اندیشی است. عدالت در ساحت‌های مختلف اقتضائات خاص خود را دارد. برای مثال در مورد ارث آیه‌ی قرآن می‌فرماید: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثَىٰ»؛ عدالت در پول یعنی مثل یخ آب نشود، در مالیات این است که تناسبی باشد (یا شاید بگویید تصاعدی) و مؤونه عائله از آن کسر شود؛ در بنگاه شاید این باشد که سهم‌بری نیروی کار و سرمایه متناسب و مبتنی بر مشارکت باشد؛ در بازار

«لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ» باشد را در مورد خودشان برآورده نکرده باشند! متأسفانه مشکل ما مانند ماهی در آب است که آب را نمی‌فهمد، متوجه نشده‌ایم که تمام این ابواب گسترده فقهی که به مباحث مالی و اقتصادی و عقود و ... همگی عدالت اقتصادی را ترسیم می‌کنند. فقه اقتصادی ما تا بازار بیشتر زرفته و به دولت و بخش غیرانتفاعی نرسیده است. تازه همان بازار هم محدود است و بازار مالی ندارد، بازار سرمایه‌اش باید نسبت به الگوهای جدید بازار سرمایه و شرکت سهامی و ... نظر بدهد. بگذریم که تازه بازار پول هم در اقتصاد مدرن درست شده که اساساً مشکل دارد و هنوز موضع قاطعی در قبال آن اتخاذ نکرده‌ایم.

ما هنوز مبنای اقتصادی دولت را در اقتصاد اسلامی تبیین نکرده‌ایم؛ لذا فتوا دادن در بخش زیادی از مسائل اقتصادی مان معلق و روی هواست؛ از قبیل فقه اقتصاد ورزش، فقه اقتصاد آموزش، فقه اقتصاد رسانه و ... محققان ما به جای فلسفه‌بافی در عدالت اقتصادی اسلام و آب در هاون کوبیدن، باید آستین‌ها بالا زده و به توسعه فقه اقتصادی بپردازند. این همان پروژه‌ای است که غربی‌ها به شکل عاقلانه‌ای در مباحث «اخلاق و اقتصاد» یا Economics & ethics یا اخلاق اقتصادی Economic ethics بدان پرداخته‌اند. آن‌ها مثل ما عنوان فقه را ندارند، اما این سبک اندیشه‌ورزی، هنجاری، کاربردی و بنیادی در مسائل اقتصادی و اجتماعی را دارند و از آن‌ها با

مالی این است که معاملات مبتنی بر اطلاعات پنهان در آن ابطال شود. این‌ها از موارد عدم بلوغ فقه اجتماعی است که برخی فضلالی عزیز به دنبال قاعده عدالت می‌گردند.

اصول عدالت اقتصادی

این موضوع به نظریه پرداز عدالت اقتصادی یا همان «فقیه اقتصادی» بستگی دارد، اینکه فقهی که متخصص و متجرب در موضوع اقتصاد شده است، چگونه بیندیشد و چقدر عمیق باشد. با توجه به این که کشور ما هنوز در ابتدای راه فقه اقتصادی است و ضرورت فقهی دولت به معنای اقتصادی اش ثابت نشده (چیزی که باید مبنای فقه بخش عمومی قرار گیرد) و این غیر از اثبات دولت به معنای سیاسی و مسأله ولایت فقیه است. ادله ولایت فقیه، منصرف از اثبات اقتصادی دولت است. اگرچه قواعد جزئی در بازار اسلامی وجود دارد؛ اما صورت بندی کلی بازار اسلامی که همان مؤلفه های بازار رقابت کامل می باشد، ارائه نشده است. مهم ترین اصول عدالت اقتصادی در دو ساحت پول و دولت می گنجد که به طور کامل در اقتصاد کشورمان نقض شده و می شود. در حوزه پول، نهی از ربا و سرقت (خلق پول از هیچ، سیاست های پولی) و در حوزه دولت، دولت حداقلی است. فقدان این دو اصل نظام قیمت ها را متلاشی و اکثر لقمه ها را شبهه ناک کرده است.

بهبود اوضاع انجام شود. حال آنکه در بحث عدالت اقتصادی (فقه اقتصادی) ما به این نهادها و نظم سرمایه داری مشکوک و معترضیم. بی شک جایی از این نظم، نامنظم است که این تورم و بیکاری و شکاف طبقاتی را تولید می کند. چرا باید دانش اقتصاد طوری صورت بندی شود که تورم، ذاتی نظام اقتصادی تلقی شود؟ این موارد از مباحث فقهی است که در اقتصاد متعارف هیچ علاقه ای به آن ندارند و تحت عنوان اخلاق و اقتصاد یا اخلاق اقتصادی در غرب مطرح می شود که عموماً خارج از دپارتمان های اقتصاد است.

نقش جریان ها و دولت ها در ایجاد و گسترش

عدالت اقتصادی

عدالت اقتصادی (فقه اقتصادی) ابتدا باید صورت بندی و سپس مطالبه شود؛ حوزه های علمیه نیز باید در رأس مطالبه گری باشند، چرا که این مطالبه برای پیاده کردن فقه و اسلام در نظام اقتصادی جامعه است و در طول تاریخ جامعه ی روحانیت بوده اند که دغدغه اسلام و مردم را داشته اند. نظام ما هم جمهوری اسلامی است، پس نباید کسی غیر از روحانیت شیعه در این مسیر پیشتاز باشد. شاید هم تنها چیزی که قدرت مقابله با حجم انبوه فسادهای اقتصادی را داشته باشد همین ظرفیت اسلام و تدین جامعه است که تاکنون کشور عزیزمان را مقابل یک دنیا استکبار حفظ کرده است.*

در توصیف زمانه ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در روایات داریم که مردم چنان غنی می شوند که مؤدیان زکات می گردند نیازمندی پیدا کنند ولی نیازمندی پیدا نمی شود؛ لذا عمده عدالت رویه ای است و این هم چیزی نیست جز «فقه اقتصادی»؛ البته نه آنچه هم اکنون از احکام اقتصادی در مدونات فقهی ما وجود دارد، بلکه آن ها به ضمیمه آنچه باید در تحول فقه و توسعه آن مطرح شود.

جایگاه و اهمیت عدالت اقتصادی در علم اقتصاد

همان طور که غالب حقوق دانان در مبادی و مبانی نظم حقوقی مدرن، تشکیک نکرده و قوانین آن را تدریس می کنند (من جمله شرکت های تجاری، چک، بانک، کار و...)، اقتصاددانان و اقتصاد متعارف نیز یک نظم خاص را معرفی کرده و نگاه ها را معطوف به کم و زیاد کردن یکسری متغیرها در این چارچوب (برای رسیدن به اهداف موهوم رشد، توسعه یا کنترل متغیرهای کلید اقتصاد کلان؛ یعنی تورم، بیکاری و...) می کند. این راهبرد القما می کند که این نظم و نهادها خوب، درست و عادلانه است، تنها کافی است مهندسی خوبی برای کنترل و

نگاهی به سیره اقتصادی امام خمینی (ره)

وابستگی اقتصادی، شایسته مملکت اسلامی نیست

عرفان خلیلی فر

نویسنده و پژوهشگر



مقدمه

یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علما، فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاست‌های اقتصاد سرمایه‌داری و اشتراکی در جامعه است، هر چند که این بلیه دام‌نگیر همه ملت‌های جهان شده است و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملت‌ها تحمیل شده است و اکثریت جوامع بشری در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده‌اند و حق تصمیم‌گیری در مسائل اقتصاد جهان از آنان سلب شده است. علی‌رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمین‌های حاصل‌خیز جهان، آب‌ها، دریاها و جنگل‌ها و دیگر ذخایر، به فقر و درماندگی گرفتار آمده‌اند و کمونیست‌ها و زراندوزان و سرمایه‌داران با ایجاد روابط گرم با جهان‌خواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده‌اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چندملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته و همه راه‌های صدور، استخراج، توزیع، عرضه و تقاضا و حتی نرخ‌گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده‌اند و با القای تفکرات و تحقیقات خودساخته، به توده‌های محروم باورنشانده‌اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کنید و آلا راهی برای ادامه حیات پابره‌نه‌ها، جز تن دادن به فقر باقی نمی‌ماند و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پرخوری و اسراف و تعیش جانشان به لب آید.

به هر حال این مصیبتی است که جهان‌خواران بر بشریت تحمیل کرده‌اند و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریت‌ها و وابستگی، به وضعیتی اسف‌بار گرفتار شده‌اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرح و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابره‌نه‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به درآورند. البته پیاده‌کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه‌جانبه اسلام میسر نیست و ریشه‌کن شدن آثار سوء و مخرب آن چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی هم چون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد، ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگ‌ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به‌شمار می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلماً راه

شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب‌شده‌ی پابره‌نگان رافراهم می‌کند.^۱ مطلب فوق، بخشی از سخنان حضرت امام خمینی (قدس سره شریف) در خصوص رویکرد اقتصادی غرب، شرق و اسلام و اهمیت رسیدگی به مستضعفان بود. در این نوشتار، نگاهی به سیره اقتصادی حضرت امام خواهیم داشت.

سیستم اقتصادی مذهب اسلام

امام خمینی (ره) معتقد بودند «مذهب اسلام از هنگام ظهور، معترض نظام‌های حاکم در جامعه بوده است و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد».^۲

لذا ایشان با اشاره به مجموعه قواعد اسلامی در مسائل اقتصادی می‌فرمایند: «هنگامی که در کل بیکره اسلام به صورت یک مکتب منسجم ملاحظه و همه‌جانبه پیاده شود، بهترین شکل ممکن خواهد بود، هم مشکل فقر را از میان می‌برد و هم از فاسد شدن عده‌ای به وسیله تصاحب ثروت جلوگیری می‌کند و در نتیجه کل جامعه را از فساد حفظ می‌کند و از طرفی مانع رشد استعدادها و شکوفایی قدرت ابتکار و خلاقیت انسان‌ها نمی‌شود».^۳

معنویت و مشکلات اقتصادی

امام راحل اگرچه معتقد بودند دین اسلام دارای سیستم اقتصادی است و این

روحانیون نظام و حکومت عدل موظفند که با فقرا، مستمندان و پابره‌نه‌ها بیشتر حشر و نشر، جلسه، مراده، معارفه و رفاقت داشته باشند.^۷ ... خدا نیاورد آن روزی را که سیاست ما و سیاست مسئولین کشور ما پشت کردن به دفاع از محرومین و رو آوردن به حمایت از سرمایه دارها گردد و اغنیا و ثروتمندان از اعتبار و عنایت بیشتری برخوردار شوند. معاذالله که این با سیره و روش انبیا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) سازگار نیست».^۸

امام بزرگوار ضمن تذکر به جمع نشدن مبارزه در راه آزادی با رفاه طلبی تصریح کردند: «ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش های اسلامی هستند، به خوبی دریافته اند که مبارزه با رفاه طلبی سازگار نیست و آن‌ها که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد، با الفبای مبارزه بیگانه اند. و آن‌هایی هم که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهان بی درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می کنند، آب دره‌اون می کوبند. بحث مبارزه و رفاه، بحث قیام و راحت طلبی، بحث دنیاخواهی و آخرت جویی دو مقوله‌ای است که هرگز باهم جمع نمی شوند، و تنها آن‌هایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت و استضعاف را چشیده باشند. فقرا و متدینین بی بضاعت، گردانندگان و برپادارندگان واقعی انقلاب‌ها هستند. ما باید تمام تلاشمان را بنماییم تا به هر صورتی که ممکن است خط اصولی دفاع از مستضعفین را حفظ کنیم. ... باید خدا را در نظر داشت و تمام هم و تلاش خود را در جهت رضایت خدا و کمک به فقرا به کار گرفت و از هیچ تهمتی نترسید».^۹ حضرت امام همچنین به ارتباط بین محرومیت زدایی در کشور و گرایش ملت‌ها به دین اسلام اشاره و بیان می کنند: «مسئلاً هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کند، امید جهان‌خواران از ما منقطع و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیادتر می شود».^{۱۰}

حفظ احترام و عزت مستضعفین و محرومین

حضرت امام (ره) معتقد بودند مستضعفین و محرومین بایستی در کمال احترام مورد حمایت قرار گیرند؛ لذا فرمودند: «یکی دیگر رفتاری است که با مردم و با این توده‌های مستضعف می شود. چه بسا باشد که خدمت‌ها، خدمت‌های ارزنده است، لکن گاهی برخورد با بعضی افراد، یک برخوردی است که خدمت را هم پایمال می کند. مهم این است که واقعاً احساس بکنند این خدمتگزارها که خدمتگزارند، احساس این معنا را بکنند که این توده‌ها، بندگان محروم خدا هستند و بندگانی هستند که قبل از انقلاب آن قدر محرومیت داشتند و در

مسأله در اسلام بسیار مهم است؛ اما برای معنویت، ارزش والایی قائل بودند و در این خصوص تصریح کردند: «باید نظام اقتصادی اسلام را در مجموعه قوانین و مقررات اسلامی، در کلیه زمینه‌ها و شئون فردی و اجتماعی ملاحظه کرد. این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمام مشکلات و پیچیدگی‌ها در زندگی انسان‌ها تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی شود و نخواهد شد، بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویت نباید غافل بود که کلید دره‌است».^{۱۱}

حمایت از محرومین و مستضعفین

حمایت از مستضعفین یکی از مهم‌ترین بخش‌های اندیشه اقتصادی حضرت امام است؛ به شکلی که ایشان توجه خاصی به این بحث داشتند و همواره نسبت به رسیدگی به محرومان تأکید می کردند. امام خمینی (ره) در این راستا فرمودند: «همه‌ی ما یعنی با هم، همه مان روی هم رفته دست به هم بدهیم که یک وضع متوسطی برای این‌ها (مستضعفین) حاصل بشود. ... این‌ها آن قدرها نمی خواهند، آن قدری که یک زندگی متوسطی داشته باشند، همچو نباشد که هر چه را دست بگذارد، نداشته باشد».^{۱۲}

ایشان با بیان اینکه «خیر دنیا و آخرت در رسیدگی به حال محرومان جامعه است»^{۱۳}، نسبت به کوشش برای رفاه طبقات محروم سفارش کرده و خطاب به مسئولان بیان کردند: «همه مدیران، کارگزاران، رهبران،

انقلاب آن قدر خدمت کرده‌اند و بعد از انقلاب هم تا قیام به امر درست نشده است، باز جزء محرومین بوده‌اند و شما می‌خواهید به این‌ها خدمت کنید و خدمتگزار آن‌ها هستید، مبادا یک وقتی در ضمن اینکه شما خدمت را می‌کنید یک درستی‌ای باشد که خدمت شما را در خودش محو کند».^{۱۱}

محرومیت‌زدایی

امام خمینی (ره) علاوه بر توجه ویژه به محرومان و رسیدگی به وضعیت آنان، محرومیت‌زدایی را نیز به شکل خاص مورد توجه قرار داده‌اند. ایشان در همین خصوص تبیین می‌کنند: «آن‌هایی که دارای یک مکتبی هستند... کمک کنند تا اینکه ریشه این محرومیت ان شاء الله به همت والای همه کشور و همه علما و غیر علما، این ریشه فاسد از بین برود و همه افراد این ملت یک زندگی متوسطی که باید داشته باشند، داشته باشند».^{۱۲}

حمایت از مستضعفین یکی از مهم‌ترین بخش‌های اندیشه اقتصادی حضرت امام است؛ به شکلی که ایشان توجه خاصی به این بحث داشتند و همواره نسبت به رسیدگی به محرومان تأکید می‌کردند. امام خمینی (ره) در این راستا فرمودند: «همه‌ی ما یعنی با هم، همه‌مان روی هم رفته دست به هم بدهیم که یک وضع متوسطی برای این‌ها (مستضعفین) حاصل بشود... این‌ها آن قدرها نمی‌خواهند، آن قدری که یک زندگی متوسطی داشته باشند، همچو نباشد که هر چه را دست بگذارد، نداشته باشد».

خود حفظ کنند و به سایر مسئولین و مردم توصیه نمایند که ما نباید گرایش و توجه بی‌شائبه محرومین را به انقلاب و حمایت بی‌دریغ آنان را از اسلام فراموش کنیم و بدون جواب بگذاریم».^{۱۳}

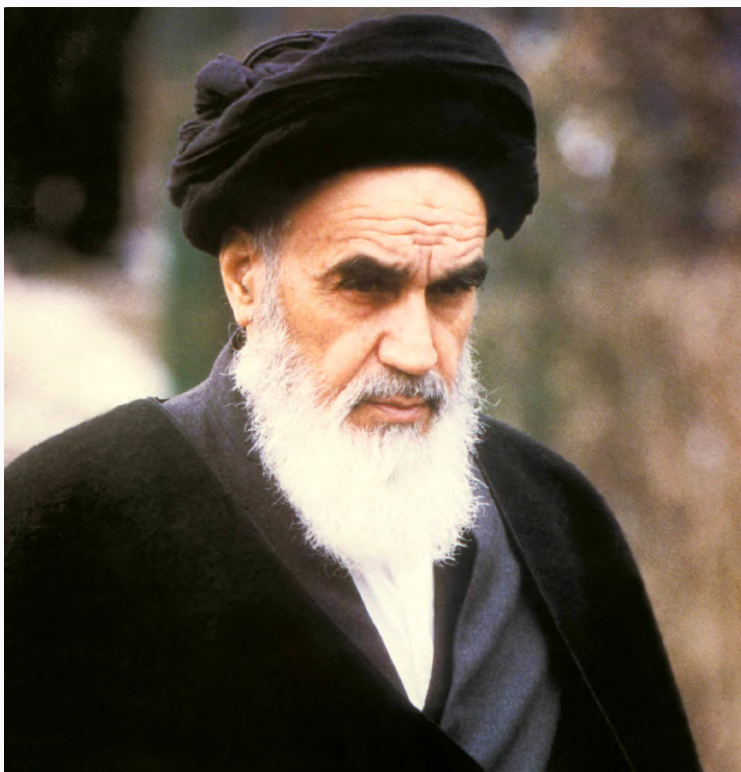
اولویت‌دادن به مناطق محروم

رهبر کبیر انقلاب اسلامی، رسیدگی به مناطق و طبقات محروم را بسیار مهم دانسته و توضیح می‌دهند: «ضرورتی به گوشزد کردن اهمیت نفت در معادلات جهان و اقتصاد بین‌الملل و نیز نقش عظیم صنعت نفت و انرژی را در کشورها و سیاست‌ها نمی‌بینم. ان شاء الله مسئولین امر با توجه کافی و بصیرت و دقت از این گنج‌ها و ذخایر سیال خدادادی پاسداری نمایند و در توسعه و استفاده هر چه بیشتر و بهتر آن‌ها تلاش نمایند و در تأمین نیازهای جامعه و پابرهنگان و اولویت‌دادن به مناطق محروم موفق باشند».^{۱۴}

رفاه عمومی

باتوجه به اینکه در اندیشه حضرت امام (ره)، حمایت از قشر مستضعف نسبت به سایر اقشار در اولویت قرار دارد، ایشان در این باره بیان می‌کنند: «ما آن روز عید داریم که مستمندان ما، مستضعفان ما به زندگی صحیح رفاهی و به تربیت‌های صحیح رفاهی و به تربیت‌های صحیح اسلامی - انسانی برسند»^{۱۵}؛ لکن ایشان معتقدند بایستی رفاه عمومی در جامعه به وجود بیاید و لذا تصریح می‌کنند: «اسلام آن قدر به رفاه مردم، آسایش مردم و این‌طور چیزها

ایشان همچنین از جهان‌خواران و مستکبران به عنوان کسانی یاد می‌کنند که از محرومیت‌زدایی در کشور ترس دارند؛ لذا تصریح می‌کنند: «از آن‌جا که محرومیت‌زدایی، عقیده و راه و رسم زندگی ماست، جهان‌خواران در این مورد هم ما را آرام نگذاشته‌اند و برای ناتوان ساختن دولت و دست‌اندرکاران کشور ما حلقه‌های محاصره را تنگ‌تر کرده‌اند و بغض و کینه و ترس و وحشت خود را در این حرکت مردمی و تاریخی تا مرز هزاران توطئه سیاسی - اقتصادی ظاهر ساخته‌اند و بدون شک جهان‌خواران به همان میزان که از شهادت‌طلبی و سایر ارزش‌های ایثارگرانه ملت ما واهمه دارند، از گرایش و روح اقتصاد اسلام به طرف حمایت از پابرهنگان در هراسند و مسلماً هر قدر کشور ما به طرف فقرزدایی و دفاع از محرومان حرکت کند، امید جهان‌خواران از ما منقطع و گرایش ملت‌های جهان به اسلام زیادتر می‌شود و روحانیت عزیز باید به این اصل توجه عمیق داشته باشند و افتخار تاریخی و بیش از هزار ساله پناهگاهی محرومان را برای



مادی آن‌ها باشد؟ مقصد انبیا این بوده است که مستکبرین بروند و مستضعفین به نوای دنیا برسند؟ یا مقصد بالاتر از این‌هاست؟ مقصد انبیا دنیا بوده است؟ این همه انبیا آمده‌اند و دعوت کردند و کشته شدند، جنگ‌ها کردند و زحمت‌ها کشیدند، فقط برای این بود که مستکبرین را کنار بزنند و توده‌های مردم را برای آن‌ها رفاه حاصل کنند؟ یا مقصد بالاتر از این‌هاست؟»، بیان می‌کنند: «مقصد این است که کشور ما یک کشور اسلامی باشد کشور ما در تحت رهبری قرآن، تحت رهبری پیغمبر اکرم (ص) و سایر اولیای عظام اداره بشود. رفتن مستکبرین مقدمه است، رفاه مستضعفین یکی از مقاصد اسلام است. رژیم اسلامی مثل رژیم‌های مکتب‌های مادی نیست مکتب‌های مادی تمام هم‌شان این است که مرتع درست بشود، تمام همت این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند (آن‌هایی که راست می‌گویند). اسلام مقصدش بالاتر از این‌هاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیت را در پناه معنویت اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده است، برای انسان‌سازی آمده است. همه مکتب‌های توحیدی برای انسان‌سازی آمده‌اند. ما مکلفیم انسان بسازیم».^{۱۶}

وابستگی اقتصادی، شایسته مملکت اسلامی نیست

کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریت‌ها و وابستگی، به وضعیتی اسف‌بار

توجه دارد و هیچ در این جهت فرقی مابین قشری با قشر دیگر نمی‌گذارد».^{۱۶}
همچنین با تلویح اینکه «چیزی را که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد رفاه عمومی و سعادت عمومی بشر، سلامت عمومی بشر، سعادت روحی بشر است ان‌شاءالله که تحقق پیدا کند»^{۱۷}؛ می‌فرمایند: «ما علاقه داریم که همه افراد ملت ما در رفاه باشند».^{۱۸}

رفاه و آسایش اقلیت‌ها

امام خمینی (ره) به حقوق اقلیت‌ها نیز توجه داشته و در این خصوص تصریح می‌کنند: «مجلس جمهوری اسلامی همان‌سان که در خدمت مسلمین است و برای رفاه آنان فعالیت می‌نماید، برای رفاه و آسایش اقلیت‌هایی که در اسلام احترام خاصی دارند و از قشرهای محترم کشور هستند اقدام و فعالیت می‌نماید و اساساً آنان با مسلمانان در صف واحد و برای کشور خدمت می‌کنند و در صف واحد از تمام ارزش‌ها و مآثر آن برخوردار باشند».^{۱۹}

تأمین خواسته‌های مادی و معنوی مردم

اگرچه حضرت امام (ره) نسبت به بهبود اوضاع معیشتی محرومان و به وجود آمدن رفاه عمومی تأکید دارند، اما معتقدند هدف اسلام و مقصد انبیا فقط تأمین خواسته‌های مادی مردم نیست؛ لذا پس از طرح این سؤالات که «آیا رفاه ملت و رسیدن ملت به چیزهای مادی آخر مقصد است؟ انبیا آمده‌اند تا مردم را، تا جامعه را ترتیبی بدهند که رفاه زندگی

کشاورزها، با همت قشرهای متوجه، با همت دولت که کمک بکند به کشاورزها، و با اینکه همه احساس یک وظیفه بکنند ... وظیفه شرعی الهی است که کارهایی بکنید که وابسته به غیر نباشید».^{۲۳}

امام خمینی همچنین در جای دیگری با اشاره به سرشکستگی ناشی از وابستگی اقتصادی تصریح می‌کنند: «چقدر برای یک مملکت عیب است و سرشکستگی که دستش را دراز کند طرف آمریکا که گندم بدهد، کشکول گدائیش را باز کند پیش دشمنش و از او بخواهد که رزقش را بدهد. چقدر برای ما سرشکستگی دارد، تا این ملت بنایش را بر این نگذارد که کشاورزش را تقویت کند و بسازد به آنکه خودش به دست می‌آورد، نمی‌توانیم استقلال پیدا کنیم».^{۲۴}

حضرت امام همچنین با اشاره به اینکه دشمنان در پی استعمار و وابسته کردن ملت ایران هستند، خطاب به جوانان کشور بیان می‌کنند: «از جوانان، دختران و پسران می‌خواهم که استقلال و آزادی و ارزش‌های انسانی را ولو با تحمل زحمت و رنج، فدای تجملات و عشرت‌ها و بی بند و باری‌ها و حضور در مراکز فحشاء که از طرف غرب و عمال بی‌وطن به شما عرضه می‌شود نکنند. که آنان چنانچه تجربه نشان داده جز تباهی شما و اغفالتان از سرنوشت کشورتان و چاپیدن ذخائر شما و به بند استعمار و ننگ وابستگی کشیدنتان و مصرفی نمودن ملت و کشورتان به چیز دیگر فکر نمی‌کنند و می‌خواهند با این وسایل و امثال آن شما

گرفتار شده‌اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرح و برنامه‌های سازنده و در برگیرنده منافع محرومین و پابره‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به درآورند. البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه‌جانبه اسلام میسر نیست و ریشه‌کن شدن آثار سوء و مخرب آن چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد، ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زران‌دوزان، بزرگ‌ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به‌شمار می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری از این جهت بر فقرا ندارند و ابدأ اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلماً راه شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب شده پابره‌نگان را فراهم می‌کند».^{۲۵}

خودکفایی و استقلال اقتصادی

مقوله‌ی خودکفایی و استقلال در منظومه فکری امام خمینی (ره) بسیار پررنگ است و می‌توان گفت ایشان به جهت تبدیل ایران به یک کشور مستقل، با رژیم پهلوی مبارزه کردند و انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند. این دیدگاه حضرت امام قابل تعمیم به عرصه اقتصاد نیز می‌باشد؛ لذا ایشان در خصوص استقلال کشورها می‌فرمایند: «اکنون ملت‌های محروم جهان بیدار شده‌اند و طولی نخواهد کشید که این بیداری‌ها به قیام و نهضت و انقلاب انجامیده و خود را از تحت سلطه ستمگران مستکبر نجات خواهند داد و شما مسلمانان پایبند به ارزش‌های اسلامی می‌بینید که جدایی و انقطاع از شرق و غرب، برکات خود را دارد نشان می‌دهد؛ و مغزهای متفکر بومی به کار افتاده و به سوی خودکفایی پیشروی می‌کنند».^{۲۶}

حضرت امام با توجه به نقش حمایت دولت از مردم در زمینه خودکفایی اقتصادی می‌فرمایند: «دو تا اصل را باید همه، همه قشرهای ملت مراعات کنند: یکی اینکه ادراک این را بکنند که ما اگر اقتصادمان تابع خارج باشد آن وقت یک روز می‌بینید که خارجی‌ها نمی‌خواهند به ما چیزی بدهند، وقتی که در را بستند ما باید تسلیم آن‌ها بشویم که هرچه می‌گویند عمل کنیم. و این شایسته یک مملکت اسلامی، یک جمهوری اسلامی نیست که پیوسته به غیر باشد در اقتصادش، در گندمش، در جوش، در برنجش، در این‌ها. این باید با همت

پیشرفتی محروم کرده‌اند و دولتمردان خائن و دودمان پهلوی خصوصاً مراکز تبلیغاتی علیه دستاوردهای خودی و نیز خود کوچک دیدن‌ها و یا ناچیز دیدن‌ها، ما را از هر فعالیتی برای پیشرفت محروم کرد. وارد کردن کالاها از هر قماش و سرگرم کردن بانوان و مردان خصوصاً طبقه جوان به اقسام اجناس وارداتی از قبیل ابزار آرایش و تزئینات و تجملات و بازی‌های کودکانه و به مسابقه کشاندن خانواده‌ها و مصرفی بار آوردن هر چه بیشتر که خود داستان‌های غم‌انگیز دارد و سرگرم کردن و به تباهی کشاندن جوان‌ها که عضو فعال هستند با فراهم آوردن مراکز فحشا و عشرت‌کده‌ها و ده‌ها از این مصائب حساب شده برای عقب‌نگهداشتن کشورهاست. من وصیت دلسوزانه و خادمانه می‌کنم به ملت عزیز که اکنون که تا حدود بسیار چشم‌گیری از بسیاری از این دام‌ها نجات یافته و نسل محروم حاضر به فعالیت و ابتکار برخاسته و دیدیم که بسیاری از کارخانه‌ها و وسایل پیشرفته مثل هواپیماها و دیگر چیزها که گمان نمی‌رفت متخصصین ایران قادر به راه‌انداختن کارخانه‌ها و امثال آن باشند و همه دست‌ها را به سوی غرب یا شرق دراز کرده بودیم که متخصصین آنان این‌ها را به راه‌اندازند، در اثر محاصره اقتصادی و جنگ تحمیلی خود جوانان عزیز ما قطعات محل احتیاج را ساخته و با قیمت‌های ارزان‌تر عرضه کرده و رفع احتیاج نمودند و ثابت کردند که اگر بخواهیم می‌توانیم».^{۲۷}

امام خمینی (ره) علاوه بر توجه ویژه به محرومان و رسیدگی به وضعیت آنان، محرومیت‌زدایی را نیز به شکل خاص مورد توجه قرار داده‌اند. ایشان در همین خصوص تبیین می‌کنند: «آن‌هایی که دارای یک مکتبی هستند ... کمک کنند تا اینکه ریشه این محرومیت ان شاء الله به همت والای همه کشور و همه علما و غیر علما، این ریشه فاسد از بین برود و همه افراد این ملت یک زندگی متوسطی که باید داشته باشند، داشته باشند».

مردمی کردن اقتصاد

حضرت امام علاوه بر اینکه معتقد بودند بایستی در عرصه اقتصادی وابسته نباشیم، درباره حضور مردم در این عرصه تبیین فرمودند: «اما راجع به تجارت، راجع به صنعت، راجع به این‌ها اگر مردم را شریک خودتان نکنید، موفق نخواهید شد. یعنی نمی‌شود یک جمعیت کثیری را بدون شرکت خود جمعیت؛ بدون شرکت، مثل این است که ما بخواهیم کشاورزی ما را، خود دولت بکند، خوب! دولت که نمی‌تواند کشاورزی بکند. کشاورزی را دولت باید تأیید بکند تا کشاورزها کشاورزی کنند. تجارت هم همین جور است. صنعت هم همین جور است. صنایعی که مردم ازشان نمی‌آید، البته باید دولت بکند. کارهایی را که

را عقب‌مانده و به اصطلاح آنان نیمه وحشی، نگهدارند».^{۲۸}

رهبر کبیر انقلاب اسلامی در راستای تحقق خودکفایی خطاب به مسئولان کشور تشریح می‌کنند: «وصیت من به مجلس و شورای نگهبان و دولت و رئیس‌جمهور و شورای قضایی آن است که در مقابل احکام خداوند متعال خاضع بوده و تحت تأثیر تبلیغات بی‌محتوای قطب ظالم چپ‌اولگر سرمایه‌داری و قطب ملحد اشتراکی و کمونیستی واقع نشوید و به مالکیت و سرمایه‌های مشروع با حدود اسلامی احترام گذارید و به ملت اطمینان دهید تا سرمایه‌ها و فعالیت‌های سازنده به کار افتند و دولت و کشور را به خودکفایی و صنایع سبک و سنگین برسانند. و به ثروتمندان و پولداران مشروع وصیت می‌کنم که ثروت‌های عادلانه خود را به کار اندازید و به فعالیت سازنده در مزارع و روستاها و کارخانه‌ها برخیزید که این خود عبادتی ارزشمند است».^{۲۹}

ما می‌توانیم

اگرچه پیشرفت و توسعه کشورمان در عرصه‌های گوناگون به صورت جدی پس از پایان دفاع مقدس شروع شد و در سال‌های بعدی شدت گرفت و امروز نیز ادامه دارد، اما در زمان حیات امام نیز جوانان و متخصصان کشور ثابت کردند توانایی انجام هرکاری را دارند. لذا امام خمینی توانایی جوانان ایرانی را اینگونه توصیف می‌کنند: «ما را در طول تاریخ نه چندان دور خصوصاً و در سده‌های اخیر از هر

مردم نمی‌توانند انجام بدهند، دولت باید انجام بدهد. کارهایی که هم دولت می‌تواند انجام بدهد و هم مردم می‌توانند انجام بدهند، مردم را آزاد بگذارید که آن‌ها بکنند، خودتان هم بکنید، جلوی مردم را نگیرید. فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا بشود، مبادا یک وقتی کالاهایی بیاورند که مخالف با اسلام است، مخالف با صلاح جمهوری اسلامی است»^{۲۸}.

فساد ستیزی

فساد ستیزی موضوع دیگری است که حضرت امام به آن تأکید فراوان داشتند. این فساد ستیزی می‌تواند در چارچوب بحث‌های اقتصادی نیز بررسی شود؛ لذا می‌توان این موضوع را از نظر امام خمینی شامل مبارزه با فساد در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... دانست. چنان‌که ایشان در خصوص مقابله با فساد در عرصه فرهنگ و هنر تشریح می‌کنند: «از اول راجع به رادیو و تلویزیون همیشه این مطلب را می‌گفتم که اینجا باید اصلاح بشود و با اصلاح این، خیلی از امور اصلاح می‌شود چنانکه با فساد این، خیلی از امور فاسد می‌شود»^{۲۹}؛ در جای دیگری با تأکید به مبارزه با عناصر فساد در زمینه‌های مختلف تصریح می‌کنند: «ما با تکیه بر دستورات اسلامی و اجرای مقررات آن «در همه زمینه‌ها» تلاش خواهیم کرد، که از سویی دست عناصر فاسد کوتاه شود و از طرفی انگیزه‌های فاسدکننده ناپود شود. و دیگر اینکه عموم مردم را موظف می‌دانیم که انحراف از مسیر اسلامی را در هر کجا که می‌بینند از پایین‌ترین و بالاترین مقامات بلافاصله جلوگیری کنند. و بدین ترتیب از رشد فساد جلوگیری می‌شود و مجال بر عناصر فاسد نیز بسته می‌ماند»^{۳۰}.

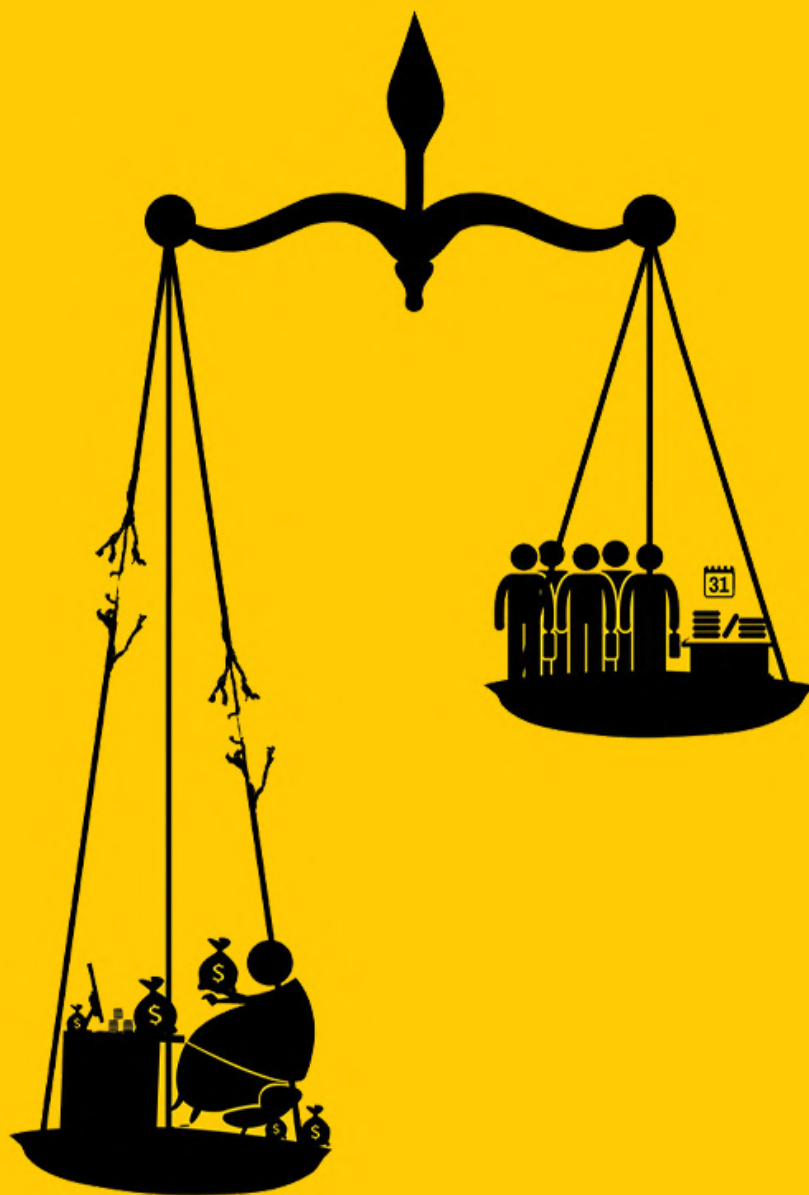
برنامه‌ریزی برای سیستم اقتصادی صحیح اسلامی

امام خمینی ضمن اشاره به این نکته که استعمارگران در پی استعمار ممالک مختلف اعم از ممالک اسلامی هستند، لزوم برنامه‌ریزی برای سیستم اقتصادی صحیح اسلامی را به روحانیت گوشزد کرده و بیان می‌کنند: «این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرح‌ها و برنامه‌های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابره‌ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به‌دراورزند. البته پیاده‌کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه‌های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه‌داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه‌جانبه‌ی اسلام میسر نیست و ریشه‌کن شدن آثار سوء و مخرب آن، چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی

ایران نیازمند به زمان باشد، ولی ارائه طرح‌ها و اصولاً تبیین جهت‌گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگ‌ترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به‌شمار می‌رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری‌ای از این جهت بر فقرا ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلماً راه شکوفایی و پرورش استعداد‌های خفته و سرکوب شده پابره‌نگان را فراهم می‌کند»^{۳۱}.

پی‌نوشت

۱. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۸.
۲. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۱۶۷.
۳. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۱۷۷.
۴. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۱۱۳.
۵. صحیفه نور، جلد: ۸، صفحه: ۳۹.
۶. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۲۰۱.
۷. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۹.
۸. صحیفه نور، جلد: ۲، صفحه: ۱۲۹.
۹. صحیفه نور، جلد: ۲۰، ص: ۲۳۵.
۱۰. صحیفه نور، ج: ۲۰، صفحه: ۱۲۹.
۱۱. صحیفه نور، جلد: ۱۷، صفحه: ۷۰.
۱۲. صحیفه نور، جلد: ۱۷، صفحه: ۲۴۷.
۱۳. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۹.
۱۴. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۷۱.
۱۵. صحیفه نور، جلد: ۱۵، صفحه: ۲۸۲.
۱۶. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۱۶۴.
۱۷. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۸۴.
۱۸. صحیفه نور، جلد: ۶، صفحه: ۲۵۹.
۱۹. صحیفه نور، جلد: ۱۲، صفحه: ۱۲۳.
۲۰. صحیفه نور، جلد: ۷، صفحه: ۱۶.
۲۱. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۱۲۸.
۲۲. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۴۴۱.
۲۳. صحیفه نور، جلد: ۱۱، صفحه: ۴۲۴.
۲۴. صحیفه نور، جلد: ۱۱، صفحه: ۲۲۲.
۲۵. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۱۸۵.
۲۶. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۲۰۱.
۲۷. صحیفه نور، جلد: ۲۱، صفحه: ۱۸۴.
۲۸. صحیفه نور، جلد: ۱۹، صفحه: ۳۵.
۲۹. صحیفه نور، جلد: ۱۲، صفحه: ۱۸۰.
۳۰. صحیفه نور، جلد: ۴، صفحه: ۴۱۳.
۳۱. صحیفه نور، جلد: ۲۰، صفحه: ۳۴۰.



تبیین جایگاه دولت در برقراری عدالت اقتصادی

مبانی نظری دولت حداقلی از منظر هایک و تقابل آن با نظریه دولت در اندیشه اسلامی

رضا اجاق



دبیر تحریریه رسانه اندیشه و آگاهی فکرت

مبحث عدالت و تکلیف دولت اسلامی نسبت به آن از موضوعاتی است که از ابعاد مختلف می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد؛ به‌عنوان مثال، گاهی منظورمان از عدالت، توزیع فرصت‌هاست. دولت موظف است خدماتی را به جامعه ارائه کند. باید در نظر داشت که تعریف ما از دولت، با تعریفی که نظام سرمایه‌داری دارد، کاملاً متفاوت است و این مطلب باید روشن شود.

دولت اقتصاد لیبرال که آقای هایک^۱ مطرح می‌کند و اقتصاددان‌های کلاسیک، از آدم اسمیت گرفته تا جان استوارت میل از او تقلید می‌کنند، دولت حداقلی است. هایک این دولت را به خوبی تفسیر می‌کند و می‌گوید ۱۰ سال مطالعه کردم و چیزی به نام عدالت نفهمیدم که دولت بیاورد محرومین را مورد عنایت قرار بدهد. این که دولت وجهی یا پولی از ثروتمندان جامعه بگیرد و بین فقرا توزیع کند. او می‌گوید ۱۰ سال مطالعه کردم و برای مفهوم عدالت، توجیهی نیافتم و فصلی از کتابش را تحت عنوان سراب عدالت می‌نویسد.

از نظر او دولت، حق دخالت ندارد و نباید دخالت کند و دخالت دولت، مخل‌کارایی است. او و اقتصاددانان کلاسیک، اقتصاد را فضای بخش عمومی می‌دانند. در حقیقت، قلمرو بازار را قلمرو بخش خصوصی می‌داند که بخش خصوصی وارد فضای فعالیت‌های اقتصادی می‌شود و خودش به صورت کارا عمل می‌کند و هر نوع دخالت دولت، مخل‌کار است.

دولتی که ما می‌گوییم، دولت هادی است. ما معتقدیم که حق حاکمیت مختص ذات باری تعالی است و خداوند متعال است که حق حاکمیت دارد: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»^۲ بشر آزاد آفریده شده است و کسی جز خداوند متعال حق حکمرانی بر او را ندارد و رسول و نبی همراه با برنامه آمده است و فرمود: «أمرت لأعدل بینکم»^۳ یکی از مأموریت‌های رسول، برقراری عدالت است.

ما معتقدیم اگر خداوند متعال فرمان «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول»^۴ را صادر نفرموده بود، اطاعت از رسول هم واجب نبود و رسول هم حق حاکمیت نداشت. حق حاکمیت رسول به این دلیل است که حق حاکمیت منحصر به ذات باری تعالی است که امر فرموده از رسول و اولی الامر و آن‌ها که در قرارگاه رسالت هستند؛ یعنی ائمه معصومین، باید اطاعت کنیم. اطاعت از آن‌ها به دلیل دستور خداوند متعال نسبت به لزوم اطاعت از پیامبر و اهل بیت واجب است. در این باره ائمه معصومین فرمودند: «من کان من فقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالف لهواه مطيعا لامر مولاه فللعوام أن یقلدوه»^۵ پس ولی فقیه نیز در قرارگاه رسالت است.

حکمرانی در اسلام و از نظر آموزه‌های اسلامی، کتاب و سنت، مختص ذات باری تعالی و کسانی است که در قرارگاه رسالت قرار دارند؛ یعنی رسول، امام

معصوم و ولی فقیه. پس قرارگاه رسالت، قرارگاه هدایت است. از این جهت، حاکم اسلامی مأمور است و یکی از مأموریت‌هایش امرت لأعدل بینکم است.

تفاوت نظام اسلامی و سرمایه‌داری در

مفصل بندی گفتمان حاکمیت

از دیگر تفاوت‌های حاکمیت و حکمرانی مطلوب براساس آموزه‌های اسلامی با نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌مداری، این است که وقتی کسی می‌خواهد جامعه را به سمت پیشرفت هدایت کند - در دنیا به سمت زندگی پاکیزه و در عقبی به قرب ربوبی - باید خودش هدایت شده باشد. از این رو، در روایت می‌گوید: «من کان من فقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالف لهواه» کسی که پاکدست، منزه و خودساخته باشد، حق حکمرانی دارد. او که پیامبر را الگوی خود و خودش را در قرارگاه او قرار داده است، حق حکمرانی دارد. همان‌طور که آیه‌ی قرآن می‌فرماید: «لقد کان فی رسول الله اسوه حسنه»^۶

طبیعی است که او باید خودش پاکدست باشد تا بتواند پاکدستی را ترویج کند. پس تعریف ما از حاکمیت معلوم است. حاکمی که ما می‌گوییم، حاکمی است که وظیفه اصلی‌اش هدایت، سیاست‌گذاری و نظارت است. حاکم اسلامی که مکلف به هدایت است، خودش را مسئول می‌داند. معلی بن خنیس می‌گوید: «وقتی دیدم دوستان قدیمی و آشنایان من که در دربار خلفای عباسی وزیر و معاون وزیر هستند و امکاناتی در اختیار آن‌ها



پوشاک خشن و لباس سخت و پایین‌ترین حد زندگی که زندگی فقر است، اکتفا می‌کردم.

جایگاه حاکمیت در اسلام، جایگاهی بهره‌مندی از رانت نیست؛ بلکه اساس و پایه حاکمیت در اسلام، بر پایه پاکدستی است. نباید رانت خواران، ویژه‌خواران و ناپاکان وارد عرصه‌ی حاکمیت شوند، مگر این‌که به نحوی مجبور باشیم یا به هر دلیلی به عرصه نظام سرمایه‌داری برویم و بخش‌هایی از حاکمیت را از آن طریق تغذیه یا تأمین کنیم که نفوذی آن‌ها باشند.

رسالت دولت اسلامی

جایگاه حاکمیت و دولت اسلامی، جایگاه رسالت، هدایت و جایگاه ولایت است. این جایگاه بر پایه ولایت و ولایت‌پذیری ترسیم شده است. از این رو، ما وظیفه حاکم اسلامی را هدایت، سیاست‌گذاری و نظارت می‌دانیم که وظیفه هدایت‌گری، سیاست‌گذاری و نظارت، توانمندسازی کل جامعه در بهره‌گیری از نعمت‌های مادی و موهبت‌های الهی است؛ البته باید توجه داشت که این‌ها کف مسئولیت‌های دولت است؛ نه سقف مسئولیت‌های دولت.

به همین دلیل، دولت‌های رفاه که اوج دولت‌های حداکثری نظام سرمایه‌مداری است، حداکثر کاری که می‌کنند، کف دولت اسلامی را ایجاد می‌کنند؛ یعنی باید محرومی نداشته باشیم و همه محرومین توانمند شوند، امکانات، بهداشت و درمان کشور، منابع و ثروت‌های اولیه به شکل برابر و عادلانه توزیع شود. قلمرو عمده توزیع فرصت‌ها، منابع طبیعی و ثروت‌های اولیه و خدمات دولت است و

قرار دارد و چه لذتی می‌برند، خدمت امام صادق (ع) آمدم. گفتم: «می‌شود شما هم خلافت را برعهده بگیرید تا ما هم به نوایی برسیم و از رانتی برخوردار شویم؟» حضرت پاسخ زیبایی می‌دهد که تعریف حاکمیت اسلامی را بیان می‌کند؛ اصلاً در ذات تعریف دولت اسلامی، پاکدستی و عدالت و عادل بودن نهفته است. حضرت می‌فرماید: «ای معلی این‌طور نیست. برو خدا را شکر کن. اگر من حاکم و خلیفه بودم، باید شب‌ها برای تدبیر امور بیدار می‌ماندم و خواب راحت نداشتم؛ چون وظیفه‌ام هدایت‌گری است. اگر در فلان روستا در فاصله‌ی دور از مرکز حاکمیت، خلخال از پای یک ذمی به ناحق بیرون بیاید، خلیفه مسلمین نمی‌تواند خواب راحت داشته باشد. ایشان می‌فرمایند: «شب‌ها را باید برای تدبیر امور بیداری می‌کشیدم و روزها برای اجرای آن تدبیرها می‌دویدم، به نان جو و غذای درجه سه،

معیار در توزیع، برابری است.

این کف کار است؛ نه اوج کار. وظیفه حداقلی دولت و کمترین وظیفه‌اش این است که باید یک فضای کسب و کار پایدار، زمینه رشد، تلاش و فعالیت اقتصادی همگانی و همچنین اشتغال، به‌ویژه برای سرپرستان خانواده که نفقه عیال روی دوش آن‌هاست، فراهم کند. حاکم اسلامی باید حرکت جهادی انجام دهد. نه تنها باید رانت خوری و ویژه‌خواری نکند، بلکه باید از خوایش کم بگذارد و در اوج فعالیت قرار بگیرد و این یعنی تعبیر حرکت جهادی.

حاکم اسلامی، نماد حرکت جهادی است. در درون واژه حرکت جهادی، جُهد و کوشش در اوج مشقت و رنج نهفته است؛ یعنی نه تنها حاکم اسلامی راحت طلب نیست، بلکه باید خودش را برای آسایش دیگران به مشقت بیندازد. امام صادق (ع) به معلی بن خنیس می‌فرماید: «این چه نعمتی است نصیب تو شده که راحت می‌توانی بچرخی. اگر تو وزیر من شوی، حق این‌که شب‌ها بخوابی و روزها در رفاه و آسایش باشی را نداری. به وزیر خلفای عباسی نگاه نکن که در اوج رفاه و لذت هستند و غبطه آن‌ها را نخور.»

جایگاه حاکمیت و دولت اسلامی، جایگاه رسالت، هدایت و جایگاه ولایت است. این جایگاه برپایه ولایت و ولایت‌پذیری ترسیم شده است. از این‌رو، ما وظیفه حاکم اسلامی را هدایت، سیاست‌گذاری و نظارت می‌دانیم که وظیفه هدایت‌گری، سیاست‌گذاری و نظارت، توانمندسازی کل جامعه در بهره‌گیری از نعمت‌های مادی و موهبت‌های الهی است؛ البته باید توجه داشت که این‌ها کف مسئولیت‌های دولت است؛ نه سقف مسئولیت‌های دولت.

حاکم اسلامی در قرارگاه رسالت قرار دارد و کارش هدایت‌گری است. پایین‌ترین وظیفه‌اش این است که در قلمرو توزیع فرصت‌ها، خدمات دولت، منابع و ثروت‌های اولیه را به شکل برابر با معیار برابر توزیع کند. شاخص و اساس در توزیع فرصت‌ها، خدمات دولت و ثروت‌های اولیه و منابع طبیعی، توزیع عادلانه و برابر است. امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر می‌فرماید: «حتی نگاه‌هایت باید مساوی باشند.» وقتی می‌خواهید نگاه کنید، به شکل مساوی نگاه کنید؛ تا چه برسد به امکانات.

افتراق در شاخص عدالت در تفکر اسلامی و سرمایه‌داری

قلمرو دیگر عدالت، سهم عوامل تولید است. در اقتصاد معیار در سهم عوامل تولید، کارایی است. در آنجا استحقاق سهمی تعبیر می‌کنیم که بازار تعیین

می‌کند. بازار اسلامی مشخصه‌های خودش را دارد، آنجا شاخص و معیار، استحقاق سهمی است که سهم را هم بازار تعیین می‌کند.

عدالتی که از آن به‌عنوان عدالت اجتماعی یا توازن تعبیر می‌شود، هم سطحی یا هم‌سنگی در سطح زندگی است. به عبارت دیگر، عدم شکاف فاحش سطح زندگی است که بعضی آن را به سطح زندگی تعبیر می‌کنند ولی هدف آن است که هم در سطح زندگی، هم در مصرف و هم در درآمد و ثروت شکاف فاحشی نباشد. حاکم اسلامی موظف است سیاست‌گذاری و هدایتش به‌گونه‌ای بینجامد که حاصل و برآیند کارش توازن در سطح زندگی، درآمد و ثروت باشد.

ما از نظر مبانی اسلامی تفاضل را می‌پذیریم: «و الله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق.»^۷ خداوند تفاضل را پذیرفته است، اما آموزه‌های اسلامی شکاف فاحش را هرگز بر نمی‌تابد؛ لذا معیار ما در عدم شکاف فاحش، توازن است. اگر بخواهیم وارد شاخص‌های توان شویم، فاصله‌ای اساسی بین ما و نظام سرمایه‌داری وجود دارد.

نظام سرمایه‌داری وقتی می‌خواهد شاخص عدالت بدهد، از بحث‌های آماری و از ضریب پراکندگی شروع می‌کند و آن کسی که شاخص در بحث توازن اجتماعی و به عبارتی عدالت اجتماعی تعیین می‌کند، عالم و اندیشمند اقتصاد نیست، بلکه آماردان است. ما معتقدیم یک آماردان می‌تواند ضریب پراکندگی

بدهیم، به عنوان یک شاخص ملموس برای عدالت بنا بر آیه‌ی «إنی أمرت لاعدل بینکم» مسئولیت دولت، ایجاد و اجرای عدالت و فراتر از این است. حاکم اسلامی باید افراد جامعه را تعالی بدهد و به حد قرب ربوبی برساند. حداقل خواسته مردم از دولت اسلامی توزیع عادلانه امکانات است.

این همان شاخصی است که می‌تواند تا حدودی پویا باشد و اگر یک کاندیدای ریاست جمهوری بتواند در طول دوران ریاست جمهوری این شاخص را عملیاتی و جامعه را به سمت آن نزدیک کند، کار مثبتی انجام داده است. با توجه به ظرفیت و امکانات موجود، این شاخص در نظر گرفته شده است. تفسیر این شاخص چنین است: تعداد سرپرستان خانواده با درآمد مکفی نسبت به کل سرپرستان خانواده. در درون این شاخص توانمندسازی نهفته است.

توانمندسازی؛ سیاست نبی اکرم (ص)

کمک به فقرا و دستگیری از محرومین، چند راه دارد. یک راه این است که ناهار آماده و ماهی تازه به خانه‌ها ببریم و تحویل بدهیم. راه دیگر، توانمندسازی است. راهی که سیره سیاست‌گذاری نبی مکرم اسلام پیشنهاد می‌دهد، راه دوم است؛ البته برای خانمی که ۵ تا بچه صغیر دارد که هیچ کدام از آنها قدرت کار کردن ندارند و خودش هم برای رسیدگی به آنها فرصت کار و فعالیت اقتصادی ندارد، توانمندسازی به این است که ما از نظر تغذیه‌ای کمک کنیم. توانمندسازی این خانواده با توانمندسازی خانواده‌ای که جوان آماده به کار



ابزاری در اختیار ما قرار بدهد، درحالی‌که ما در تعریف عدالت تفاوت اساسی با آنها داریم. آنها مجموعه قلمروهای عدالت را در ضریب‌های پراکندگی در آمار و اقتصادسنجی بحث می‌کنند و با رشد ضرایب سنجش پراکندگی جلو می‌آید و الآن از طریق ضریب جینی میزان عدالت را مشخص می‌کنیم و مورد سنجش قرار می‌دهیم. با رشد دانش آمار، شاخص‌های سنجش عدالت هم رشد می‌کند و جلو می‌آید. این گروه یکسری شاخص‌های پراکندگی را مورد بررسی قرار می‌دهند. دانش آماری ایراداتی به معادلات و فرمول‌های سنجش پراکندگی می‌گیرد که شکاف و اختلاف فاحش هم یک نوع پراکندگی است.

با تکامل سنجش ضرایب پراکندگی، شاخص‌های عدالت هم تکامل پیدا می‌کند تا این‌که امروزه بیشتر از ضریب جینی و منحنی لورنز استفاده می‌کنیم. اشکال منحنی لورنز و ضریب جینی این است که آنها عدالت را به معنی برابری گرفته‌اند و فاصله از برابری و خط ۴۵ درجه برابری در منحنی لورنز یا ضریب جینی بی‌عدالتی می‌شود. هرچه این فاصله کمتر و به خط ۴۵ درجه نزدیک‌تر شود، پراکندگی ما کمتر است و به عدالت نزدیک‌تر هستیم.

این امر تا حدودی قدرت توضیح‌دهندگی دارد، ولی مفهوم عدالت را به خوبی بیان نمی‌کند؛ لذا اگر بخواهیم شاخص عدالت را مشخص کنیم و برای یک کاندیدای ریاست جمهوری پیشنهاد

دارد، متفاوت است. همچنان که توانمندسازی این بچه‌ها این است که از نظر تغذیه‌ای نارسایی مواد غذایی نداشته باشند تا جسم و فکرشان بتواند رشد کند و اشتغالی برایشان فراهم کنیم. تا حدی توانمندی را ادامه دهیم که در چرخه فعالان اقتصادی جامعه برونند و از کسانی باشند که چرخ‌دنده‌های تولید کشور را به حرکت دریاورند. ما باید روی این‌ها به عنوان یک سرمایه انسانی کار کنیم؛ لذا گام اول در توانمندسازی چنین خانواده‌هایی تقویت توحیدی است که از سیاست‌گذاری‌های نبی مکرم اسلام بوده است.

وقتی فکر، ایمان و تقوای این خانواده ارتقا پیدا کرد، به طور طبیعی توانمند خواهند شد. انسانی که ایمان و تقوایش در اوج قرار بگیرد، به دنبال حرکت جهادی است. حرکت جهادی؛ یعنی کسی که از عمر، زمان و امکانات اقتصادی جامعه بهترین استفاده را می‌کند. کسی که از امکانات و وقت و زمانش بهترین استفاده را بکند، رساندن جامعه به رشد اقتصادی کمترین ثمره کار اوست.

عدالتی که از آن به عنوان عدالت اجتماعی یا توازن تعبیر می‌شود، هم سطحی یا هم‌سنگی در سطح زندگی است. به عبارت دیگر، عدم شکاف فاحش سطح زندگی است که بعضی آن را به سطح زندگی تعبیر می‌کنند ولی هدف آن است که هم در سطح زندگی، هم در مصرف و هم در درآمد و ثروت شکاف فاحشی نباشد. حاکم اسلامی موظف است سیاست‌گذاری و هدایتش به‌گونه‌ای بینجامد که حاصل و برآیند کارش توازن در سطح زندگی، درآمد و ثروت باشد.

اگر بتوانیم جامعه‌ای با افرادی مثل شهید سردار تهرانی مقدم تربیت کنیم، جامعه را در تولید صنایع موشکی به نقطه‌زنی در کوتاه‌ترین زمان ممکن رسانده ایم. پس وظیفه دولت و حاکمیت، توانمندسازی خانواده‌هاست. اگر بخواهیم همه خانواده‌ها را توانمند کنیم، ممکن است در طول زمان محقق شود؛ اما نسخه‌ی کوتاه‌مدت این است که اشتغال با درآمد کافی نسبت به سرپرستان خانواده ایجاد شود. حدود ۱۸ میلیون خانواده در کشور داریم. این ۱۸ میلیون خانواده، ۱۸ میلیون سرپرست خانواده هستند که بیشتر مرد هستند و تعدادی هم خانم که سرپرست اصلی را از دست داده‌اند.

یک کاندیدای ریاست جمهوری باید روی توانمندسازی و اشتغال با درآمد کافی سرپرست خانواده متمرکز شود. نباید ادعایی را که عملیاتی نیست، مطرح کند و آن، رفع مشکل بیکاری است. رفع مشکل بیکاری، یک شعار است. این که من همه را به اوج رفاه می‌رسانم، فلان می‌کنم و فلان می‌کنم، شعار است. سرپرست خانواری را در نظر بگیرید که خودش پزشک متخصص و همسرش

استاد دانشگاه، دو پسرش هم فعال اقتصادی هستند و دختری در خانه دارد که بیکار است. معیارها و شاخص‌های سنجش بیکاری در موقعیت فعلی در کشور ما و در کل دنیا می‌گوید در این خانواده ما یک بیکار داریم. سرپرست خانواده‌ای هم در نظر بگیرید که همسرش خانه‌دار است و ۶ بچه زیر ۱۰ سال دارد. این خانواده هم یک بیکار دارد. طبق شاخص‌های سنجش بیکاری، در این دو خانواده دو فرد بیکار داریم. اولویت با کدام است؟

هیچ تعبیری وجود ندارد که اولویت در اشتغال با کدامیک از این‌هاست. آیا اولویت با دختر خانمی است که پدرش به دلیل توزیع ناعادلانه خدمات، صاحب درآمد هنگفت و متخصص بخش بهداشت و درمان است؟ مادر هم به نحوی امکانات دارد. دختری که نفقه‌اش بر پدر واجب است. در خانواده دیگر، پدری که صاحب ۵ یا ۶ فرزند زیر ۱۰ سال و همسرش خانه‌دار است و نامش در جمعیت فعال برده نمی‌شود، بچه‌ها هم زیر ۱۰ سال هستند و به عنوان بیکار در آمار بیکاران محسوب نمی‌شوند. نفقه همسر و آن ۶ بچه زیر ۱۰ سال روی دوش این مرد خانواده است. باید همین معیار و شاخص را به عنوان شاخص سنجش عدالت مورد توجه قرار دهیم و در اشتغال توانمند کنیم.

وظیفه مشترک دولت، خانواده و عموم جامعه

در عرصه عدالت

باید توجه داشت که در بحث عدالت،

سه مسأله اینجا مطرح می‌شود: «عرق خونی بین اعضای خانواده، اطلاعات به دلیل رابطه خویشاوندی است و این که به شکل فطری که یک نفر از میان خانواده، ضعیف، فقیر و علیل بماند. این سه مسأله باعث می‌شود که خانواده به شکل فطری برای رفع فقر در درون رابطه خویشاوندی حرکت کند. در عموم مسلمین هم وقتی عقد اخوت خوانده می‌شود: «وإنما المومنون اخوة»،^۱ به شکل فطری نوعی تعامل و مأموریت نسبت به همدیگر دارند و دولت هم برپایه ولاء و ولایت مأمور است.

شاخص نسبت سرپرستان خانواده با درآمد حد کفاف به کل سرپرستان

چند معیار بیان شد؛ معیار در توزیع فرصت‌ها، معیار برابری، معیار در سهم عوامل تولید، معیار کارایی و استحقاق سهمی، معیار در توازن، عدم شکاف فاحش و یکی از معیارها و شاخص‌های سنجش همین شاخصی است که بیان شد: «نسبت سرپرستان خانواده با درآمد حد کفاف به کل سرپرستان». اگر سرپرستان را که تعدادشان هم محدود است، مورد سنجش قرار دهیم که درآمد چه تعداد سرپرست خانواده زیر حد کفاف هستند. حد عرفی که دیگر تعبیر به فقیر نمی‌شود و فرد دیگر فقیر نیست. اگر این‌ها در جامعه سرشماری شوند و به حد کفاف برسند، توازن و عدالت اجتماعی پدید آمده است.

این معیار می‌تواند شاخص سنجش عدالت باشد که برگرفته از آموزه‌های دینی اسلامی و داغ و تازه از تنور درآمده است و می‌شود آن را عملی کرد. سنجش این شاخص ساده است و می‌توان با آمارها و اطلاعاتی که از سطح زندگی مردم موجود است، به راحتی در جامعه آن را مورد سنجش و اندازه‌گیری قرار داد.*

پی‌نوشت

۱. فردریش آگوست فون هابک، اقتصاددان و فیلسوف معاصر بود. او به خاطر دفاع از لیبرالیسم کلاسیک و بازار آزاد و مخالفت با سوسیالیسم شناخته می‌شود.
۲. انعام، ۵۷.
۳. شوری، ۱۵.
۴. نساء، ۵۹.
۵. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۶ ف باب ۴ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳.
۶. احزاب، ۲۱.
۷. نحل، ۷۱.
۸. حدید، ۲۵.
۹. الکافی، ج ۵، ص ۸۸، ح ۱.
۱۰. معارج، ۲۴.
۱۱. حجرات، ۱۰.

دولت، خانواده و عموم جامعه مکمل هم هستند، همان‌طور که دولت و حاکمیت مأمور به اجرای عدالت و رفع فقر و رسیدگی به محرومین، ایجاد توازن در اجتماع و مقابله با شکاف فاحش طبقاتی و یا زمینه‌سازی برای عدم ایجاد شکاف فاحش طبقاتی است، مردم هم مأمور به «لِیَقُومِ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۲ و اقامه‌ی عدل هستند. «إعدلوا» خطابش به عموم مردم است. خطابش به خانواده هم هست. خانواده هم مأمور به فعالیت اقتصادی و کار جهادی است: «الکادُ لیعاله کالمجاهد فی سبیل الله»^۳ خانواده هم براساس مودت و رحمت موظف به فعالیت اقتصادی و تربیت تولیدی است. خلاصه این‌که دولت بر پایه‌ی امر فطری ولایت و ولایت‌پذیری در درونش محبت است؛ یعنی بین دولت و ملت یک رابطه عاطفی وجود دارد. یک رابطه محبت و دوستی بین این‌ها برقرار است. بر پایه ولاء و ولایت دولت مکلف به هدایت، سیاست‌گذاری، نظارت و اجرای عدالت است. عموم مردم بر پایه اخوت و برادری به عنوان یک امر فطری موظف به توانمندسازی و «فی اموالهم حقّ معلوم لسائل و المحروم»^۴ هستند. در اموال اغنیا حقی برای سائل و محروم گذاشته شده و خانواده هم برپایه ولاء و ولایت، موظف است به فقرا رسیدگی کند. درون خانواده به معنی وسیع و گسترده و رابطه خویشاوندی، اعضای بزرگ خانواده مکلف هستند به فقرای خویشاوند رسیدگی کنند.

توزیع درآمد و ثروت در مکاتب مختلف اقتصادی ♦

بررسی تطبیقی نظام توزیع در اقتصاد اسلامی و مکاتب غربی

ملیحه خواجهی

مدرس و پژوهشگر علوم انسانی



چکیده

اسلام به عنوان دینی که از سوی خداوند به منزله رحمت و هدایت بر خلق نازل شده، اهداف و ابزار متعددی جهت عدالت توزیعی تدارک دیده است. هدف از این تحقیق، تبیین روش های توزیع عادلانه امکانات و ثروت ها در آموزه های اسلامی و مکاتب غربی است تا در پرتو آن، دستیابی به عدالت اجتماعی اقتصادی و امنیت سیاسی فراهم گردد. باتوجه به این که نظام اقتصادی متشکل از سه زیر نظام تولید، توزیع و مصرف است و هسته مرکزی هر سه این ها در روابط بین عوامل تولید و گستره تعاملات نهادی - قراردادی فی مابین آن ها خواهد بود، بررسی دقیق روابط توزیع پیش و پس از تولید ضروری است، به نحوی که مرز تمایز بین نظام ها و ایدئولوژی های اقتصادی و حتی رصد و پایش تغییرات مربوط به جریانات و اندیشه های اقتصادی در تاریخ و قرن اخیر نیز در همین مسأله نهفته است. در نظام اقتصادی اسلام قیمت های سرمایه و کارفرمایی به طور هم زمان تعیین می شود، بنابراین قیمت گذاری عوامل تولید در اقتصاد اسلامی منصفانه است و هر عامل دریافت متناسبی از خدمتش را به قیمت روز به دست می آورد و مطابق یافته های تحقیق این قضیه در مکاتب دیگر صادق نیست. نتایج تحقیق نشان می دهد به دلیل تفاوت زیاد ماهوی بین مکتب

سوسیالیسم و مارکسیسم و سرمایه داری و مکتب اقتصادی اسلام، امکان استفاده از روش های توصیه شده این مکاتب در جامعه اسلامی ایران به دلیل اعتقادات عدالت محور اسلام فراهم نیست و این مکاتب نمی توانند توزیع عدالت را در جامعه محقق کنند.

مقدمه

یکی از مباحث محوری در مکاتب و نظام های اقتصادی، نحوه توزیع درآمد و ثروت در بین افراد می باشد. این مسأله معمولاً با عدالت گره خورده است و به رغم اینکه معیارهای توزیع عادلانه در مکاتب متفاوت است، اغلب سعی کرده اند معیارهایی که برای توزیع منابع

می‌باشد که به‌طور طبیعی باید تولید گردیده و در افزایش آن کوشید. و از سوی دیگر ثروت تولید شده افراد باید بین دیگر افراد جامعه توزیع و تقسیم گردد. در اینجا روابطی همچون مالکیت و مملوکی، عدل و ظلم و مسائل مربوط به پول و تعیین کالا و نرخ‌گذاری و مسائل دیگر مطرح می‌شود. از همین جهت است که نظریه‌ها و آرای بین اقتصاددانان متفاوت و مختلف می‌شود و در نحوه تولید و توزیع آن اختلاف نظر دارند. بنابراین لازم است از نظر اسلام با نگاه به آیات و روایات، نسبت به نحوه توزیع عادلانه ثروت مباحثی را مطرح کنیم؛ اما به اذعان بزرگان اقتصاد، مشکل اساسی مدل‌های انتزاعی و نظری نئوکلاسیک آنجاست که روابط درونی نظام سرمایه‌داری را نادیده گرفته و در تمامی این سالیان، فرض را بر این داشته‌اند که فرقی نمی‌کند که صاحب سرمایه، نیروی کار را اجاره و استخدام کند و یا کارگر، سرمایه را به استخدام درآورد؟ لذا در این مقاله ضمن مروری بر مسأله و نشان دادن اهمیت ترتیبات نهادی بر نحوه حضور دو نهاد پول یا سرمایه مالی و عامل زمان در تابع تولید از نظر اقتصاد اسلامی تأکید داشته و نشان خواهیم داد، که مرکز‌پرگار اندیشه اقتصادی با سؤال از ترتیبات نهادی و قراردادی مربوط به نحوه چینش و آرایش نهاده‌های مولد در فرآیند تولید، حول نظریه‌های توزیع، قبل و بعد از توزیع می‌چرخد. از این رو اندیشه اقتصادی اسلام، قرن‌ها پیش از جریان مدرن، به دورویکرد افقی و عمودی در این زمینه عنایت داشته و مرزبندی‌های مشخصی را در نحوه ورود و سهم‌بری هر یک از نهاده‌های مولد مطرح ساخته است.

سرفصل‌هایی که در این تحقیق به آن اشاره شده است شامل موارد زیر است:
الف: مفهوم‌شناسی واژگان توزیع و عدالت (لغت و اصطلاح) و مفهوم ثروت.
ب: ضرورت رشد و پیشرفت اقتصادی در قرآن.

ج: توزیع عدالت‌محور در جامعه اسلامی.

د: توزیع ثروت در جامعه اسلامی

ه: توزیع در مکاتب اقتصاد غربی

مفهوم‌شناسی

الف: توزیع در لغت و اصطلاح

توزیع در لغت، از ماده «وزع» و مصدر باب تفعیل است. مشتقات ماده «وزع» در لغت به معانی مختلفی به کار رفته است؛ از قبیل منع و بازداشتن؛ برای مثال وقتی گفته می‌شود «وزعه عن الأمر»؛ یعنی «کفته»، او را از کار باز داشتیم.^۲ معنایی که با منظور ما در این تحقیق سازگار است معنای تقسیم و تفریق است. معمولاً وزن ثلاثی مزید از باب «تفعیل» به معنای تقسیم و تفریق و «أوزع المال» به

معرفی می‌کنند، عادلانه باشد. گرچه نظام سوسیالیست، برابری در توزیع و نظام سرمایه‌داری، توزیع بازار را عادلانه دانسته است؛ اما نظام اقتصادی اسلام، با به رسمیت شناختن تفاوت‌های ذاتی ناشی از استعدادها و موقعیت‌های جغرافیایی افراد و نیز تأیید سهم بیشتر بر اساس تلاش بیشتر، حداقل‌هایی را برای همه در نظر گرفته است که تأمین‌کننده زندگی آن‌ها در حد وسط جامعه باشد. این سیاست‌ها در سه حوزه توزیع اولیه، توزیع بعد از تولید و توزیع مجدد سامان داده شده است. برای تقویت بنیه اقتصادی و به‌منظور بهینه‌یابی نظام باز توزیع ثروت، مطالعه حاضر به صورت بررسی بین‌مکتبی انجام می‌شود. در این مطالعه سه مکتب عمده رایج در بسیاری از کشورها مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

بدون تردید اسلام مکتبی است که داعیه جهانی بودن دارد. از دیدگاه اسلام زندگی انسان از نقطه‌ای آغاز شده و به سوی مقصدی بی‌پایان در حرکت است. از نظر اسلام نه تنها زندگی پوچ نیست، بلکه دارای اهداف بلند و عالی است. قرآن می‌گوید: «ای منکران حقایق) آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم، و این‌که به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؟»^۱ انسان در زندگی اجتماعی خویش به روابط گوناگونی نیاز دارد، یکی از مهم‌ترین ابعاد آن، روابط اقتصادی است. روابط اقتصادی خود با دو جنبه تولید و توزیع سروکار دارد؛ یعنی از یک جهت ثروت و مال، محدود و نسبت به نیاز موجود، کم

تقسیم مال معنا شده است.^۴

بر اساس جمع‌بندی برخی لغت‌شناسان، معنای اصلی ماده «وزع»، تقسیم به اندازه و برابر است و معانی کف، حبس، منع، تفریق، ایلاع و الهام و اصلاح از لوازم آن و معنایی مانند جماعت و گروه‌هایی از مردم، نتیجه آن شمرده می‌شود؛ زیرا تقسیم باعث منع کردن و بازداشتن از محبوس شدن در محدوده تعیین شده می‌شود. دو قید «به اندازه و برابر بودن» تفریق و تشویق و الهام را به دنبال دارد که سرانجام نتیجه تقسیم، گروه‌گروه شدن است.^۵

توزیع در اصطلاح علم اقتصاد به معنای تقسیم درآمد کل جامعه بین اعضای طبقات اجتماعی آن است. توزیع ممکن است با دو هدف مطالعه شود. اگر درآمد واقعی افراد مختلف مورد ارزیابی قرار گرفته و نابرابری پیش آمده بین آنان بررسی شود، از «توزیع فردی» بحث شده است. در هدفی دیگر ممکن است بین انواع درآمد، بدون مراجعه به دریافت‌های شخصی، تفکیک و عواملی که اندازه و انواع متفاوت درآمد را تعیین می‌سازند، بررسی شود. در این صورت «توزیع عوامل» مورد بررسی قرار گرفته است. به عبارت دیگر، در این هدف، عوامل تولید و سهم هر یک در تولید که به «توزیع عوامل» معروف است، مطالعه می‌شود.^۶ توزیع منابع و درآمدهای حاصل از آن، از معضلات اصلی نظام اجتماعی و مشکل عمده نظام اقتصادی است.

ب: عدالت در لغت و اصطلاح

عدل در لغت، مفهومی ضد جور و ظلم و همان چیزی است که دل‌ها آن را مستقیم و درست می‌یابد.^۷ ابن منظور می‌گوید: «عدل عبارت است از هر چیزی که در ذهن مردم درست، مستقیم و راست باشد و در مقابل جور قرار دارد.»^۸ عدالت و معادله، لفظی است به اقتضای مساوات و عدل، تقسیم به نحو مساوی است. عدل را در لغت به واژه‌های راستی، درستی، دادگری، داد، استقامت و مرد میان‌رو، معنا کرده‌اند.

عدل در اصطلاح به معنای رعایت حقوق دیگران در برابر ظلم و تجاوز به کار می‌رود؛ از این رو عدل را به معنی «اعطاء کل ذی حق حَقَّهُ» گرفته‌اند، و برخی در معنای عدل توسعه داده‌اند و آن را به معنای «هر چیزی را در جای خود نهادن یا هر کاری را به وجه شایسته انجام دادن» به کار برده‌اند.^۹ «رعایت برابری در پاداش و کیفر دادن به دیگران، اگر عمل نیک است پاداش و اگر بد است، کیفر داده شود.»^{۱۰} و در روایتی از امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» آمده است: «عدالت عبارت است از وضع و قرار دادن هر شیء در جایگاه مناسب آن،^{۱۱} این تعریفی جامع و در تمامی موارد کاربرد عدل، به نحوی این معنا در نظر گرفته شده است.

ج: مفهوم ثروت

درآمد را به جریان آب و ثروت را به حجم آب ذخیره شده در یک دوره زمانی تشبیه کرده‌اند.^{۱۲} باتوجه به این، می‌توان ثروت را به انبارهایی از جریان‌های درآمدی در یک دوره زمانی معین تعریف کرد. این تعریف، نسبت درآمد با ثروت و تفاوت معنایی آن دو را تا حدودی مشخص می‌سازد؛ اما نسبت مفهومی ثروت را با دارایی و سرمایه که در محاورات روزمره و حتی در نوشته‌های غیر تخصصی به جای هم به کار می‌روند، مشخص نمی‌کند، آیا ثروت همان دارایی است یا با آن تفاوت دارد؟ آیا ثروت همان سرمایه است یا با آن فرقی دارد؟

آن‌گونه که از کاربرد ثروت، دارایی و سرمایه در دانش اقتصاد به معنای عام استنباط می‌شود، دارایی بخشی از ثروت است. ثروت، کلی‌تر از دارایی و دارایی کلی‌تر از سرمایه است. به هر چیز مفید و مورد تملک انسان که چهار شرط مطلوبیت، ارزش پولی، عرضه محدود و امکان انتقال مالکیت از شخصی به شخص دیگر را داشته باشد، ثروت گفته می‌شود.^{۱۳} دارایی؛ مانند پول نقد، سپرده‌های بانکی، اوراق قرضه، اوراق سهام و سرمایه‌های فیزیکی بازدهی دارد.^{۱۴} در مقابل، هر ثروتی بازدهی ندارد؛ مثلاً، یک قطعه زمین مسکونی که هنوز ساخته نشده با شمش طلائی که فرد نگه می‌دارد، ثروت محسوب می‌شود؛ اما در وضعیتی که قیمت آن‌ها ثابت بماند، بازدهی ندارد.



را برای دستیابی به رشد اقتصادی مدیریت و راهنمایی کنند؛ اما نکته‌ای که اهمیت دارد آن است که علم اقتصاد نیازی است که هر جامعه و رهبری بدان نیازمند است تا بتواند جامعه‌اش را به سوی بهترین شیوه‌های مدیریت تولید و توزیع مصرف سوق دهد.

اسلام فطرت انسان را به گونه‌ای دیگر می‌بیند و کسب حداکثر سود را تنها انگیزه معقول فعالیت‌های اقتصادی انسان نمی‌داند؛ بلکه در اقتصاد اسلامی، عدالت و خیرخواهی پایه رفتار و حرکات انسانی است. هدف از بیان دستورات اخلاقی در مورد مالکیت، ایجاد احساس مسئولیت و برانگیختن وجدان اجتماعی انسان است؛ زیرا اسلام اجتماع را یک ارگانیکم زنده، پویا و هدف‌دار می‌داند و مالکیت عمومی را در پاسخگویی به نیازمندی‌های جامعه ضروری می‌شمارد. از سویی، توزیع درآمد در نظام اقتصادی اسلام با دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم متفاوت است و از افراط و تفریط‌های آن دو به دور است. در اسلام توزیع درآمد تابعی است از کار، نیاز و مالکیت.

عامل اصلی توزیع درآمد، کار است و درآمد هر فردی بستگی به مقدار کاری است که او به جامعه عرضه می‌کند؛ اما به دلیل تفاوت‌های بدنی و فکری افراد سهم آنها در تولید و به دنبال آن درآمدهای آنان یکسان نیست. با این همه، این اختلاف درآمدها نمی‌تواند زیاد و گسترده باشد؛ چرا که هر مسلمانی ثروت خود را پایبند به قوانین و مقررات اسلامی می‌داند و این قوانین، انباشتن ثروت را محدود می‌سازد و راه را برای توزیع عادلانه و برابر درآمدها باز می‌کند. از عنصر کار که بگذریم عنصر نیاز در نظام توزیعی اسلام عامل مؤثری در سهم‌بری اقتصاد است.

توزیع عدالت‌محور در جامعه اسلامی

یکی از وظایف اصلی دولت اسلامی در زمینه اقتصاد، تأمین عدالت اجتماعی و اقتصادی است. اسلام نوع انسان را یک خانواده می‌داند و بنابراین تمام اعضای

ضرورت رشد و پیشرفت اقتصادی در قرآن

در آموزه‌های وحیانی، بخش اقتصادی از اهمیت و اولویت بسیاری برخوردار است. از نظر قرآن رشد اقتصادی جامعه که از آن به عنوان نعمت الهی یاد می‌شود،^{۱۵} به قدری اهمیت دارد که دعا کردن برای پیشرفت اقتصادی را در آیه ۱۰۲ سوره بقره^{۱۶} و نیز آیه ۲۳ سوره نساء^{۱۷} به عنوان امری شایسته مورد تأیید و تشویق قرار می‌دهد؛ زیرا سعادت دنیا و آخرت آدمی در بسیاری از جهات در گرو این پیشرفت است. به سخن دیگر نه تنها رشد اقتصادی از نظر قرآن اهمیت و ارزش داشته و امری مطلوب و ارزشی است؛^{۱۸} بلکه تا حدی اعتبار دارد که انسان می‌بایست هم در دعا و نیایش‌های خویش آن را بخواهد و هم به عنوان هدف اصلی و مأموریت کلیدی بشر در زمین بدان توجه داشته باشد، البته از نظر قرآن بهره‌مندی و توسعه اقتصادی جوامع ملایم با حقانیت و معنویت داشتن آن جوامع نیست؛^{۱۹} از این رو هرگونه پیشرفت‌های اقتصادی جوامع کفرپیشه در نجات بخشی آنان از نابودی بی‌تأثیر است؛ زیرا زمانی پیشرفت اقتصادی می‌تواند برای جامعه مفید و سازنده باشد و آنان را به سوی تعالی و کمال سوق دهد که از معنویت توحیدی برخوردار باشد. بنابراین هرگونه پیشرفت اقتصادی جامعه برتر و نمونه می‌بایست در راستای کمالی باشد که اسلام و قرآن ترسیم کرده است. از نظر اسلام و قرآن ضروری است که مدیران و رهبران جامعه از علم اقتصاد، آگاهی داشته باشند تا بتوانند جامعه

وسیله می‌فهماند که هر کس باید آن چه را واقعاً حق اوست به دست آورد، نه آن که با سلب سهم دیگران بیشتر از آن را کسب کند.

در این جا آنچه از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد، رابطه کارگر و کارفرماست که اسلام آن را در جایگاه مناسبی نشانده و معیارهایی برای رابطه متقابل آن تعیین کرده است تا عدالت را در بین آن‌ها برقرار کند. برای کارگر به علت مشارکت در تولید مزدی «عادلانه» در نظر گرفته شده و استثمار کارگر برای کارفرمای مسلمان نامشروع است. امام خمینی ره در این باره می‌فرماید: «رسول خدا در آن محیط، دست کارگر را آن‌طور که نقل می‌کنند، کف دست کارگر و محل کار را بوسیده تا ارزش کار را در تاریخ عرضه کنند. ما مفتخریم و شما و همه مفتخرند به اینکه یک همچو نشانی پیامبر به شما داده... یا در بعضی روایات فرمودند که قطره عرقی که از بدن کارگر می‌آید مثل قطره خونی است که از شهدای در راه خدا بیاید. چقدر این ارزش دارد».^{۲۴}

اسلام مقرر می‌دارد که کارگر علاوه بر دریافت مزد «عادلانه»، نباید به کارهای بسیار سخت یا در شرایط نامناسبی واداشته شود که کارایی‌اش کاهش یابد، سلامتی‌اش به خطر افتد یا توان او برای بهره‌گیری از درآمد با شرکت در زندگی خانوادگی آسیب بیند. اگر کارگر مجبور است کاری را انجام دهد که بیش از توان اوست باید کمک (انسانی یا فنی) کافی در اختیار او گذاشت تا بتواند بدون

این خانواده در نزد اسرار قانونی که او وحی کرده یکسانند. هیچ تفاوتی بین ثروتمند و فقیر، شریف و وضع سیاه و سفید نیست. نباید هیچ تبعیضی بر اساس نژاد، رنگ یا موقعیت وجود داشته باشد. تنها معیار ارزش فرد شخصیت، توانایی و خدمت او به اسلام و بشریت است. پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به اباذر فرمودند: «یا اباذر، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَأَقْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ».^{۲۵}

«ای اباذر، به درستی که خداوند تبارک و تعالی نگاه نمی‌کند به صورت و اموال و سخنان شما، بلکه به دل‌ها و اعمال شما نظر می‌کند».

حتی برای تأکید بیشتر، پیامبر (ص) نسبت به عواقب مصیبت بار تبعیض و نابرابری افراد یا ملت‌ها در برابر قانون این‌گونه هشدار می‌دهد: «جوامع پیش از شما بدان سبب گمراه شدند که اگر زبر دستان آن‌ها سرقت می‌کردند، آزاد گذاشته می‌شدند؛ اما هنگامی که فرو مرتبگان دزدی می‌کردند قانون در مورد آن‌ها اجرا می‌شد. به خدا سوگند، حتی اگر دخترم، فاطمه، به دزدی دست می‌آلود، دستش را قطع می‌کردم».^{۲۶}

«هر کس مرد یا زن مسلمانی را به سبب فقر یا کمی دارایی‌اش خوار شمرد یا تحقیر کند، خداوند در روز قیامت او را خوار خواهد کرد».^{۲۷}

اسلام فطرت انسان را به‌گونه‌های دیگر می‌بیند و کسب حداکثر سود را تنها انگیزه معقول فعالیت‌های اقتصادی انسان نمی‌داند؛ بلکه در اقتصاد اسلامی، عدالت و خیرخواهی پایه رفتار و حرکات انسانی است. هدف از بیان دستورات اخلاقی در مورد مالکیت، ایجاد احساس مسئولیت و برانگیختن وجدان اجتماعی انسان است؛ زیرا اسلام اجتماع را یک ارگانیزم زنده، پویا و هدف‌دار می‌داند و مالکیت عمومی را در پاسخگویی به نیازمندی‌های جامعه ضروری می‌شمارد. از سویی، توزیع درآمد در نظام اقتصادی اسلام با دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم متفاوت است و از افراط و تفریط‌های آن دو به دور است. در اسلام توزیع درآمد تابعی است از کار، نیاز و مالکیت.

اصل برادری اسلامی و برخورد یکسان با همگان در جامعه و در برابر قانون معنی نخواهد داشت مگر آن که با عدالت اجتماعی همراه شود به‌گونه‌ای که هر کس به خاطر مشارکت در جامعه با تولید اجتماعی حق خود را دریافت کند و کس دیگری را استثمار نکند. این نکته در نوشته‌های اسلامی نیز به خوبی مورد تأکید قرار گرفته است. قرآن به مسلمانان سفارش می‌کند: «واز (ارزش) اشیا واجناس مردم (به هنگام خرید و فروش با حيله و ترفند) نکاهید! و در زمین تبهکاری و فتنه‌انگیزی نکنید (که بسیار زشت و ناپسند است)».^{۲۸} و بدین

از مهم‌ترین اهداف اجتماعی و سیاسی باشد. همه انبیای الهی برای تحقق این اصل مبعوث شده‌اند. دین مبین اسلام هم به‌عنوان آخرین دین، تحقق عدالت اجتماعی را سرلوحه اهداف خود قرار داده و از آن‌روست که می‌بینیم آیات بسیاری درباره عدالت و واژه‌های مترادف و متضاد آن وجود دارد، به‌گونه‌ای که امام علی علیه‌السلام در کلامی قرآن را «سخنگوی عدالت» می‌نامند.^{۲۶} به همین دلیل، تمام مصلحان بشری و انسان‌های آزاده تاریخ با اندیشه عدالت، حرکت‌های اصلاحی را آغاز نموده و یکی از اهداف اصلی انقلاب و تحولات اجتماعی خود را رفع تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی قرار داده‌اند.

اصلاح اجتماعی، بدون برپا داشتن عدالت اجتماعی و اقتصادی ایجاد نخواهد گشت. شهید مطهری معتقد است: «اوضاع عمومی و بود و نبود عدالت اجتماعی در اعمال و اخلاق مردم، حتی در افکار و عقاید آن‌ها تأثیر دارد.» ایشان هم چنین بیان می‌کند: «اگر حقوق مردم محفوظ و جامعه عادل و متعادل باشد و تبعیض، محرومیت و احساس مغبونیت در مردم نباشد، عقاید و اخلاق پاک، صفای قلب و اعمال خوب بیشتر می‌شود و زمینه برای وقوع معاصی و اخلاق رذیله و شیوع عقاید ناپاک کمتر است. بنابراین، ایشان عدالت اجتماعی را دارای تأثیر مستقیمی در اخلاق مردم دانسته و تبیین می‌کند: «بود و نبود آن در هر سه مرحله فکر و عقیده، خلق و ملکات نفسانی، و هم‌چنین در مرحله عمل مؤثر است.»^{۲۷}

بنابراین مسأله عدالت اجتماعی در هر جامعه برای یافتن راه حل این سؤال اساسی است که چگونه می‌توان بین خواسته‌های متعارض هر فرد و الزامات جامعه هماهنگی ایجاد نمود، به نحوی که هیچ‌یک به نفع دیگری حذف نشوند و هر کدام هویت خود را حفظ نمایند. راه حل این مسأله شیون لازم‌الرعایه‌ای است که در مجموعه‌ای از حقوق و وظایف بر اساس هر مکتب خلاصه می‌گردد و از طریق آن روابط هر فرد و جامعه هدایت می‌شود. مکتب اسلام نیز راه حل‌ها و راهکارهای مشخصی را در این زمینه تعیین کرده است که لازم است به‌طور دقیق در جامعه شناسایی گردیده و به اجرا گذاشته شوند. اسلام وظیفه عملی ساختن این معیار را تنها برای دولت قرار نداده است، بلکه تک تک افراد هم به‌عنوان فرد و هم به‌عنوان عضوی از جامعه ملزم به رعایت موازین عادلانه و تلاش در جهت استقرار آن هستند.

از مطالعه و بررسی نظرات معتبر در این باره می‌توان چنین نتیجه گرفت که عدالت اجتماعی به این معناست که در جامعه رفتار یکسانی با تمام کسانی که شایستگی یکسان دارند به عمل آید و شرایط برای همه به‌طور یکسان فراهم شود و از همه به‌طور یکسان رفع مانع شود.^{۲۸}

دشواری بیش از حد کار را به انجام رساند. ابوذر می‌گوید از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: «خداوند بعضی از برادران شما را زیر دست شما قرار داده، هرکس برادر و هم‌نوعش را زیر دست دارد، باید از آنچه خود می‌خورد به او بخوراند، و از آنچه می‌پوشد به او هم بپوشاند، و هیچ‌وقت کاری که خارج از قدرت اوست به او نسپارد و اگر کار دشواری را به او سپرد او را کمک کند.»^{۲۹} بر اساس این تعالیم، تثبیت حداقل دستمزدها و حداکثر ساعات کار، ایجاد شرایط کاری مساعد، اتخاذ اقدامات لازم علیه خطرات صنعتی و به‌کارگیری ابداعات صنعتی برای کاهش دشواری کار کاملاً با روح تعالیم اسلامی سازگار است. در حالی که برخورد مطلوب کارفرما با کارگر چنین است، اسلام، به‌علت پایبندی به عدالت، از کارفرما نیز با گذاشتن الزامات اخلاقی به‌خصوصی بر عهده کارگر حمایت می‌کند. برخی از این الزامات عبارتند از صداقت، پشتکار و کارایی در انجام وظیفه‌ای که کارگر برای آن به‌کار گرفته شده است. در این زمینه، دولت اسلامی می‌تواند از طریق القای اخلاق اسلامی کار به کارگران و ارائه آموزش‌های حرفه‌ای مناسب نقش مهمی ایفا کند.

جایگاه عدالت در جامعه اسلامی

در مورد جایگاه و ضرورت عدالت اجتماعی باید گفت: «علت بسیاری از انقلاب‌ها، فقدان عدالت اجتماعی در جامعه است. اصل عدالت، از زیربنایی‌ترین مفاهیمی است که تحققش در جامعه، می‌تواند

جایگاه توزیع ثروت در اقتصاد اسلامی

توزیع از بحث انگیزترین مباحث اقتصادی است که پیرامون آن کشمکش‌های زیادی بین اقتصاددانان رخ داده است، بسیاری از مکاتب اقتصادی حل این مسأله را مهم‌ترین مسأله اقتصاد می‌دانند. اساسی‌ترین تلاش سوسیالیسم و مارکسیسم متوجه این نقطه است. و هر کدام مدعی‌اند که عادلانه‌ترین روش توزیع را ارائه می‌دهند. هدف توزیع، در مکتب اقتصادی اسلام، رسیدن به جامعه‌ای است که در آن عدالت اقتصادی برقرار شده و حاصل تلاش و فعالیت‌های اقتصادی هر کس به خود او باز گردد.

نظام اقتصاد اسلامی نه تنها تضمین‌کننده عدالت اقتصادی و تأمین‌کننده رفاه عمومی است، بلکه در پی هدف والا‌تری نیز می‌باشد و آن رسیدن به جامعه‌ای است که مردم با یکدیگر به مساوات رفتار کنند و همدیگر را در روزی و معیشت خود سهم گردانند.^{۲۹} مطلوب نهایی اسلام برقراری مواسات است و رسیدن به چنین جامعه‌ای در سایه تربیت‌های اسلامی ناشی از تأثیر عقاید، اخلاق و توسعه بینش مردم در محیطی مساعد که با اجرای احکام حقوقی اسلام به وجود می‌آید امکان‌پذیر می‌گردد. یکی از نتایج زحمات پیامبر گرامی اسلام (ص) این بود که مسلمانان صدر اسلام را به گونه‌ای تربیت فرمود که به مواسات بلکه به ایثار با یکدیگر رفتار می‌کردند و دیگران را بر خود مقدم می‌شمردند.

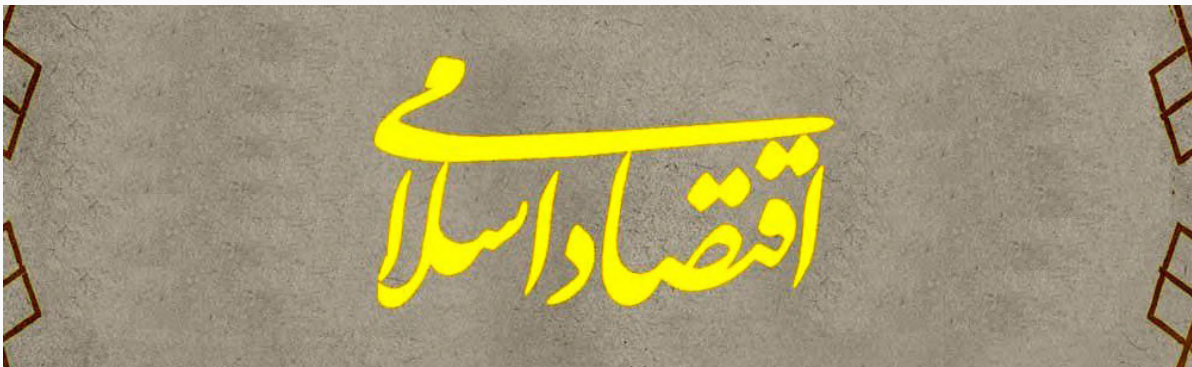
هدف توزیع در نظام اقتصادی اسلام

در نظام اقتصادی اسلام هدف از توزیع عبارت است از نیل به جامعه‌ای که در آن عدالت اجتماعی در بُعد اقتصادی فراهم شود؛ حاصل تلاش و فعالیت افراد به خود آنان باز گردد. و به تبع آن رفاه عمومی و مصالح جامعه تأمین شود. در چنین جامعه‌ای هیچ فردی مجبور نیست تمام و یا قسمتی از درآمد خود را بدون میل و رضایت خودش در اختیار دیگران قرار دهد مگر بر طبق ضوابط و قوانین. هم‌چنین هر فعالیت‌ی موجب حق نمی‌گردد؛ بلکه آن فعالیت‌ی موجب حق می‌شود که مورد نظر شارع بوده و مطابق با ضوابط مقرر از ناحیه شارع انجام شود.^{۳۰}

در این نظام علاوه بر اینکه عدالت اقتصادی تأمین می‌شود و عامه مردم از رفاه نسبی برخوردار می‌گردند، هدف بالا‌تری نیز وجود دارد و آن مواسات و ایثار است. اساساً انبیای الهی مبعوث شده‌اند که مردم را طوری تربیت نمایند تا در سایه ایمان به خدا دیگران را بر خودشان ترجیح دهند؛ نمونه‌های بارز آن را در زمان حیات پیامبر ص می‌بینیم که به تمام معنا از مصادیق «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^{۳۱} (و آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند گرچه آنان را نیاز شدیدی باشد» می‌باشند. برای رسیدن به این اهداف باید ببینیم که در اسلام چه شیوه‌هایی اتخاذ شده که بتواند ثروت‌های اولیه و ثانویه را این چنین توزیع نماید.

توزیع ثروت بر مبنای عدالت اسلامی

عدالت اقتصادی به معنای مراعات حقوق اقتصادی در حوزه رفتارها و روابط اقتصادی تفسیر شده است. بنابراین جامعه هنگامی به هدف عدالت اقتصادی دست می‌یابد که هر یک از افراد جامعه به حق خود از ثروت و درآمدهای جامعه دست یابند. و از طرفی یکی از علت‌های ذی‌حق شدن افراد، علت غایی است (توضیح بیشتر



ثروتی است که باید توزیع شود. محقق شدن افراد جامعه هم می‌تواند به واسطه علت فاعلی صورت گیرد و هم به واسطه علت غایی؛ ولی حقوق ثروت از آنجا که اراده‌ای در او برای فاعلیت وجود ندارد، فقط به واسطه علت غایی تعریف خواهد شد. علت فاعلی افراد در کسب ثروت و دارایی جامعه، کار بوده و علت غایی آن‌ها نیازهای واقعی است و علت غایی ثروت، رشد و کمال انسانی است. اگر این ملاک‌ها در توزیع قبل از تولید ثروت‌های طبیعی، توزیع بعد از تولید و نیز توزیع مجدد رعایت شود، همه افراد جامعه به حق خود از ثروت و دارایی جامعه خواهند رسید و توزیع ثروت و دارایی‌ها به‌طور عادلانه اتفاق می‌افتد. در ادامه در هر یک از مراحل تولید حقوق به‌وجود آمده را برای تخصیص و توزیع ثروت دنبال خواهیم کرد.

معیارهای توزیع ثروت از منظر اقتصاد اسلامی

سؤال: اسلام برای توزیع عادلانه ثروت در بین مردم چه راهکارهایی ارائه داده است؟

اجمالاً باید گفت: «توزیع ناعادلانه ثروت، بلای بزرگ و درد بی‌درمان دنیای معاصر است؛ اما اسلام در شیوه درمان خود، اقتصاد را با اخلاق پیوند می‌دهد و آن را در لایه‌های مختلف اقتصاد، یعنی تولید، توزیع و مصرف کالا حاکم می‌کند تا فاصله بین فقیر و غنی کم شده، و ثروت به‌طور عادلانه توزیع گردد. از جمله این دستورات تأکید بر روزی حلال و سود عادلانه، و تحریم ربا و رشوه است. در واقع اسلام با طرح باید‌ها و نبایدهای اخلاقی در حوزه اقتصاد، عملاً چشمه‌های تولید ثروت نامشروع را مسدود می‌کند.»

برای روشن‌تر شدن مسأله لازم است دقیق‌تر به موضوع پرداخته شود؛ توزیع ناعادلانه ثروت از مشکلات بزرگ دنیای امروز است. آمار و ارقام حکایت از آن دارد که اختلافات و درگیری‌ها و مشکلات و بدبختی‌های دنیای امروز نتیجه همین توزیع نابرابر و ناعادلانه است. متأسفانه دنیای امروز هیچ برنامه‌ای برای حل این معضل و دستیابی به توزیع عادلانه ثروت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد؛ چون تفکر مادی اجازه توزیع عادلانه ثروت را نمی‌دهد.

برنامه اسلام برای توزیع عادلانه ثروت

اسلام برای توزیع عادلانه ثروت نیز برنامه دارد. همان‌گونه که در فصول گذشته گفته شد؛ در اسلام سه نوع مالکیت وجود دارد:

۱. مالکیت خصوصی: هر انسانی می‌تواند تلاش و فعالیت کند و مالک نتیجه زحماتش شود؛ البته مالکیت شخصی، حد و حدود و ضوابطی دارد.

در فصول بعدی خواهد آمد) و از آنجا که خداوند هیچ مخلوقی را بدون غایت خلق نمی‌کند در نتیجه تمام موجودات ذی‌حق بوده و دارای حقوقی می‌باشند. پس اگر بخواهیم یک نظام اجتماعی که در آن روابط بر مبنای اعطای حقوق سازماندهی شده است تأسیس کنیم، باید این نکته را در نظر داشته باشیم که علاوه بر انسان، تمامی موجودات ذی‌حق بوده و در نظام عدالت محور حقوق آن‌ها نیز باید محترم شمرده شود. از جمله این مخلوقات، ثروتی است که خداوند در اختیار انسان قرار داده است تا از آن در مسیر رشد و کمال خود بهره‌جوید.

نتیجه آنکه در توزیع بر مبنای عدالت با تعریف «اعطاء کل ذی حق حقه» در کنار حقوقی که تک‌تک افراد در انتفاع از ثروت‌های جامعه دارند، باید نگاه ویژه‌ای نیز به حقوق ثروت و اموالی که خداوند در قالب نعمت در اختیار ما قرار داده است داشته باشیم.

در علت فاعلی از آنجا که از محتوای آن پیدا است علاوه بر «وجود» نیاز به داشتن مرتبه‌ای از اراده آگاه در ذی‌حق است و بدون آن فاعلیت معنای خود را از دست خواهد داد. از این رو این علت منحصر در موجوداتی است که از این ویژگی برخوردار هستند؛ اما علت غایی تنها به واسطه «داشتن وجود» عاملی برای ذی‌حق شدن خواهد شد و غیر از آن چیز دیگری نیاز ندارد.

در توزیع ثروت از یک سو موضوع، صحبت از افراد بوده و از سوی دیگر صحبت از

۲. مالکیت عمومی: اموالی است که مالک خاصی ندارد، بلکه عموم مردم مالک آن هستند؛ مانند اراضی خراجیه که در فقه ما به طور مفصل مطرح است.

۳. مالکیت حکومت اسلامی: که بخشی از آن انفال است که در کتب فقهی مفصل درباره آن بحث شده است.

حکومت اسلامی از املاک خود در مواقع لزوم به صورت عادلانه به افراد می دهد تا اگر مشکلی در جایی به وجود آمده، حل گردد. اگر برنامه مالکیت های سه گانه به طور دقیق رعایت و عملی شود، معضل توزیع ناعادلانه ثروت حل می شود.

همان طور که می دانیم، نمی توان نسخه این بیماری خطرناک را در دنیای مادی جستجو کرد؛ چون تفکر مادی اجازه نمی دهد ثروت عادلانه توزیع شود؛ اما اسلام داروی این درد جانکاه را هم چون سایر آلام بشر ارائه کرده است که در آن مسائل اقتصادی باید با اصول اخلاقی آمیخته و اقتصاد من های اخلاق ممنوع شود.

آری اگر اخلاق در لایه های مختلف اقتصاد حاکم شود؛ یعنی تولید کالا توزیع کالا و مصرف کالا همه آمیخته با اصول اخلاقی گردد، بی شک روز به روز فاصله زیاد بین فقیر و غنی کم می شود، و به طور طبیعی ثروت به صورت عادلانه در میان همه مردم توزیع می گردد.

مطلوب نهایی اسلام برقراری مواسات است و رسیدن به چنین جامعه ای در سایه تربیت های اسلامی ناشی از تأثیر عقاید، اخلاق و توسعه بینش مردم در محیطی مساعد که با اجرای احکام حقوقی اسلام به وجود می آید امکان پذیر می گردد. یکی از نتایج زحمات پیامبر گرامی اسلام (ص) این بود که مسلمانان صدر اسلام را به گونه ای تربیت فرمود که به مواسات بلکه به ایثار با یکدیگر رفتار می کردند و دیگران را بر خود مقدم می شمردند.

ساختار کلی اقتصاد اسلامی و بررسی مکاتب غربی

۱- مالکیت چندگانه: مالکیت دولتی، عمومی و خصوصی، در اسلام برخلاف دیگر نظام های اقتصادی هر سه پذیرفته شده اند.

۲- آزادی اقتصادی در یک قلمرو محدود: مثلاً آیا زکات به عنوان محدودکننده آزادی ذاتی برای پیش برد جامعه به سمت سعادت است و قوانین به عنوان عامل محدودکننده عینی مطرح هستند، که با توجه به مفاهیم اسلامی، ابزار زکات سبب بازتوزیع مناسب منابع خواهد شد.

۳- اصل عدالت اجتماعی: بر همکاری (تکافل عامه) و اصل توازن اجتماعی برقرار است. اصل اول عبارت است از مسئولیت متقابل افراد نسبت به یکدیگر و دومی به معنی توازن در جامعه و بین طبقات آن است، البته تفاوت های

تکوینی بشر و کار که اساس مالکیت است و حقوق مربوط به آن را نمی توان نادیده گرفت؛ لذا توازن اجتماعی در سطح معیشت است و نه در سطح درآمد، برای همین چهارچوب مکتب اقتصاد اسلامی معیشت مردم را در نظام اقتصادی به هم نزدیک می کند. یکی از ابزارهای توازن اجتماعی، مالیات است.

۳-۱- نظام سرمایه داری

در نظام سرمایه داری این تعارض در منافع به کمک آزادی در فرد به امید تأمین منافع جامعه و فرد در قالب سازوکار بازار آزاد توجیه می شود و در مارکسیست این تعارض به کمک نوعی مثبت نگری به این تعارض برای شکل گیری یک جریان دیالکتیک برای رسیدن به جامعه آرمانی توجیه می شود؛ اما صحیح تر این است که گفته شود این تعارض چشم پوشی می شود. شهید صدر بیان می کند که تعارض بین منافع فردی و اجتماعی وجود دارد چراکه منفعت طلبی در انسان فطری است و تنها راه حل آن نیز درون فطرت است که به آن دین گرایی می گویند؛ زیرا به وسیله دین محدودیت و جهت دهی در افراد اتفاق می افتد تا از تقابل منافع جلوگیری کند.

۳-۲- نظریه توزیع در اسلام

توزیع در اسلام به دو بخش توزیع منابع مادی تولید و توزیع ثروت تولید شده تقسیم می شود؛ یعنی توزیع پیش از تولید و توزیع پس از تولید.

در قرض برای قرض دهنده، دریافت ربا از قرض گیرنده را توجیه می‌کند؛ اما در اسلام همان‌طور که گفته شد کار ایجاد ارزش می‌کند و نه خطرپذیری یا گذشت زمان؛ لذا گرفتن بهره در عقد قرض حرام است.

۳-۵- تولید و توزیع پس از تولید

۱. تولید دو جنبه دارد؛ جنبه عینی که به نحوه استفاده از ابزار و... برمی‌گردد و به مکتب اقتصادی اسلام مربوط نیست؛ اما جنبه ذهنی هدف تولید و ارزش‌گذاری محصول را بر عهده دارد و در مکتب بحث می‌شود. نقطه مشترک هر سه نظام، بهره‌وری حداکثری از طبیعت و رشد تولید است. برای رشد تولید، اسلام دو ابزار فکری (مثل تشویق به کار) و ابزارهای تشریحی دارد. توزیع پس از تولید که در مورد نحوه سهم‌بری عوامل تولید بحث می‌کند: سرمایه، کار و ابزار تولید سه بخش (نهاده) تولید را تشکیل می‌دهند که اسلام باید برای تعیین سهم آن‌ها در تولید موضع‌گیری داشته باشد؛ لذا در جدول زیر سعی می‌کنیم نظریه ارزش در اسلام را در کنار دو نظام دیگر توصیف کنیم. هر خواننده منصفی بعد از دیدن نظر اسلام به عادلانه و مقدس بودن آن پی می‌برد.

عوامل تولید	اسلام	مارکسیست	سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)
کار	سود ثابت (مزد) یا بهره بدون ضرر	سود ثابت (مزد) یا بهره با ضرر	سود ثابت (مزد)
سرمایه	بهره با ضرر	سود ثابت	سود ثابت (ربا) بهره با ضرر
ابزار تولید	سود ثابت (اجاره‌بها)	سود ثابت	سود ثابت (اجاره‌بها)

کارگر می‌تواند در جریان تولید مزد بگیرد یا به صورت مضاربه در کار شرکت کند و سود ثابت و بدون ضرر دریافت کند.

سرمایه می‌تواند در سود و زیان تولید شریک باشد و به این نحو سهمش را دریافت کند؛ زیرا از نظر اسلام سود ثابت و بدون ضرر برای سرمایه ربا محسوب می‌شود. ابزار تولید تنها می‌تواند مزد (مال الاجاره) دریافت کند.

توزیع پیش از تولید: اسلام در مورد تقسیم منابع اصلی تولید یعنی طبیعت، سرمایه و کار قوانینی دارد؛ اما در اقتصاد سرمایه‌داری برای توزیع منابع سازوکاری پیش‌بینی نشده و طبق دیدگاه شهید صدر توزیع ثروت در آن نظام بر اساس قانون جنگل است! قوانین اسلامی در مورد نحوه توزیع و مالکیت منابع سطحی و عمیق، معادن، زمین‌هایی که به وسیله صلح به دست آمده، نحوه بهره‌برداری از منابع، دریا، رودخانه، ماهیان، پرندگان و حدود مالکیت حاکم و مردم موضع‌گیری دارد.

۳-۳- مالکیت

مالکیت پیش از تولید: کار کردن اساس ایجاد مالکیت است؛ اما کار باید به نحوی باشد که بهره‌بردارانه و استفاده‌گرانه باشد و نه به صورت انباشت‌گرایانه. همچنین قانون پایداری مالکیت بیان می‌کند که اگر مثلاً کسی مالک معدنی باشد و کارگران را اجیر کند تا آنجا کار کنند، آن‌گاه کارگران تنها مزد دریافت می‌کنند؛ اما اگر کسی کارگران را اجیر کند تا در معدن کار کنند در حالی که خود مالک معدن نیست، آن‌گاه کارگران با کار خود مالک تولید خود می‌شوند. مالکیت در تولید، در تولید هرکس ماده اولیه را آورده و به اصطلاح مالک بنگاه اقتصادی مالک کالا است و به کارگر تنها اجر و مزدش پرداخت می‌شود.

۳-۴- بهره

در نظام لیبرالی گذشت زمان و خطرپذیری

همانند یارانه معیشتی، در حال حاضر می‌تواند از اقبال کم درآمد حمایت کند و یا از طریق گرفتن مالیات از اقبال پردرآمد شکاف درآمدی در جامعه را کاهش دهد. اگر قیمت پایین‌تر از قیمت تعادلی در بازار باشد دولت از مصرف‌کنندگان حمایت و اگر بالاتر از قیمت تعادلی باشد از تولیدکنندگان حمایت می‌کند.

مبانی نظری توزیع (توزیع مکتبی) اقتصاد سرمایه‌داری

این اقتصاد از اساس بر پایه مالکیت خصوصی استوار است؛ از این رو توزیع نیز بر مبنای مالکیت قرار دارد؛ پس مالکیت خصوصی، هم ابزار تولید و هم ابزار توزیع به‌شمار می‌رود.

در چنین نظام اقتصادی، به دلیل تفاوت فاحش در مالکیت ابزار تولید مهم‌ترین پدیده، اختلاف شدید درآمدها است. طبیعی است که در چنین نظام اقتصادی، اقلیتی میلیاردر در رفاه و اشرافیت زندگی کنند و در افزایش تورم و گسترش تولید کالاهای لوکس بکوشند؛ درحالی‌که اکثریتی زحمت‌کش به سختی زندگی کنند و برخی از آنان، زیر فشار محرومیت و فقر خفت‌بار پامال شوند.

اقتصاد سوسیالیستی

قوام این اقتصاد بر پایه مالکیت عمومی است؛ حال چه به صورت مالکیت دولتی، چنان‌که در روسیه (شوروی سابق) بود و چه به صورت مالکیت جمعی یا گروهی، چنان‌که در یوگسلاوی (سابق)

مکتب	عامل تولید	سود ثابت (بهری-ریا-اجاره‌بها)	بهره	مصونیت از زیان
اسلام	کار	+	+	+
	سرمایه	-	+	-
	ابزار تولید	+	-	-
کمونیسم	کار	+	+	-
	سرمایه	+	-	-
	ابزار تولید	+	-	-
کاپیتالیسم	کار	+	-	-
	سرمایه	+	+	-
	ابزار تولید	+	-	-

نتایج جالب جدول بالا:

- ۱- اسلام بزرگ‌ترین مدافع حقوق کارگر است.
- ۲- امتیازات کمونیسم به کارگر از امتیازات اسلام به کارگر کمتر است.
- ۳- کارگر در نظام سرمایه‌داری از ابزار تولید محسوب می‌شود.

۳-۶- دولت در اقتصاد اسلامی

اول اینکه دولت در اقتصاد دو نقش عمده دارد:

۱. فراهم کردن امکانات برای فعالیت ثمربخش مردم
 ۲. تأمین اجتماعی در مواقع ناتوانی مردم و شرایط خاص دولتی
- دوم اینکه دولت برای ایفای نقش خودش می‌تواند به فراخور زمان و مکان احکامی را وضع کند؛ و این در زمان مانیز جایگاه دارد. فهم این مطلب در کنار نظریه منطقه الفراغ ممکن است. برخی احکام اسلامی در زمان معصومین به جهت امر حکومتی و در شرایط خاصی وضع شده است؛ مثل حرمت فروختن میوه قبل از رسیدن آن، پس باید بین احکام حکومتی (متغیر) و ثابت تفاوت گذاشت. احکام ثابتی در اسلام وجود دارد؛ اما غیر از این دسته در مورد سایر افعالی که حکمی صادر نشده منطقه الفراغ است و تعیین حکم برعهده حاکمیت قرار دارد.

- ۳-۷- اعمال سیاست سقف و کف قیمت (حمایت از تولیدکننده و مصرف‌کننده)
دولت از طریق اعمال سیاست‌های کف و سقف قیمت از طریق پرداخت یارانه؛

از این رو مستقلاً به عنوان یک مسأله مستحدثت باید از آن بحث شود فقهای عصر از مسائل بانک و بیمه و چک و سفته به عنوان مسائل مستحدثت کم و بیش بحث‌هایی کرده و می‌کنند ولی توجه ندارند که رأس و رئیس مسائل مستحدثت خود سرمایه‌داری است؛ زیرا ابتدا چنین تصور می‌رود که سرمایه‌داری یک موضوع کهنه قدیمی است که شارع اسلام برای آن حدود و موازینی مقرر کرده است. تجارت، اجاره، مستغلات، مزارعه مضاربه، مساقات و شرکت، همه این‌ها انواعی از سرمایه‌داری است که در اسلام برای آن‌ها احکام و مقررات تعیین شده است؛ اما اینکه مقدار سرمایه کمتر نه بیشتر باشد ربطی به مطلب ندارد.

در حقیقت این‌طور نیست که سرمایه‌داری جدید پدیده‌ای جداگانه، مستقل و بی‌سابقه‌ای است و جداگانه و مستقل باید درباره آن‌ها اجتهاد کرد، هم چنان که تجارت در دنیای جدید سرمایه‌داری با تجارت ساده قدیم از لحاظ ماهیت ممکن است متفاوت باشد و این موضوع از لحاظ اصول علم اقتصاد باید مورد مطالعه قرار گیرد.

توزیع ناعادلانه ثروت، بلای بزرگ و درد بی‌درمان دنیای معاصر است؛ اما اسلام در شیوه درمان خود، اقتصاد را با اخلاق پیوند می‌دهد و آن را در لایه‌های مختلف اقتصاد، یعنی تولید، توزیع و مصرف کالا حاکم می‌کند تا فاصله بین فقیر و غنی کم شده، و ثروت به طور عادلانه توزیع گردد. از جمله این دستورات تأکید بر روزی حلال و سود عادلانه، و تحریم ربا و رشوه است. در واقع اسلام با طرح بایدها و نبایدهای اخلاقی در حوزه اقتصاد، عملاً چشمه‌های تولید ثروت نامشروع را مسدود می‌کند.

مشخصه اصلی سرمایه‌داری جدید یا کاپیتالیسم و سرمایه‌داری قدیم و به طریق اولی سوسیالیسم این است که سرمایه‌دار نیروی کار کارگر را برای فروش می‌خرد، نه برای آنکه شخصاً به آن احتیاج دارد. با این نیروی کار اضافه، ارزش ایجاد می‌کند؛ اضافه ارزش که مولود نیروی کار کارگر است و طبعاً متعلق به خود او هست، همان سودی است که کارفرما می‌برد.

سرمایه‌داری جدید نوعی استثمار بین و اکل مال به باطل مسلم است؛ ارزش و مالیت و هم‌چنین مراتب ارزش، نه ذاتی اشیا است به معنی اینکه یک صفت واقعی شیء فی‌نفسه و قطع نظر از انسان باشد و نه اعتباری است به معنای این‌که قراردادی محض باشد و حالت واقعی اشیا بی‌ارتباط باشد بلکه صفتی است از طرفی با حالت واقعی شیء مرتبط است؛ یعنی با خاصیت تکوینی اشیا بر حسب جنس و ماهیت یا به حسب صفت عرضی یا عارضی به اشیا مربوط

وجود داشت؛ یعنی مالکیت منابع و مزارع در انحصار کسانی باشد که در آن صنایع و مزارع کار می‌کنند؛ بنابراین، توزیع سوسیالیستی بر کار مبتنی است؛ یعنی کار، هم ابزار تولید و هم ابزار توزیع است. در چنین اقتصادی نیز به سبب اختلاف استعدادهای فکری و جسمی (نه به سبب مالکیت) اختلاف درآمد وجود دارد و ممکن است این اختلاف، شدید باشد؛ البته اختلاف شدید غیر طبیعی است؛ چنان‌که در روسیه و دولت‌های شرقی چنین بود که عده‌ای از سران احزاب سوسیالیستی در سطح بالا و مترفانه زندگی می‌کردند؛ در حالی که اکثریتی زحمت‌کش با رنج و زحمت روزگار می‌گذرانند.

اقتصاد کمونیستی

کمونیسم، مرحله‌نهایی و بلوغ مکتب سوسیالیسم به شمار می‌آید. این اقتصاد، بر تولید انبوه مبتنی است؛ یعنی در این مرحله، تولیدات جامعه به حد وفور رسیده (مانند آب و هوا) به گونه‌ای که همه نیازهای انسان‌ها برآورده می‌شود؛ بنابراین، اساس توزیع در این نظام، نیاز انسان است؛ پس به هرکس به اندازه نیازش داده می‌شود.

نظام توزیع در مواتب غربی

سرمایه‌داری در دنیای امروز پدیده‌ی نو و بی‌سابقه‌ای است که دو سه قرن از عمر آن بیشتر نمی‌گذرد و پدیده‌ی اقتصادی و اجتماعی جدیدی است که محصول پیشرفت و ترقی تکنیک جدید است؛



تعریف سوسیالیسم و مشخصه اقتصاد

سوسیالیسم

سوسیالیست‌ها چنان‌که از کتاب اصول علم اقتصاد نوشین برمی‌آید معتقدند که اقتصاد طبیعی اشتراکی کهن و اقتصاد طبیعی اشتراکی آینده با اراده و شعور تنظیم می‌شود؛ اما اقتصاد سرمایه‌داری چون بر اساس مالکیت فردی است قهرآ شعور یگانه‌ای بر آن حکومت نمی‌کند و قوانین لایشرع عرضه و تقاضا آن را تحت نفوذ قرار می‌دهد. در کتاب بالا نظام غیراشتراکی را به دو قسم تقسیم می‌کند: اقتصاد ساده تجارتي و اقتصاد سرمایه‌داری.

اقتصاد اول آن است که از نیروی کار دیگران استفاده نمی‌کند، برخلاف قسم دوم. به عبارت دیگر در اقتصاد ساده تجارتي تولیدکننده خود مالک و فروشنده است، و در اقتصاد سرمایه‌داری تولیدکننده مالک و فروشنده نیست. تنها در قسم دوم است که مسأله ارزش اضافی پیش می‌آید.

نظر سوسیالیسم نیز مانند کاپیتالیسم یک تئوری اقتصادی است؛ درست برخلاف

است به واسطه اثری که بر آن‌ها مترتب می‌شود دارای ارزش می‌شود نه به واسطه عملی که در ایجاد آن‌ها صورت گرفته است و از طرف دیگر با انسان مرتبط است؛ یعنی ارتباط با انسان است که منشأ انتزاع این صفت می‌شود.

اعتقاد مارکسیست‌ها به تغییر قوانین اقتصادی مستلزم تکامل ابزار تولید

روابط طبیعی با کار و صنعت و تکامل ابزار تولید و رقابت‌ها و تمرکزها مرتبط است و به عقیده مارکسیست‌ها تکامل ابزار تولید خواه ناخواه سبب می‌شود که قوانین اقتصادی تغییر یابد. به عبارت خود آن‌ها «تکامل ابزار تولید سبب تغییر در روابط حقوقی افراد می‌گردد»؛ یعنی آن‌ها روابط قراردادی را صددرصد تابع ابزار تولید که حاکم بر روابط طبیعی - اقتصادی می‌باشد می‌دانند؛ یعنی تکامل ابزار تولید سبب می‌شود که روابط طبیعی - اقتصادی تغییر یابد و این تغییر خواه ناخواه سبب تغییر قهری و قطعی در قوانین و مقررات اقتصادی می‌شود؛ اصولاً هر قانون اقتصادی ناشی و حاکی از یک مرحله خاص از مراحل تکامل ابزار تولید است و بس.

شاید از نظر مارکسیست‌ها تأثیر روابط اعتباری در روابط طبیعی اقتصاد مفهومی نداشته باشد و از نظر بعضی دیگر برعکس، تأثیر روابط طبیعی در روابط اعتباری مفهوم درستی نداشته باشد؛ اما هیچ‌یک درست نیست؛ هم مقررات اجتماعی خاص، جریانات طبیعی - اقتصادی خاصی را به دنبال خود می‌آورد، و هم روابط و آثار طبیعی خواه ناخواه یک سلسله مقررات جدیدی را ایجاد می‌کند. مطلب اساسی این است که آیا مقررات اقتصادی؛ یعنی روابط اعتباری اقتصاد، مبنایی جز وسایل تولید ندارد؟ یا آنکه این مقررات که یک سلسله مقررات اجتماعی به معنی اخص است ناشی از یک سلسله حقوق طبیعی مستقل از ابزار تولید است؟ اختلاف نظر اساسی ما با مارکسیست‌ها در این قسمت است.

قسم اول درآمدی که از طریق اغرابه جهل و تثبیت جهالت مردم و تحکیم عقاید سخیف و خرافی نظیر بت‌فروشی و صلیب‌فروشی به دست آید. بعضی افراد این چیزها را به نام آزادی و احترام به عقیده انجام می‌دهند. آن‌ها معتقدند حیثیت ذاتی بشر او را لازم‌الاحترام کرده و لازمه احترام به بشر احترام به عقاید او و مقدسات اوست هرچه باشد، ولو بت باشد، ولو مانند بت ژاپنی‌ها صورت احلیل یا فرج باشد، یا مثل (بت) هندوها گاو باشد؛ اما باید بدانیم که احترام به بشر و حیثیت ذاتی بشر ایجاب می‌کند که این زنجیرها که به دست خود بسته را قطع کنیم. اگر مشخصه اصلی سوسیالیسم را اشتراک سرمایه بدانیم در این صورت اسلام یک مسلک اشتراکی است، و اگر مشخصه اصلی آن را اشتراک در کار بدانیم، اسلام مسلک اشتراکی نیست. مادر ورقه‌های «اسلام، سرمایه‌داری، سوسیالیسم» مضار و مفاسد مالکیت سرمایه و منابع تولید را از یک طرف و مضار و مفاسد سلب مالکیت فردی را از محصول کار شخصی مفصلاً ذکر و منطق اعتدالی اسلام را مشخص کرده‌ایم.

مشخصه اصلی سرمایه‌داری جدید یا کاپیتالیسم و سرمایه‌داری قدیم و به طریق اولی سوسیالیسم این است که سرمایه‌دار نیروی کار کارگر را برای فروش می‌خرد، نه برای آنکه شخصاً به آن احتیاج دارد. با این نیروی کار اضافه، ارزش ایجاد می‌کند؛ اضافه ارزش که مولود نیروی کار کارگر است و طبعاً متعلق به خود او هست، همان سودی است که کارفرما می‌برد.

مشخصه و فصل ممیز رژیم اقتصادی جدید؛ یعنی بعد از رژیم فئودالیسم، خرید و فروش و تجارت با نیروی کار نیست؛ آن‌طور که سوسیالیست - و شاید دیگران - ادعا کرده‌اند، بلکه مشخصه اصلی ماشین؛ یعنی اختراعی که تنها ابزار کار انسان نیست بلکه مثل خود انسان به وجود آورنده کار و منبع کار است به مقیاس صدها برابر انسان.

قسم دوم این‌که فرضاً قبول کنیم که «ارزش کار»، قدرت ایجاد ارزش یک چیز، تابع میزان ارزش خود آن چیز نیست؛ یعنی قدرت ایجاد کار یک چیز مساوی با مقدار کاری که انسان روی آن انجام داده نیست، خواه آن چیز یک جسم زنده باشد یا یک جسم مرده. قسم سوم آنکه سوسیالیسم مارکس واژگونه است. قسم چهارم شعارهای مارکس بر ضد سرمایه‌داری است؛ اما اصول و منطق مارکس سرمایه‌داری را تظہیر و تقویت می‌کند.

نظر کتاب اصول علم اقتصاد که علم اقتصاد را صرفاً عبارت می‌داند از علم به قوانین طبیعی که در صورتی که اقتصاد آزاد و شخصی و غیر متمرکز باشد خواه ناخواه بر روابط تولیدی حکومت می‌کند.

یکی از مشخصات سوسیالیسم را «اداره اجتماع از روی شعور و اراده» ذکر کرده‌اند و این را از لوازم اشتراکیت سرمایه و کار دانسته‌اند. به عقیده ما این موضوع از لوازم اشتراکیت نیست.

اسلام این اندازه کنترل و حکومت را جایز می‌داند. مطلب دیگر این‌که آیا لازم است اجتماع از لحاظ اقتصادی از روی شعور و اراده اداره شود؛ یعنی حکومت تولید و توزیع را در اختیار بگیرد؟ نقطه مقابل آن آزادی تولید و توزیع است که در سرمایه‌داری هست و موجب هرج و مرج می‌شود. مسأله دیگر این است که قانون اجازه ندهد خواسته‌های مردم منبع درآمد باشد؛ بلکه منبع درآمد را محدود کند به مصالح بشریت.

نقطه مقابل این مطلب آن است که هرچیزی تقاضا شد عرضه شود و احیاناً تقاضای کاذب با ایجاد زمینه‌های بدبخت‌کننده به وجود می‌آورند. در اسلام هر دو جهت هست ولی در سوسیالیسم امروز دنیا فقط قسمت اول وجود دارد که لازمه‌اش ایجاد تعادل میان تولید و توزیع است؛ اما قسمت دوم که عبارت است از هماهنگ ساختن احتیاجات واقعی بشر و تولید و مبادله، وجود ندارد.

آنچه اسلام از رشته‌های درآمد منع کرده است چند قسم است:

تئوری نظام اقتصادی مارکسیسم

علمی بودن تئوری مارکسیسم متکی به این است که اول اینکه تاریخ را به طور صد درصد مادی تفسیر کنیم و معتقد به جبر مادی تاریخ باشیم (هر چند جبر تاریخ را صحیح می دانیم؛ اما آن را مادی و اقتصادی نمی دانیم)؛ دوم اینکه جبر مادی را به طور دیالکتیکی تفسیر کنیم؛ یعنی قوانین دیالکتیک و از آن جمله قانون تضاد را بپذیریم و قانون اصلی حرکت را تضاد بدانیم و در اجتماع نیز اساسی ترین حوادث را مبارزات طبقاتی بدانیم و طرح و حمایت از سوسیالیسم را تنها در خور طبقات رنجبر بدانیم، نه به معنی اینکه تنها وظیفه این طبقه است، بلکه به معنی این که عملاً ممتنع است که غیر این طبقه حامی و طراح عدالی - که مظهر عالی اش در دوران رشد سرمایه داری سوسیالیسم - بشود؛ و سوم اینکه مراحل تطور تاریخ را همان طور تفسیر کنیم که مارکسیست ها تفسیر کرده اند؛ یعنی این طور فرض کنیم که هر اجتماعی چهار مرحله معروف را طی کرده و می کند: اشتراک اولیه، فئودالیسم، کاپیتالیسم، سوسیالیسم. این ها پایه های تئوری مارکس یا مارکسیسم است. اول آنکه همه این پایه ها مخدوش است؛ نه محرکه تاریخ منحصر به عوامل اقتصادی است تا جبر تاریخ، جبر مادی باشد، نه قانون اصلی حرکت مادی تضاد است و نه ادوار تاریخ بشر آن هاست که مارکسیست ها گفته اند. دوم آنکه چنان که مکرر گفته ایم صحت تئوری مارکسیسم دلیل نمی شود که سوسیالیسم پیشنهاد شده از طرف مارکس از سایر سوسیالیسم ها علمی تر باشد.

سوسیالیست ها چنان که از کتاب اصول علم اقتصاد نوشین برمی آید معتقدند که اقتصاد طبیعی اشتراکی کهن و اقتصاد طبیعی اشتراکی آینده با اراده و شعور تنظیم می شود؛ اما اقتصاد سرمایه داری چون بر اساس مالکیت فردی است قهراً شعور یگانه ای بر آن حکومت نمی کند و قوانین لایشر عرضه و تقاضا آن را تحت نفوذ قرار می دهد. در کتاب بالا نظام غیراشتراکی را به دو قسم تقسیم می کند: اقتصاد ساده تجارتي و اقتصاد سرمایه داری.

مارکس درباره خود سوسیالیسم نظرات خاصی ندارد، بلکه طبق تفسیر خاصی که از تاریخ کرده است - که به قول خود مارکسیست ها، دیگران از آن غافل بوده اند - راه وصول به سوسیالیسم را پیدا کرده است و آن راه، راه علمی و مبتنی بر حقایق تجربی و تاریخی است؛ اما راهی که دیگران جستجو می کردند و می خواستند وجدان بشر را برای سوسیالیسم قانع و مؤمن کنند، راه درستی نیست.

سرمایه داری جدید نوعی استثمار بین و اکل

مال به باطل

سرمایه داری جدید پدیده جداگانه، مستقل و بی سابقه ای است و جداگانه و مستقلاً باید درباره آن اجتهاد کرد؛ همچنان که تجارت در دنیای جدید سرمایه داری با تجارت ساده قدیم ممکن است از لحاظ ماهیت متفاوت باشد. این موضوع از لحاظ اصول علم اقتصاد باید مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا ادعا می شود که سرمایه داری جدید نوعی استثمار بین و اکل مال به باطل مسلّمی است، معامله ای است که یک طرف، محصول زحمت کشیدن دیگری را مفت و مسلّم می خورد و می برد. در سرمایه داری جدید بحث در این نیست که سرمایه دار با انصاف است یا بی انصاف، بحث در این است که اگر سرمایه دار بخواهد حق واقعی کارگر را بدهد باید به طور مطلق از سود صرف نظر کند، و چنین سرمایه داری هرگز در دنیا پیدا نخواهد شد، و اگر بخواهد سود ببرد، هر اندازه ببرد، دزدی و غصب است. مشخصه اصلی سرمایه داری جدید (کاپیتالیسم) از سرمایه داری قدیمی - و به طریق اولی از سوسیالیستی - این است که سرمایه دار نیروی کار کارگر را برای فروش می خرد نه برای آنکه شخصاً به آن احتیاج دارد؛ با این نیروی کار، اضافه ارزش ایجاد می کند. اضافه ارزش که مولود نیروی کار کارگر است و طبعاً متعلق به خود او است همان سودی است که کارفرما می برد. به همین دلیل می گویند سرمایه داری جدید عین استثمار کارگر است. آنچه در

و کوشش افراد به منظور افزایش تولید و ثروت ملی صورت نگرفته و از ظرفیت های اقتصادی برای رشد و شکوفایی جامعه آن طور که بایسته است، بهره برداری نمی شود.

در این صورت مطلوبیت نهایی فرد و جامعه که هدف و غایت هر مکتب اقتصادی است محقق نخواهد شد؛ اما در مکتب اقتصادی اسلام به لحاظ اهمیتی که به انسان ها و تأمین نیازهای اساسی آن داده شده است، انسان به عنوان محور و مرکز ثقل مورد توجه قرار گرفته و تمام عوامل تولید از قبیل سرمایه، زمین، ماشین آلات و غیره در خدمت او قرار گرفته و هدف و غایت آن ایجاد رفاه نسبی برای تمام افراد جامعه است. در چارچوب روابط و مبانی حقوقی و ارزش های ویژه ای که معین کرده است سعی در برقراری توازن در توزیع درآمد، ثروت و بسط عدالت اجتماعی با استفاده از شیوه ها و راهکارهایی که اتخاذ می شود، خواهد کرد. بنابراین توزیع درآمد بین عوامل تولید در درجه اول به دیدگاه ها و ارزش های نظام حاکم بر یک جامعه برمی گردد.

به طوری که در نظام سرمایه داری هیچ التزام اخلاقی یا راه حل اصولی برای تعیین دستمزدها مطرح نیست، تنها نظام عرضه و تقاضای نیروی کار در بازار است که نرخ دستمزدها را معین می کند و هیچ تضمینی برای تحقق دستمزد و حقوق عادلانه وجود ندارد؛ اما نظام اقتصاد اسلامی به رغم اینکه به عکس العمل های عوامل بازار توجه دارد، اعتقاد دارد که تنها انگیزه های مادی نباید ملاک قرار گیرد و همه چیز بر اساس آن شکل بگیرد. قیمت گذاری عوامل تولید نیز تأثیر مستقیمی بر توزیع درآمد دارد، در نظام اقتصاد اسلامی قیمت گذاری عوامل تولید بر اساس عدالت و کمیابی صورت می گیرد. به طوری که بر پایه این اصول، نرخ دستمزد نیروی کار بین ارزش نهایی و متوسط تولید قرار خواهد گرفت.

نرخ دقیق دستمزد به اندازه انسانیت رشد یافته در کارفرما یا قانون حداقل دستمزد بستگی دارد. از این رو، در نظام اقتصادی اسلام قیمت های سرمایه و کارفرمایی به طور هم زمان تعیین می شود، بنابراین قیمت گذاری عوامل تولید در اقتصاد اسلامی منصفانه است و هر عامل، میزان متناسبی از خدمتش را به قیمت روز به دست می آورد. نتایج تحقیق نشان می دهد به دلیل تفاوت زیاد ماهوی بین این دو مکتب و مکتب اقتصادی اسلام، امکان استفاده از روش های توصیه شده این مکاتب در جامعه اسلامی ایران فراهم نیست. *

فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان.
- نهج البلاغه، سید رضی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.

قدیم به عنوان اجاره بود این بود که کارگر محصول کار یا نیروی کار خود را به دیگری که به آن احتیاج داشت می فروخت و آن دیگری نیز آن کالا را به قیمت واقعی بازاری می خرید؛ مثلاً او را مستخدم خانه خود یا دفتر خود قرار می داد، و یا به وسیله او دیوار خانه خود را بالا می برد؛ اما با نیروی کار او تجارت نمی کرد که مستلزم این باشد که به قیمتی بخرد.

نتیجه گیری

مقایسه مکاتب مختلف اقتصادی در خصوص توزیع درآمد و ثروت حاکی از تفاوت هایی بوده که ناشی از نگرش و دیدگاه های آن مکاتب به غایت و اهداف انسانی و جایگاه و منزلت آحاد افراد جامعه است، در مکتب سرمایه داری به لحاظ اینکه به انسان ها به عنوان یک ابزار و وسیله نگریسته می شود، ارزش های انسانی و اخلاقی در آن بسیار کم رنگ است و شاید نادیده گرفته شود. در نظام سرمایه داری بیشترین اهمیت به عامل کارفرما یا به عبارتی صاحبان سرمایه داده شده و عامل کار یا کارگر از اهمیت چندانی برخوردار نیست و در استعمار طبقه ثروتمند قرار دارد. بنابراین فاصله طبقاتی به لحاظ اختلاف در کسب درآمد روز به روز بیشتر و بی عدالتی در توزیع درآمد و ثروت به وضوح دیده می شود. در نظام سوسیالیستی نیز همه چیز به کام دولت و در اختیار دولت است و مالکیت خصوصی بسیار کم رنگ و به ندرت اتفاق می افتد؛ از این رو انگیزه کافی برای تلاش

۸. «عدل»؛ لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۱۵۷۶۶ واژه «عدل».
۹. ابن منظور، لسان العرب، ماده عدل.
۱۰. فوادیان دامغانی، رمضان، سیمای عدالت در قرآن و حدیث، ص ۲۷.
۱۱. راغب اصفهانی، المفردات، واژه عدل.
۱۲. شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.
۱۳. بل سامونلسن و نورد هاوز، اصول علم اقتصاد، ترجمه مرتضی محمد خان، ص ۴۵۹.
۱۴. رک: منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم اقتصادی (انگلیسی - فارسی)، ذیل واژه (Wealth) ص ۲۴۰۴.
۱۵. رک: پرویز داودی و حسین صمصامی، اقتصاد پول و بانکداری، ص ۷۵-۸۸.
۱۶. قرآن کریم، سوره، آیه ۵۱.
۱۷. (وَأَتَّبِعُوا مَا تَلُوهُ الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرُ سَلِيمًا وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُتْرِلَ عَلَى الْمَلَائِكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلِيُنْشَأَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)، قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۰۲.
۱۸. (حَوِيتْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ وَعَمَّاتِكُمْ وَخَالَاتِكُمْ وَبَنَاتِ الْأَخِ وَبَنَاتِ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتِكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأَقْرَابَ نِسَائِكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَخَالَاتِ آبَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أُمَّهَاتِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا)، قرآن کریم، سوره نساء، آیه ۲۳.
۱۹. قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۱۰۲ و سوره اعراف، آیه ۶۹.
۲۰. قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۲۳-۶۳.
۲۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۸.
۲۲. ابو مسعود، محمود، interest free banking، نخستین کنفرانس بین‌المللی اقتصاد اسلامی، ص ۱۶۴.
۲۳. همان، ص ۱۱۵.
۲۴. (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) شعرا/ ۱۸۳.
۲۵. امام خمینی (ره)، صحیفه، ج ۱۶، ص ۲۳۶.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۴۱.
۲۷. آمدی، ابوالفتح، غررالحکم ودررالکلم، ص ۱۱۰.
۲۸. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۷۸.
۲۹. مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، ص ۱۵۷.
۳۰. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، درآمدی بر اقتصاد اسلامی، ص ۲۲۸.
۳۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر نظام اقتصاد اسلامی، ص ۳۲۷.
۳۲. حشر/ ۹.

۳۳. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.
۳۴. امام خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۴ ش.
۳۵. ابراهیمی، محمد حسین، نظام اقتصادی اسلام، قم: نشر تأمین، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.
۳۶. ایروانی، جواد، اخلاق اقتصادی از دیدگاه قرآن و حدیث، قم: نشر هدایت، ۱۳۸۰.
۳۷. ایمنون باتلر، اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی هایک، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۳۸. برانسون، ویلیام اچ، تئوری و سیاست‌های اقتصاد کلان، ترجمه عباس شاکری، تهران: نشر نی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶.
۳۹. بیات، اسدالله، نظام اقتصادی اسلام، ناشر مؤلف، فی جا، ۱۳۶۹ ش.
۴۰. بهشتی، محمد، اقتصاد اسلامی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.
۴۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم ودررالکلم، قم: مؤسسه امام عصر (عج)، ۱۳۸۴.
۴۲. تقفی، تهرانی، محمد، روان جاوید در قرآن مجید، تهران: برهان، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق.
۴۳. چارلز هورن گرن، والتر هاریسون و مایکل رابینسون، اصول حسابداری (۱)، ترجمه و اقتباس: ایرج نوروش و غلام رضا کریمی، تهران: کتاب نو، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۶.
۴۴. حسینی شیرازی، سید محمد، تبیین القرآن، بیروت: دارالعلوم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ ق.
۴۵. خامنه‌ای، سید محمد، مالکیت عمومی، تهران: تولید کتاب (تک)، چاپ چهارم، ۱۳۸۶.
۴۶. خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، فقه الشیعه، قم: دارالشیراز، چاپ اول، ۱۴۲۷ ق.
۴۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: سمت، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۴۸. رجایی، سید محمد کاظم، معجم موضوعی آیات اقتصادی قرآن، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۴۹. قیمت‌گذاری در اقتصاد اسلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۵.
۵۰. شهید صدر، سید محمد باقر، اقتصادنا، ترجمه: محمد کاظم موسوی، جهاد سازندگی مشهد (خراسان)، ۱۳۶۰.
۵۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
۵۲. طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
۵۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۵۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۵۵. عاملی، حر (شیخ)، وسایل الشیعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۵۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق.
۵۸. مطهری، مرتضی، نظری به نظام اقتصادی اسلام، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ۱۱، ۱۳۸۲.
۵۹. مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران: انتشارات صدرا، چاپ ۱۲، ۱۳۷۷.
۶۰. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، نوبت چهارم، ۱۳۷۷.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۶۲. مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
۶۳. واعظی، محمود، نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، قم: ۱۳۸۸.

پی‌نوشت

۱. قرآن کریم، سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.
۲. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۲۰۷.
۳. احمد بن قارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۰۶.
۴. فراهیدی، کتاب العین، ج ۲، ص ۲۰۷.
۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۹۶.
۶. رجایی، سید محمد کاظم، معجم موضوعی آیات اقتصادی قرآن، ص ۱۵۹.
۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ج ۲، ۱۱۵۳؛ واژه «عدل»؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۰؛ واژه



در برنامه تلویزیونی مصیر مطرح شد:

شهید صدر،

بنیان‌گذار اقتصاد اسلامی است

بررسی اندیشه اقتصادی شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر

بیست و دومین قسمت از برنامه تلویزیونی «مصیر»، یکشنبه ۲۹ تیرماه ۱۳۹۹، با موضوع «اقتصاد اسلامی در اندیشه شهید صدر» و با اجرای محمد مهدی ابراهیمی نصر از شبکه چهارم سیما پخش گردید. در این برنامه، «دکتر محمد جواد توکلی»، استاد اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و «دکتر سید احسان خاندوزی»، عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی و عضو مجلس شورای اسلامی به عنوان میهمان و کارشناس حضور داشتند.

«کتاب اقتصادنا اثر شهید سید محمد باقر صدر نخستین اثر منسجم پیرامون اقتصاد اسلامی است. اما آیا می‌توان او را پدر اقتصاد اسلامی دانست؟» این مقدمه‌ای بود که از زبان محمد مهدی ابراهیمی نصر در ابتدای برنامه بیان شد. مجری برنامه در اولین پرسش خود از دکتر خاندوزی، پرسید: «اساساً بحث اقتصاد اسلامی از کجا آغاز شد؟»

این عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی بحث خود را با تغییر مناسبات منطقه‌ای در خاورمیانه و مستقل شدن کشورهای پس از جنگ جهانی دوم آغاز کرد و بیان داشت: «بعد از پایان جنگ دوم جهانی جریان‌های اسلامی در کشورهای مختلف انرژی متراکمی که بعد از دوره استعماری به شکل یکپارچه‌ای امکان بروز و ظهورش را پیدا نکرده بود در آن دهه ظهور جدی پیدا کرد و این جریان استقلال طلبانه و مسلط شدن ملت‌های منطقه بر سرنوشت خودشان و جغرافیای جدیدی که شکل گرفته بود، همزمان بود با حمله فکری، اندیشه‌ای و تمدنی وسیعی که از سمت غرب به کشورهای آسیایی و مسلمان و آفریقا و آمریکای جنوبی وجود داشت. زمانه‌ی نبردی بود که اردوگاه فکری، سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری در برابر اردوگاه کمونیسم این تقابل را ایجاد کرده بود که کشورهای مسلمان اگر می‌خواهند مستقل باشند چاره‌ای جز وابستگی به یکی از این دو اردوگاه فکری ندارند.»

دکتر خاندوزی در ادامه پاسخ به پرسش فوق، بحث تلاش برای یافتن هویت متمایز از سوی مسلمانان را پیش کشید و تصریح کرد: «در این میانه بود که متفکران مسلمان که مسئولیت اجتماعی بیشتری احساس می‌کردند، به‌ناچار تلاش‌هایی را شروع کردند برای اینکه جوامع اسلامی استقلال یافته به دنبال هویت متمایز در مناقشه بین لیبرالیسم (سرمایه‌داری) و مارکسیسم و سوسیالیسم و به دنبال راه میانه‌ای بگردند. تلاشی که مرحوم شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر انجام داد، در چنین بستر اجتماعی و تمدنی قابل فهم است. ایشان با نگارش کتاب اقتصادنا، درحالی‌که خودشان هنوز به ۳۰ سالگی نرسیده بودند

و درس ناخوانده علوم جدید و آکادمیک محسوب می‌شدند، به ناگاه موجی از حرکت‌های فکری و اندیشه‌ای را در حوزه اقتصاد اسلامی دامن زدند و به‌عنوان کسی که مبداء و مؤسس جریان فکری اقتصاد اسلامی محسوب می‌شد توانست با نگارش کتاب اقتصادنا، سایر اندیشمندان حوزه اقتصاد اسلامی را تا حد زیادی تشویق و تحریک کند برای اینکه ورود پیدا کنند و کتاب هم بر اساس اینکه مکتب اقتصادی اسلام چه نسبتی با مکتب اقتصادی سوسیالیسم و مارکسیسم از یک سو و اقتصاد سرمایه‌داری از سوی دیگر دارد، نگارش پیدا کرده است. در بین جوامع اسلامی هم که تشنه پاسخی بودند برای اینکه بینند هویت اسلامی آن‌ها چه رنگ و بویی در اقتصاد خواهد داشت، به نظر می‌رسد که در بستر چنین تحولاتی می‌شود نقش بی‌بدیل و مؤثر و جریان‌ساز شهید صدر را در حوزه اقتصاد اسلامی تبیین کرد.»

ابراهیمی نصر، مجری برنامه مصیر دومین سؤال را از دکتر توکلی این‌گونه مطرح کرد: «پیش از شهید صدر، نظریات اقتصاد اسلامی (در همان محدوده زمانی) توسط شخصیت‌های دیگر به شکل مدون صورت گرفته بود؟ یا اقتصادنا اولین کتاب مدون شده در مورد اقتصاد اسلامی است؟»

دکتر توکلی پیش از ارائه توضیحات خود به این نکته اشاره کرد که ظهور اسلام منشأ تولد اندیشه اقتصاد اسلامی است



این استاد اقتصاد در ادامه توضیحاتش، گفت: «شهید صدر جلد اول کتاب اقتصادنا را حدود ۱۹۶۱-۱۹۶۲م نوشته است. اینجا زمانی است که در عراق ظاهراً یک تقابل اندیشه‌ای وجود داشته و تمایلاتی به سوسیالیسم در جامعه عراقی وجود داشته و لذا شهید صدر اندیشه اقتصاد اسلامی را به صورت سیستمی عرضه می‌کند. قبل از شهید صدر رگه‌هایی از عرضه اندیشه اقتصاد اسلامی را داریم. مثلاً در حدود ۱۹۰۰م جریان علمای عصر قاجار را داریم که مقابل استعمار انگلیس بلند می‌شوند، مثل آفانجفی و آن داستان معروف بیانیه علمای اصفهان که مصرف کالای خارجی را تحریم می‌کنند. اما از سال ۱۹۰۰م تا ۱۹۶۰م یک افولی اتفاق می‌افتد که یک مقدار دلایل سیاسی است. چون بعد از اینکه انگلستان کل مناطق ایران را گرفت عملاً نهضت علما هم که می‌شود گفت یک نوع نهضت اقتصاد مقاومتی یا ملی‌گرایی اقتصادی بود، از بین رفت. شهید صدر با یک فاصله ۴۰-۵۰ ساله اینجا ظهور می‌کند و نگاه سیستمی دارد».

دکتر توکلی همچنین اشاره‌ای به ویژگی نگرش شهید صدر داشت و در راستای توضیح این نگرش تصریح کرد: «آنچه که ما می‌توانیم راجع به شهید صدر بگوییم و آنچه که ایشان را از اندیشمندان قبلی متمایز می‌کند این است که یک نگاه مکتبی به اقتصاد اسلامی دارد. یعنی اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب بدیل برای اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم مطرح می‌کند. شهید صدر تنها مسلمانی است که مارک بلاگ^۲ در یکی از آثارش به نام «اقتصاددانان بزرگ

و سپس بیان داشت: «برای اینکه نقش شهید صدر به عنوان [پایه‌گذار] اقتصاد اسلامی مشخص بشود، باید یک نگاه تاریخی داشته باشیم. اسلام اوایل قرن هفتم میلادی ظهور کرد. می‌شود گفت که بعد از سال ۵۰۰م. یک دوره‌ای را داریم که حضرت آقا اسمش را گذاشتند انسان ۲۵۰ ساله؛ یعنی دوره ظهور اسلام و پیامبر اعظم (ص) و ائمه تا سال حدود ۸۷۰م. این دوره‌ای است که شومپیتر^۱ از آن یاد می‌کند به نام یک شکاف اندیشه‌ای. می‌گوید در قرون وسطی هیچ اندیشه‌ای وجود نداشته است. خیلی از متفکران قرون وسطی گفته‌اند که اتفاقاً این دوران، دوران افول اندیشه‌های غربی بوده که آن اندیشه‌هایی که در یونان باستان بود افول کرده بود، به خصوص اندیشه‌های اقتصادی، و لذا هیچ اندیشه‌ای نبود. اینجا بحث اندیشه اقتصاد اسلامی عملاً متولد شد. به نظر می‌رسد که تا حدود سال ۱۵۰۰م یک نوع افول به تدریج در ارائه اندیشه اقتصاد اسلامی با توجه به اقتضائات اتفاق می‌افتد و از سال ۱۵۰۰م به بعد رنسانس اتفاق می‌افتد و حدود ۱۷۷۶م به بعد مکتب کلاسیک را داریم که آدام اسمیت^۳ و مکاتب اقتصادی پشت سر هم می‌آیند و این تقابل‌های فکری بین سرمایه‌داری و مارکسیسم به وجود می‌آید، انقلاب صنعتی و مشکلات عدالت هم اتفاق می‌افتد، از طرف دیگر سوسیالیست‌های تخیلی مقابل سرمایه‌داری بحث می‌کنند و می‌رسد به زمانی که اواسط قرن ۲۰ باشد».

جهان: شرح حال، افکار و آثار ۲۲۰ اقتصاددان بزرگ جهان»، به عنوان یک متفکر اقتصادی از آن یاد کرده است. این نکته هم خیلی مغفول مانده که ما شهید صدر را خیلی خوب نتوانستیم در داخل و خارج معرفی کنیم. وقتی آثار ایشان را بررسی و قبل و بعد از شهید صدر را نیز مقایسه می‌کنیم، انگار شهید صدر و ظهورش در تاریخ اندیشه اسلامی یک نقطه عطف است، به خصوص اینکه با انقلاب اسلامی هماهنگ شده است».

دکتر احسان خاندوزی در پاسخ به مجری برنامه که پرسیده بود «شهید صدر چه کاری در اندیشه‌ورزی خود انجام داده که ما اسم اقتصاد اسلامی را روی اندیشه شهید صدر می‌گذاریم؟» بیان داشت: «در حوزه اقتصاد اسلامی نیازمند به دودسته دستاوردها بودیم تا بتوانیم بگوییم اقتصاد اسلامی هویتی برای خودش دارد: یک، دستاوردهای سلبی و نقدی؛ و دو، دستاوردهای ایجابی و تولیدی که اختصاص پیدا کند به تفکر اقتصاد اسلامی. شهید صدر هم صاحب یک ذهن نقاد و جوال در همه حوزه‌ها بود و هم اینکه یک ذهن خلاق مولد که مبدع حرف‌های نو، تألیف‌ها و تلفیق‌های سازنده بود و توانایی کنار هم نشان دادن عناصر به ظاهر سنتی را داشت.

دکتر توکلی: «آنچه که ما می‌توانیم راجع به شهید صدر بگوییم و آنچه که ایشان را از اندیشمندان قبلی متمایز می‌کند این است که یک نگاه مکتبی به اقتصاد اسلامی دارد. یعنی اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب بدیل برای اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم مطرح می‌کند.»

ثمره تلفیق این دو خودش را در اقتصادنا این‌طور نشان داد که ایشان هم توانست یک نقد جدی و اساسی و درعین حال کاملاً عالمانه نسبت به اقتصاد مارکسیستی داشته باشد و همین قاعده را در خصوص سرمایه‌داری نیز پیاده کردند. به جهت اینکه در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م کشورهای خاورمیانه و عراق و سوریه‌ی تازه مستقل شده از امپراتوری عثمانی و تعدادی از کشورهای متأثر از جریان‌های چپ بودند و بحث تحول و برادری و عدالت خواهی را آن‌ها داشتند از جریان‌های اسلامی می‌ربودند و به نام خودشان مصادره می‌کردند؛ در چنین زمانه‌ای شهید صدر نقد اساسی خودشان را بیان کردند».

عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی در ادامه ضمن اشاره به تولید نقدهای ایجابی توسط شهید صدر در مورد مذهب اقتصاد اسلامی و مشخص کردن تمایز بین مذهب و علم، تصریح کرد: «شهید صدر

در واقع حساب علم اقتصاد را از نظام اقتصاد سرمایه‌داری جدا کردند؛ مقوله‌ای که تا دهه‌ها بعد می‌دیدیم خیلی‌ها در ایران همچنان متوجه این مسئله نیستند و ایرادات را به هر دو تعمیم می‌دهند. همچنین شهید صدر وظیفه پژوهشگران اقتصاد اسلامی را کشف آن زیربناهای اقتصاد اسلامی معرفی کردند. ایشان هم به جهت نوع نگاه و هم به جهت روش و متمدن و هم به جهت دستاوردهایی که با غواصی در عمق این مباحث با خودشان آوردند، می‌شود گفت حقاً و انصافاً ایشان پدر و بنیان‌گذار اقتصاد اسلامی بود».

محمد مهدی ابراهیمی نصر در میانه‌ی برنامه این سؤال را مطرح کرد که: «آیا در کتاب اقتصادنا، شهید صدر معتقدند که اقتصاد اسلامی یک علم است؟ یعنی ما یک اقتصاد اسلامی داریم؟ یا مانند توصیه‌هایی است که اسلام برای همه موارد مطرح کرده است؟»

دکتر توکلی در پاسخ به این پرسش ضمن اشاره به این نکته که یکی از بحث‌های چالشی که در مورد شهید صدر و اندیشه ایشان مطرح شده همین تفکیکی است که ایشان بین مذهب اقتصادی و علم اقتصاد مطرح می‌کنند، بیان داشت: «ایشان این ادعا را مطرح می‌کنند که اقتصاد اسلامی اصالتاً و اولاً یک نوع مکتب اقتصادی است. وقتی ایشان مکتب را تعریف می‌کنند، می‌گویند مکتب اقتصادی اسلام راه و روشی است که اسلام می‌خواهد زندگی اقتصادی را بر



■ دکتر محمد جواد توکلی



■ دکتر سید احسان خاندوزی

یک، چارچوب‌ها و ساختارهای نهادی و ابعاد ارزشی است که می‌شود گفت مشابه اقتصاد هنجاری است. این‌ها وقتی پیاده شد می‌توانیم تحلیل رفتاری و کارکردی داشته باشیم. بر اساس این می‌توان نظریه رفتار مسلمان یا نظریه رفتار تولیدکننده مسلمان داشت. این تحلیل فضا را برای تولید دانش اقتصاد اسلامی آماده می‌کند. در نهایت شهید صدر یک سری قوانین اجرایی را مطرح می‌کند و می‌گوید اقتصاد جامعه اسلامی باید بر اساس این قواعد اجرا بشود. اگر برخی از قواعد را دقیق بخوانیم، می‌بینیم که ما در اقتصاد خودمان نتوانستیم این‌ها را اجرایی کنیم. مثلاً شهید صدر می‌گوید تولید مبتنی بر سفته‌بازی را باید در اقتصاد اسلامی حذف کنیم، یعنی فاصله بین تولید و مصرف باید به کمترین حد ممکن برسد. در حالی که در اقتصاد کشور خودمان، قسمت سفته‌بازی و دلالی معضلی برای اقتصادمان شده است».

پس از توضیحات دکتر توکلی، مجری برنامه از دکتر خاندوزی خواست تا ایشان گام‌های تحقق اقتصاد اسلامی از منظر شهید صدر را تبیین کنند. دکتر خاندوزی در همین زمینه بیان داشت: «شهید صدر شش مرحله برای عملیات کشف مکتب می‌شمارند: ابتدا از مرحله طرح سؤال مکتبی شروع می‌شود که اساساً ما در مکتب یا مذهب اقتصادی اسلام به چه پرسش‌هایی باید پاسخ بدهیم تا بتوانیم تنظیم حیات و رفع مشکلات اقتصادی جامعه را انجام بدهیم؟ در مرحله دوم احکام اجتهادی اقتصادی مرتبط با آن پرسش را باید گردآوری کنیم. مرحله سوم گزینش احکام دارای سبقه مکتبی است که این از نوآوری‌های شهید صدر است. مرحله چهارم هماهنگ کردن مجموعه احکام با همدیگر است؛ یعنی وقتی احکام در حوزه کار، مالیات، بانکداری و... را کنار هم قرار دادیم بتوانیم به یک مجموعه هماهنگ برسیم. در مرحله پنجم استنباط گزاره اصلی و زیربنایی بر این اساس انجام می‌شود. آخرین مرحله هم عبارت است از انتخاب کارآمدترین نظام اقتصادی؛ مبتنی بر این زیربناها باید وارد مرحله

اساس اقتضانات عدالت سامان بدهد. این یکی از نکات محوری است که شهید صدر در دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰م عدالت اقتصادی را طرح می‌کند و می‌گوید محور مدیریت اقتصاد جامعه باید عدالت باشد. شهید صدر این تفکیک را مطرح کرده و می‌گوید اگر می‌خواهید در آیات و روایات به دنبال قانون عرضه و تقاضا بگردید، این رسالت قرآن روایات نیست. ایشان می‌گوید مکتب یا مذهب اقتصادی وقتی در جامعه اجرا و پیاده شد یا وقتی اجرا بشود، می‌تواند فضا را برای تولید علم اقتصاد اسلامی فراهم کند».

این استاد اقتصاد توضیحات خود را با اشاره به اینکه شهید صدر اصول اقتصاد اسلامی را روی سه مورد: «مالکیت مزدوج»، «آزادی در کادر محدود» و «عدالت اجتماعی» تحلیل می‌کند، تصریح کرد: «ابتدا باید بر اساس اندیشه‌های اسلام در حوزه عدالت و بر اساس موضوع، ساختارهای نهادی مورد نیاز را ایجاد کنیم؛ مثلاً ساختار حقوق مالکیت را ایجاد کنیم؛ بر اساس همین اندیشه‌ای که شهید صدر مطرح می‌کند و می‌گوید مبنایش، مبنای مالکیت حقیقی خداوند است و بعد در ذیل این مالکیت خداوند، مالکیت اعتباری را ترسیم می‌کند. ساختارهای دیگری مثل نظام بانکی و مالیاتی و این‌ها تعریف می‌شود و بر این اساس شهید صدر می‌گوید ما می‌توانیم یک دانش اقتصاد اسلامی داشته باشیم. ایده‌ای که شهید صدر مطرح می‌کند این است که اقتصاد اسلامی دو بخش دارد:

نظام‌سازی اقتصادی بشویم. این نظام باید بتواند آن قواعد مکتبی برای تحقق عدالت را محقق کند».

آخرین سؤالی که مجری برنامه مصیر از دکتر توکلی پرسید این بود که «نظریه بانکی شهید صدر، چه تفاوتی با این نظام بانکداری بدون ربا - که در کشور ما هم اجرا می‌شود - دارد؟»

استاد اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) در پاسخ، ضمن اشاره به اینکه شهید صدر اعتقاد داشتند دو نوع بانک می‌توانیم داشته باشیم: یک بانک در جامعه‌ای که بقیه شئونش غیراسلامی است (حتی ممکن است اسم آن کشور هم اسلامی باشد)؛ و یک بانک هم در جامعه‌ای که همه شئونش (نظام بیمه، مالی، فرهنگی و سیاسی) اسلامی است، بیان داشت: «چیزی که شهید صدر عمدتاً مطرح کرده در مورد بانک در جامعه‌ای است که کل شئون اسلام در آن اجرایی نشده است. اگر بگوییم از شهید صدر الگوی بانکداری اسلامی را اقتباس کرده‌ایم، در واقع ایده‌ای را اقتباس کرده‌ایم که شهید صدر برای جامعه اسلامی ارائه نکرده است. ادعای شهید صدر هم این نیست که «البنک اللاربوی» را برای کشور ایران که قاعدتاً ادعا می‌کند همه شئونش اسلامی است، نوشته است.

شهید صدر در یکی از قاعده‌هایی که در این کتاب مطرح کرده، می‌گوید اگر به صاحب سرمایه سود تضمین شده پرداخت شود، بر اساس قوانین اسلامی و دو روایت صحیحی که نقل می‌کنند، می‌گویند اصلاً این چنین پول‌دانی باطل است. این را می‌توانیم با سیستم بانکداری در جمهوری اسلامی مقایسه کنیم. سود علی‌الحساب در قوانین و قواعد بانکداری ما نبوده، بعداً با فاصله‌ای وارد نظام بانکی شد تا جذابیتش زیاد شود و این سود علی‌الحساب بعداً تبدیل شد به یک سود قطعی. الگویی که من از خواندن کتاب «الاسلام یقود الحیاه» می‌فهمم، همان الگوی «PLS» است؛ یعنی مشارکت در سود و زبانی که بسیاری از متفکران اصلی به خصوص در فضای زبان انگلیسی این را نوشتند. بانکداری اسلامی یعنی نباید به صاحب سرمایه سود قطعی تعلق بگیرد. اصلاً عمده‌ی برتری نظام بانکداری اسلامی همین است که می‌گویند این‌گونه نیست که بانک مجبور شود سود قطعی به سپرده‌گذارها بدهد و در بخش واقعی رکود و تورم وجود داشته باشد. چطور ممکن است که نظام بانکی این قدر خوب محاسبه می‌کند و دقیقاً متوجه می‌شود که ۱۸ درصد است؟ اگر الان وضعیت بانک‌ها را ببینیم متأسفانه یک رقابتی در سود علی‌الحساب پیدا شده است. این در واقع عدول از ایده شهید صدر است. یعنی ما نه تنها رویکرد شهید صدر را اجرا نکردیم، بلکه یک جاهایی از آن رویکرد عدول کردیم».

ابراهیمی‌نصر در آخرین پرسش از دکتر خاندوزی این سؤال را مطرح کرد که «یکی از بحث‌های مطرح در اقتصاد - که اسلامی و چه غیراسلامی - بحث بانکداری است. یکی از تعریض‌هایی که به شهید صدر زده می‌شود این است که نظام فعلی بانکداری بدون ربا ما که خیلی به آن انتقاد وارد است، حاصل اندیشه اقتصادی شهید صدر است. این واقعیت دارد؟»

دکتر خاندوزی ضمن تهمت خواندن این مسئله در خصوص شهید صدر تصریح کرد: «شهید صدر وجه ممیزه‌اش این است که نگاهش خیلی نظام‌واره است و اساساً تفاوت ایشان با بسیاری از فقهای بزرگ این است که ایشان خیلی سیستمی مسئله را تحلیل می‌کند و به تمام ابعاد و اجزاء آن سیستم اهمیت می‌دهد. ما در بانکداری خودمان این‌گونه عمل نکردیم؛ یعنی نظام بانکداری ما در کنار بقیه ابعاد اقتصاد اسلامی ما - در حوزه مالیات، بودجه، درآمدهای نفت و... - حاصل هیچ نظام‌واره‌ای نسبت به اقتصاد اسلامی نیست. در واقع این‌گونه نیست که رویکرد مشخصی از اقتصاد اسلامی را انتخاب کرده باشیم، چه از شهید صدر و چه از شهید مطهری یا دیگران، و مبتنی بر آن نگاه نظامات مالی، بانکی و... خودمان را تنظیم کرده باشیم».*

پی‌نوشت

۱. Joseph Schumpeter.

۲. Adam Smith.

۳. Mark Blaug.



گزارشی از ماهیت و هویت اندیشه‌ای علم اقتصاد اسلامی

تبیین نسبت اسلام و اقتصاد

(۲) منظور از علم اقتصاد مکتب اقتصاد و نظام اقتصاد
(۳) تبعات پذیرش نظام اقتصادی، علم اقتصاد اسلامی و مکتب اقتصادی.

مجری برنامه، بخش ابتدایی را با صحبت‌های حجت‌الاسلام والمسلمین رضایی آغاز نمود:

ایشان که عضو هیئت علمی دانشگاه مفید هستند، ابتدا در خصوص طرح و پیگیری چنین موضوعاتی ابراز خشنودی داشتند و از تمامی فعالان این عرصه تشکر و قدردانی کردند و سپس بحث خود را با عنوان آمیخته‌ها و تجربیات چند ساله در محضر اساتید و کلاس‌های اقتصاد شروع کردند، و بیان داشت: «اسلام و اقتصاد مسأله بسیار مهمی است و حال منظورمان از اسلام و اقتصاد چیست و اگر مسأله اسلام مدنظر ما مجموعه معارف اسلامی باشد که به تعبیر ساده در

اولین نشست از سلسله نشست‌های علم اقتصاد با موضوع نسبت اسلام و اقتصاد در خبرگزاری حوزه و در اسفندماه ۱۳۹۹ برگزار شد که در نشست مذکور، حجج‌الاسلام والمسلمین معصومی‌نیا، رضایی و خسروپناه به‌عنوان مهمان و کارشناس حضور داشتند. سه محور اساسی و عمده بحث که در این نشست به آن‌ها پرداخته شد عبارتند از:

(۱) راستای نسبت اسلام و اقتصاد، با عنوان چرایی طرح موضوع اسلام و اقتصاد

کتاب سنت که از سوی خداوند متعال توسط پیامبر گرامی اسلام و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده است، به نوعی می‌توان راجع به آن صحبت کرد و اگر منظور علم خاصی، مثلاً فلسفه اسلامی یا فقه یا کلام باشد، ممکن است تعبیرهای دیگری داشته باشد.»

حجت الاسلام والمسلمین رضایی در ادامه با طرح این سؤال که دین اسلام در این زمینه چگونه می‌اندیشد، صحبت خود را ادامه دادند: «منظور از اقتصاد؛ یعنی حقوق اقتصادی، بحث‌های فلسفی مبنایی و حقوق اسلامی که اصل چرایی زندگی را مطرح می‌کند، بنابراین وقتی بحث اقتصاد را مطرح می‌کنیم گاهی احکام اقتصادی و فلسفه اساسی زندگی و گاهی مسائل علمی مطرح است. در قرن نوزدهم و زمانی که ماکس دیدگاه سوسیالیسم را پایه‌گذاری کرد پایه‌های بحث‌ها و مکاتب اقتصادی نیز شکل گرفت؛ اما در قرن بیستم این مسأله به اوج خود رسید، چندی بعد بحثی مطرح شد به عنوان مکتب اقتصادی که در بین بحث‌های اسلامی این مسأله با نوشته‌ای از شهید صدر جلوه پیدا کرد.»

در ادامه نشست حجت الاسلام والمسلمین خسروپناه ضمن تشکر از خبرگزاری حوزه که ترتیب برگزاری این جلسه را دادند، درخواست ادامه این نشست‌ها با عناوین مطرحی، همچون نسبت علم و دین که یکی از بحث‌های بسیار جدی است را داشتند و این استاد فقیه حوزه و دانشگاه در ابتدای صحبت‌هایشان درباره چرایی بحث نسبت اسلام و اقتصاد جملاتی را بیان کردند و فرمودند: «تنها بحث نسبت اقتصاد و اسلام اهمیت ندارد بلکه نسبت اسلام و سیاست، نسبت اسلام و رسانه، نسبت اسلام و فرهنگ و به تعبیری مباحث علوم انسانی و علوم هنری از بحث‌هایی است که باید نسبت آن‌ها با اسلام دیده شود و فقط بحث اقتصاد نیست.

نکته‌ی حائز اهمیت این است که ما یک سری مبانی کلامی اقتصاد داریم که این مبانی کلامی اگر درست تبیین شود نسبت اسلام و اقتصاد هم تبیین خواهد شد، اصل اول مبانی کلامی، اقتصاد توحید در ربوبیت است، توحیدی که اسلام معرفی می‌کند تنها توحید ذاتی و توحید صفاتی نیست، بلکه توحید در خالقیت را شامل می‌شود که توحید ربوبیت تکوینی و هم چنین تشریحی می‌باشد، اصل دوم اصل خاتمیت نبی‌گرامی اسلام (ص) است انسان در نسبت سعادت دنیا و آخرت باید از پیامبر الهی، حضرت رسول الله (ص) پیروی کند.

سومین اصل، اصل جامعیت اسلام است؛ یعنی اسلام فقط رابطه انسان با خدا را بیان نکرده، بلکه رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خود، رابطه انسان با طبیعت، رابطه انسان با جامعه، رابطه انسان با ماورای طبیعت و رابطه انسان با ملکوت را بیان کرده است که تماماً عناصر و اجزای جامعیت اسلام می‌باشند. یکی از

بخش‌های رابطه انسان با جامعه رابطه انسان با اقتصاد است، بنابراین مبنای اسلام که توحید در ربوبیت و از جامعیت قرآن برخوردار است، به روابط انسان با اقتصاد نیز پرداخته است. اگر به قرآن تمثل کنیم، آیات فراوانی در باب اقتصاد در تولید و مصرف خواهیم داشت. اصل و مبنای کلامی دیگر، جاودانگی اسلام است و این طور نیست که بگوییم احکام الهی که احکام اجتماعی و اقتصادی دارد، مربوط به انسان‌های صدر اسلام است و تاریخ مصرف آن تمام شده؛ خیر این توصیه‌ها، آموزه‌ها، ارزش‌ها و احکام و توصیف‌های اقتصادی در قرآن برای سعادت انسان بیان شده است، بنابراین اگر بخواهیم اسلام و اقتصاد را تبیین کنیم یکی از راه‌های آن مبانی کلامی اسلام است.»

در ادامه بحث حجت الاسلام والمسلمین خسروپناه با طرح سؤالی با عنوان ساحت‌های اقتصاد و بخش‌های آن، اجازه خواستند تا در بخش بعدی بتوانند به‌طور دقیق و موشکافانه نسبت اسلام و اقتصاد را توصیف کنند.

پس از توضیحات حجت الاسلام والمسلمین خسروپناه، مجری برنامه از ایشان خواست تا در مورد چرایی داغ شدن بحث اسلام و اقتصاد در این دوره توضیحاتی را بفرمایند.

حجت الاسلام والمسلمین خسروپناه در این زمینه بیان داشتند: «چند عامل در جامعه ما وجود دارد که یکی از آن‌ها طرح یک مسأله چالش برانگیز است که باعث



■ حجت‌الاسلام معصومی نیا ■ حجت‌الاسلام خسروپناه ■ حجت‌الاسلام رضایی

عرصه‌ها، همچون اقتصاد جنبه امضایی دارد و تأسیس ندارد، من در مورد دوم دو نکته عرض می‌کنم؛ یک جواب نقضی و یک جواب حقیقی. جواب نقض این است که به‌عنوان مثال مگر اخلاقیات، فطری انسان نیست؟ پس انسان به مقتضای فطرتش می‌فهمد، در نتیجه به دلیل فهمی که انسان‌ها دارند، اسلام مملو از آموزه‌های اخلاقی است؛ اما مسأله این است که انسان دچار خطا می‌شود؛ یعنی در رابطه عقل و دین؛ اول، عقل ما دچار خطای جدی می‌شود، دوم، احکام عقلی که یقین داریم به صحت و سوم اینکه احکام عقلی که عقلاً در مورد آن اختلافات بسیاری دارند؛ اما سؤال این است که کدام درست و کدام نادرست است. اسلام در تمامی شئون عقل انسان را هدایت می‌کند و جایی که عقل اشتباه می‌کند، یادآور می‌شود و جایی که درست حرکت می‌کند، آن را تأیید می‌کند.

اسلام سیستم اقتصادی جامعی دارد، به‌گونه‌ای که حتی می‌تواند نظام اقتصادی حاکم بر دنیا را دگرگون کند، بنابراین اسلام دین جامعی است و جامعیت اسلامی؛ یعنی اسلام در تمامی شئون، هدایت انسان را به عهده گرفته است و عقل انسان و عقلاً هم خطا می‌کنند و دین هدایت‌گر این دو است، پس انسان در تمامی شئون در اقتصاد، فرهنگ، تربیت و در سایر عرصه‌ها دچار خطاهای جدی می‌شود و اسلام بشر را هدایت می‌کند.

در ادامه صحبت حجت‌الاسلام و المسلمین معصومی نیا در مورد چرایی توجهات منعطف شده به سمت اقتصاد اسلامی فرمودند: «طبق نظر حاج‌آقای خسروپناه که مسأله ناکامی بعضی از دولت‌مردان ما و چهل سالگی انقلاب را فرمودند، من این نکته را در ادامه فرمایشات ایشان اضافه و تأکید می‌کنم که در نظام جمهوری اسلامی ما در عرصه‌های مختلف، موفقیت‌های بسیار خوبی داشتیم؛ ولی در یک سری از عرصه‌ها از آموزه‌های دینی فاصله گرفته‌ایم، متأسفانه از اوایل انقلاب در عرصه اقتصاد، نظام اقتصادی اسلامی در سیاست‌گذاری نظام وجود نداشت؛ ولی خدا را شکر در زمینه‌ی قانون اساسی تلاش شده و اصول و

می‌شود این مسأله در ذهن عموم و خواص مردم و رسانه‌ها نیز مطرح شود ولی عامل مهم‌تر این است که در این چند سال دولت‌مردان ما در حوزه اقتصاد نه تنها موفق نبوده‌اند، بلکه بسیار ناکام بوده‌اند که اگر سیاست‌گذاری و فعالیت‌های اقتصادی دولت‌مردان ما موفق بود، ثبات اقتصادی داشتیم و بحث اسلام و اقتصاد تا این حد داغ نمی‌شد.»

مجری محترم پس از صحبت‌های استاد خسروپناه، در مورد تبعات پذیرش مکاتب از حجت‌الاسلام و المسلمین معصومی نیا سؤال فرمودند که این فقید بزرگوار و عضو هیات علمی دانشگاه خوارزمی ضمن تشکر و قدردانی بابت برگزاری این نشست در تکمیل فرمایشات استاد رضایی و خسروپناه بحث خود را این‌گونه آغاز فرمودند: «جامعیت اسلام؛ یعنی اینکه اسلام در مقابل دین‌هایی که بیشتر سبقه اخروی انسان را مد نظر قرار دادند که منظور همان دین‌های تحریف شده، مثل یهودیت است در مقابل اسلام که یک دین جامعی است و دینی است که علاقه دارد، انسان در تمام جنبه‌ها خوب زندگی کند و زندگی خوبی داشته باشد. ما روایات متعددی داریم درباره زمان حکومت امام زمان «علیه السلام» که مردم کمال تنعم را پیدا می‌کنند به‌گونه‌ای که هیچ نیازمندی باقی نمی‌ماند، از طرفی بیشترین بهره را از حیات زندگی دنیایی می‌برند، بنابراین اسلام دینی است که همه ابعاد انسان را بر عهده گرفته است و مسأله دوم این است که کسانی که معقدند اسلام در بعضی از

نظریه‌پردازی خوبی صورت گرفته است که به نظر می‌رسد در حال حاضر زمان یک بازنگری جدی است؛ چون از طرفی مردم در مضیقه‌های اقتصادی هستند و از طرفی وقتی نگاه می‌کنیم، متأسفانه اصلاً محور جهت سیاست‌گذاری برنامه‌های کلان و غیرکلان نظام وجود نداشته و الان زمان آن است که به مسیر اصلی برگردیم و به‌طور عملیاتی کار کنیم و بتوانیم مشکل را حل کنیم.»

مجری در دور دوم صحبت‌ها، حجت‌الاسلام و المسلمین رضایی را مخاطب قرار دادند و بیان داشتند: «در طی صحبت‌هایتان راجع به سه محور اصلی، بحث و هم‌چنین اگر نقدی در مورد صحبت سروران عزیز بود، بفرمایید.»

حجت‌الاسلام و المسلمین رضایی صحبت خود را این‌گونه آغاز کردند: «چون در حال حاضر بحث رابطه اسلام و اقتصاد در بُعد علمی هست، اگر بخواهیم وارد بحث اجرایی شویم مقداری مسأله را سخت می‌کند؛ اما نکته‌ای که مطرح می‌باشد، این است که زمانی که از نظر تئوری و نظری به یک جمع‌بندی و سپس اجرامی‌رسیم، یک سری مقدمات و مؤخرات وجود دارد؛ یعنی به سادگی هر امری را نمی‌توان اجرا کرد. اگر فرض کنیم ما اصلاً اسلام نداریم و اگر نگاهی به دنیا بیاندازیم از کشورهایی که سابقه استعماری دارند و بسیاری از حاکمیت‌های نهاد اقتصادی در سطح بین‌الملل در اختیارشان قرار دارد و در بسیاری از کشورهایی که اصلاً بحث اسلام ندارند و مطیع غرب هستند و در همان فاز کار می‌کنند، اقتصادشان موفق نیست و قصد دارند دقیقاً همان راهی را که انگلیس یا آلمان رفته طی کنند؛ ولی نمی‌تواند، چرا؟ چون بخش قابل توجهی از آن به زمینه‌های اجرایی و قدرت مدیریتی که در آن کشور حکومت می‌کند برمی‌گردد.»

حجت‌الاسلام و المسلمین رضایی درباره مشکل اساسی کشور؛ یعنی قاچاق کالا بحث را این‌گونه جمع‌بندی کردند و فرمودند: «مشکل اساسی که در حال حاضر در کشور ما وجود دارد بحث قاچاق است. اکثر افراد معتقدند که بحث قاچاق مشکل دارد و قاچاق غیرقانونی است و باید جلوی آن را بگیریم، همه به ظاهر درست می‌گویند؛ اما چطور در مرز نیروی امنیتی جلوی این روند را بگیرند و چطور داخل گمرک این‌ها را ردیابی کنند؟ این برمی‌گردد به بحث اجرایی.»

متأسفانه در کشور ما ۳۰ درصد قاچاق وجود دارد که این اصلاً ربطی به تئوری اسلام و تئوری سرمایه‌داری و یا تئوری سوسیالیسم ندارد و به توان برمی‌گردد، در بحث توان اجرا باید هر کسی در هر جایی هست از نیروی امنیتی در مرز تا گمرک تا حساب کتاب‌های نابجایی که ممکن است منجر به پول‌شویی شود، تمام نیروی خود را برای حل مشکل قاچاق به کار بگیرند. کشور ما یک کشور خاص هست و در این چند سال شرایط خیلی سخت و سنگینی داشته است و با همین موفقیت‌های نسبی که داشته، توانست خود را سرپا نگه دارد، در حالی

که ما ایده‌آل‌های زیادی داریم و فاصله گرفتن از ایده‌آل‌ها برایمان موضوع سنگینی است، پس بر اساس آن ایده‌آل‌ها کار و تلاش می‌کنیم. اگر ما از هشت ساعت، میانگین یک ساعت بهره‌وری داشته باشیم معلوم است که کشور کار نمی‌کند، در این مورد ژاپنی‌ها از ۸ ساعت ۷ و نیم ساعت و اروپایی‌ها ۶ ساعت بهره‌وری دارند. ما کشورمان را چه در بخش دولتی، چه خصوصی عملاً با هزینه زیاد اداره می‌کنیم که این یک بخش مهمی از بحث عملیاتی مسأله می‌باشد. در زمینه اقتصاد و رابطه آن با اسلام در مورد احکام اقتصادی که در قرآن آمده است بحث ربا، مواردی که مربوط به تجارت است و مربوط به نقش دولت در اقتصاد است مالیات‌هایی که گرفته می‌شود، تأثیر بسیاری در اقتصاد دارد.

یک بحث هم در مورد روش‌های علمی است، در روش‌های علمی اصولاً وقتی روشی مطرح می‌شود، بخش مهمی از آن مبتنی بر تجربه است، ابتدا افراد با استفاده از دیدگاه‌های اخلاقی، فلسفی و اجتماعی که داشته‌اند، در مورد جامعه مفرد و در مورد مسائل اخلاقی حرف داشتند. همان‌طور که آقای آدام استریت درباره سود بیان می‌کند که کسب سود یک کار اخلاقی می‌باشد، طمع داشتن هیچ اشکالی ندارد؛ چون شما تلاش می‌کنید که سود به دست آورید.

سؤال این است آیا این ضرر دارد؟ خیر ضرری ندارد، شما و تک تک افراد جامعه به دنبال سود باشید. بنابراین جامعه دارای

سراسر دنیا مطرح کرده‌اند به یکی از این حوزه‌های شش‌گانه مربوط می‌شود، مثلاً در حوزه فلسفه اقتصاد بعضی از اقتصاددانان مبنای فلسفه‌شان الهیات طبیعی است که کاملاً این مبنا و اقتصاد و نظریه اقتصادشان تأثیرگذار است؛ بعضی از اقتصاددانان مبنای فلسفه‌شان مترالیسم است، بحثی که در زمان قبلی خدمتتان ارائه کردیم مبنای کلامی و در واقع بحث توحید ربوبیت است، فلسفه اقتصاد بحث هستی‌شناسی، بحث معرفت‌شناسی اقتصاد است.

ما یک سری مبانی کلامی اقتصاد داریم که این مبانی کلامی اگر درست تبیین شود نسبت اسلام و اقتصاد هم تبیین خواهد شد. اصل اول مبانی کلامی، اقتصاد توحید در ربوبیت است، توحیدی که اسلام معرفی می‌کند تنها توحید ذاتی و توحید صفاتی نیست، بلکه توحید در خالقیت را شامل می‌شود که توحید ربوبیت تکوینی و هم چنین تشریحی می‌باشد، اصل دوم اصل خاتمیت نبی‌گرامی اسلام (ص) است.

اصول و اهداف اقتصاد که در مکتب اقتصاد بحث می‌شود اصل آزادی، اصل مالکیت، اصل دولت حداقلی و حداکثری، اهداف، عدالت و رفاه که تماماً مربوط به مکتب اقتصاد است، البته در اصلاح صحبت حاج آقای رضایی باید عرض کنم که شهید صدر تعریف مکتب اقتصاد ندارد، بلکه تعبیر مذهب اقتصاد دارد.

شهید صدر با یک روش استقرایی احکام فقهی را بررسی و از آن یک اصول را استخراج کرده است که البته به نظر من روش‌های دیگری هم برای کشف و اصول وجود دارد، احکام اقتصادی که اساتید به خوبی توضیح دادند مربوط به فقه اقتصادی است و البته برای اینکه تبدیل به حقوق اقتصادی شود، فرآیند دیگری نیاز دارد، ارزش اقتصادی که سروران بنده فرمودند در حوزه تولید و مصرف، اخلاق اقتصادی می‌باشد که در ارزش‌های اخلاقی تقسیم‌بندی داریم از شهید صدر که هم با واسطه و هم بدون واسطه بر اقتصاد تأثیر می‌گذارند.

یکی دیگر از شاخه‌های اقتصاد، علم اقتصاد است. علم اقتصاد به دنبال کشف روابط و کنش‌های اقتصادی است که امروزه این علم دو دسته شده است: یک علم اقتصاد و دیگری یک دانش میان‌رشته‌ای تحت عنوان اقتصاد جغرافیایی، اقتصاد زیست‌شناسی، اقتصاد روان‌شناسی، اقتصاد جامعه‌شناسی و مدیریت اقتصاد؛ یعنی حتی مناطق جغرافیایی هستند که پیوند وسیعی با تولید دارد.

بعضی از مناطق پیوند وسیعی با مصرف دارد که تمامی این تحقیقات تجربی می‌باشد؛ ولی نه تجربی محض؛ چون در این حوزه حداقل سه پارادایم توضیح

سود می‌گردد، این یک تفکر است که برای سود انگاری از مبنای اخلاقی برگرفته شده و از طرفی با بحث‌های فلسفی پذیرفته شده است.

کنترل پول چیست؟ راه کنترل نقدینگی چیست؟ باید با مبانی فلسفی و حقوقی که در اسلام داریم و در حوزه اهدافمان در این باره مدل‌سازی کنیم. در چند سال اخیر در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها کارهای بسیار زیادی انجام دادند؛ ولی هم‌چنان تئوری‌ها باید برای اجرا آماده‌تر شوند، بسیاری از مسائلی که ما در کشور به آن مبتلا هستیم اصلاً ارتباطی به بحث اینکه آیا اسلام در فلان مسأله حرفی زده یا خیر ندارد، ما در مدیریت مشکلات بسیاری داریم، وقتی می‌گوییم مدیریت، کاری به مدیریت امروز و دیروز نداریم اصولاً ما می‌توانیم از توان افراد بهینه استفاده کنیم تا خطاهایمان کم شود.»

حجت الاسلام و المسلمین خسروپناه ضمن عرض خسته نباشید و تشکر بابت تجربیات خوبی که دوستان در اختیارمان قرار دادند، ایشان صحبت خود را با تکمیل نکات قبلی شروع کردند: «اول اینکه وقتی از اقتصاد صحبت می‌کنیم در واقع علوم اقتصادی و دیسپلین‌های اقتصادی مطرح است. حداقل شش عنوان مطرح است که باید جدا از هم دیده شود؛ (۱) اصطلاح فلسفه اقتصاد (۲) اصطلاح مکتب اقتصاد (۳) اصطلاح فقه اقتصاد و حقوق اقتصاد (۴) اصطلاح اخلاق اقتصاد (۵) علم اقتصاد (۶) نظام اقتصاد.

تمامی تئوری‌هایی که اقتصاددانان در

علوم انسانی وجود دارد؛ پارادایم تبیینی، تفسیری و انتقادی که زیرمجموعه آن پارادایم‌های زیادی وجود دارد که امروزه دیگر به تجربی محض قائل نیستند و با استفاده از روش‌های علم اقتصادی، همچون رابطه عرضه و تقاضا، رابطه تابع مصرف فریدمن به موضوع پرداخته می‌شود. نظام اقتصاد؛ نظام جایی به معنای ساجکتیو و زمانی به معنای آبیجکتیو است؛ ساجکتیو به معنای مجموعه گزاره‌های نظام‌مند ذهنی و تئوریک که بر خارج تأثیرگذار است؛ ولی زمانی که نظام جنبه آبیجکتیو و عینی دارد؛ یعنی ساختارهای عینی.

اسلام و اقتصاد؛ چه قرآن و سنت و چه علوم اسلامی، زمانی که می‌گوییم نسبت اقتصاد به اسلام باید بینیم نسبت اقتصاد با منابع اسلامی است یا نسبت اقتصاد با علوم اسلامی و اگر هر دو را هم استفاده کنیم اشکالی ندارد. ما فلسفه اقتصاد اسلامی داریم، مکتب اقتصاد اسلامی داریم، فقه اقتصاد اسلامی داریم، اخلاق و اقتصاد اسلامی داریم؛ اما علم اقتصاد را طبیعتاً باید با استفاده از علوم تجربی و عقلی به دست بیاوریم، درحالی که مبانی ما در اسلام داریم بر علم اقتصاد تأثیرگذار است، وقتی هم که از اقتصاد اسلامی صحبت می‌کنیم فقط اقتصاد نقلی نیست؛ ما اخباری نیستیم، هم اصولی هستیم و هم عقلی و حکمی؛ یعنی اقتصادی که ما به عنوان اقتصاد اسلام داریم هم از نقل دین و هم از عقل استفاده می‌کند، حتی از تجربه هم باید کمک بگیرد؛ لذا این یک مبنای معرفت‌شناختی مهم است.

نکته سوم که باید عرض کنم این است که حکومت اسلامی ما وزارت اقتصاد و دارایی دارد، وزارت بازرگانی و وزارت‌های مربوط به حوزه اقتصاد دارد ولی با همه این‌ها ما حکمرانی اقتصادی نداریم. کشور ما از فقدان حکمران اقتصادی رنج می‌برد. حکمرانی اقتصادی؛ یعنی پیوند سیاست‌ها و قوانین و ساختارها، همان‌طور که استاد رضایی فرمودند، ما همه معتقدیم که قاچاق بد است؛



در واقع این نتیجه ضعف در مدیریت است؛ چون ما حکمرانی اقتصادی نداریم و اراده همه‌جانبه‌ای وجود ندارد که در مقابل اختاپوس‌های اقتصادی قد علم کند، مثلاً یک اختاپوس، کنترل روغن کشور زیر دستش است و کاری می‌کند که تمام شرکت‌های تولیدی روغن در داخل ورشکست شوند، لذا اگر بخواهیم واقعاً وضعیت آشفته اقتصادی و بی‌ثباتی کشور را حل کنیم باید یک قرارگاه حکمرانی اقتصادی داشته باشیم. موضوع غیر قابل انکار در کشور ما بحث ۳۰ درصدی تحریم‌هاست ولی ۷۰ درصد مشکل ضعف در حکمرانی است.

یعنی سیاست‌های اقتصاد مقاومتی که مقام معظم رهبری در این باره اعلام فرمودند، باید متناسب با سیاست‌ها و قوانین، ساختار و شکل بگیرد و زمانی که این ساختارها شکل بگیرد، آیا می‌توان در مقابل این اختاپوس‌ها و قاچاق‌چیان امکان مقاومتی نداشته باشیم؟ خیر این چنین نیست و به راحتی می‌توان با آن‌ها مقابله کرد و یک نظام سلامت نسبی اقتصادی را در جامعه پیاده سازی کرد.»

حجت الاسلام والمسلمین معصومی نیا در ادامه و بخش دوم صحبت‌هایشان، با اشاره به صحبت‌های دو بزرگوار بحث را چنین ادامه دادند: «همان‌طور که دوستان بنده فرمودند، ما در اسلام فقه اسلامی داریم که در فقه هم کتاب‌های اقتصادی بسیاری داریم همچون کتاب‌های معاملات و امثال آن؛ اما گزاره‌های اخلاق اقتصادی هم در اسلام وجود دارد و غیرقابل

و تا محقق نشدن این موضوع نمی‌توانیم آموزه‌های اسلامی را پیاده‌سازی کنیم؛ مسأله دوم این است که در حال حاضر گزاره‌های بسیار زیادی از علم اقتصاد می‌توانیم استخراج کنیم و با استفاده از آن در دنیا حرف بزنیم و بگوییم اگر این را حل کنید سعادت دنیا و آخرت نصیبتان می‌شود و آثار اقتصادی مثبت، فقر و بحران را از بین می‌برد. مسأله دیگر که جنای آقای رضایی فرمودند و بسیار به حق است، متأسفانه قسمت زیادی از اقتصاد اسلامی از اول انقلاب مشخص بود؛ اما عمل نکردیم، اگر همان مواردی که مشخص بود به‌طور صددرصد عمل کرده بودیم الان اوضاع خیلی خوب بود.»

علم اقتصاد به دنبال کشف روابط و کنش‌های اقتصادی است که امروزه این علم دو دسته شده است: یک علم اقتصاد و دیگری یک دانش میان‌رشته‌ای تحت عنوان اقتصاد جغرافیایی، اقتصاد زیست‌شناسی، اقتصاد روان‌شناسی، اقتصاد جامعه‌شناسی و مدیریت اقتصاد؛ یعنی حتی مناطق جغرافیایی هستند که پیوند وسیعی با تولید دارد. بعضی از مناطق پیوند وسیعی با مصرف دارد که تمامی این تحقیقات تجربی می‌باشد؛ ولی نه تجربی محض؛ چون در این حوزه حداقل سه پارادایم توضیح علوم انسانی وجود دارد: پارادایم تبیینی، تفسیری و انتقادی که زیرمجموعه آن پارادایم‌های زیادی وجود دارد.

هنگاهی که مجری در پایان با اشاره به اینکه اگر مطلب خاص و نکته خاصی هست در زمان پایانی نشست بفرمایید، حجت الاسلام و المسلمین آقای رضایی فرمودند: «نکته پایانی که ما در هر صورت با یک مسأله پیچیده مواجهیم، هم در محیط علم و هم عمل؛ ولی همان‌طور که دوستان فرمودند، ما از تجربه همه‌ی کشورها باید استفاده کنیم و قبل از اینکه بخواهیم از صفر شروع کنیم به تدریج و با استفاده از بومی کردن، که این مورد، کمک بسیاری به ما می‌کند و کما اینکه تا به حال علم اقتصاد اسلامی پیشرفت فراوانی داشته است.»

حجت الاسلام و المسلمین خسروپناه، با ذکر پیشنهادی صحبت‌های خود را پایان دادند: «پیشنهاد من این است اگر تمایل داشته باشیم مباحث ادامه پیدا کند و جا دارد یک جلسه مستقل درباره مکتب اقتصاد و یک جلسه درباره علم اقتصاد و همین‌طور تلقی شهید صدر برگزار گردد.»

و در آخر نیز حجت الاسلام و المسلمین معصوم‌نیا ضمن تشکر ویژه از تمامی سروران، عرض خود را با این جمله به پایان رساندند: «نظر من این است که درباره ایران و اقتصاد اسلامی جلساتی باشد که آن را به‌صورت یک گفتمان یا ادبیات به مردم عزیزمان توصیه کنیم.»*

انکار است، مکتب اقتصادی به معنای خطوط کلی و اهداف معین در اسلام مسلم است و هم‌چنین اسلام در زمینه تولید، رشد، استقلال اقتصادی و امنیت اقتصادی صحبت‌های فراوان دارد.

در مورد نظام، بنده در تأیید فرمایشات جناب آقای خسروپناه عرض می‌کنم که به‌نظر بنده نظام علاوه بر دارا بودن عناصری چون علم و مکتب باید عنصر دیگری به‌نام نهادها و مناسبات عملی که محقق‌کننده مکتب اقتصادی است را اضافه کند که به‌نظر حقیر از تعریف‌هایی که از نظام اقتصادی می‌شود، این نقصان وجود دارد و لازمه این تعریف می‌باشد. نظام اقتصادی به یک معنا، شکل تحقق یافته‌ی مکتب اقتصادی است؛ یعنی یک‌سری مناسبات عملی که محقق‌کننده مکتب اقتصادی هستند.

در مورد علم، چون در حال حاضر یکی از چالش‌ها مسأله علم است، سؤال پیش می‌آید که در علم اقتصاد رایج برای من ده گزاره که فاقد ارزش‌هاست نام ببرید؛ در اقتصاد کلان از ابتدا هدف یک چیز است، آن هم رشد از مدل رکودی، مدل تقاضای کل، عرضه کل تمام این‌ها بر مبنای ارزش‌هاست که در اقتصاد خرد هم همین‌طور است.

گزاره‌هایی هم چون منحنی تقاضا، منحنی درآمد مصرف بازارها و فروش، تمام این‌ها گزاره‌هایی است که با ارزش‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد. ما به یک‌سری تحولات نیاز داریم تا نهادها متناسب با مکتب و نظام اقتصادی اسلام ایجاد شود

معرفی کتاب اقتصادنا، اثر آیت الله سید محمد باقر صدر

تبیین مکتب اقتصادی اسلام و نقد نظریه های اقتصادی مارکسیسم و سرمایه داری



روابط میان آن‌ها است؛ درحالی که مکتب اقتصادی ارائه دهنده روشی عادلانه برای تنظیم زندگی اقتصادی مردم است.

به باور صدر، در اسلام، مکتب اقتصادی اسلام بیان شده است، نه علم اقتصاد اسلامی و بنابراین اقتصاد اسلامی ارائه دهنده روشی عادلانه برای تنظیم زندگی اقتصادی است و هیچ‌گاه در پی اکتشافات علمی در حوزه اقتصاد نیست؛ برای مثال، اسلام در حجاز به دنبال کشف عوامل ربا نبود؛ بلکه آن را ممنوع کرد و نظام جدیدی بر اساس مضاربه بنا نمود.

نظریه منطقه الفراغ، از مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح شده در اقتصادنا و از ابتکارات شهید صدر است. بر طبق این نظریه، اسلام در مواردی به دولت اسلامی اجازه می‌دهد که با توجه به نیازهای زمان، حکم و قانون وضع کند. شهید صدر این حوزه‌ی قانون‌گذاری را منطقه الفراغ نامیده و برخی از قانون‌های وضع شده توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله) را هم از این باب دانسته است؛ نه بدین لحاظ که پیامبر خدا بوده است.*

اقتصادنا، کتابی از سید محمد باقر صدر در زمینه اقتصاد اسلامی است. این کتاب نظریه‌های اقتصادی مارکسیسم و سرمایه‌داری را معرفی و نقد کرده و سپس مکتب اقتصادی اسلام را ارائه داده است. هدف از نگارش کتاب، بیان مبانی اقتصاد اسلامی و تفاوت آن با دیگر مکاتب بزرگ اقتصادی بوده است. نظریه منطقه الفراغ، از مهم‌ترین دیدگاه‌های شهید صدر در زمینه اقتصاد اسلامی، در این کتاب مطرح شده است. از اقتصادنا، ترجمه‌هایی به زبان فارسی وجود دارد که کتاب اقتصاد ما ترجمه سید محمد مهدی برهانی و سید ابوالقاسم حسینی ژرفا، از جمله آن‌ها است.

شهید صدر در مقدمه چاپ نخست کتاب، نگارش آن را تلاشی ابتدایی برای بررسی عمیق اندیشه اقتصادی اسلام و ارائه آن به صورت نظام مند دانسته است. به گفته وی، هدف او این بوده است که مبانی و اندیشه‌های بنیادین اقتصاد اسلامی را بیان کند، تفاوت آن را با دیگر مکاتب بزرگ اقتصادی نشان دهد و اقتصاد اسلامی را در ارتباط با دیگر اجزای اسلام، مطرح کند. با وجود گذشت بیش از نیم قرن از نگارش اقتصادنا، این کتاب هنوز مهم‌ترین و رایج‌ترین کتاب در زمینه اقتصاد اسلامی است و در دانشگاه‌های مختلف جهان، از کتاب‌های مورد توجه در رشته اقتصاد اسلامی است.

در جهان اسلام تدریس این کتاب به کشورهای شیعه محدود نشده است و در برخی از دانشگاه‌های کشورهای سنی مانند مصر هم تدریس می‌شود. دکتر محمد مبارک، نوشته است: «اقتصادنا، نظریه اقتصاد اسلامی را با بررسی احکام اسلام ارائه داده و ضمن حفظ اصالت فقهی، آن را به وسیله مفاهیم دانش اقتصاد، بیان کرده است.»

در اقتصادنا دو مفهوم مکتب اقتصادی و علم اقتصاد از هم تفکیک شده است؛ علم اقتصاد به دنبال کشف پدیده‌های اقتصادی در جامعه و عوامل و

تولید و اقتصاد مقاومتی



● گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با یکی از اساتید مطرح علوم انسانی:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمدکاظم رجائی

● همراه با آثاری از:

دکتر حمیدرضا مقصودی، دکتر پروانه بیاتی و دکتر علی اکبر ناسخیان

گفت‌وگوبا حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد کاظم رجائی

عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)

جنگ‌های نوین اقتصادی و انگاره‌های ذهنی مانع تولید

بررسی نفوذ هیبریدی دشمن در عرصه‌های مختلف اقتصادی



معرفی‌نامه |

سید محمد کاظم رجائی رامشه در شهریور ماه ۱۳۳۹ در شهر حناء واقع در شهرستان سمیرم استان اصفهان به دنیا آمد. پس از گذراندن دوران راهنمایی به حوزه علمیه شهرضا و در سال ۱۳۵۵ به شهر مقدس قم عزیمت کرد و وارد حوزه علمیه قم شد. موقعیت زمانی و شور انقلاب در بین طلاب آن زمان تقریباً تمامی طلاب را به صحنه‌های پرشور انقلاب و پس از آن به جاذبه‌های دفاع مقدس می‌کشاند و وی نیز در این مجموعه قرار گرفت. ایشان حدود سال‌های ۶۳ وارد مؤسسه در راه حق شد. پس از گذراندن دروس معارف اسلامی به رشته اقتصاد گرایش پیدا کرد. سال ۶۷ وارد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) شد و دوره کارشناسی ارشد پیوسته اقتصاد نظری را شروع و در سال ۱۳۷۵ از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «قیمت‌گذاری در اقتصاد اسلامی» با راهنمایی استاد بزرگوار جناب آقای دکتر حسین نمازی و مشاوره استاد گرانقدر دکتر سید کاظم صدر دفاع کرد و همان سال وارد مقطع دکتری شد. وی در خرداد ماه سال ۱۳۸۴ از رساله خود با عنوان «ماهیت بهره و کارایی اقتصادی آن» با راهنمایی استاد بزرگوار دکتر پرویز داودی و مشاوره اساتید محترم حجة الاسلام حسن آقا نظری و دکتر عباس شاکری دفاع کرد.

مقدمه

تولید به عنوان مهم‌ترین رکن پیشرفت اقتصادی اهمیت بسیار زیادی در جوامع مختلف دارد. در کشور ما بنا به دلایلی چون: جنگ‌های اقتصادی، عدم مدیریت صحیح دولت و عدم نظارت دقیق مسئله‌ی تولید با موانع جدی روبرو شده است. با توجه به مشکلات بیان شده انگاره‌های ضد تولید در ذهن مردم جامعه شکل گرفته است که برخی از این انگاره‌ها عبارتند از: مالیات و سود بانکی، مانع تولید است، با پول کم امکان تولید وجود ندارد. (اقتصاد خانگی مقاومتی، راه حلی بر این مطلب است)، سودی خوب است که سریع باشد، بی‌کیفیت بودن تولید داخلی، باعث خود تحقیری و عدم رجوع مردم به تولید داخل است، تولید، فقط مبتنی بر صنایع بزرگ و با حجم کارگر زیاد است و صنایع مونتاژی مانند «پراید» نماینده انحصاری تولید بی‌کیفیت ایرانی است.

مجله تخصصی خردورزی به جهت بررسی مهم‌ترین انگاره‌های ذهنی موانع تولید مصاحبه‌ای را با دکتر سیدمحمدکاظم رجائی عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی «ره» انجام داده است. متن این مصاحبه در ادامه تقدیم می‌گردد.

در طی این مصاحبه دکتر رجایی به بررسی ریشه‌ای علل مشکلات و موانع رشد اقتصاد و مخصوصاً تولید پرداخته و اصلی‌ترین آن را عدم توجه به سیاست‌گذاری‌های رهبری و در نقطه

مقابل توجه به سیاست‌های لیبرالیستی و دستورات سازمان جهانی پول و عدم توجه به شرایط جنگی اقتصاد دانست و راهکار کوتاه مدت را عملکرد انقلابی مجلس در خط‌دهی به بودجه و راهکار بلند مدت را تغییر مبانی فکری دانشگاه و ورود حوزه به عرصه علوم انسانی برشمرد.

■ خردورزی: به‌عنوان نخستین سؤال تحلیل خود را نسبت به وضعیت فعلی اقتصاد ایران بیان بفرمایید.

وضع امروز بر همه روشن است و اصلاً قابل دفاع نیست. سطح عمومی تورم و قیمت‌ها مرتب افزایشی است و این وارد مواد غذایی و کالاهای اساسی شده است. نرخ ارز ثبات و پایداری ندارد و مرتب در حال افزایش بوده، به خصوص در دو سه سال اخیر مخصوصاً از سال ۱۳۹۷ به بعد. وقتی نرخ ارز بی‌ثبات می‌شود، طبیعی است که قیمت نهاده‌ها، نظام تراز خارجی ما، صادرات و واردات، به هم می‌ریزد و تورم را به دنبال خود دارد. از طرفی هم درگیر واردات بی‌رویه و قاچاق کالا هستیم. نقدینگی بسیار بسیار بالا و همراه با نرخ رشد بالا داریم. سه تریلیارد دلار حجم کمی برای موقعیت کنونی ما نیست.

تنها نرخ ارزی که گفته شد با وضعیتی که ما در این سه چهار سال داریم، برای هدم یک اقتصاد کافی است. وقتی واردات بی‌رویه و تورم را به آن ضمیمه کنیم که دوچندان می‌شود. تورمی که خودش از طرفی حجم نقدینگی را زیاد می‌کند و از طرفی عدم هدایت آن به سمت تولید، ضربات بسیاری را به ما وارد می‌کند. ما در جنگ اقتصادی قرار داریم و درکنار آن ورودی تولید را بسته‌ایم؛ یعنی اجازه نمی‌دهیم که نهاده وارد تولید شود و چرخ‌دنده‌های تولید بچرخد و راه‌های انحراف نقدینگی همه باز است.

■ خردورزی: پدیده نفوذ در اقتصاد ایران ریشه در چه جایگاهی دارد؟ آیا مشکل اساسی ما نداشتن ایده و راهبرد است و یا در اجرای راهکارها دچار نقصان و ضعف ساختاری هستیم؟

به وضعیت موجود که نگاه می‌کنیم از یک طرف اتاق جنگ آمریکا به خزانه‌داری منتقل شده و در آن ستادی برای ضربه زدن به اقتصاد ما برنامه‌ریزی می‌کند و توپخانه آن بر روی اقتصاد ما قرار دارد. از طرف دیگر به داخل که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که اگر ما جای دشمن بودیم، دقیق همین برنامه‌ها را اجرا می‌کردیم. ما راه ورود این حجم عظیم نقدینگی به تولید را سد کرده‌ایم و این نقدینگی پشت سدی قرار گرفته و جمع شده و نه تنها کانال بتونی برای ورود به تولید نکشیده‌ایم؛ بلکه راه آن را برای سرازیر شدن به مزارع باز گذاشته‌ایم و این سیل عظیم در حال

نابود کردن کشور و شهر و روستاست. اگر می‌خواستیم برنامه‌ریزی کنیم، هدایتی پشت صحنه بود، مدیریت و تدبیری بود، به این شکل نمی‌شد. این نشان می‌دهد که تدبیری در این سمت نیست.

از آن جهت ولی و هادی نظام که نگاه می‌کنیم مجموعه سیاست‌ها و تدابیر دقیقی را می‌بینیم. تدبیر «اقتصاد مقاومتی» هست، «پیش‌بینی» و «آینده‌پژوهی» دقیقی پشت صحنه هست. از سال ۱۳۸۷ تا حالا پیش‌بینی این ایام شده است و هر سال اقتصادی نام‌گذاری شده‌است؛ یعنی اقتصاد حدوداً ۱۳ سال است که اولویت اول شده است. از الگوی مصرف شروع شده، کار و تلاش و همت مضاعف، کار مضاعف، بحث اقتصاد مقاومتی و... در کنار این‌ها بحث سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، سیاست‌های کلی برنامه‌های پنج‌ساله و باز سیاست‌های کلی برای برنامه‌های خاص؛ مثل سیاست ۴۴. این بخش‌ها را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که سیاست‌های کلی نظام، خیلی دقیق و حساب شده، پیش‌بینی امروز را کرده و آینده‌پژوهی آن هم دقیق است؛ اما مرحله عمل و اجرا را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که گویا چیزهای دیگری تدبیر و اجرا می‌شود.

■ **خردورزی: ریشه این دوگانه و تضاد مدیریتی و اجرایی در کجاست؟**

ما دوگانگی سنگینی را در تصمیم‌سازی داریم. به عبارتی دو سپاه در درون کشور داریم. وضعیت موجود به این صورت است که یک سپاه، فرماندهی آن رهبری است و مبنای آن کتاب و سنت است، پایه آن اقتصاد اسلامی است، اصولش سرچشمه در مبنای دارد و اهدافی مثل حمایت از محرومین، مواسات، رفع فقر، جهش تولید، اصلاح الگوی مصرف، فرهنگ جهادی، حرکت جهادی، کار و تلاش و فعالیت، اولویت در استفاده از کالاهای ایرانی و جهش تولید را مورد هدف قرار داده است و سرانجام هدف بلند مدت و جهت‌دهی جامعه را به سمت زندگی پاکیزه قرار داده است.

به بخش دیگر که نگاه می‌کنیم، تدبیرهایی که بر روی سطح زمین و درون میدان جنگ اتفاق می‌افتد، بودجه‌های یک‌ساله، نظام بودجه‌ریزی و در واقع برنامه‌های یک‌ساله، برنامه‌های ۵ ساله را که می‌بینیم، به سمت و سوی دیگری است. برنامه ۲۰ ساله و سند چشم‌انداز به دلیل اینکه توسط هادی این امت و به عبارتی رهنمای این امت در قرارگاه رسالت قرار دارد، آن بیانیه گام دوم است و اصلاً آنچه برنامه‌ریزی می‌شود و در میدان عمل اتفاق می‌افتد با آن همخوانی ندارد. آن چیزی که در صحنه اتفاق می‌افتد، نتیجه‌اش چیزی است که امروز می‌بینیم. امکانات کشور، بودجه کشور در قالب برنامه‌های یک‌ساله، برنامه پنج‌ساله (پنج برنامه یک‌ساله)، برنامه بیست‌ساله (چهار برنامه پنج‌ساله) و

برنامه چهل‌ساله (هشت برنامه پنج‌ساله) که می‌شود گام دوم، باید ما را به منتظران ظهور، جامعه مطلوب امام زمان (عج) برساند.

تورم با وضع مطلوب نمی‌سازد، با عدالت هماهنگ نیست. نوسان، عدم ثبات و افزایش مداوم آن با جامعه مطلوب هماهنگ نیست و واردات بی‌رویه ما را به بی‌راهه می‌برد. عدم تدبیر در نظام مالیاتی و بازگازدن نقدینگی و رهاسازی نقدینگی به سمت سفته‌بازی، ما را به سمت دیگری می‌برد. چه اتفاقی در کشور در حال رخ دادن است؟ آنچه در حال وقوع است، این است که ما اگر این اتفاق را کاملاً ترسیم کنیم، راه برون رفت را تقریباً بلکه تحقّقاً خواهیم یافت که چیست.

■ **خردورزی: پس به نظر شما، ما در مبنای و راهبردهای کلان مشکل نداریم؟**

ما رهبری داریم که مبنای او ریشه در کتاب و سنت دارد و اصولی که ایشان ارائه می‌دهد، باز هم ریشه در آن مبنای دارد و سیاست‌های او نیز ریشه در اصول و مبنای دارد؛ منتها سیاست‌های ایشان که ارائه می‌شود، کنار گذاشته می‌شود؛ به طور مثال رهبری برای برنامه هفتم در حال ارائه سیاست هستند، سیاست‌های ایشان که می‌آید، ما آن‌ها را می‌بوسیم و بالای طاقچه می‌گذاریم. صفحه اول برنامه هفتم را می‌نویسیم؛ اما درون برنامه هفتم را گروه دیگری می‌نویسند.

تا سیاست‌ها، نظارت و قانون اساسی و وظیفه مقام معظم رهبری است؛ اما



یمن و تبدیل خیلی از کشورها به گاو شیرده در عبارات آقای ترامپ خیلی صریح بود، و به باور مردم کمک کرده است. به خصوص اخیراً که به کمک رسانه‌ها که واقعا شمشیر دولبه‌ای هستند و منافع‌ی راهم برای ما دارند، گوشه‌ای از پرده‌های نظام سرمایه‌داری کنار رفته است. این‌ها خودشان را ذیل خیلی از چیزها پنهان کرده بودند. الان این مسئله که این نهادها، و سازمان‌ها در خدمت اهداف نظام سرمایه‌داری هستند، کاملاً آشکار شده است.

■ خردورزی: شما در چیه نفوذ دشمن را در کدام یک از میادین اقتصادی پرننگ‌تر می‌بینید؟

وضعیت موجود جنگ اقتصادی از این قرار است که دشمن به دنبال در چیه نفوذ نیست. او خود در میدان به عنوان فرمانده حضور دارد و راحت در حال ضربه زدن به تولید در دل خاک ماست. دشمن چگونه ماشه را می‌کشد؟ ماشه را با انگشت خود ما، با انگشت سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی خود ما می‌کشد. موشک‌هایی که در جنگ اقتصادی به سمت ما شلیک می‌شود،

امکان اجرا، بودجه و... همه در اختیار گروه دیگر قرار گرفته است. اینجا I.M.F به میان می‌آید. این مبنای گروه برنامه‌ریز، نظام «سرمایه‌مداری» است. اصول حاکم بر برنامه‌ریزی ریشه در مبنای «سکولار» دارد. درست در نقطه مقابل مبنای قرارگاه رسالت. قرارگاه رسالت ریشه در کتاب و سنت دارد؛ اما آنچه اجرایی می‌شود ریشه در دیدگاه‌ها و نظریات از رنسانس، یا از نقطه صفر توسعه ۱۵۰۰ به این سمت غرب؛ مثل جان لاک و دیوید، هیوم و ژرزی، و نتام و... دارد. الگوی هدایت جامعه به سمت پیشرفت، دو تکه‌ای شده است. قسمتی که روی سطح زمین است و مربوط به برنامه - یعنی راهبردها و راه‌کارها - است. برنامه‌های یک‌ساله و به تبع پنج‌ساله و... در دست دیگران و بر اساس الگوی غربی است و نگاه انقلابی در آن حضور ندارد. در اینجا نفوذ ندارد؛ بلکه حضور مسقیم دارد. برنامه‌های پیشرفت ما، برنامه‌های توسعه است؛ نه پیشرفت. تفاوت عمیقی بین توسعه و پیشرفت وجود دارد. پایه‌های توسعه، سکولاریسم، اومانیزم و لیبرالیسم است. به خصوص آنچه که I.M.F برای ما توصیه می‌کند؛ چرا که دو توصیه مجزا می‌کند. I.M.F نهادی است که در خدمت نظام سرمایه‌داری است و به جهت اهداف آن بنیان‌گذاری شده است. سایر نهادهای سیاسی و اقتصادی نیز همین گونه هستند. اگر در گذشته بیان این حرف‌ها برای مردم سخت بود و نیاز به چانه‌زنی داشت؛ اما امروز این موارد برای مردم ساده شده است. حمله این‌ها به

از طریق نهادهای قانونی خود ما شلیک می‌شود. نابودی تولید ما، از درون برنامه‌ریزی می‌شود. قاچاق نیست. از گمرک به طور رسمی وارد می‌شود. این مسائل جنگ اقتصادی برای همه عیان است. اجازه صادر نفت را نداریم. ارز نداریم. نفت صادر می‌کنیم که ارز وارد کنیم. ارز بیاوریم که چه؟ که دسته بیل وارد کنیم؟ آیا قادر به تولید دسته بیل نیستیم؟ آیا می‌خواهیم تولید را زمین بزنیم؟ آیا ارز را برای این موارد می‌خواهیم؟ که به وسیله آن تولید داخل را نابود کنیم؟ اگر شما با خزانه داری آمریکا مصاحبه کنید و بپرسید آقای مسئول جنگ اقتصادی و خزانه داری آمریکا از شما سؤال می‌کنم، من به عنوان نیروی شما می‌خواهم در جنگ اقتصادی ایران را بزنم. راهبرد شما چیست؟ می‌گوید برای نابودی اقتصاد ایران، کفایت نرخ ارز را بالا ببریم. طی سه سال، نرخ ارز از دو هزار و خورده‌ای به سی هزار تومان می‌رسد و مکانیزم بازار از آن دفاع می‌کند. در اتاق جنگ ما، از این فکر دفاع می‌شود. کدام اصل اقتصادی، حتی اقتصاد سرمایه‌داری به این مکانیزم بازار می‌گوید؟ این دیکته I.M.F است. طبق آن نرخ ارز را باید بالا برد و آزاد ورها کنیم و می‌گوید در قیمت‌ها نباید دخالت کنیم.

از سال ۱۳۸۷ تا حالا پیش‌بینی این ایام شده است و هر سال اقتصادی نام‌گذاری شده‌است؛ یعنی اقتصاد حدوداً ۱۳ سال است که اولویت اول شده است. از الگوی مصرف شروع شده، کار و تلاش و همت مضاعف، کار مضاعف، بحث اقتصاد مقاومتی و... در کنار این‌ها بحث سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، سیاست‌های کلی برنامه‌های پنج‌ساله و باز سیاست‌های کلی برای برنامه‌های خاص؛ مثل سیاست ۴۴. این بخش‌ها را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که سیاست‌های کلی نظام، خیلی دقیق و حساب شده، پیش‌بینی امروز را کرده و آینده‌پژوهی آن هم دقیق است؛ اما مرحله عمل و اجرا را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که گویا چیزهای دیگری تدبیر و اجرا می‌شود.

▪ خردورزی: نقش نهادهایی مانند وزارت علوم و شورای تدوین کتب درسی در دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه را چگونه تحلیل می‌کنید؟

یک عده‌ای در غرب تحصیل کرده‌اند و دو تا اصل و اصول اقتصادی و لیبرالیسم خوانده‌اند و لایه‌های زیرین آن را خارج نکرده‌اند. انسان‌های متدینی هم هستند؛ ولی به هر حال آنچه در وزارت علوم ما، ذهن‌ها را می‌سازد، براساس تفکر پایه نظام سرمایه‌مداری است که این ذهن‌سازی را هم با بودجه و پول بیت‌المال، پولی که باید در بودجه تأمین مالی قرارگاه رسالت باشد انجام می‌دهند. بودجه به تأمین مالی قرارگاه نظام سرمایه‌مداری تبدیل شده است که طی آن باید طبق

خواستگاه‌های این نظام رفتار کرد. بودجه ۱۴۰۰ که اخیراً به مجلس پیشنهاد شده است و قرار است قانونی شود. می‌گوید من زمینه را برای مذاکره با دشمن فراهم می‌کنم. من را براین اساس چیده است که دو و نیم میلیون بشکه نفت احتمالاً با قیمت چهل دلار بفروشیم و درآمد آن را خرج این‌ها بکنیم؛ یعنی از صنایع هسته‌ای خود دست بکشیم، از قدرت دفاعی خود دست بکشیم و امنیت مرزهای خود را محدود کنیم و دشمن را دور تا دور خود و گاه‌ها در داخل کشور خود راه دهیم و تمام هویت و هستی خود را به دشمن بدهیم و به گاوی شیرده، مانند عربستان سعودی تبدیل شویم تا او آب خوردن ما را تأمین کند و در ایران سرمایه‌گذاری کند. تا او تورم، فقر و بیکاری ما را کاهش دهد. تفکر این است که دشمن باید بیاید تا مشکلات اقتصادی ما حل شود. ما دو تفکر داریم. در صحنه این جنگ اقتصادی موجود، دو مدل هدایت داریم. یک مدل هدایت، قرارگاه رسالت است که مظلوم و تنها است. حوزه باید پشتیبان قرارگاه رسالت باشد. لباسی که بر تن این قرارگاه است، لباس رسول و هدایت‌گری است؛ اما هنوز حوزه سرگرم فقه فردی است و نتوانسته وارد فقه نظری و حکومتی شود. بخش‌هایی از آن هم که وارد شده است، جمعیت اندکی است و هنوز نتوانسته به بازویی قوی برای رهبری تبدیل شود و یا اجازه به او نداده‌اند. و چند سال است که مرتب در حال عَلم کردن بودجه این نهادها هستند؟ فکر می‌کنید این

ایمان و تقوا حرکت جهادی شکل می‌گیرد، بهره‌وری اوج می‌گیرد و ائتلاف منابع و بیکاری میل به صفر پیدا می‌کند، دانش محوری و دانش بنیانی، عدالت، توانمندسازی همگانی وارد می‌شود و همه بازوی هم می‌شوند. این همان سیاست پیامبر اکرم (ص) در مدینه است.

زیرساختی‌ترین زیرساخت، تعمیق ایمان و ارتقاء تقواست

زیرساختی‌ترین زیرساخت، تعمیق ایمان و ارتقاء تقوا است. وقتی حمایتی در بودجه می‌شود، این بودجه نسبت به کمک‌های دیگری که می‌شود، ناچیز و میل به صفر است. نیم درصد از مجموعه بودجه دو میلیون میلیارد تومنی سال ۱۳۹۹ به مسائل فرهنگی اختصاص می‌یابد. بخش قابل توجهی از این هم به اداره فرهنگ و ارشاد اختصاص و سینما و... اختصاص می‌یابد و جزء کوچکی از آن وارد حوزه می‌شود. آیا فکر می‌کنید، اینکه سه سال است که علم بلند می‌کنند و حجمه درست می‌کنند که چرا به حوزه بودجه تعلق می‌گیرد، اتفاقی است؟ این دقیق به هدف می‌زند. چرا؟ چون می‌گویند مبنای و سرچشمه‌اش را بزن؛ چرا که این سرچشمه نباید جان بگیرد و دانش نباید بومی‌سازی شود. اگر دانش بومی‌سازی شد، اگر نظریه توسعه بومی‌سازی شد، خیلی از مسائل تغییر می‌کند. رهبری گفته است نظریه پیشرفت؛ نه توسعه. اگر پول به مراکز تحقیقی حوزه رفت و معیارهای پیشرفت مدون شد، شاخص‌های پیشرفت یکی پس از دیگری مدون شد، ساختار بودجه‌ریزی بر پایه برنامه‌های پنج‌ساله و هفت‌ساله پیشرفت تنظیم شد، دیگر دشمن نمی‌تواند در اینجا اقتصاد را هدایت کند و از چنگ او خارج می‌شود؛ لذا باید نقطه زنی کند. باید به این آقایانی که نادانسته انگشت‌شان بر روی ماشه ایست که دشمن آن را می‌کشد، هشدار دهیم.

در پایه‌های تفکری علوم انسانی، مبانی اسلامی وجود ندارد

این‌ها این اندک پولی که به تحقیقات قرارگاه رسالت اختصاص می‌یابد که برنامه سالانه نظام جمهوری اسلامی را بر پایه مبانی دینی و برگرفته از اصول سرچشمه در کتاب و سنت را استخراج کند و پیش‌بیرد را نشانه گرفته‌اند. هیچ یک از این‌ها اتفاقی نیست. دشمن برنامه‌ای دقیق دارد. در الگوی پیشرفت ما او مبنا و اصول دارد، سیاست، راهبرد، راهکار، برنامه و مجری دارد و مع الاسف به دلیل مبتنی بودن نظام آموزش ما بر نظام سرمایه‌مداری و نه بر نظام اسلامی و کم‌کاری ما حوزوی‌ها، او نیروی اجرایی هم دارد. نیروی اجرایی او مسلمان، مومن و متقی است؛ اما فکر او تربیت یافته در رشته اقتصاد، رشته جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی و توسعه سرمایه‌مداری است. در پایه‌های این تفکر قال الصادق و قال

کارها اتفاقی، اتفاق می‌افتد؟ این دقیقاً دیکته قرارگاه سرمایه‌مداری دشمن است. مجموعه بودجه‌های فرهنگی ما، کمتر از نیم درصد است و مقدار بسیار اندکی از آن، به حوزه‌ها می‌رسد. چرا آن یک میلیون و چهارصد هزار میلیارد بودجه‌ای که در اختیار شرکت‌ها قرار می‌گیرد را بُلد نمی‌کنند؟ تلاش می‌کنند تا بودجه شرکت نفت را کمتر و کمتر کنند؛ ولی به اندک بودجه که به حوزه کمک می‌شود و به نص قرآن و وظیفه حاکمیت هم هست. الَّذِينَ إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ. که وقتی حاکمیتی پدید می‌آید، اولین تکلیف آن اقامه نماز است؛ یعنی ارتباط خلق با خدا و ارتقاء تقوا اولین وظیفه حاکمیت است. اگر این وظیفه صورت نگیرد، زندگی پاک، پیشرفت و رشد اقتصادی به دست نمی‌آید؛ یعنی زیرساختی‌ترین زیرساخت‌ها برای رشد اقتصادی است. در طی حدود سی و خورده‌ای سال که ما وارد این فضا شده و مطالعه کرده‌ایم، به این نتیجه رسیدیم که رشد اقتصادی طیب و پاک نیاز داریم تا زندگی پاکیزه به همراه داشته باشد؛ پس باید ایمان مردم را تقویت کنیم و این عین آیه قرآن است. تا وجود خدا را باور و در رفتارها احساس کنیم. «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا...» (وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا) ۲. اگر در این طریق اسلام، یعنی ایمان و تقوا، قرار بگیرند، آنگاه به رفاه می‌رسند. روابط علی و معلولی به‌گونه‌ای است که با

الباقر وجود ندارد؛ بلکه قال فریدمن صهیونیسم وجود دارد که همان تفکر نظام سرمایه‌مداری است. اوست که فکر ما را می‌سازد و از پایه‌های اصلی شروع کرده است و تلاشش بر این است که حتی آموزش و پرورش ما را از کودکی در دست بگیرد؛ لذا سند ۲۰۳۰ که مجریان برنامه‌ها و الگوی توسعه نظام سرمایه‌مداری بر روی آن تأکید می‌کنند، سند Fatf که روی آن تأکید می‌کنند و به خوبی در میدان دشمن، آن را فرماندهی می‌کنند و در این باره جان‌فشانی‌ها می‌کنند و در راه رسیدن دشمن به اهداف‌اش شب و روز تلاش می‌کنند، این‌ها اتفاقی نیست؛ بلکه حساب‌شده و برنامه‌ریزی شده است. دشمن در این جنگ اقتصادی برای جهت‌دهی جامعه ما به سمتی که او می‌خواهد، الگو دارد. او چه می‌خواهد؟ جامعه ایده‌آل مطلوب؛ مثل نظام عربستان سعودی می‌خواهد. برای او مردم نه؛ بلکه نفت و ثروت ما مهم است و اگر در این میان مردم آسیب ببینند هم مهم نیست. او که به طور مستقیم مردم را مورد خطاب قرار نمی‌دهد که مثلاً می‌خواهم شما را به گاو شیرده تبدیل کنم و می‌خواهم کسانی را حاکم کنم. او در واقع لباس حق می‌پوشد و دست سیاه خود را آرد مالی می‌کند و به گونه‌ای دیگر وارد عرصه می‌شود.

وضعیت موجود جنگ اقتصادی از این قرار است که دشمن به دنبال دریچه نفوذ نیست. او خود در میدان به‌عنوان فرمانده حضور دارد و راحت در حال ضربه زدن به تولید در دل خاک ماست. دشمن چگونه ماشه را می‌کشد؟ ماشه را با انگشت خود ما، با انگشت سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی خود ما می‌کشد. موشک‌هایی که در جنگ اقتصادی به سمت ما شلیک می‌شود، از طریق نهادهای قانونی خود ما شلیک می‌شود.

■ خردورزی: راهبرد اصلی شما برای جبران و تغییر وضع موجود چیست؟

در هر حال وضعیت موجود ما به گونه‌ای است که قرارگاه رسالت مثل همیشه تاریخ در یک طرف قرار دارد و در طرف دیگر قرارگاه شیطان قرار دارد و عَلمش در دست استکبار و سرمایه‌مداری است. و تفکرش. «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي...»^۳ تفکر قارون است. انسان در جای خدا نشست و تربیت توحیدی در اینجا معنی ندارد و سکولاریسم، لیبرالیسم و دین‌زدایی از عرصه جامعه وجود دارد. پایه فکری قرارگاه رسالت «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟» و «قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي»^۴ است و تماماً فضل و رحمت خداوند است. خداوند ما را هدایت تکمیلی و تشریحی کرده است. ما طبق باید‌ها و نبایدهایی که او فرمان داده است، شریعت را عملیاتی کنیم. در این صورت به سعادت دنیا و آخرت

می‌رسیم. در اینجا هدف، پایه، مبنا و راهبرد کاملاً مشخص است. در اینجا قرارگاه کاملاً مشخص کرده است و در بیانیه گام دوم، نیز برنامه چهل ساله وجود دارد. زندگی پاکیزه یعنی آنچه مورد رضایت حضرت حجت وزمین ساز ظهور است. دو راهبرد برای قرارگاه رسالت در برنامه بلند مدت وجود دارد؛ اول تغییر نگاه از نگاه غرب به نگاه انقلابی و دوم حرکت به جلو. در این الگوی پیشرفت چهل ساله که هشت برنامه پنج‌ساله است، ایده‌های رهبری برای برنامه هفتم آمده است و در فضای حوزه هم وارد شده است. در ابتدای آن از فضای سایبری و متعلقاتش صحبت شده است که متأسفانه سرمایه‌گذاری ما در آن صفر است؛ چرا که اجرا در دست ما نیست. در دست رهبری نیست. رهبری هر چقدر می‌گوید که شبکه ملی اطلاعات و بومی‌سازی، هیچ اتفاقی نمی‌افتد و می‌گویند نمی‌شود یا شده است. حال چگونگی آن معلوم نیست.

دومین ایده رهبری دقیقاً زیرساختی‌ترین زیرساخت به‌حق، فرهنگ و بحث تعمیق ایمان و تقوی است که مبنایی دقیق، حساب شده و قرآنی دارد و سیره پیامبر است و طبق سیاست‌گذاری پیامبر اکرم (ص) است. حضرت رسول چگونه وارد شد و در مدینه ۱۰ سال تحول عظیم به وجود آورد؟ بیان این موضوع چندین برنامه مستقل و کامل می‌خواهد. اینکه سیاست‌های حضرت رسول چه بود؟ ایشان وقتی وارد مدینه شد، نفت

را نمی‌دانیم چه می‌شود؟ فروش نفت در داخل دو میلیون و سیصد هزار ملیون بشکه نفت، نشان می‌دهد نظارتی انجام نمی‌شود. چه اتفاقی می‌افتد؟ سیاست‌هایی در قرارگاه رسالت نوشته می‌شود، به سیاست برنامه پنج‌ساله که می‌رسد، در برنامه به تابلوی ورود ممنوع می‌خورد.

برنامه جامع می‌نویسیم. برای چه؟ مگر نمی‌دانیم که نمی‌توان همه متغیرها را تغییر داد؟ به این دلیل که هرچه را خواستیم بتوانیم تغییر بدهیم، یا بهتر بگویم، هر چه را که خواستند عملی شود. چرا بودجه را در پنج صفحه شفاف نمی‌نویسیم؟ یک سند دخل و خرج. چرا این کار را نمی‌کنند؟ مگر بودجه ما پیچیده است؟ حقوق و دستمزد که لازم نیست وارد بودجه شوند. برای چی شلوغش می‌کنیم؟ چرا بودجه را در چرخ گردان عبدالله ابن زبیر می‌چرخانیم. بیست جدول برای آن ردیف می‌کنیم و صد تا حواله می‌دهیم. می‌خواهیم تبصره بزنیم، آن را در هفت کوچه پیچ می‌اندازیم که نماینده و یا کسی که می‌خواهد تعقیب کند، گیج شود. بعد که از آقایان در رابطه با بودجه سؤال می‌کنیم، می‌گویند من نمیدانم. چرا برنامه‌ها را جامع می‌نویسیم؟ مگر نمی‌دانیم که گاهی امکانات ما برای یک ماده برنامه‌های پنج‌ساله تمام می‌شود. ما برای این نوشتیم که نشود؟ بعد دست ما باز باشد که هر جا و هر کاری خواستیم، انجام دهیم؛ پس بنا نیست برنامه‌ها براساس سیاست‌های ابلاغی نوشته شود؛ اما بناست که سیاست‌های ابلاغی بهانه شوند. در حال حاضر مقام معظم رهبری ۱۴ سیاست بیان فرموده‌اند و گفته‌اند که شما روی این‌ها جلو بروید.

راه حل چیست؟ تفکرهای رهبری که به سیاست‌های کلی می‌رسد، متوقف می‌شود و برنامه تفکر نظام سرمایه‌داری به میان می‌آید. نظام سرمایه‌داری می‌داند که چگونه تنظیم کند. دستورها و سیاست‌های I.M.F به میان می‌آید. سیاست‌هایی از قبیل رهاسازی در سیستم قیمت‌ها و نظام بازار. مرتب توسط مسئولین اعلام می‌شود که دولت نباید در همه جا دخالت کند. به سمت رهاسازی و یا خصوصی‌سازی مطلوب می‌رود، جور دیگری از آب در می‌آید. سیاست‌های عالی و زیبایی رهبری که به آنجا می‌رسد، جور دیگری از آب در می‌آید.

بودجه چرخ گردون عبدالله ابن زبیر می‌شود که هیچ‌کسی نمی‌تواند به درستی واردش شود. شفافیت، صداقت، عدالت و کارایی در آن نیست، از طرفی ریخت و پاش و... هم دارد. اگر وارد بحث شویم دنیایی حرف دارد. رهبری برنامه بیست‌ساله و چهل‌ساله را می‌نویسد و شما برای دست‌یابی به آن باید هشت برنامه پنج‌ساله بدهی در حالیکه آخر برنامه ششم به وضعیت موجود می‌رسیم. این یعنی شکاف فاحش. ضریب جینی بالاست، در حالیکه در سیاست‌های رهبری باید

داشت؟ مشکل پول را چگونه حل کرد؟ این مهاجرین پا برهنه که خانه، زندگی، گاو و گوسفند خود را در مکه گذاشتند و به مدینه فرار کردند، را چه کرد؟ مدینه که در آن موقع هتل و رستوران نداشت. وضعیت مسکن این‌ها را چگونه حل کرد؟ اشتغال را چگونه حل کرد؟ آن موقع که نمی‌شد در بازار دست فروشی کرد، به اندازه کافی بود و از طرفی سرمایه تجارت نداشتند. چگونه این مشکلات را در آن اعرابی‌ها حل کرد؟ آن هم در عرب جاهلی با عرق سنگین به قبیله و متعصب. ده قبیله کاملاً متضاد عربی که برجسته‌ترین آنها اوس و خزرج بود. ده قبیله کاملاً متفرقه یهودی که برجسته‌هایشان قبایل بنی‌قریظه، بنی‌نذیر و این‌ها بودند. پیامبر چگونه این‌ها را به امتی واحد تبدیل کرد؟ و پس از ده سال حاکمیت، کسی که به او زکات تعلق بگیرد، در منطقه اسلامی و زیر پرچم مسلمانان پیدا نمی‌شد. پس ایده‌های قرارگاه رسالت باید برگرفته از ایده‌های رسول اکرم (ص) باشد. باید از سیاست‌های پیامبر الهام بگیریم. در ماجرای رنگ از چهره پیامبر می‌پرد. یکی از خانم‌های ایشان از حضرت سؤال می‌کند که چه شده است؟ می‌فرمایند که مال مردم در کیسه من هنوز مانده است و این یکی دو روز است که معطل است. حال در جامعه ما طرح‌های عقب افتاده و فرسوده بیت‌المال، چگونه مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد؟ چگونه با یک رأی تصمیم‌گیری می‌کنیم؟ ملیاردها و میلیون‌ها تومان از بودجه شرکت‌ها

پایین می‌آید. اگر شما برنامه‌ریزی کرده‌اید، پس چرا اینگونه شد؟ به گذشته که بروی می‌گردیم، می‌بینیم درست نقطه مقابل هدایت‌های رهبری، عملیاتی شده و پیش رفته است. در جنگ اقتصادی، دشمن حضور مستقیم در صحنه دارد و نقش فرماندهی را در عرصه زمین ایفا می‌کند. فقط دستش به بالا نرسیده است که بنزد؛ اما در حال دنبال کردن اهداف خود است. هدف چیست؟ هدف این است که کامل زمینه را فراهم کند و شکافی سنگین و فاحش ایجاد کند. مردم به خیابان‌ها که می‌روند و پیراز ماشین‌های لوکس و تجملی و ساختمان‌های لوکس و تجملی را ببینند و ثروت‌های انبوه را در کنار فقر عمده مردم داشته باشند. این همان شکافی است که نظام سرمایه‌داری جزء ذاتش است. مردم این‌ها را ببینند و آرام آرام با کار ساده‌ای وارد شود و براندازی‌اش را خیلی راحت انجام بدهد. راهکار چیست؟ راهکارهای کوتاه مدت و بلند مدت داریم.

تفکر این است که دشمن باید بیاید تا مشکلات اقتصادی ما حل شود. ما دو تفکر داریم. در صحنه این جنگ اقتصادی موجود، دو مدل هدایت داریم. یک مدل هدایت، قرارگاه رسالت است که مظلوم و تنها است. حوزه باید پشتیبان قرارگاه رسالت باشد. لباسی که بر تن این قرارگاه است، لباس رسول و هدایت‌گری است؛ اما هنوز حوزه سرگرم فقه فردی است و نتوانسته وارد فقه نظری و حکومتی شود. بخش‌هایی از آن هم که وارد شده است، جمعیت اندکی است و هنوز نتوانسته به بازویی قوی برای رهبری تبدیل شود و یا اجازه به او نداده‌اند. و چند سال است که مرتب در حال غلم کردن بودجه این نهادها هستند؛ فکر می‌کنید این کارها اتفاقی، اتفاق می‌افتد؟ این دقیقاً دیکته قرارگاه سرمایه‌مداری دشمن است.

مجلس انقلابی

حقیقت مسئله این است که باید دندان حداقل نفع شخصی انقلابی را بکنیم؛ یعنی انتظار می‌رود که نمایندگان مجلس در مقابل خون شهدا احساس شرم کنند و به سمت نفع شخصی نروند. امیدوارم دندان طمع را بکنند و جایگاه ساخت و پاخت و مجلس بعد را کنار بگذارند. تقاضای من از نمایندگان این است که دور مجلس بعد را خط بکشند و فرض را بر این بگذارند که نباید دور بعدی به مجلس بیایند. قریه الی الله تصمیم‌گیری کنند و پای آن هم بایستند. شبانه روز این طرح‌ها را بخوانند و ببینند که بینی و بین‌الله در ریالش حساب و کتاب است. این‌ها در بدبختی مردم نقش دارند. اگر نمی‌فهمید، چرا رفتید. حالا که رفتید، خوب کردید. نگاهی انقلابی دارید؛ پس زحمت بکشید بخوانید. بروید یاد بگیرید. شما رأی می‌دهید. دو میلیون و چهارصد هزار میلیارد پول این

ملت را باید برای سال بعد توزیع کنید. یک ریال آن برای بیچارگی فرد کافیست. آیا تو حق داری شب بخوابی؟ اگر این را نمی‌فهمی پس باید شب و روز خواب نداشته باشی. این حرف امام صادق (ع) است. یکی از پاران امام می‌گوید که وقتی دیدم بنی‌عباس آنچنان سلطنت می‌کنند به خدمت امام رسیدم و به ایشان گفتم که حرکتی کنید و خلافت را به دست بگیرید تا ما هم به نوایی برسیم. حضرت می‌فرمایند که فکر نکن که اگر تو در آن فضا وارد شوی به نوایی می‌رسی. باید شب‌ها بنشین و فکر کنی و روز هم باید اجرا و نظارت کنی. حق نداری بخوابی. اگر چنین اتفاقی رخ دهد راحت نیستی. این میز و کرسی سبز را اشتباه نگیریم. این جای راحتی نیست. این جای بی‌خوابی است و باید تلاش و برنامه‌ریزی کرد. ما می‌توانیم بازوهای قوی پیدا کنیم و به سرو صدای دشمن نگاه نکنیم؛ چرا که دشمن کارش دشمنی و ایجاد سرو صدا و پنهان کاری است. او می‌تواند بیاید وسط و آب را گل‌آلود کند. راه حل چیست؟ راه حل این است که آقایان انقلابی با نگاهی انقلابی وارد گود شوند و حرکتی اساسی در برنامه‌ریزی کشور انجام دهند و جهت‌دهی کشور را به سمت صحیح قرار دهند و بازوی قرارگاه رسالت شوند.

تغییر مبانی فکری دانشگاه و ورود حوزه به

علوم انسانی

راه حل بلند مدت هم این است که هم در حوزه و دانشگاه تردید کنیم. دانشگاه،

تأمین شود؟ وظایف دولت از نظر شرعی چیست؟ سؤال شرعی این است. دولت از چه طریقی باید منابع و درآمد خود را کسب کند؟ چگونه و کجا خرج کند؟ کجا نباید خرج کند؟ کجا بهتر است خرج کند؟ اولویت‌ها کجاست؟ باید احکام خمس را در مسائل این چنینی بیاوریم. این‌ها مسائل مبتلابه است. تا مادامی که حوزه به حرکت در نیاید و دانشگاه پایه‌های فکری‌اش وارداتی باشد، درست نمی‌شود. بیان حضرت امیر (ع) است که علم سلطان است. ثروت و قدرت می‌خواهی باید برگزیده علم سوار شوی. وقتی علمت بیگانه است، این دانش برای سلطنت خودش است. این دانش برای سلطنت او طراحی شده است. او تلاش کرده است تا خود را بر شما مسلط کند. چنین چیزی غیر عقلایی است و او عقلایی به معنای خاص خودش فکر می‌کند. عقل ابزاری و نه عقل ذاتی. تا مادامی که ما دانش را بومی سازی نکنیم همین آتش و همین کاسه است و این دشمن خواهد بود که فکر و اندیشه می‌سازد و رهبری سال‌هاست که روی این امر مانور می‌دهد؛ ولی تنهاست و یار و یاور و بازو ندارد. و با این وضع فکر دیگر قال الصادق و قال الباقر نیست. قال فریدمن و قال ساموئل سن است. دانشجوی ما دو بیست واحد فریدمن می‌خواند. سه واحد هم قال الصادق می‌خواند، آن هم توسط امام جماعتی که در آن رشته تخصص ندارد. الآن هم که خیلی شاهکار کرده‌ایم آن را به پانزده. شانزده واحد در ۱۴۰ واحد کارشناسی تبدیل کرده‌ایم؛ البته هنوز هم استادی برای آن تربیت نکرده‌ایم و به دانشگاه‌های دیگر که استاد ندارند اجازه داده‌ایم تا این واحدها را نگذارند. حوزه هم به فکر تربیت نیروی این امر نیست. کتاب‌های دبیرستان‌های ما را هم همان‌ها می‌نویسند. سبک زندگی ما را هم همان‌ها تعیین می‌کنند. متأسفانه دغدغه صبح تا شب مردم ما هم خلاصه قال فریدمن و ساموئل سن و پرداختن به تفکرات آن‌ها است.

کتاب اقتصاد دبیرستان ما خلاصه مکانیزم بازار است؛ یعنی سکولار و لیبرالیسم اقتصادی را طراحی می‌کنند و نه اقتصادی که آن‌ها خود اجرا می‌کنند. اقتصاد قرن نوزده و کلاسیک را به بچه‌های ما می‌آموزند. فوت و فن تدبیر معیشتی را که باید یاد بگیرد، را به او یاد نمی‌دهند. درس ریاضیات از کلاس اول تا دوم متوسطه تقریباً برای همه رشته‌ها هست؛ اما درس اینکه من چگونه دخل و خرج را تدبیرکنم وجود ندارد.*

پی‌نوشت

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.
۲. سوره جن، آیه ۱۶.
۳. سوره قصص، آیه ۷۸.
۴. سوره نمل، آیه ۴۰.
۵. سوره کهف، آیه ۹۸.

در مبانی فکری به خصوص علوم انسانی و هم اینکه حوزه وارد بحث علوم انسانی شوند. این هم طرح و راه حل بلند مدت ریشه‌ای است. تا مادامی که برنامه‌های پیشرفت‌مان در بودجه‌ریزی یک‌ساله ورود نکنند و حوزه بگوید که کار من نیست، مشکل حل نمی‌شود. اگر فکر ما این باشد که کار من نیست، سؤال من این است که بیت المال کار عبدالمالک و حضرت رسول نبود؟ پس کار چه کسی بود؟ آیا آن را به مشرکین قریش سپرده بود؟ نه، دست خود پیامبر بود. سیاست‌گذاری کار خود پیامبر بود. پیامبر وارد بازار شد و سیاست‌های حمایتی و مالیاتی را اعمال کرد. ایشان اعمال سیاست می‌کردند. اتفاقات مدینه که ناگهانی و بدون برنامه‌ریزی اتفاق شکل نگرفت. با اعمال سیاست و تدبیر اتفاق افتاد.

حوزه باید وارد شود. فقه فردی که ما داریم هم فقط به فرد نگاه می‌کند. فرد در درون جامعه و در لوای حاکمیت الله کار می‌کند. حوزه باید متودولوژی و روش استنباط خود را عوض کند. روش استنباط نظریه را باید کشف کند. باید پایه‌های استنباط از کتاب و سنت در راستای فقه حکومتی را کشف کند. امروزه مسئله، دیگر مسئله تجهیز میت و رباء و معامله نیست. الآن عقود بیع و متاعات نیست. عقود فیوچر و عقود آپشن آمده است. این‌هاست که گیر است و مردم دیگر در بیع و متاعات مشکل ندارند. ما باید خود را همگام کنیم. الآن در واقع بودجه و سند دخل و خرج و منابع مالی دولت چیست؟ از کجا باید



۵۷

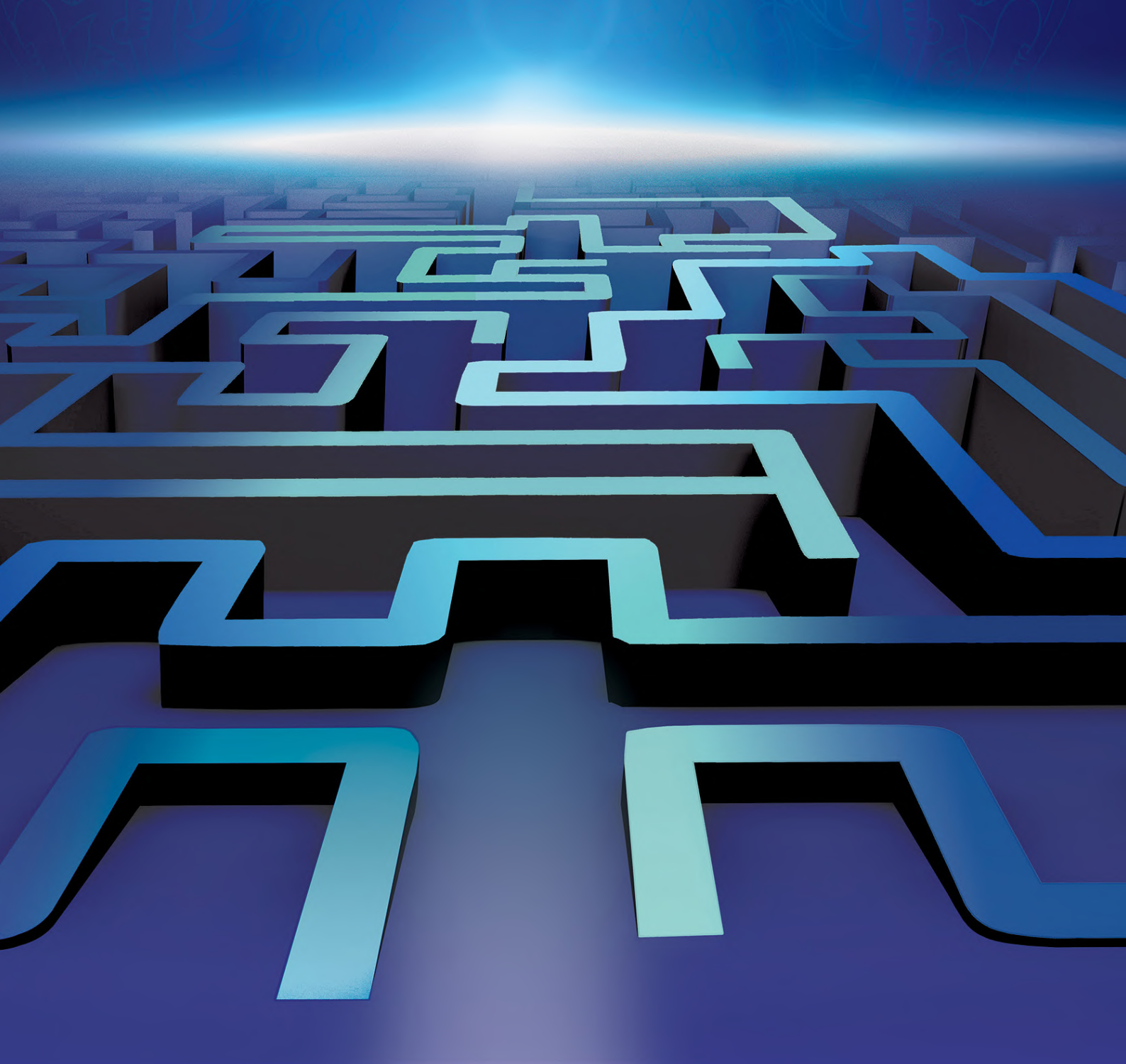
فصلنامه علمی پژوهشی

اقتصاد اسلام

ISSN: 1725-3282

سال پانزدهم / شماره پنجاه و هفت
بهار ۱۳۹۴

- تعریف و روش کشف مذهب اقتصادی اسلام
سید حسین سیرمندی
- طراحی مدل حکمرانی خوب بر اساس نامه مالک انبیا و مقایسه آن با اصول حکمرانی خوب بانک جهانی
محمد رضا بوسقی شیخ‌ربان و فهیمه باایی
- برابری یا انصاف: شواهدی از بازی‌های اقتصادی رفتاری
حسب نظریه‌های عدالت و استعمال آزمون‌های
- تحلیل الگوی اقتصادی استانی شاه‌آبادی
احمد علی بوسقی
- ارزیابی انتقادی رویکردهای موجود در هستی‌شناسی بولز: ارائه تفسیری بدیل
حسن سبحانی و حسن درویشیان
- بررسی قرارداد مشارکت مدنی بانک مرکزی از دید قواعد فقهی
محمدعلی نظریور و فرشته ملاک‌زهی
- نماینده عناوین مقالات، موضوعی و پدیدآورندگان فصلنامه اقتصادی اسلامی (شماره ۵۶-۵۳)
- حسن نظریور



نگاهی به انگاره‌های ذهنی موانع تولید

داری، بیماری هلندی مانع بزرگ تولید

دکتر حمیدرضا مقصودی

متخصص علوم اقتصادی و هیات علمی دانشگاه تم



مقدمه

تولید به عنوان مهم‌ترین رکن پیشرفت اقتصادی اهمیت بسیار زیادی در جوامع مختلف دارد. در کشور ما بنا به دلایلی مانند: جنگ‌های اقتصادی، عدم مدیریت صحیح دولت و عدم نظارت دقیق، مسأله‌ی تولید با موانع جدی روبرو شده است. با توجه به مشکلات بیان شده انگاره‌های ضد تولید در ذهن مردم جامعه شکل گرفته است که برخی از این انگاره‌ها عبارتند از: تولید، سودآور نیست؛ سود آتی و زیاد حاصل از بورس بهتر است، تولید، دردسر دارد و قوانین تولید، دست و پاگیر هستند، دلالی، سودآورتر از تولید است و وجود مافیای عدم امکان رقابت، مانع تولید است.

بررسی مهم‌ترین انگاره‌های ذهنی موانع تولید

یکی از موانع تولید، باورهای تاریخی صد ساله‌ای است که برای ملت ما پدید آورده‌اند؛ باورهایی مثل این‌که تولید یعنی صنعت. کل ماجرای نظام علم و فناوری ما در صد سال اخیر، Industrio Inted است؛ یعنی همه مبتنی بر صنعت شکل گرفته است. در یک کلمه تولید یعنی صنعت و صنعت یعنی «امین‌الضرب». امین‌الضرب بعد از انقلاب هم یعنی «آریا نسب».

امین‌الضرب، پدر صنعتی سازی تولید

در گذشته نظام تولیدی ما که مردم در آن تولید و تجارت می‌کردند، اینگونه بود که کاروان راه می‌انداختند و اجناس را به سراسر دنیا می‌بردند. خرد تولید می‌شد، خرد توزیع می‌شد، خرد تجارت می‌شد و خرد مصرف می‌شد. و با گذشت زمان و رخداد حوادث این سیکل‌های نظام تولید به هم ریخت که توضیح این سیکل‌ها و ماجرای تاریخی آن، در این مقال نمی‌گنجد؛ ولی به مرور زمان، تولیدکننده در ایران برای مردم تصویری دست نیافتنی پیدا کرد. این تصویر چیست؟ تولیدکننده امین‌الضرب است. پدر صنعتی سازی مزخرف ایران که به او حاج امین‌الضرب می‌گویند. کسی است که آن قدر پول داشت که می‌توانست بانک تأسیس کند.

امین‌الضرب به روسیه که رفت و دستگاه تولید برق را دید، با خود گفت من که ایرانی هستم باید به دنبال منافع ملت خودم باشم؛ پس این دستگاه را باید به ایران ببرم و دستگاه تولید برق را به ایران آورده و نصب کرد. به عبارتی دیگر Rational producer، Rational agent و انسان عقلانی تراز برای تولیدکننده ایجاد کرد که از سال ۱۲۹۵ تا الان در جست‌وجوی او هستیم. در تفکر امروزی تولیدکننده، کسی است که ۳۰ هزار نیرو دارد. در تلویزیون ما کارآفرین یا Entrepreneur به همین معنا

نشان داده می‌شود. این تفکر به این جهت در ایران شکل گرفت که نظام بانکی، باید به ایران می‌آمد و بازار سرمایه هم، باید در ایران رشد می‌کرد. این ماجرا در دنیا هم به همین شکل است.

نقش بانک و بورس در ساخت این تفکر

بانک و بورس هم برای ساختن چنین تولیدکننده‌ای به راه افتاد؛ یا به عبارتی حمایت کرد که در هیچ زمانی، در طول تاریخ از تولید حمایت نکرده است. در واقع این مکانیزم انباشت سرمایه باید اتفاق می‌افتاد. این تصویرسازی که اتفاق افتاده، تصویر امین‌الضرب است که از سال ۱۲۹۵ تا الآن بالای سر همه ملت است. اسم او را هم کسی نمی‌داند؛ ولی زمانی که صحبت از تولیدکننده می‌شود کمتر از ایران خودرو به ذهن کسی نمی‌آید؛ چراکه تولیدکننده نیست و نمی‌توان به آن‌ها تولیدکننده گفت.

سپس زمانی که امین‌الضربی‌ها تولید می‌شود، همه عبد او می‌شوند؛ لذا اتاق بازرگانی‌ها، تولیدکننده می‌شود. افراد اتاق بازرگانی‌ها را نگاه کنید. به اصطلاح گردن‌شان کلفت است. رئیس‌جمهور و وزیر هم جلوی آن‌ها بنشینند، شروع می‌کنند به دری‌وری گفتن. همه نظام ایران از سال ۱۲۹۵ تا به امروز در تعظیم به چنین تولیدکننده‌ای هستند، به نوعی سلبریتی اقتصادی؛ زیرا امکان سلبریتی شدن کم است. امروزه همه نظام اقتصادی ایران از سال ۱۲۹۵ در حال تعظیم به آن‌هاست.



طلاهی سیاه، به نفت می‌گویند بیماری. همیشه گفته می‌شود وقتی فردی به بازار می‌رود اگر تولیدکننده باشد، اجر و قرب جنس خود را بالا می‌برد و اگر خریدار باشد، بر سر جنس می‌زند. دقیقاً الان ۱۵۰ سال است که می‌گویند نفت بو می‌دهد، یا به گفته‌ی آقای زنگنه که با تولید نفت، کشور به کثافت کشیده می‌شود.

انگاره‌هایی را برای مردم، دولت مردان، مسئولین، نخبگان و اقتصادمان درست کرده‌اند که نفت بو می‌دهد. بزرگ‌ترین داشته اقتصادی ما را ۱۵۰ سال به ثمن بخش خریدند. با چه عنوانی؟ با عنوان تئوریک بیماری هلندی (Dutch disease). گفتند اگر نفت به دست بیاید، به پول مفت و هنگفتی دست پیدا می‌کنیم و این در صورتی است که قبلاً برای این پول شما باید کلی تلاش می‌کردید، زیر ساخت ایجاد می‌کردید، تکنولوژی تولید می‌کردید تا کار کند و این پول را در بیاورد و این پول در تحول تکنولوژی خودش به وجود می‌آمد و این باعث رشد شما می‌شد. حالا نفت، پول مفت به شما می‌دهد و شما پول نفت را خرج کرده و هیچ وقت دنبال تکنولوژی نمی‌روید. خب گفتند پس چه کنیم؟ به نتیجه رسیدند که از شر این نفت خلاص شویم و هر کس که خریدار است به او بدهیم که برود.

اقتصاد منهای نفت اشتباه دانشگاه‌های ما و حزب‌اللهی‌ها

در دانشگاه‌های اقتصاد ایران، وقتی که استادان این مطلب را که پول نفت سبب عقب افتادگی و دست برداشتن از تلاش برای رسیدن به تکنولوژی می‌شود را درس می‌دهند، دهان دانشجوها باز می‌ماند و می‌گویند عجب حرف حکیمانه‌ای است. کسی نیست بگوید این‌ها هر چه تحول تکنولوژی داشته‌اند با دزدیدن نفت ما بوده است.

هاشمی نماد ساختار بروکراتیک و آریانسب

نماد این تولیدکننده در بعد از انقلاب

بعد از انقلاب سنبل جریان امین‌الضرب چه کسی است؟ بعد از انقلاب کسی که نظام بروکراتیک را در خدمت این تولیدکننده قرار می‌دهد کیست؟ تولیدکننده آن چه کسی است؟ آریا نسب؛ هم حاجی است، هم شخصیتی خوبی است، هم کارخانه‌دار است و هم خیر است. در نظام بروکراسی چه کسی می‌تواند از این شخص حمایت کند؟ هاشمی؛ هاشمی نماد ساختار بروکراتیک حمایت از چنین تولیدی است. این انگاره در ذهن جوان ایرانی است. جوان ایرانی که تصور می‌کند نمی‌تواند تولیدکننده شود، نهایتاً کارگر یا کارمند اداره‌ای می‌شود. این تفکر، ایده شغل آزاد و شغل دولتی را در ایران شکل داده است. شغل آزاد؛ یعنی کارگری و شغل دولتی به معنای کارمندی است.

داری، بیماری هلندی

از زمانی که داری به ایران آمد به جای



■ محمد حسین امین‌الضرب



■ ویلیام ناکس داریسی



■ آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی

کنید، می‌گویید بنده خدا، دانشگاه شما را من ساخته‌ام. پول را من در می‌آورم. اگر می‌خواهی دانشت رشد کند، باید تو پیش من بیایی. جهش اولیه و Firt jump که در اقتصاد دنیا شکل گرفته است، علتش یا ناسیونالیسم است یا دیکتاتوری است یا استعمار که هر سه این‌ها بر روی منابع تولید است.

راهکار

ما باید اساس انگاره بیماری هلندی را بنزیم. این انگاره در حال بیچاره کردن اقتصاد ماست. و در عین حال باید اقتصاد منهای نفت را دنبال کنیم و وابستگی به نفت را از بین ببریم. باید تفکیک دقیقی قائل شویم. رهبر معظم انقلاب به اقتصاد منهای صادرات نفت خام تأکید دارند. ایشان سه قید می‌زنند که نتیجه آن دقیقاً حرف ما می‌شود. نفت خام را نباید بدیم برود. علی‌الخصوص که صد سال است به ثمن بخش می‌دهیم. خب چه کارش کنیم؟ باید آن را به فرآورده و ثروت تبدیل کنیم. باید این انگاره ذهنی را در رسانه ایجاد کرد تا دولت فعال شود.*

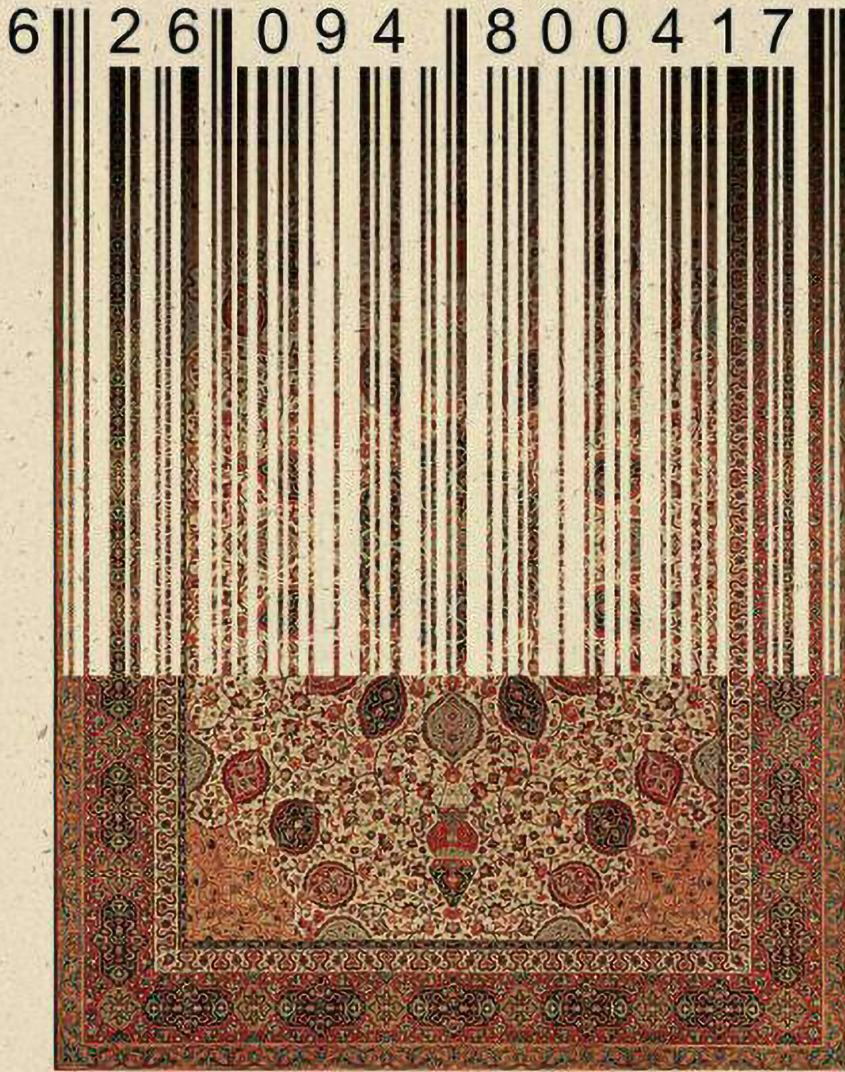
بعد می‌گویند ولش کنید تا برود. حزب الهی‌های ما هم می‌گویند اقتصاد بدون نفت یا اقتصاد منهای نفت. همه بچه حزب الهی‌های ما هم کارهایشان را منهای نفت انجام می‌دهند. عنوان کانال‌هایشان هم همین است. این‌ها هم همان Dutch disease را می‌بینند. می‌گویند نفت را ولش کنید، باید سراغ اقتصاد دانش بنیان، تحول تکنولوژیک، اقتصاد علم و فناوری، سیاست‌گذاری علم و فناوری، چرخه تولید، زنجیره ارزش از تولید ایده تا تولید محصول را باید دنبال کنیم. که این حرف بسیار مضحک است. این مسائل در کدام یک از کشورهای دنیا، تحولات اقتصادی و سیاسی را در سیصد سال اخیر ایجاد کرده است؟ یکی مورد هم پیدا نمی‌شود.

منابع طبیعی و دزدی آن، تنها عامل تحولات اقتصادی و سیاسی در صد سال اخیر

تحولات اقتصادی دنیا، چهار عامل داشته است. تصوّر ما نسبت به این عوامل چیست، که ما رشد نمی‌کنیم؟ هر کشوری در دنیا جهش اقتصادی کرده، یا ناسیونالیسم، یا دیکتاتوری، یا استعمار و یا دارای منابع طبیعی بوده است. هر سه مورد اولی هم از دزدی منابع طبیعی در دنیا بوده که رشد را ایجاد کرده است.

اقتصاد در گرو دانش، یا دانش در گرو اقتصاد

تحولات تکنولوژی در اقتصاد دانش بنیان، نظریه رشد درون‌زا، درونی‌سازی دانش در نظام اقتصادی و... که برایشان در ایران رشته، پژوهشگاه، پژوهشکده و دانشگاه راه انداخته‌ایم. این‌ها هیچ کدام محور تحولات سیصدسال اخیر نبوده است. چرا این کارها را کرده‌ایم؟ برای این‌که از محل تولید دانش به جهش اقتصادی برسیم. در حالی‌که اصلاً راهکار آن این نیست. دانش در پی تحول اقتصادی رشد می‌کند؛ مثلاً اگر به بازار برویم و به کاسب بازاری بگوییم می‌خواهیم از مکانیزم دانشی که در دانشگاه آموخته‌ایم، کاری کنیم که شما در اقتصاد رشد



نقش انگاره در بهره‌وری نیروی انسانی

تولید و بهره‌وری ملی

دکتر علی اکبر ناسخیان

دکتری فلسفه اسلامی



چرا برخی کشورها ثروتمند و برخی کشورها فقیرند؟ همیشه پرسش «چرا» از پدیده‌های چندعاملی، پاسخ‌های فراوان می‌یابد. ویلیام لوئیس با مطالعه نظام‌مندی، از عوامل فقر کشورهای فقیر می‌پرسد. شهروندان و سیاست‌گذاران کشورهای فقیر عامل فقر خود را در دو امر می‌دانند یکی نبود سرمایه و دیگری نبود نیروی انسانی آموزش‌دیده.

این تبیین موجه به‌نظر می‌آید؛ اما لوئیس در آن به دیده تردید می‌نگرد. شاید نبود سرمایه و نبود نیروی کار ورزیده، خود انگاره‌ای است که آنان را از جستجوی ثروت بازداشته است. لوئیس نشان می‌دهد که کشورهای فقیر هم سرمایه دارند و هم نیروی کار مناسب (بالقوه و بالفعل)؛ اما آنچه در این کشورها وجود ندارد بهره‌وری سرمایه و بهره‌وری نیروی کار است.^۱

می‌توان مفهوم فراگیرتر بهره‌وری ملی را به‌مثابه شاخص رشد اقتصادی لحاظ کرد و بهره‌وری سرمایه و منابع انسانی را از عناصر آن دانست. چرا در کشورهای فقیر، بهره‌وری ملی وجود ندارد و یا در سطح بسیار پایین است؟ عوامل فراوانی را در تبیین بهره‌وری می‌توان بیان کرد. لوئیس، همچون بسیاری از اقتصاددانان، مؤلفه‌ی اساسی در ارتقای بهره‌وری را «رقابت‌پذیری» می‌داند.^۲ وی معتقد است خدمات، ۷۵ درصد از کل ارزش اقتصادی را تشکیل می‌دهد (سایر کشورها اهمیت بخش خدمات را درک نمی‌کردند).^۳ لوئیس، خدمات را به بهره‌وری و این موضوع هر دو را به ایجاد بستری برای رقابت بیشتر ارتباط می‌دهد.

نقش انگاره را در بهره‌وری، و خصوصاً بهره‌وری نیروی انسانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟ لوئیس با تأکید بیش از اندازه بر عامل رقابت، تا حد زیادی از نقش انگاره کارگران، کارمندان و کارآفرینان در افزایش بهره‌وری غافل مانده است. یکی از این عوامل انگاره عمومی جامعه، به‌ویژه انگاره بنگاه‌های اقتصادی، نسبت به سرمایه، نیروی انسانی و به‌طور کلی منابع و منافع ملی است.

برحسب یک انگاره از نقدینگی، شرکت‌های سرمایه‌گذاری خرومنی از پول را از جایی به جایی می‌برند و با ایجاد تورم، افزایش حباب‌گونه قیمت‌ها کشور را از رونق اقتصادی و تولید ملی بازمی‌دارد. انگاره خاصی از نقدینگی و سرمایه می‌تواند ما را به واسطه‌گری زبان بار سوق دهد یا به توسعه اقتصادی و رشد ملی بینجامد.

در کلمات قصار امام علی «علیه‌السلام» آمده است: «المال عاریه»؛ ثروت، عاریه است. واژه عاریه را نباید به‌گذرا و ناپایدار توجیه کرد. عاریه؛ تصرف کوتاه‌مدت از امری متعلق به شخص دیگری در چارچوب توافق است. کتابی را از کتابخانه به عاریت می‌گیریم تا استفاده کنیم. رسم امانتداری در عاریت، استفاده بهینه از آن است. استفاده بهینه به‌معنای بهره‌وری است. امانت‌انگاری نیروی کار و

عاریت‌انگاری سرمایه می‌تواند دغدغه بهره‌وری سرمایه و نیروی کار را ایجاد کند.^۴ اگر منابع طبیعی را سرمایه نسل‌های آینده بدانیم که به عاریت در دست ماست، اگر خود و منابع انسانی و طبیعی را امانت الهی نزد خود بینداریم، این انگاره مسئولیت ما را در نحوه استفاده از آن‌ها زنده می‌کند.

فرض کنید برق شهر قطع می‌شود. کارخانه‌های تولید برای دو ساعت تعطیل می‌شوند. کارگران چه حس و حالی دارند؟ آیا شادی می‌کنند یا غم‌کنند شدن چرخ‌های تولید ملی را دارند؟ دغدغه کیفیت در تولید ملی در جامعه تولیدکنندگان چقدر است؟ تأکید بر تولید ملی بر پایه بهره‌وری ملی و برگرفتن سهم بیشتر از بازار جهانی مهم‌ترین گام در توسعه اقتصادی است؛ اما تولید ملی و بهره‌وری ملی را چگونه می‌توان ارتقا داد؟ تبلیغات، محدودیت و الزام‌های قانونی یا اصلاح انگاره‌ها و در پی آن ارتقای کیفیت در تولید ملی؟^۵

پی‌نوشت

۱. لوئیس، ویلیام، قدرت بهره‌وری، فقر و ثروت و تهدید علیه ثبات جهانی. ترجمه آرش پازوکی. انتشارات میناق همکاران، ۱۳۸۶، ص ۹.

۲. همان، ص ۱۳.

۳. همان، ص ۱۹.

۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. غرر الحکم و درر الکلم، به تصحیح سیده‌هدی رجایی قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۰ ه. ق، ص ۲۶.

۵. در صنعت بانکداری دوانگاره مهم نسبت به سپرده‌های مردم وجود دارد: امانت‌انگاری و مالکیت‌انگاری. این انگاره‌ها هر دو در شیوه سرمایه‌گذاری، ارائه تسهیلات و تصمیمات مالی بانک‌ها تأثیرگذارند.

۶. کتاب قدرت انگاره: تألیف احد فرامرز قراملکی و علی‌اکبر ناسخیان؛ نشر مجنون ۱۳۹۷؛ صص ۲۷۲-۲۷۵.



راهبرد بازاریابی اجتماعی در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی

بازاریابی اجتماعی به مثابه رهیافتی مفید در سیاست‌گذاری معطوف به تغییر رفتار

دکتر پروانه بیانی

دکترای جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران



مقدمه

تولید ملی رکن اقتصاد مقاومتی و یکی از مشکلات اساسی در راه رونق تولید ملی کمبود تقاضاست، بنابراین یکی از راهبردهای تأثیرگذار که می‌تواند نقش بسزایی در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی داشته باشد، راهبرد بازاریابی اجتماعی است. این نوشتار درصدد است ضمن معرفی بازاریابی اجتماعی به مثابه رهیافتی مفید در سیاست‌گذاری معطوف به تغییر رفتار، به تشریح نسبت آن در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی بپردازد.

بازاریابی اجتماعی

اقتصاد رفتاری به عنوان یکی از شاخه‌های نسبتاً جدید در دانش اقتصادی که با هدف ارتقای دانش اقتصادی و نزدیک کردن مدل‌های اقتصادی با واقعیت‌های بیرونی شکل گرفته، طی چند دهه گذشته از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. اقتصاد رفتاری رویکرد بین‌رشته‌ای است که درصدد است تا بنیان‌های نظری، دستاوردها و ابزارهای سایر شاخه‌های علوم اجتماعی و انسانی نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را با اقتصاد پیوند داده و براین اساس ضمن اصلاح فروض اقتصاد متعارف، نظریات واقع‌گرایانه‌تری را برای بررسی جنبه‌های مختلف اقتصادی ارائه نماید؛ در نهایت نیز بر اساس این نظریات پیش‌بینی‌های دقیق‌تر از تحولات اقتصادی صورت پذیرفته و سیاست‌های مناسب‌تری نیز ارائه گردد.

اقتصاددانان در زیرشاخه‌های مختلف در تلاش‌اند تا تئوری‌های متعارف اقتصاد را برای ساختن تئوری‌ها، مفاهیم و مدل‌های بهتر درباره تصمیم‌گیری اقتصادی غنی کرده و آن‌ها را توسعه دهند.

رهیافت اقتصاد رفتاری برای بازاریابی، تبدیل اطلاعات به ترغیب و متقاعد ساختن افراد است که در نهایت تطبیق، اصلاح و بهینه‌سازی را با خود به ارمغان می‌آورد. در این استراتژی، خصوصیات اجتماعی شامل تأثیرپذیری از گروه‌های مرجع، اقوام و موقعیت اجتماعی افراد، خصوصیات فردی شامل سن، شغل، شرایط اقتصادی و سبک زندگی، خصوصیات روانی از قبیل شخصیت فرد و انگیزش، درک، یادگیری، محرک‌های حسی و باورهای او و خصوصیات فرهنگی که عمیق‌ترین و مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده رفتار و خواسته افراد به حساب می‌آید، در نظر گرفته می‌شوند. از سویی اقتصاد‌شناسی نیز تلاش علوم‌شناختی برای بهبود اصلاح‌الگوی رفتاری افراد در جامعه می‌باشد.

علوم‌شناختی باعث می‌شود راهکارهایی برای بهبود رفتارهای شناختی و یا

اصلاح‌الگو رفتاری در جامعه به وجود آید. در علوم‌شناختی روش‌هایی وجود دارد تا رفتارهای تصمیم‌گیرنده را تحلیل کرده و نشان دهیم تا مادامی که تصمیم‌گیری عقلایی صورت پذیرد، از خطاها کاسته خواهد شد.

بازاریابی با اقتصاد رفتاری و شناختی رابطه دارد. فیلپ کاتلر بازاریابی را یک فرآیند اجتماعی و مدیریتی می‌داند که به وسیله آن افراد و گروه‌ها، نیازها و خواسته‌های خود را از راه تولید، عرضه و مبادله کالاهای مفید و با ارزش با دیگران تأمین می‌کنند. دو نکته در تعریف بازاریابی خودنمایی می‌کند؛ یکی اجتماعی بودن (یعنی با عموم مردم سروکار دارد) و دیگری فعالیت مدیریتی است. در حقیقت بازاریابی به وسیله مدیریت کسب‌وکارها صورت می‌گیرد و می‌توان آن را یک فعالیت از بالا به پایین و به سمت مشتریان در نظر گرفت.

اولین بار وایبه با طرح این سؤال انقلابی که «چرا ما نمی‌توانیم برادری را هم مثل صابون به مردم بفروشیم؟»، رویکرد بازاریابی اجتماعی را پایه‌گذاری نمود. او با بررسی بسیج‌های همگانی به این نتیجه رسید که با استفاده از فنون بازاریابی تجاری می‌توان یک موضوع اجتماعی را به مخاطبان فروخت. دن^۱ (۲۰۱۰) بازاریابی اجتماعی را وسیله‌ای جهت تسهیل اتخاذ رفتارهای مثبت و ترک رفتارهای منفی می‌داند. به عقیده وی بازاریابی اجتماعی ابزار مناسبی است که می‌توان از آن برای ترغیب افراد به اتخاذ رفتار به صورت

اقتصادی، مشارکت در انتخابات، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و شبکه‌ها، مسائل مربوط به سلامتی (نظیر معاینات دوره‌ای پزشکی، دندانپزشکی، آزمایش‌های روحی و روانی)، احتراز از عادات مضر، تغییر سبک زندگی (نظیر احتراز از چاقی و توصیه به ورزش) اشاره کرد.

بازاریابی برای مسائل اجتماعی، شاخه‌ای از بازاریابی است که از ۴۰ سال اخیر با نام بازاریابی اجتماعی شناخته شده است. کاتلر بر لزوم به‌کارگیری تفکر بازاریابی اجتماعی تأکید نموده و معتقد است وقتی بازاریابی تجاری آن‌چنان قدرتمند است که بر انتخاب‌های ما در مورد محصولات و برند اثر می‌گذارد، چرا نباید برای دریافت پاسخ‌های اثربخش برای مشکلات اجتماعی کنونی خود به بازاریابی اجتماعی روی آوریم؟ مدل یکپارچه بازاریابی اجتماعی نیز که توسط کرایگ لیفبوز در سال ۲۰۱۰ مطرح شده است از چهار عنصر مرتبط به هم با هدف سودرسانی به بازار هدف یا بخشی از جمعیت شکل گرفته است که این چهار عنصر مدل بازاریابی اجتماعی را در راستای تلاش‌های حمایتی و اقتصادی با هدف تغییر اجتماعی تعیین می‌سازد. این چهار عنصر شامل توجه به مخاطب، رفتار مطلوب، آمیخته بازاریابی (رفتار، محصول و خدمات) و ماهیت (رفتار، محصول یا خدمات) می‌باشد. رویکردهای بازاریابی اجتماعی عبارتند از رویکرد آموزش، ترغیب، تعدیل رفتار و تأثیر اجتماعی. هدف در این رویکردها انواع مسائل اجتماعی مورد نظر در بازاریابی اجتماعی است و در هر یک از آن‌ها نکات و توصیه‌های مفیدی وجود دارد که بازاریابان اجتماعی می‌توانند از آن‌ها استفاده کنند.

چارچوب سطوح اثربخشی بازاریابی اجتماعی

تغییرات	سطوح اثربخشی
افزایش آگاهی نسبت به موضوع	آگاهی
تغییر نگرش، تأمل در تغییر رفتار	درگیری
تغییر رفتار فردی	رفتار
گسترش تغییر رفتار مطلوب، پایداری، قانون‌گذاری	هنجار اجتماعی
بهبود کیفیت زندگی فردی و اجتماعی	بهبودی و رفاه

تاکنون الگوهای مختلفی از بازاریابی اجتماعی ارائه شده که در جدول زیر مشهورترین آن‌ها ارائه گردیده است.

کوتاه‌مدت یا بلندمدت استفاده کرد به نحوی که رسیدن به اهداف اجتماعی مورد نظر محقق گردد. در واقع وی بازاریابی اجتماعی را یک رویکرد رهبری اجتماعی می‌داند و در این تعریف از ترغیب^۲ به جای تأثیر^۳ استفاده می‌کند که این امر مشتمل بر استفاده عمدی از نفوذ و ترغیب^۴ برای به حرکت درآوردن بازار هدف به سمت حرکت رفتاری خاص است. بازاریابی اجتماعی از اصول و فنون بازاریابی برای نفوذ بر مخاطبان هدف جهت پذیرش، رد یا ترک یک رفتار به نفع افراد، گروه یا کل جامعه استفاده می‌کند.

بازاریابی اجتماعی به معنای تبلیغ کالا و یا فروش محصول نمی‌باشد و اهداف فراتر را دنبال می‌کند. بازاریابی اجتماعی، فرآیندی مستمر است که از افزایش آگاهی مخاطبان هدف، نسبت به مزایای رفتار مطلوب و یا معایب رفتار نامطلوب آغاز می‌شود و در تلاش است از طریق افزایش درگیری مخاطبان هدف با موضوع، زمینه لازم برای تغییر نگرش و رفتار آن‌ها را فراهم کند. از جمله کاربردهای بازاریابی اجتماعی می‌توان در تحقیقات دخانیات، قمار، پیشگیری از جرم، محافظت از منابع طبیعی و محیطی (نظیر کاهش مصرف انرژی، آب، برق، گاز، بنزین و دیگر سوخت‌ها)، بازاریابی سبز (نظیر کاهش آلودگی‌های محیطی، هوا، خاک، رودخانه‌ها، تپه‌ها و شهرها)، اقدامات پیشگیرانه (نظیر آتش‌سوزی‌ها، گازگرفتگی‌ها و مسمومیت‌ها)، مشارکت‌های اجتماعی، فرهنگی و

الگوهای ارائه شده برای بازاریابی اجتماعی

نام الگو	پژوهشگر	سال	عناصر اصلی
مدل فرا نظری	پروکاسکا و دیکلمنت	۱۹۹۵	پنج مرحله برای تغییر رفتار در نظر گرفته شده که عبارتند از پیش تأمل، تأمل، آمادگی، عمل و نگهداری
مدل شناخت اجتماعی	آلبرت و باندورا	۲۰۰۱	شامل سه عنصر فاکتورهای شخصی درونی (شناختی، بیولوژیکی و روانی)، الگوهای رفتاری و حوادث محیطی و تأکید بر شاخص‌های شخصی و اجتماعی - فرهنگی
مدل شناخت ناموزون	وستبرگ	۲۰۰۵	تأکید بر نشان دادن فواید به‌کارگیری مقررات برای ترویج رفتارهای مطلوب
مدل رفتار برنامهریزی شده	زاگارا	۲۰۱۰	تأکید بر ارتباط بین بازاریابی اجتماعی و نگرش و رفتار افراد

آمیخته بازاریابی اجتماعی

آمیخته بازاریابی بر استفاده از مفاهیم بازاریابی تجاری و کاربرد آن‌ها برای اهداف اجتماعی و تغییر داوطلبانه رفتار مخاطبان هدف تأکید می‌کند. بازاریابی اجتماعی نیز مانند بازاریابی تجاری از فلسفه مشتری‌مداری بهره می‌برد. بر طبق این فلسفه بازاریابان تجاری تلاش می‌کنند تا نیازها، خواسته‌ها و رفتارهای فعلی مخاطبان هدف را از طریق تحقیقات مستمر شناسایی نمایند؛ برای مثال در مورد ترویج رفتار بستن کمربند ایمنی، مخاطبان هدف رانندگان هستند. فرآیند بخش‌بندی مخاطبان هدف، کلید اصلی طراحی مداخله است. مرحله بعدی پس از بخش‌بندی مخاطبان و شناسایی رفتار آن‌ها، طراحی مداخله و بازاریابی اجتماعی است. آمیخته بازاریابی اجتماعی مجموعه‌ای از ابزارهای قابل کنترل است که با مدیریت یکپارچه و منسجم آن‌ها می‌توان باورها و نگرش‌های مخاطبان هدف را اصلاح کرده تا رفتارهای مطلوب در سطح جامعه نهادینه شود. آمیخته بازاریابی اجتماعی دارای اجزای زیر است:

محصول: در بحث بازاریابی اجتماعی، محصول به رفتار جدید و مزایایی که این رفتار نصیب مخاطبان هدف می‌کند، اطلاق می‌شود. در بازاریابی اجتماعی تمرکز بر ترویج ایده‌ها و رفتارهای مطلوب اجتماعی است؛ مانند ایده حفظ جان از طریق رفتار مطلوب بستن کمربند ایمنی و یا ایده حفظ سلامتی از طریق رفتار مطلوب مسواک زدن و یا ایده حفظ امنیت ملی، استقلال و خودکفایی اقتصادی و حفظ همبستگی و اقتدار ملی از طریق جلوگیری از ورود و مصرف کالاهای خارجی و قاچاق. مخاطبان هدف باید از ابتدا آگاه شوند که مشکلی وجود

دارد و محصول (ایده) مورد نظر راه‌حل مناسبی برای آن مشکل است تا آن‌گاه برای اصلاح رفتار خود در جهت استفاده از آن محصول، خدمت یا ایده قدم بردارند. «منافع همگانی مصرف کالای داخلی» به‌عنوان ایده محوری کمپین بازاریابی اجتماعی در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی دارای اهمیت است. در کمپین‌های بازاریابی اجتماعی باید با تبیین منافع همگانی مصرف کالای داخلی، بر وظیفه ملی هر ایرانی در حمایت از تولید داخلی تأکید داشت. البته حمایت از تولید داخلی تنها محدود به طرف تقاضا نمی‌شود، بلکه همان‌طور که وظیفه ملی مصرف‌کننده ایرانی، ترجیح و خرید کالاهای داخلی است، وظیفه ملی تولیدکنندگان ایرانی نیز تولید کالای مرغوب و با قیمت رقابتی است. حتی این وظیفه تولیدکنندگان ایرانی است که در گام اول با تولید کالای با کیفیت و قیمت مناسب، مصرف‌کنندگان را به مصرف کالاهای داخلی ترغیب نمایند. جهت افزایش مصرف کالای ایرانی لازم است محصول تولید شده نیز از حداقل ارزشمندی (ترازی قیمت، کیفیت و خدمات) برخوردار باشد؛ بنابراین لازم است علاوه بر مصرف‌کنندگان تولیدکنندگان نیز مخاطب ایده محوری «منافع همگانی مصرف کالای داخلی» قرار گیرند.

قیمت: یکی از عناصر مهم و قابل توجه در آمیخته بازاریابی هزینه است. قیمت در بازاریابی اجتماعی به هزینه‌ای بازمی‌گردد

کالاهای خارجی سبب خروج سرمایه از کشور، افزایش وابستگی به خارج، کاهش رشد اقتصادی، کاهش توان رقابت تولیدکنندگان داخلی و در نهایت، بیکاری کارگران ایرانی می‌شود. از طرف دیگر باید هزینه‌های رفتار مطلوب؛ یعنی خرید کالای داخلی کاهش یابد. در کنار کاهش هزینه‌های معنوی خرید کالای داخلی از طریق تبیین منافع همگانی مصرف کالای داخلی، لازم است هزینه‌های مالی خرید کالای داخلی از طریق راهکارهای مختلفی مانند کارت‌های اعتباری، اعطای تسهیلات ارزان قیمت جهت خرید کالای داخلی، کاهش مالیات بر ارزش افزوده کالاهای تولید داخل در مقایسه با کالاهای خارجی و سایر مشوق‌های مالی کاهش یابد.

بازاریابی برای مسائل اجتماعی، شاخه‌ای از بازاریابی است که از ۴۰ سال اخیر با نام بازاریابی اجتماعی شناخته شده است. کاتلر بر لزوم به‌کارگیری تفکر بازاریابی اجتماعی تأکید نموده و معتقد است وقتی بازاریابی تجاری آن چنان قدرتمند است که بر انتخاب‌های ما در مورد محصولات و برند اثر می‌گذارد، چرا نباید برای دریافت پاسخ‌های اثربخش برای مشکلات اجتماعی کنونی خود به بازاریابی اجتماعی روی آوریم؟

این در حالی است که کالاهای تولید داخل چون به صورت رسمی و قانونی در کشور عرضه می‌شوند، ملزم به پرداخت مالیات بر ارزش افزوده هستند؛ ولی بخش قابل توجهی از کالاهای خارجی چون به صورت قاچاق وارد کشور شده و به شکل غیررسمی در بازار عرضه می‌شوند، از پرداخت مالیات بر ارزش افزوده استنکاف می‌کنند که این امر به نوعی جریمه خریدار کالاهای تولید داخل به شمار می‌آید. به طور کلی در بازاریابی اجتماعی هدف مشوق‌ها یا تنبیهات، به طور کلی پذیرفتن یا نپذیرفتن ایده‌های ترویج شده است؛ لذا سیاست قیمت‌گذاری افزایش هزینه معنوی مصرف کالای خارجی دارای مشابه داخلی و توجیه هزینه‌های مصرف کالای ایرانی نسبت به منافع آن است.

توزیع (مکان): توزیع مسیری است که با کمک آن محصول یا ایده به مشتری می‌رسد. به عبارت دیگر، فعالیت‌هایی که انجام می‌شود تا محصول یا ایده مورد نظر در دسترس مخاطبان هدف قرار گیرد. بازاریابی اجتماعی بیشتر وابسته به بازاریابی خدمات است که کلید اصلی آن قابلیت دسترسی است. بنابراین همیشه بر مبنای یک محصول فیزیکی نیست، اگرچه ممکن است آن را شامل شود. از سوی دیگر مکان به محل یا کانالی برمی‌گردد که در آنجا تغییر رفتار مورد تبلیغ قرار می‌گیرد و از طریق آن ترغیب به رفتار جدید انجام می‌شود. در

که مخاطب در سازگاری با رفتار جدید متحمل می‌شود. در تئوری مبادله، قیمت به شکل زمان، تلاش و انرژی که مخاطب در مبادله برای رفتار جدید و مزایای آن صرف می‌کند، بیان می‌شود. این هزینه می‌تواند مالی، زمانی و روانی باشد. در بازاریابی اجتماعی نیز قیمت بیانگر هزینه‌ای است که مخاطبان هدف در مبادله برای رفتار جدید متحمل می‌شوند. برای اینکه استقبال از یک محصول یا ایده افزایش یابد، باید قیمتش از منافع حاصل از آن کمتر باشد. در بازاریابی اجتماعی می‌توان با استفاده از تکنیک‌های قیمت‌گذاری از طریق بالا بردن هزینه انجام رفتارهای نامطلوب، ترک این رفتارها را موجب شد؛ به عنوان مثال می‌توان با افزایش مبلغ جریمه، هزینه بستن کمر بند ایمنی را افزایش داد و یا با افزودن مالیات بر کالای قاچاق و یا بالا بردن مجازات قاچاقچیان، مانع از رفتار نامطلوب قاچاق و ورود کالاهای خارجی و قاچاق به کشور شد.

در راهبرد بازاریابی اجتماعی در افزایش مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی نیز می‌بایست هم‌زمان هزینه‌های رفتار مطلوب کاهش یافته و در مقابل هزینه‌های رفتار نامطلوب افزایش یابد. لازم است هزینه‌های مصرف کالای خارجی به ویژه هزینه‌های روحی - روانی افزایش یابد. بدین منظور باید هزینه‌های رفتار نامطلوب یا رفتار رقیب؛ یعنی هزینه‌های مصرف کالاهای خارجی برای مصرف‌کنندگان تبیین شود. مصرف

واقع هدف از راهبرد مکان فراهم کردن فضای راحت و مناسب برای مخاطب می باشد به گونه ای که پذیرش و عمل به رفتار جدید را تسهیل بخشد و عوامل رقابتی و موانع رفتار را به حداقل برساند.

با توجه به راهبرد بازاریابی اجتماعی، شبکه توزیع می تواند نقش مهمی در حمایت از تولید داخلی ایفا نماید؛ اما در حال حاضر عرضه کالاهای خارجی به دلایلی مانند عدم نظارت دقیق، مشخص نبودن قیمت کالا و عدم پرداخت مالیات بر ارزش افزوده منفعت بیشتری برای شبکه توزیع به دنبال دارد و برخی از عوامل شبکه توزیع تمرکز بیشتری بر عرضه کالاهای خارجی دارند. همین امر سبب شده برخی از کالاهای تولید داخل در دسترسی به شبکه توزیع با مشکلاتی مواجه شوند.

بازاریابی با اقتصاد رفتاری و شناختی رابطه دارد. فیلیپ کاتلر بازاریابی را یک فرآیند اجتماعی و مدیریتی می داند که به وسیله آن افراد و گروه ها، نیازها و خواسته های خود را از راه تولید، عرضه و مبادله کالاهای مفید و باارزشی با دیگران تأمین می کنند. دو نکته در تعریف بازاریابی خودنمایی می کند؛ یکی اجتماعی بودن (یعنی با عموم مردم سروکار دارد) و دیگری فعالیت مدیریتی است. در حقیقت بازاریابی به وسیله مدیریت کسب و کارها صورت می گیرد و می توان آن را یک فعالیت از بالا به پایین به سمت مشتریان در نظر گرفت.

بنابراین جهت حمایت از تولید داخلی لازم است نظارت دقیق تری بر کانال توزیع صورت گیرد و با عرضه کالای قاچاق در مبادی توزیع به شدت مقابله شود. در واقع تا زمانی که کالای قاچاق آزادانه در شبکه توزیع به فروش برسد، به هیچ عنوان نمی توان با رویکردهای قهری و امنیتی جلوی ورود کالای قاچاق در مرزها را گرفت؛ ولی اگر جلوی عرضه کالای قاچاق در فروشگاه ها و سایر کانال های توزیع مانند فروشگاه های آنلاین گرفته شود، معضل قاچاق در مرزهای کشور نیز تا حدود زیادی برطرف خواهد شد. علاوه بر مبارزه با کالای قاچاق در مبادی توزیع، لازم است تسهیلاتی برای شبکه های توزیع عرضه کننده کالاهای تولید داخل در نظر گرفته شود.

مشوق هایی مانند اعطای تسهیلات ارزان قیمت و مشوق های مالیاتی، می تواند نقش مهمی در اقبال شبکه توزیع به کالای داخلی ایفا نماید.

ترویج: ترویج به تلاش های انجام شده برای برقراری ارتباط با مخاطبان هدف به منظور اطلاع رسانی در خصوص مزایای انجام رفتار مطلوب و یا ترک رفتار نامطلوب بازمی گردد. ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که تبلیغات می تواند

بخش بزرگی از استراتژی های ترویج باشد و نه همه. ترویج بخشی از آمیخته بازاریابی است و شامل به کارگیری ادغام یافته تبلیغات، روابط عمومی، آموزش، حمایت همه جانبه رسانه ها و ... می باشد.

تبلیغات دهان به دهان (تذکر شفاهی) یکی از مهم ترین رسانه ها برای ترویج ایده منافع همگانی مصرف کالای ایرانی است. با توجه به این راهبرد، آحاد مردم به عنوان عامل نظارتی عمل کرده و سبب شکل گیری خودمراقبتی در جامعه می شوند. هم چنین استفاده از ظرفیت شبکه های اجتماعی و پویای مردمی در فضای مجازی، می تواند نقش مهمی در ترویج مصرف کالای داخلی داشته باشد.

عمومیت بخشیدن: برای کسب موفقیت در بازاریابی اجتماعی باید علاوه بر مخاطبان هدف، سایر افراد و گروه ها که بر تصمیمات و رفتارهای مخاطبان هدف تأثیرگذارند، مورد توجه قرار گیرند. اشخاصی که فرد از آن ها تأثیر می پذیرد، گروه های مرجع نامیده می شوند که به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر رفتار فرد تأثیرگذار هستند. گروه های مرجع شامل خانواده، دوستان، آشنایان، همکاران و افراد مشهور است؛ برای مثال در خصوص بازاریابی اجتماعی پیشگیری از قاچاق کالا، مخاطبین شامل خود اعضای باند قاچاق، اعضای خانواده آن ها به ویژه پدر و مادر و همسر، دوستان و آشنایان آن ها است.

در کاربست بازاریابی اجتماعی در

قرار گیرند و با یکدیگر مشارکت داشته باشند تا میزان موفقیت افزایش یابد؛ برای مثال به منظور اجرای موفق بازاریابی اجتماعی در حمایت از تولید داخلی لازم است از ظرفیت تمامی سازمان‌ها و ارگان‌ها مانند صدا و سیما، رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی، آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها، شهرداری‌ها و ... استفاده شود؛ مثلاً می‌توان از ظرفیت شهرداری‌ها برای برگزاری نمایشگاه‌ها و توسعه عرضه مستقیم کالاها و تولیدات داخل و حمایت از شبکه توزیع عرضه‌کننده کالاهای داخلی استفاده کرد.

مصرف کالای داخلی و تحقق اقتصاد مقاومتی

جهانی شدن اقتصاد منجر به افزایش رقابت میان شرکت‌های محلی و بین‌المللی در بازارهای داخلی و خارجی شده است. در این راستا بیشتر کشورهای در حال توسعه در پی آن هستند که بتوانند با روش‌های گوناگون، مصرف‌کنندگان داخلی را به سمت مصرف محصولات بومی سوق دهند و از تولیدکنندگان داخلی حمایت کنند. رفتارهای مصرف‌کنندگان در قبال خرید کالاهای خارجی، در میان فرهنگ‌های مختلف دارای عملکردهای متفاوتی می‌باشد. به بیان دیگر مصرف‌کنندگانی که دارای فرهنگ‌های متنوع می‌باشند، کدهای مصرفی گوناگونی نیز در قبال خرید کالاهای خارجی از خود بروز می‌دهند.

بر اساس مطالعات صورت گرفته در داخل کشور، تمایل شهروندان ایرانی به خرید کالاهای داخلی از حد مطلوب پایین‌تر است. عوامل مختلفی در بی‌تمایلی شهروندان ایرانی به خرید کالاهای داخلی تأثیرگذارند. یکی از عوامل احتمالی مطروحه، سطح پایین کیفیت محصولات ایرانی در برابر کالاهای وارداتی است. اگرچه کیفیت محصول می‌تواند تأثیر بسزایی در استفاده نکردن از کالاهای داخلی داشته باشد، عاملی که در این راستا اهمیت بیشتری دارد، شاخص ملی‌گرایی مصرفی است.

ملی‌گرایی در مصرف؛ یعنی نگرش خاص به پدیده‌ها به گونه‌ای که فرد، گرو خویش را محور همه پدیده‌ها بداند و پدیده‌های دیگر را با توجه به آن رتبه‌بندی کند. ملی‌گرایی در مصرف، شکل اقتصادی از ملی‌گرایی است که باورهای مصرف‌کنندگان را در خصوص مناسب بودن یا در واقع اخلاقی بودن خرید کالاهای خارجی شکل می‌دهد. در نظریه ملی‌گرایی مصرفی، دو دسته‌بندی عمده برای شرایط و اقدامات ملی‌گرایانه وجود دارد؛ دسته‌بندی اول از لحاظ نوع کالا است و دسته‌بندی دیگر از لحاظ طبقات فرهنگی و درآمدی مصرف‌کنندگان کالاهاست.

ملی‌گرایی مصرفی ممکن است به‌طور آشکار به کاهش خرید محصولات

افزایش مصرف کالای داخلی، می‌بایست با استفاده از ظرفیت کودکان و سایر افراد تأثیرگذار بر خرید کالای داخلی در کمپین‌های بازاریابی اجتماعی، مسأله را به یک موضوع عمومی تبدیل کرد و همه افراد تأثیرگذار بر تصمیم رفتار مخاطبان هدف را درگیر موضوع کرد. از این رو به منظور افزایش مصرف کالای داخلی، نباید تنها بر مصرف‌کننده و یا خریدار کالا به‌عنوان مخاطبان هدف اصلی تمرکز شود، بلکه لازم است سایر افراد و گروه‌های تأثیرگذار بر تصمیمات و رفتارهای مخاطبان هدف، مخاطب برنامه‌ها باشند.

اعضای خانواده، دوستان، آشنایان، همکاران و افراد مشهور، تأثیر مهمی بر تصمیم خرید افراد دارند؛ مثلاً می‌توان با تهیه محتواهای آموزنده و جذاب برای کودکان در قالب صوت و تصویر، مصرف کالای داخلی را عاملی مهم در خلق آینده‌ای مطلوب برای کودکان کشورمان ترسیم کرد. با ارائه این آموزش‌ها می‌توان امیدوار بود که نسل آینده حساسیت بیشتری به مصرف کالای داخلی داشته باشد و هم‌چنین با توجه به اینکه کودکان نقش مهمی در تصمیمات خرید خانواده دارند، از کانال کودکان می‌توان خانواده‌ها را به خرید کالای داخلی ترغیب کرد.

مشارکت: در اجرای راهبرد بازاریابی اجتماعی باید سایر سازمان‌ها و نهاد‌های دولتی و هم‌چنین سمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) که اهداف مشابه (نه الزاماً اهداف یکسان) دارند، در کنار هم

دارد، فهم این حقیقت که عکس‌العمل این مصرف‌کننده در قبال این کالاها چگونه است (رفتارشناختی)، می‌تواند به تغییر شرایط اقتصاد جهانی به نفع یا ضرر کشور تمام شود.

شهروندان ایرانی به دلایل متعدد از جمله فرهنگ چشم و هم‌چشمی، فرهنگ بیگانه‌پرستی، نگرستن به کالاهای خارجی به‌عنوان عامل منزلت اجتماعی، مشکلات درون‌سازمانی تولیدکنندگان داخلی، قاچاق کالاهای خارجی به‌عنوان عامل تضعیف‌کننده تولیدات داخلی، ضعف شناخت آن‌ها از کالاهای داخلی، سیاست‌های نامناسب دولت، ذهنیت منفی نسبت به تولیدات داخلی، تجربه‌های مثبت قبلی خریداران از خرید کالاهای خارجی، تبلیغات دهان‌به‌دهان مثبت به نفع کالاهای خارجی، پایین بودن ارزش محصولات داخلی، به روز نبودن فناوری تولیدکنندگان داخلی، برتری‌های کالای خارجی، کالاهای ساخت داخل ترجیح می‌دهند. به‌منظور ترغیب شهروندان به خرید کالاهای ساخت داخل باید از راهبردهای ارتقای سطح کیفیت کالاهای تولید داخل، اطلاع‌رسانی و تبلیغ کالاهای ساخت داخل، بهبود ارزش کالاهای تولید داخل، بهبود فضای کسب و کار در کشور، ترویج فروش اینترنتی کالاهای داخلی، حمایت از توسعه صنایع دارای مزیت نسبی، حمایت و ساماندهی شرکت‌های داخلی، داخلی‌سازی محصولات خارجی، فرهنگ‌سازی و تبلیغ مصرف

خارجی منجر نشود، بلکه پیامدهایی را در حوزه‌های نگرشی رفتار مصرف‌کننده ایجاد کند. ملی‌گرایی با ارزیابی نامطلوب محصولات خارجی ارتباط دارد؛ به بیان دیگر درجه ارزیابی مصرف‌کنندگان ملی‌گرا از محصولات خارجی در مقایسه با مصرف‌کنندگان غیر ملی‌گرا، بسیار کمتر است. پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت ملی‌گرایی مصرف در دو بخش کاهش ارزیابی مصرف‌کنندگان نسبت به کالاهای خارجی و افزایش ارزیابی نسبت به تولیدات داخلی به‌صورت نمادین بروز می‌کند.

ایده‌آل‌ترین حالت در مصرف‌گرایی ملی‌زمانی است که مصرف‌کنندگان ملی‌گرا معتقد باشند محصولات کشور خودشان از مشابه خارجی بهتر است و خرید کالاهای داخلی را به مشابه خارجی ترجیح دهند. ریشه این اعتقاد ممکن است در برتری واقعی محصولات داخلی یا نشأت گرفته از تطابق بیشتر محصولات داخلی با ارزش‌ها و هنجارها، سلیقه‌ها، عادت‌ها و فرهنگ مصرف‌کنندگان باشد. چنان‌چه مصرف‌کنندگان ملی‌گرا به برتری کالاهای داخلی معتقد نباشند، تعهد اخلاقی به مصرف کالاهای داخلی برای حمایت از اشتغال و تولید ملی، آن‌ها را به ترجیح خرید محصولات داخلی حتی با کیفیت کمتر، هدایت می‌کند به‌خصوص هنگامی که خود یا نزدیکان آن‌ها، به‌طور مستقیم با تهدید ورود کالاهای خارجی مواجه شوند.

در واقع می‌توان گفت که دو حالت جدی برای ملی‌گرایی مصرفی وجود دارد؛ حالت اول زمانی است که فرهنگ ملی‌گرایی به‌شدت در افراد نفوذ کرده و آن‌ها را به افرادی تبدیل می‌کند که از نیات و نهان ذهن خویش باور دارند که کالای خارجی برتر است. حالت دیگر این است که افراد با دانش کامل و اشراف بر این‌که کالاهای داخلی نسبت به کالاهای خارجی کیفیت کمتری دارند؛ اما با توجه به بلندنظری و عرق ملی باز هم کالاهای داخلی را بر رقبای خارجی ترجیح می‌دهند.

اهمیت هر چه بیشتر ملی‌گرایی مصرفی برای مصرف‌کنندگان خصوصاً مصرف‌کنندگان کشورهای کمتر توسعه‌یافته یا در حال توسعه، زمانی روشن می‌شود که مصرف‌کننده به این نکته توجه داشته باشد که با هر خریدی که از کالاهای وارداتی انجام می‌دهد، اگر چه کیفیت بالاتری از محصول مشابه داخلی داشته باشد، یک فرصت شغلی را از بین می‌برد؛ باعث خروج ارز از کشور می‌شود و مهم‌تر از همه، به همان میزان به رفاه خود آسیب وارد می‌کند. در واقع فرهنگ ملی‌گرایی مصرفی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده و تأثیرگذار در زمینه تصمیم‌گیری در قبال خرید کالای خارجی شناخته می‌شود و در اقتصاد جهانی که مصرف‌کننده قابلیت تصمیم‌گیری در بین هزاران کالا را



اعمال تحریم‌ها علیه ایران، وجود ظرفیت‌های مادی و معنوی فراوان استفاده نشده در کشور و نیاز کشور به شتاب بیشتر در عرصه پیشرفت‌های اقتصادی، توجه اندیشمندان داخلی را جهت پیاده‌سازی اقتصاد مقاومتی به خود جلب کرده است

اصطلاح «اقتصاد مقاومتی» در سال ۱۳۸۹ توسط مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از کارآفرینان کشور مطرح شد و اجرای سیاست‌های آن در سال ۱۳۹۲ به سران سه قوه ابلاغ شد که بسیاری از مؤلفه‌های این سیاست؛ مانند دانش بنیان بودن، پافشاری بر بهره‌وری و... در دنیا تجربه شده و البته بخش‌هایی هم از قبیل جهادی بودن، مردمی بودن، عدالت بنیان بودن و... مختص همین ایده بومی است. الگوی اقتصاد مقاومتی به معنی روش‌های درست تصمیم‌گیری اقتصادی در شرایط فشار و کمبود منابع در جامعه است؛ به طوری که سبب شکوفایی اقتصادی شود. اقتصاد مقاومتی گفتمان و الگویی از اقتصاد مدیریتی است که ضمن مقاوم‌سازی اقتصاد ملی در برابر تهدیدات و توان تحریم‌شکنی، با رویکرد

کالاهای داخلی استفاده کرد.

در روند اجرای راهبردهای ترغیب شهروندان به خرید کالاهای ساخت داخل، عوامل و متغیرهایی وجود دارند که مانع اجرای موفق راهبردهای مذکور می‌شوند. فساد اداری، فرهنگ فرار از کار و تلاش، نامناسب بودن فضای کسب و کار کشور، فرهنگ ترجیح منافع فردی بر منافع ملی، ضعف همبستگی ملی، ضعف کارآمدی شرکت‌های داخلی، ضعف فرهنگ صبر در شهروندان، سیاست‌های نامناسب دولت، ذهنیت‌های نامناسب شهروندان، حمایت‌های نادرست و ناکارآمد دولت و تحریم‌های بین‌المللی، از موانع اجرای موفق راهبردهای مذکور به‌شمار می‌روند. به‌منظور ترغیب شهروندان به خرید کالاهای ساخت داخل باید بسترها و عوامل زمینه‌ای؛ مانند تأثیر تبلیغات بر افکار شهروندان، میزان اطلاعات در دسترس شهروندان، میزان اهمیت قیمت کالا برای خریدار، میزان اهمیت کشور سازنده کالا برای مشتری، میزان اهمیت کیفیت کالا برای خریداران، میزان عمل‌گرایی مسئولان و دوری از شعار و مقبولیت خرید از طریق اینترنت را در نظر گرفت.

اجرای راهبردهای ترغیب شهروندان به خرید کالاهای داخلی پیامدهایی به دنبال دارد که از آن جمله می‌توان به افزایش تاب‌آوری اقتصادی، بهبود رقابت‌پذیری ملی، بهبود فضای کسب و کار در کشور، بهبود همبستگی ملی و توسعه و رشد اقتصادی اشاره کرد.

عقب راندن نظام سلطه، پیش‌رو، فرصت‌ساز، مولد، درون‌زا و برون‌گرا است. این مسأله در سطح برنامه‌ریزی منطقه‌ای و محلی به توانایی یک منطقه، کشور و یا محله در پیش‌بینی، آمادگی، پاسخ و بهبود به یک اختلال است. اقتصاد مقاومتی به‌عنوان الگویی مناسب برای رسیدن به آرمان‌ها و چشم‌اندازهای بلند ملی، جهت تحقق یک اقتصاد شکوفا، مترقی و خودکفا است. این رویکرد ضمن تکیه بر توانمندی‌ها و ظرفیت‌های درونی کشور و نگاه مبتنی بر دانش به مسائل، تعامل صحیح با جهان خارج را نیز به دنبال دارد؛ بنابراین به‌عنوان یک رویکرد و رهیافت درونی و بیرونی مطرح است.

در تعریف اقتصاد مقاومتی آمده است که اقتصاد مقاومتی، آن اقتصادی است که در شرایط فشار و تحریم، در شرایط دشمنی‌ها و خصومت‌های شدید، می‌تواند تعیین‌کننده و تداوم‌بخش رشد و شکوفایی کشور باشد. منظور از اقتصاد مقاومتی واقعی، یک اقتصاد فعال و پویا است؛ چنان‌که مقاومت برای دفع موانع پیشرفت و کوشش در مسیر حرکت و پیشرفت تعریف می‌شود. اقتصاد مقاومتی؛ یعنی اقتصادی که با توجه به همه قوت‌ها و ضعف‌های داخلی و خارجی و تهدیدها و فرصت‌های بیرونی، سناریوسازی می‌کند و برای هر شرایطی برنامه دارد و محیط‌سنج است و درون و برون را به خوبی می‌شناسد و برای تغییرات، واکنش مناسبی دارد.

ایده‌آل‌ترین حالت در مصرف‌گرایی ملی زمانی است که مصرف‌کنندگان ملی‌گرا معتقد باشند محصولات کشور خودشان از مشابه خارجی بهتر است و خرید کالاهای داخلی را به مشابه خارجی ترجیح دهند. ریشه این اعتقاد ممکن است در برتری واقعی محصولات داخلی یا نشأت گرفته از تطابق بیشتر محصولات داخلی با ارزش‌ها و هنجارها، سلیقه‌ها، عادات و فرهنگ مصرف‌کنندگان باشد. چنان‌چه مصرف‌کنندگان ملی‌گرا به برتری کالاهای داخلی معتقد نباشند، تعهد اخلاقی به مصرف کالاهای داخلی برای حمایت از اشتغال و تولید ملی، آن‌ها را به ترجیح خرید محصولات داخلی حتی با کیفیت کمتر، هدایت می‌کند.

اقتصاد مقاومتی روشی برای مقابله با تحریم‌ها علیه یک منطقه یا کشور است که صادرات و واردات برای آن کشور مجاز نیست. اقتصاد مقاومتی به معنی تشخیص حوزه‌های فشار و پس از آن تلاش برای کنترل و بی‌اثرکردن آن تأثیرهاست و در شرایط آرمانی؛ یعنی تبدیل چنین فشارهایی به فرصت برای رسیدن به اقتصاد مقاومتی، باید وابستگی‌های خارجی کاهش یابد و بر تولید داخلی کشور و تلاش برای خوداتکایی تأکید گردد. هدف از این الگوی اقتصادی، ایجاد امنیت

و ثبات در اقتصاد و عدم تزلزل در برابر شوک خارجی اقتصادی است و درنهایت شکوفایی اقتصادی در صورتی محقق خواهد شد که شاخص‌های اقتصاد مقاومتی تحقق یابد. در این راستا اساس و ساختار بازاریابی اجتماعی به‌گونه‌ای طراحی شده که در واقع می‌تواند به صورت جدی و در همه زوایا، دنبال‌کننده و مجری رکن‌های تعریف شده در برنامه جامع اقتصاد مقاومتی به‌شمار رود. بازاریابی به‌عنوان آخرین حلقه چرخه تولید به مصرف، یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی در هر کشور و جامعه‌ای است که از طریق آن می‌توان در کامل کردن حلقه اقتصاد مقاومتی نقش مهمی را ایفا کند.

مقام معظم رهبری نقش مهمی برای مردم در تحقق اقتصاد مقاومتی قائل هستند. از نظر ایشان تکیه عمده اقتصاد مقاومتی روی مردم است (مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار مردم آذربایجان، ۱۳۹۳). ایشان از مردم می‌خواهند خود مردم راه مصرف کالاهای خارجی را ببندند (بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۹۱). البته اقتصاد مقاومتی بیشتر از این‌که موضوعی با پایه و اساس اقتصاد کلاسیک باشد، بحثی فرهنگی است؛ بنابراین اقتصاد مقاومتی با رویکردی فرهنگی تحقق می‌یابد. در حقیقت ابزارهای لازم به‌منظر اجرایی‌کردن و تحقق اقتصاد مقاومتی همان فرهنگ اقتصادی است. پس بخشی از مشکلات واحدهای تولیدی باید با حضور مردم و از روش‌های غیرمرسوم حل شود.



اگر ما بخواهیم مشکل رکود را حل کنیم، مشکل تولید داخلی را حل کنیم، بخواهیم مسئله بیکاری را حل کنیم، بخواهیم گرانی را مهار کنیم، علاج همه اینها در مجموعه مقاومت اقتصادی و اقتصاد مقاومتی گنجانده شده است. غیبی!

نتیجه‌گیری

روش بازاریابی اجتماعی برای تغییر رفتار، ارائه گزینه‌های بدیل در محیط اجتماعی است تا مردم بر اساس مبادله سود و هزینه، به‌طور داوطلبانه از رفتار هدف استقبال کنند. بازاریابی اجتماعی زمانی مؤثر است که برای جامعه هزینه‌های رفتار جاری محسوس بوده و مردم توقع دریافت منفعت فردی زود هنگام را نداشته باشند. بازاریابی اجتماعی، جامع‌ترین و تأثیرگذارترین رویکرد تغییر داوطلبانه رفتار است.

هدف بازاریابی اجتماعی معرفی رفتاری جدید است، به‌گونه‌ای که منافع شخصی جامعه هدف را طوری تأمین کند که به‌طور داوطلبانه آن را انتخاب کنند. بازاریابی اجتماعی تنها مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و ابزارها برای ایجاد تغییرات اجتماعی نیست، بلکه بیانگر جهان‌بینی و طرز تفکر جدیدی است که می‌تواند زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی گسترده و مؤثرتر شود. بازاریابی اجتماعی مزیت‌های رویکرد آموزشی، متقاعدسازی، اصلاح رفتار و نفوذ اجتماعی را به‌تنهایی در خود دارد و به همین لحاظ از جامعیت بیشتری برخوردار است.

در ایران بازار داخلی به‌علت دو دسته مشکلات فرهنگی و ساختاری به‌طور مطلوب در اختیار تولیدکنندگان کشور قرار ندارد. از جمله مشکلات فرهنگی موجود در این مورد می‌توان به شبهه‌های فراوانی؛ مانند شبهه پایین بودن کیفیت کالای داخلی که به یک باور عمومی تبدیل شده و به‌طور عمده ریشه در تبلیغات دارد و توجیهی برای مصرف کالای خارجی است، اشاره کرد.

دلبرسته‌بودن به فرهنگ غرب، تضعیف فرهنگ جهادی و ایثار در حوزه اقتصاد بین‌آحاد مردم که به تمایل مردم برای مصرف کالاهای خارجی انجامیده، از دیگر دلایلی است که باعث شده بازار کشور به‌طور مناسب در اختیار تولیدکنندگان داخلی نباشد.

از سویی ضعف شدید واحدهای تولیدی در بازاریابی و تبلیغات، واردات بی‌رویه، کالاهای قاچاق فراوان، قیمت تمام‌شده بالا، سودهای بالای بانکی، عدم همکاری برخی ارگان‌های دولتی با بخش تولید، مالیات و ارزش افزوده، قوانین و مقررات دست و پاگیر، خدمات پس از فروش نامناسب و ... از مشکلات ساختاری بخش تولید می‌باشد که به مشکلی به‌نام نداشتن تقاضای فروش انجامیده است. در این راستا کاربست بازاریابی اجتماعی بر اقتصاد مقاومتی می‌تواند به حمایت از تولید ملی، اشتغال‌زایی، تثبیت نرخ ارز، توزیع درآمد، تثبیت سطوح عمومی قیمت‌ها و کاهش هزینه‌های تمام‌شده، منتهی گردد.

در ارتباط با راهبرد بازاریابی اجتماعی در افزایش مصرف کالای داخلی می‌توان به این امر اشاره داشت که یکی از مشکلات تولیدکنندگان داخلی، تمایل مصرف‌کنندگان ایرانی به مصرف کالاهای خارجی است.

علی‌رغم این‌که بخش قابل توجهی از تولیدات داخلی از نظر قیمت و کیفیت، قابلیت رقابت با نمونه‌های مشابه خارجی را دارند، یکی از دلایل اصلی تمایل به مصرف کالاهای خارجی، مسائل فرهنگی حاکم در جامعه است، برای مثال باورهای اشتباه رایج در جامعه مانند پایین بودن کیفیت کالای داخلی یا منزلت داشتن مصرف کالای خارجی و هم چنین برخی معضلات فرهنگی؛ مثل مصرف نمایشی و تظاهری و رقابت‌های خانوادگی سبب شده است بعضی حتی کالاهای تولید داخل که از نظر کیفیت و قیمت نسبت به کالاهای مشابه خارجی برتری دارند، عرصه رقابت را به کالاهای خارجی واگذار نموده و یا مجبور شوند تولیدات خود را با نام و برند خارجی به بازار عرضه نمایند؛ اما نباید فراموش کرد که برخی تولیدکنندگان داخلی با عرضه تولیدات بی کیفیت به اعتماد مصرف‌کنندگان صدمات جبران‌ناپذیری وارد کرده و بر این اشتباه دامن می‌زنند. افزایش اقبال بازاریابی اجتماعی، منجر به افزایش حمایت از تولید ملی می‌شود؛ هم چنین بهبود اشتغال‌زایی را در پی دارد که از جمله ارکان اصلی اقتصاد مقاومتی است. ایجاد استقلال اقتصادی و سیاسی، ایجاد کار و اشتغال، افزایش ابتکارات تولیدکنندگان، افزایش ثروت ملی، کاهش تورم، کنترل نقدینگی از مهم‌ترین دستاوردهای مصرف کالای داخلی می‌باشد.

مصرف کالای داخلی پدیده‌ای چند بعدی بوده و در کنار عوامل اقتصادی و فنی، عوامل اجتماعی و فرهنگی و حتی سیاسی بر مصرف کالای داخلی تأثیرگذارند. به نظر می‌رسد نقطه مشترک اصلی که مصرف کالای داخلی و بازاریابی اجتماعی را به یکدیگر پیوند داده است، هر دو طرف عرضه و تقاضا؛ یعنی تولیدکننده و مصرف‌کننده هستند که لزوم توجه به این دو می‌تواند تأثیرات مثبتی را در راستای تحقق اقتصاد مقاومتی به همراه داشته باشد.

اقتصاد مقاومتی برگرفته از نظام ارزشی اسلام و انقلاب است؛ بنابراین می‌توان با توجه به سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و لزوم حمایت از تولیدات داخلی با راهبرد بازاریابی اجتماعی، در جهت افزایش فروش کالاهای ایرانی و تقویت تولیدات داخلی و جلوگیری از ترویج مصرف کالاهای خارجی گام برداشت که در این زمینه شکل‌گیری نهضت مصرف کالای داخلی به وسیله مردم (عوامل شناختی و رفتاری) و معرفی برندهای ایرانی به وسیله مردم به یکدیگر (تمرکز بر ترویج ایده‌ها و رفتارهای مطلوب اجتماعی)، نهضت مطالبه کالای ایرانی از اصناف (ترازی قیمت، کیفیت و خدمات) و نهضت فروش و تبلیغ کالای

ایرانی به وسیله اصناف (توزیع، ترویج و عمومیت بخشیدن)، ضرورت می‌یابد.*

منابع

- ابدالی محمدی، اکبر (۱۳۹۷). نقش بازاریابی مردمی در تحقق اقتصاد مقاومتی با مطالعه موردی مشکلات واحدهای تولیدی استان قم، نشریه پژوهش‌های اقتصاد مقاومتی، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره ۵.

- اردکانی، سعید و همکاران (۱۳۹۸). سنجش عوامل مؤثر بر تمایل مصرف‌کننده ایرانی به خرید و مصرف کالاهای ایرانی، فصل‌نامه مدیریت بازرگانی، سال ۱۱، شماره ۴۰.

- بیاتی، پروانه (۱۳۹۹). راهبرد بازاریابی اجتماعی در پیشگیری از قاچاق کالا، فصل‌نامه تخصصی رهیافت پیشگیری، معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم، دوره ۳، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹ (در نوبت چاپ).

- تازی، فتح‌الله و همکاران (۱۳۹۲). اقتصاد مقاومتی و مؤلفه‌های آن، فصل‌نامه سیاست کلان، سال دوم، شماره دوم.

- حاجی علی اکبری، فیروزه؛ صدیقیان، نرگس (۱۳۹۸). شناسایی و اولویت‌بندی مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تصمیم‌گیری مصرف‌کنندگان در انتخاب کالاهای تولید داخل با هدف ارائه الگوی مصرفی کالاهای ایرانی، فصل‌نامه آینده‌پژوهی مدیریت، سال ۳۰، شماره ۱۱۷.

- حسین‌زاده بحرینی، محمدحسین (۱۳۹۲). اقتصاد مقاومتی راهکاری برای توسعه، نشریه مشکوه، شماره ۱۱۸.

- درفشی، ناهید؛ خان‌نژاد، رویا (۱۳۹۸). شناسایی عوامل مؤثر بر بازاریابی اجتماعی: یک تحلیل کیفی، فصل‌نامه تخصصی تبلیغات و بازاریابی، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۹۸.

- رشوند، محمدنبی (۱۳۹۴). بررسی راهکارهای تقویت تولید کالاهای داخلی در راستای اقتصاد مقاومتی، پژوهش‌نامه کشاورزی و منابع طبیعی، سال ۴، شماره ۱۹.

- زارعی، عظیم؛ فیض، داوود؛ رضایی‌راد، مصطفی (۱۳۹۵). ارائه مدل عوامل مؤثر بر اجرای یکپارچه آمیخته بازاریابی اجتماعی در حوزه سلامت، فصل‌نامه مدیریت سلامت، ۱۹ (۶۶) ۲۰-۳۰.

- قلعه‌لانی، میاژ (۱۳۹۷). بررسی بازاریابی شبکه‌ای و تأثیر آن بر اقتصاد مقاومتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام‌نور، واحد کنگاور.

- مسعودی‌پور، سعید و همکاران (۱۳۹۷). طراحی الگوی تبلیغی در موضوع بازاریابی اجتماعی انفاق، فصل‌نامه اندیشه مدیریت راهبردی، سال ۱۲، شماره ۱.

- ملک‌محمدی، مهرداد؛ مظفری، محمد مهدی (۱۳۹۷). کاربرد بازاریابی اجتماعی در مدیریت بهینه مصرف آب، فصل‌نامه مدیریت میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال ۱۰، شماره ۴.

- موسوی نقابی، سید مجتبی؛ انوشه، مرتضی (۱۳۹۹). تدوین الگوی افزایش مصرف کالای داخلی بر اساس رویکرد بازاریابی اجتماعی، فصل‌نامه علمی اقتصاد اسلامی، سال ۲۱، شماره ۸۱، صص ۱۲۷-۱۵۶.

پی‌نوشت

۱. Dann.
۲. Induce.
۳. Influence.
۴. Influence and persuasion.



مؤلفه‌های جمعیتی، بازار کار و رشد اقتصادی

بازشناسی چالش‌های رشد اقتصادی در ایران؛ تبیین موانع تولید و به‌سازی راهبردها و سیاست‌ها

اولین پیش‌نشست همایش ملی «بازشناسی چالش‌های رشد اقتصادی در ایران؛ تبیین موانع تولید و به‌سازی راهبردها و سیاست‌ها»، تحت عنوان «مؤلفه‌های جمعیتی، بازار کار و رشد اقتصادی» با حضور دکتر ملیحه حداد مقدم، دکتر سعیده شهبازین، دکتر سیده‌زهرا کلانتری و دکتر محمد ساسانی پور اعضای هیأت علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور، و دبیری دکتر ملیحه حداد مقدم در تاریخ هشتم شهریورماه ۱۴۰۰، از به‌صورت مجازی برگزار شد.

در ابتدای جلسه دکتر محمدعلی ابوترابی؛ دبیر علمی همایش و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، به نمایندگی از کمیته‌ی علمی همایش، توضیحاتی را در رابطه با کلیات همایش، هدف همایش، زمان ارسال مقالات، نحوه‌ی ارسال مقالات و ... مطرح کرد.

در ادامه دکتر حداد مقدم؛ عضو هیأت علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور، به‌عنوان دبیر پیش‌نشست، توضیحاتی را در رابطه با کلیات ارائه‌ها و ارتباط عناوین مطروحه در پیش‌نشست با اهداف همایش ارائه کرد و ادامه داد که تمامی عناوین مطروحه شامل «مشارکت زنان و رشد اقتصادی»، «اثرات توزیع ناهمگون جمعیت بر رشد اقتصادی»، «پیامدهای سالمندی و رشد اقتصادی» و «سلامت جمعیت فعال اقتصادی»، همگی از عوامل مؤثر بر عرضه نیروی کار در اقتصاد هستند که عمدتاً از کانال متأثر ساختن عرضه‌ی نیروی کار بر رشد اقتصادی اثر خواهند گذاشت.

اولین سخنرانی پیش‌نشست با عنوان «مشارکت زنان و رشد اقتصادی» توسط دکتر حداد مقدم صورت گرفت. وی اذعان داشت که با نگاهی به تحولات جهان در دهه‌های اخیر مشخص می‌شود که فرآیند رشد و توسعه اقتصادی، نیازمند بازنگری در نقش نیروی انسانی به‌خصوص نقش زنان که حدود نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهد، است. مشارکت زنان و برداشتن موانع ورود آنها به بازار نیروی کار منجر به بهبود وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع می‌شود که این پیش‌فرض‌ها، زمینه‌ساز رشد و توسعه‌ی پایدار جوامع خواهد بود. ذکر این نکته حائز اهمیت است که متغیرهای رشد اقتصادی و مشارکت زنان دارای رابطه‌ای دوطرفه هستند. به این معنا که همان‌طور که مشارکت زنان بر رشد اقتصادی اثرگذار است، رشد اقتصادی نیز بر مشارکت زنان تأثیرگذار است. وی در ادامه به بررسی کانال‌های اثرگذاری در این رابطه‌ی دوطرفه پرداخت و کانال‌های محتمل اثرگذاری مشارکت اقتصادی زنان بر رشد اقتصادی و همچنین کانال‌های اثرگذاری رشد اقتصادی بر مشارکت زنان پرداخت. وی ادامه داد: در رابطه با تأثیر رشد اقتصادی بر مشارکت زنان، مطالعات فراوانی در کشورهای مختلف انجام گرفته است. بخش عمده‌ای از کارهای تجربی نشان

می‌دهند که زمانی که مقادیر محصول سرانه‌ی پایین‌تر هستند (در مراحل اولیه‌ی رشد اقتصادی)، مشارکت زنان در بازار نیروی کار تمایل به کاهش دارد و زمانی که محصول سرانه به نقطه‌ی مشخصی می‌رسد، رابطه‌ی مثبت میان رشد اقتصادی و مشارکت زنان در بازار نیروی کار شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، رابطه‌ی U میان مشارکت زنان و رشد اقتصادی وجود دارد.

دکتر حداد مقدم همچنین به نتایج مطالعه‌ای که توسط خود او انجام گرفته، اشاره و عنوان کرد که رابطه U- شکل در مطالعات، در رابطه با ۲۳ کشور مسلمان آسیایی از جمله ایران هم برقرار بوده است. در پایان این ارائه، توصیه‌های سیاستی در راستای افزایش مشارکت اقتصادی زنان در بازار نیروی کار ارائه و عنوان شد که در مطالعات انجام‌شده در این حوزه، سیاست ارائه‌ی یارانه‌هایی در جهت نگهداری از کودکان، جزو یکی از اثربخش‌ترین سیاست‌ها ارزیابی شده است.

دومین ارائه با عنوان «اثرات توزیع ناهمگون جمعیت بر رشد اقتصادی» توسط دکتر سعیده شهبازین؛ عضو هیأت علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور انجام شد. وی در ابتدا و در مقدمه بحث گفت: هم‌اکنون مهاجرت داخلی به عامل اول تغییرات جمعیتی، منبع تغییر الگوهای سکونت و همچنین عامل اصلی در توزیع و بازتوزیع جمعیت تبدیل شده است. مهاجرت به دلیل ماهیت

اولین نشست
از سلسله پیش‌نشست‌های همایش ملی

بازشناسی
چالش‌های رشد اقتصادی در ایران
تبیین موانع تولید و بهسازی
راهبردها و سیاست‌ها

مؤلفه‌های جمعیتی،
بازار کار و رشد اقتصادی

دکتر ملیحه حداد مقدم
(عضو هیات علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور)
مشارکت زنان و رشد اقتصادی

دکتر سعیده شهبازین
(عضو هیات علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور)
اثرات توزیع ناهمگون جمعیت بر رشد اقتصادی

دکتر سیده زهرا کلانتری
(عضو هیات علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور)
پیامدهای سالمندی و رشد اقتصادی

دکتر محمد ساسانی‌پور
(عضو هیات علمی مؤسسه‌ی تحقیقات جمعیت کشور)
سلامت جمعیت فعال اقتصادی

تارنمای همایش
<http://economicgrowthconf.ihcs.ac.ir/fa/>
پست الکترونیک دبیرخانه
Ecogrowth1400@ihcs.ac.ir

کد اختصاصی:
ISC ۰۰۲۱۰-۶۳۰۱۸

۸ شهریورماه ۱۴۰۰
ساعت ۱۰ تا ۱۲

به دست آمده در باب مهاجرت در ایران و جریان آن طی ۲۵ سال گذشته و بررسی توزیع فضایی آن در کشور همه گواهی بر عدم توسعه‌ی موزون در مناطق کشور و وجود نابرابری مناطق در بهره‌مندی از امکانات و خدمات مختلف است. عدم توازن که موجب می‌شود افراد ساکن در مناطق مرزی و به‌طور کلی مناطقی که فاقد امکانات و خدمات مناسب منطقه‌ای هستند، راه رسیدن به اهداف و زندگی بهتر را در مهاجرت به سوی مناطق توسعه‌یافته‌تر ببینند. عدم توازن توان منطقه و سرزمین با جمعیت آن از مشکلات توجه‌ناداشتن به شاخص‌های جمعیتی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های بین منطقه‌ای و ملی است که موجب مشکلات بسیاری در جهت دستیابی به توسعه متوازن در سطح ملی می‌شود.

در بخش سوم از پیش‌نشست که میزبان ارائه‌ای از دکتر سعیده زهرا کلانتری؛ عضو هیات علمی مؤسسه‌ی مطالعات جمعیت کشور بود، به موضوع «پیامدهای سالمندی و رشد اقتصادی» پرداخته شد. وی در مقدمه بحث عنوان کرد: توسعه‌ی اقتصادی منتج از مدرنیته منجر به کاهش باروری و افزایش امید زندگی در سطح جهان شده، به طوری که به تدریج سهم جمعیت سال‌خورده در

خاص خود می‌تواند علاوه بر تغییرات کوتاه‌مدت، تغییرات درازمدتی را در منطقه ایجاد کند؛ علاوه بر آن، یکی از مهم‌ترین منابع تأمین نیروی انسانی برای بازارهای کار، توسعه‌ی اقتصاد ملی و محلی و همچنین عامل تغییرات اجتماعی و اقتصادی در مناطق مبدأ و مقصد است. دکتر شهبازین در ادامه افزود که در جوامع توسعه‌یافته مهاجرت‌های داخلی به دنبال توسعه‌ی اقتصادی همگام و متعادل در بخش‌های مختلف جامعه، صورت گرفته، اما در کشورهای در حال توسعه، رشد مهاجرت به دنبال توسعه اقتصادی برون‌زا، نامتعادل، نابرابر و یک‌سویه در مناطق مختلف جامعه بوده است. همین موضوع سبب شده تا ساکنان مناطق محروم برای کسب فرصت‌های بهتر به مناطق برخوردار مهاجرت کنند.

این شرایط روند سریع و روبه‌رشدی از مهاجرت داخلی را ایجاد کرده که پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زیادی را به دنبال داشته است. در گذشته این روند از جابجایی، به‌عنوان وسیله‌ای برای تخصیص بهینه منابع به لحاظ انتقال نیروی انسانی، از نظر اقتصادی مثبت بود؛ اما امروزه با نرخ‌های بالای مهاجرت، افزایش حاشیه‌نشینی در شهرهای بزرگ، تفاوت قابل‌ملاحظه در نرخ‌های بیکاری و سطح درآمد بین مناطق مهاجرپذیر و مهاجرفرست این پدیده به مشکلی جدی تبدیل شده است. در پایان، ایشان به ارائه نتایج مطالعه‌ای که در مورد ایران انجام داده بود، پرداخت و عنوان کرد که نتایج

جهان افزایش پیدا کرده است. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست، به دنبال افزایش امید زندگی و کاهش باروری بعد از انفجار جمعیتی دهه ۶۵-۵۵، سهم کودکان از جمعیت کاهش یافته و سهم سالمندان بعد از سال ۱۳۷۵ رو به افزایش گذاشته است. وی در ادامه اضافه کرد که در مورد پیامدهای اقتصادی سال خوردگی جمعیت دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. اول دیدگاه بدبینانه که بر این باور است جمعیت‌های پیر و سالخورده با کاهش جمعیت در سن کار روبه‌رو می‌شوند، به گونه‌ای که از یک طرف دولت‌ها با کاهش رشد اقتصادی مواجه شده و از سوی دیگر آن‌ها ناچارند که هزینه‌های گزاف و جدیدی برای بیمه‌ها، خدمات و مراقبت از سال‌خوردگان بپردازند. در این دیدگاه گفته می‌شود موفقیت اقتصادی به اندازه و کیفیت نیروی کار بستگی دارد. در مقابل طرفداران دیدگاه خوش بینانه بر این باورند سالمندی جمعیت فرصت‌های جدیدی را به ارمغان می‌آورد، زیرا افراد مسن امروزی زندگی سالم تری در مقایسه با گذشتگان خود دارند، در نتیجه توانایی بیش تری برای سال‌های طولانی‌تر کار و فعالیت داشته و با توجه به تجارب و مهارت‌های بیش‌تر ظرفیت‌ها و نیازهای مختلفی را برای جامعه مهیا می‌کنند.

در ادامه‌ی این گفت‌وگو، دکتر کلاتری به نتایج پژوهشی که در مورد ایران در حوزه‌ی سالمندی انجام دادند، اشاره و عنوان کرد: از موضوعات پرتکراری که در مطالعات پیشین به آنها پرداخته شده می‌توان به اثر بلندمدت شاخص سالمندی بر اقتصاد، سالمندی و مساله مشارکت اقتصادی جمعیت، بهره‌وری اقتصادی سالمندان و توانمندسازی آنها، سالمندی و صندوق‌های بازنشستگی، اثر سالمندی بر بار اقتصادی و هزینه سلامت، افزایش سهم بهداشت و هزینه‌های رفاهی سالمندان در بودجه اشاره کرد. مرور سیاست‌های انجام شده در کشورهای مختلف در برخورد با سالمندی، پایان‌بخش این ارائه بود.

ارائه پایانی این پیش‌نشست توسط دکتر محمد ساسانی‌پور؛ عضو هیأت علمی مؤسسه‌ی مطالعات جمعیت کشور، صورت گرفت. ایشان در باب اهمیت مقوله سلامت جمعیت فعال عنوان کرد که جمعیت سنین نیروی کار، به عنوان جمعیت بالقوه مولد و فعال، در مطالعات اقتصاد و جمعیت‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. افراد در این گروه‌های سنی در سال‌های اوج فعالیت اقتصادی خود قرار دارند و کودکان و سال‌خوردگان در تأمین نیازهای اساسی خود به آنها وابسته هستند. در واقع مرگ و میرهایی که در سنین نیروی کار اتفاق می‌افتند، نیروی انسانی جوامع، که پشتوانه‌ی توسعه‌ی هر کشور تلقی می‌شود را از بین می‌برند. سلامت ضعیف این بخش از جمعیت می‌تواند پیامدهای اجتماعی - اقتصادی گسترده‌ای داشته باشد. دکتر ساسانی‌پور در ادامه تأکید

کرد: با توجه به سیمای اپیدمیولوژیک در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران و نظریه انتقال سلامت، به جای تأکید بر گروه‌های سنی کودکان و سالمندان، دامنه‌ی سنی میانی مورد تأکید است. این دامنه‌ی سنی، جمعیت در سنین نیروی کار را تحت پوشش قرار می‌دهد که در آن عوامل رفتاری نقش مهمی در افزایش بار بیماری‌ها و مرگ و میر ایفا می‌کند.

سطح بالای مرگ و میر در محدوده سنین کار نشان از یک سیستم ناکارآمد اجتماعی است که رفتارهای مخرب و خطرآفرین را در میان بخش بزرگی از جمعیت پرورش می‌دهد.

ساسانی‌پور در خاتمه‌ی سخنانش گفت: از آن جا که در ایران، مردان به‌طور سنتی به عنوان نان‌آور خانواده شناخته می‌شوند و این گروه‌های سنی در سال‌های اوج فعالیت اقتصادی قرار دارند، مرگ ناشی از حوادث ترافیکی و آسیب و معلولیت‌های ناشی از آن، بار اجتماعی - اقتصادی سنگینی بر دوش خانواده‌ها و دولت می‌گذارد. بنابراین نتایج مطالعه‌ای که وی انجام داده، نشان می‌دهد که بر حسب منافع اجتماعی، جمعیتی، سود و هزینه‌های اقتصادی، اعمال سیاست‌هایی در زمینه‌ی کاهش مرگ و میر ناشی از حوادث غیرعمدی خصوصاً حوادث ترافیکی در سنین نیروی کار ضروری است. پایان بخش این پیش‌نشست، صحبت‌های پایانی دکتر ابوترابی و تشکر از سخنرانان و حاضران در جلسه بود.*

رهیافتی اسلامی نسبت به حسابداری تولید ملی و محاسبه تولید ناخالص ملی

معرفی کتاب شاخص تولید طیب
اثر محمد جواد توکلی و عباس شفیعی نیا



از هر نوع آلودگی است؛ تولیدی که نه تنها برای محیط زیست زیان بخش نیست، بلکه هیچ آسیبی به محیط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی جامعه وارد نمی‌کند. این مفهوم والا، زمینه‌ساز معرفی «شاخص تولید طیب» به عنوان یک شاخص کلان اقتصادی در این اثر شده است. شاخص پیشنهادی نه تنها از شاخص متعارف تولید ناخالص ملی متمایز است؛ بلکه نسبت به شاخص تولید سبز، که تنها ملاحظات زیست محیطی را وارد حسابداری تولید ملی می‌کند، نیز برتری دارد. استفاده از این شاخص می‌تواند زمینه تحول در حسابداری تولید ملی با رویکرد اسلامی و حتی بهبود سیاست‌گذاری‌های تولیدی را فراهم کند. یکی از رهیافت‌های این کتاب آن است که تولید محصولات مضر از جمله محصولات تراریخته و هم‌چنین محصولات مضر فرهنگی را نباید وارد محاسبات تولید ملی کرد. بر همین اساس، این محصولات نباید در هنگام محاسبه نرخ رشد اقتصادی نیز لحاظ شوند. بر اساس فرمول محاسباتی پیشنهادی در کتاب، تمامی کالاها و خدمات مضر برای انسان و هزینه‌های ناشی از مصرف آن‌ها از ارزش کالاها و خدمات تولیدی کشور حذف می‌شود. این روش محاسباتی می‌تواند به سیاست‌گذاران کمک کند تا با شناسایی کالاها و خدمات مضر، مانع از تولید آن‌ها شده و بدین وسیله از از وارد شدن ضرر به محیط طبیعی، اجتماعی و فرهنگی انسان جلوگیری کنند.*

کتاب شاخص تولید طیب با استفاده از مفهوم قرآنی طیب تلاش کرده تا رهیافتی اسلامی نسبت به حسابداری تولید ملی و محاسبه تولید ناخالص ملی داشته باشد. ایده مطرح شده در این کتاب می‌تواند باعث تحولی اساسی در حسابداری تولید ملی با رویکرد اسلامی شود. بر اساس ایده مطرح شده در این کتاب، هر نوع تولیدی در جامعه اسلامی مطلوب نیست و به تبع هر نوع رشد اقتصادی نیز مورد قبول اسلام نیست. بلکه تولیدی مورد قبول اسلام تولیدی طیب است که هیچ‌گونه ضرری برای انسان و محیط پیرامون آن نداشته باشد. تولید طیب ایده‌ای بدیعی نسبت به تولید است که بیش از ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن مجید مطرح شده است. در نگاه قرآنی، تولید طیب، تولیدی پاکیزه و عاری

اقتصادشناختی



• گفت‌وگوی اختصاصی خردورزی با یکی از اساتید مطرح علوم انسانی:

دکتر حجت الله عبدالملکی

• همراه با آثاری از:

دکتر سید علی سبحانی ثابت، حجت الاسلام والمسلمین غلامرضا نائینی، دکتر سمانه مهرپور، دکتر مونا امیری، پائول بورگین، دارون اسیمکلی و پاسکال رستریو



گفت وگوبا دکتر حجت الله عبدالملکی

وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت سیزدهم و عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع)

انگاره‌های شناختی اقتصادی تولید

مدیریت و تربیت رفتارهای اقتصادی

معرفی نامه |

دکتر حجت الله عبدالملکی متولد چهارم فروردین ماه سال ۱۳۶۰ در شهر ری می باشد. وی نظریه پرداز و اقتصاددان، عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) و دارای دکترای اقتصاد از دانشگاه اصفهان، کارشناس ارشد معارف اسلامی اقتصاد است. مقام معظم رهبری در مهر ۱۳۹۹، عبدالملکی را به عنوان یکی از اعضای هیئت امنای کمیته امداد امام خمینی (ره) منصوب کرد. عبدالملکی از سال ۱۳۹۶ معاونت اشتغال کمیته امداد را برعهده دارد. حجت الله عبدالملکی هم اکنون به عنوان جواترین عضو کابینه دولت سیزدهم، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی در دولت می باشد.

مقدمه

ایدئولوژی تولید در کلاس جهانی و سازمان‌های جهان تراز با چالش‌های برنامه‌ریزی استراتژیک همراه است و هر روزه روش‌ها و فناوری‌های جدیدی در حال رشد است، به طوری که بهترین عملکردها، صاحب‌نظران این علم را به خود معطوف داشته است، همچنین کارشناسان انگاره‌های شناختی مانع رشد اقتصادی و رشد تولیدات را شناسایی می‌کنند و بر اساس آن راهبردها و راهکارهایی را تنظیم می‌نمایند. مجله تخصصی خردورزی با هدف تبیین انگاره‌های شناختی اقتصادی مانع تولید گفتگویی را با دکتر حجت الله عبدالملکی عضو هیات علمی دانشگاه امام صادق (ع) و وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی دولت سیزدهم انجام داده است، در ادامه متن این گفتگو تقدیم می‌گردد.

■ **خردورزی:** به عنوان نخستین سؤال بفرمایید، موانع تولید و انگاره‌های ذهنی که در ذهن مردم وجود دارد چیست؟ در واقع چه موانعی در ذهن مردم وجود دارد که نمی‌گذارد به سمت تولید روی آورند و به فعالیت‌هایی چون دلالتی یا فعالیت در بورس می‌پردازند؟

انگاره‌های ذهنی افکار مردم طبیعتاً غلط هستند و مانع از تولید می‌شوند، ابتدا باید نقشی که مردم در رابطه با تولید و یا خلاف آن در ممانعت از تولید می‌توانند داشته باشند، بررسی شود که در چند بُعد می‌توانیم این موضوع را تحلیل کنیم؛ یکی ورود و یا عدم ورود به بحث تولید است، ورود کردن به تولید یک اتفاق است و عدم ورود به تولید مخالف آن می‌باشد که یکی از موانع برای تولید این است که آیا مردم اقدام و یا مبادرت به تولید می‌کنند یا خیر؟ و در رابطه با مصرف که آیا مردم اقدام به خرید کالای ایرانی می‌کنند یا نه!

سومین بحث تربیت است؛ مردم اقدام به اعمال تربیت برای افرادی که در حیطه نفوذ خود قرار دارند از جمله فرزندان، همکاران، دانشجویان و مشتریان می‌کنند و یا حتی اثر یک پزشک بر روی بیمارانش حیطه نفوذ تربیتی حساب می‌شود، حتی گاهی افرادی که سوار یک تاکسی می‌شوند در حیطه نفوذ تربیتی راننده تاکسی قرار دارند که با آویزان کردن یک یادداشت، تربیتی را برای دیگران رقم می‌زند، به هر حال اعمال تربیت می‌تواند به ضرر تولید باشد و یا به نفع آن. چهارمین بحث مدیریت است؛ مدیریتی که در نهایت باید منجر به تقویت تولید شود و در مقابل آن مدیریتی که منجر به تضعیف تولید می‌شود قرار دارد؛ مثال خام‌فروشی در وزارت نفت و اعمال مدیریتی توسعه پالایشگاه‌ها، مینی پالایشگاه‌ها و پالایشگاه‌های کوچک و یا اعمال یک مدیریت علیه تولید؛ مثلاً

تولید خام‌فروشی و جلوگیری از توسعه ترابری.

مثال دیگر در شبکه بانکی می‌باشد؛ یک اعمال مدیریتی که نقدینگی را به سمت تولید هدایت می‌کند و در مقابل آن هدایت نقدینگی به سمت واردات و قاچاق و فعالیت‌هایی که تولید ارزش افزوده ندارد و به حال تولید فرقی ندارد در بعضی مواقع به ضرر تولید هم می‌باشد. پنجمین بحث انتخاب است؛ انتخاب رفتار سیاسی مردم که می‌تواند در راستای تولید و یا مخالف آن باشد؛ به عنوان مثال انتخاب رئیس جمهور، که آیا مردم رئیس جمهوری را انتخاب می‌کنند که موافق تقویت تولید باشد و یا کسی که موافق تقویت تولید نباشد؟ به همین ترتیب انواع انتخاب‌هایی که اتفاق می‌افتد؛ مثل انتخاب هیأت مدیره، انتخاب نماینده، انتخاب عضو شورای شهر و... پس این پنج مورد نقش مردم در نفع یا علیه تولید می‌باشد.

انگاره‌های منفی که در هر کدام از این پنج مورد وجود دارد شامل موارد زیر است؛ انگاره‌ای که در بحث تولید وجود دارد عدم امکان تولید سودآور و موفق است. افرادی هستند که مشاهده می‌کنند کسانی مثل اقوام و خویشان وارد فعالیت تولیدی شده متضرر و ورشکست شده‌اند آن هم به خاطر وضع اقتصادی کشور که در این مورد یک انگاره وجود دارد؛ که امکان اینکه سرمایه خود را برای تولید بگذارم و بتوانم یک تولید موفق داشته باشم وجود ندارد و در عوض سرمایه خود برای خرید



خارجی است؛ اما امروزه فروشنده با افتخار می‌گوید که کالای ما کالای ایرانی است و این انگاره تغییر کرده که کالای ایرانی بی‌کیفیت و گران قیمت است. انگاره دیگر این است که تولیدکننده‌ی کالای ایرانی، قصد دارد که مصرف‌کننده را فریب دهد و جنس بُنجلش را بفروشد؛ یعنی کالای بی‌کیفیت تولید کند و با قیمت بالا بفروشد، پس شخص می‌پندارد که باید از خود در مقابل تولیدکننده‌ی یک‌دنده حفاظت کند، انگاره‌ی بعدی که در مورد نخریدن کالاها‌ی ایرانی وجود دارد، نداشتن کالای ایرانی است؛ مثلاً شخصی می‌گوید چرا لنت ترمز ایرانی خریداری نکرده‌ای؟ وی با تعجب می‌پرسد مگر لنت ترمز ایرانی هم داریم؟ انگاره دیگر اطلاع نداشتن در مورد وجود محصولی است که مثلاً در مورد جنسی می‌پرسیم چرا جنس ایرانی کالای مورد نظر را خرید نمی‌کنید در پاسخ، اطلاعاتی از وجود آن کالا ندارند.

انگاره دیگر در مورد تمرکز و خریدن کالای ایرانی است که منجر به تضعیف تولید ملی می‌باشد؛ یعنی عده‌ای می‌گویند کالای ایرانی بخر در حالی که تولیدکننده تلاشی نمی‌کند تا کالای باکیفیت در اختیار مردم قرار دهد یا تولیدکننده باید آنقدر تلاش کند تا توجه مرا نسبت به تولیدات خود جلب کند؛ یعنی تأکید بر خرید کالای ایرانی خود ضربه زدن به تولید کالای ایرانی است.

در بحث تربیت در بسیاری از موارد پدر و مادر به فرزند می‌گویند که نباید به دنبال تولید بروید؛ چون با شکست روبرو می‌شوید و یا حتی خود شخص معتقد است که من تولیدی انجام نمی‌دهم چون در آن موفق نیستم. در این حالت فرزندان را به گونه‌ای تربیت می‌کنند که به دنبال تولید نباشند؛ اما اگر این انگاره تغییر کند

دلار، طلا و ارز می‌گذارم تا سود بیشتری داشته باشم. این یکی از انگاره‌های ذهنی عدم امکان ساماندهی یک فعالیت تولیدی پایدار و سودآور است. دومین انگاره که با عنصر تولید به طور مستقیم ارتباط دارد بحث انگاره‌های سودآوری بخش‌های غیرتولیدی است؛ شخص عقیده دارد لازم نیست برای ۲۰ درصد سود، کارگاه تولیدی بزنم در عوض دلار و سکه خریداری کرده و بدون زحمت سود بیشتری خواهم داشت در این بحث انگاره دوم انگاره‌ای درست می‌باشد ولی انگاره اول انگاره غلطی است.

در رابطه با مصرف، انگاره‌ی غلطی که باعث جلوگیری از خرید کالای ایرانی می‌شود این است که کالای ایرانی گران قیمت و بی‌کیفیت است، البته در سال‌های اخیر این عقیده بسیار تغییر کرده؛ مثلاً ۷ سال پیش برای خرید، فروشنده افتخار می‌کرد که کالای من

متوجه می‌شود که تولید نسبت به شغل‌های کارمندی بسیار سودآورتر است. در ارتباط با مدیریت انگاره، مبنایی که وجود دارد ناتوانی مدیریت می‌باشد، مدیریت توانایی ندارد و اصرار بر خام‌فروشی دارد. بخش دیگری هم بحث تمایل به غرب می‌باشد یا همان غرب‌پسندی. این انگاره که غرب از تمام جهات خوب و عالی است و بهترین کالاها را تولید می‌کند، پس زمانی که فرهنگ غرب به ما می‌گوید به دنبال تولید نباشید، این بهترین حرف است.

انگاره‌ای که در بحث تولید وجود دارد عدم امکان تولید سودآور و موفق است. افرادی هستند که مشاهده می‌کنند کسانی مثل اقوام و خویشان وارد فعالیت تولیدی شده متضرر و ورشکست شده‌اند آن هم به خاطر وضع اقتصادی کشور که در این مورد یک انگاره وجود دارد؛ که امکان اینکه سرمایه خود را برای تولید بگذارم و بتوانم یک تولید موفق داشته باشم وجود ندارد و در عوض سرمایه خود برای خرید دلار، طلا و ارز می‌گذارم تا سود بیشتری داشته باشم. این یکی از انگاره‌های ذهنی عدم امکان ساماندهی یک فعالیت تولیدی پایدار و سودآور است.

در حوزه انتخاب یکی از انگاره‌های غلط، انگاره بی‌اثر بودن انتخاب در تقویت تولید است؛ مثلاً اکثر افراد قبول دارند که تولید بسیار مفید است؛ اما در جواب اینکه چرا رئیس جمهوری را انتخاب نمی‌کنید که در راستای تولید برنامه‌ای داشته باشد؛ می‌گویند رئیس جمهور در این زمینه نمی‌تواند کاری انجام دهد، پس این مورد بی‌تأثیر نیست، شخص با خود می‌گوید کسی را که انتخاب می‌کنم که تأثیری در پیشرفت تولید ندارد. بخش دیگری هم به مدیریت برمی‌گردد، به مدیرانی که معتقد به نتوانستن هستند و معتقدند رئیس جمهوری که می‌گوید برنامه توسعه و تغییر بخش تولید را داریم شخص نابلدی است. دومین مورد، بحث غرب‌گرایی مصرف‌کنندگان است و اعتقاد داریم رئیس جمهوری که ما را به غرب نزدیک کند بهترین است، معتقدیم غرب؛ اولاً تولیدات خوبی دارد، ثانیاً اگر این مسیر را به ما نشان داد که به سمت تولید کالا نروید و مواد خام تولید کنید و هم چنین ما را از نظر تولید پشتیبانی کرد، مردم هم رئیس جمهوری را انتخاب می‌کنند که همین ویژگی‌ها را دارا باشد.

■ **خردورزی:** در رابطه با بحث غرب‌گرایی که ما فکر می‌کنیم تابوی علم فقط در غرب وجود دارد یا اقتصادی که غربی باشد اقتصاد راهگشاست، لطفاً این موضوع را در این حوزه توضیح دهید؟

بله، قطعاً همین می‌تواند باشد که ما چرا غرب را می‌پسندیم، ما ظواهر غرب

یا تکنولوژی‌هایی که در غرب وجود دارد را دیده‌ایم و چون پیشرفت‌های زیادی دارند، ما این پیشرفت را می‌پسندیم.

■ **خردورزی:** با توجه به این نکاتی که بیان کردید، آیا راهبردی برای رفع این انگاره‌ها وجود دارد و این که چه کاری باید انجام دهیم تا انگاره‌های درستی در ذهن مردم ایجاد شود و انگاره‌های غلط را از بین ببریم و در مقابل چه کاری انجام دهیم تا انگاره‌های درست در ذهن مردم جایگزین آن‌ها شوند؟

تمام این‌ها بحث تربیتی دارد؛ ولی به نظر من مردم در مورد محوری که راجع به آن صحبت می‌کنیم اطلاعات غلط دارند؛ برای مثال در مورد بحث بی‌کیفیت بودن کالای ایرانی مردم نمی‌دانند عده‌ای هستند که ذهن‌ها را این‌گونه جهت داده‌اند. یک سری آدم‌های غرب‌گرا و یا حتی کمپانی‌های خارجی که ذهن مردم را به آن سمت و سو سوق می‌دهند؛ اما عنصر اساسی و کلیدی این است که مردم دچار شک‌های شناختی هستند و باید این شک‌ها را برطرف کنیم؛ مثلاً برنامه‌ی میدان که به مردم نشان می‌دهد می‌توان با هر شرایط خاصی موفق شد. عده‌ای می‌گویند در تحریم نمی‌شود کالایی تولید کرد، نمی‌توان پیشرفت کرد و نمی‌توان هیچ‌کاری انجام داد؛ اما این درست نیست، می‌بینیم که خیلی‌ها توانستند، هرچند سخت؛ اما امکان پذیر است.*



مونا امیری

دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

تحلیلی بر الگوی تولید و رفتار تولیدکننده در اقتصاد شناختی

درآمدی بر شیوه‌های تغییر رفتار اقتصادی انسان

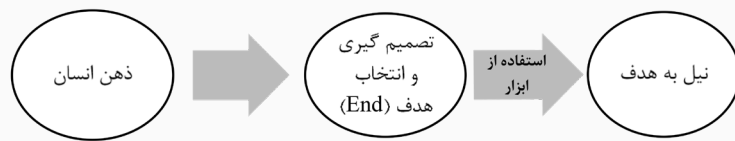
نوشتار قصد بر آن است تا با بهره‌گیری از اصول بنیادین اقتصاد شناختی، رفتار تولیدکننده و الگوی تولیدی تبیین و پیشنهادهای به‌منظور مانع‌زدایی تولید و حمایت از آن، ارائه گردد.

ذهن، مرکز نقل رفتار اقتصادی

شناخت رفتار هر عامل اقتصادی، نیازمند شناخت ساختار ذهن و فرآیند تصمیم‌گیری آن عامل است. در بحث رفتارشناسی^۱، این‌طور بیان می‌شود که در بطن هر کنش انسانی، هدفی^۲ وجود دارد که تحقق آن نیازمند ابزار^۳ است. هم‌چنین، در پس هر کنش انسان، یک انتخاب و تصمیم نهفته است؛ لذا، اتخاذ هر تصمیم، ثمره‌ی ذهنیت انسان است. شکل ذیل، به‌گونه‌ای ساده،

«نظریه رفتار تولیدکننده» یکی از مهم‌ترین موضوعات مورد بحث در اقتصاد خرد است. در سطح اقتصاد کلان نیز، تولید به‌مثابه‌ی یک فعالیت و فرآیند ارزش‌افزا است که افزایش رفاه و درآمد سرانه‌ی کشور در گروی رشد آن است. از این‌رو، پیگیری رفتار تولیدکننده در سطح خرد، به شناخت گلوگاه‌های تولید در سطح کلان (از منظر روندهای رشد، علل‌کنندی و یا سرعت آن) کمک می‌نماید. در این

الگوی رفتار انسانی را به تصویر می‌کشد.



هوارد گاردنر^۲ (۲۰۰۵) در مقاله‌ی «لایه‌های چندگانه ذهن»، پنج نوع ذهن را معرفی می‌کند که شامل ذهن منضبط، تلفیقی، خلاق، آمیخته به احترام و ذهن اخلاق مدار. سه مورد اول، شناختی و دو مورد اخیر مربوط به حوزه‌ی انسانی است. بررسی ساختار و مشخصه‌های اذهان اشاره شده، از حوصله این نوشتار خارج است. در واقع، آنچه که اهمیت دارد آن است که آیا این اذهان قابل تغییر هستند؟

گاردنر به پرسش فوق، پاسخ مثبت می‌دهد. وی در «تئوری تغییر اذهان»، اشاره بر هفت اهرم تغییر ذهن دارد که فارغ از مقوله‌ی اخلاق (چه برای انسان‌های خوب و چه بد)، قابلیت استفاده دارد. این هفت اهرم عبارتند از دلیل و منطق، تحقیق، ظنین ذهنی، بازتوصیف، پاداش و منابع، رویدادهای واقعی جهان و غلبه بر مقاومت‌ها. از این رو، ذهنیت انسان قابل تغییر است و به دنبال آن، اهداف، انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری وی نیز تغییر می‌یابد. در نتیجه، هرگونه رفتار انسانی با تغییر ذهن، قابلیت تغییر دارد.

پدر علم اقتصاد رفتاری، دنیل کانمن^۳ در مقاله‌ی «عقلانیت محدود: روان‌شناسی برای اقتصاد رفتاری» بیان می‌کند که برخلاف فرض اساسی علم اقتصاد مرسوم (کلاسیک)، مبنی بر عقلانیت محض عوامل اقتصادی (اعم از تولیدکننده و مصرف‌کننده)، افراد در زمان تصمیم‌گیری به دلیل محدودیت‌های شناختی ذهن، کاملاً عقلایی عمل نمی‌کنند. در واقع، رفتار انسان‌ها از دو سیستم شناختی نشأت می‌گیرد.

سیستم اول؛ سیستم شهودی است که به صورت ناخودآگاه و سریع عمل می‌کند و در عین حال نیاز به صرف انرژی بالایی ندارد و سیستم دوم؛ بر پایه‌ی برهان و منطق است که در زمان تصمیم‌گیری همراه با ادله و برهان، عمل می‌کند و نیاز به صرف وقت و انرژی دارد. نکته حائز اهمیت آن است که بخش عمده‌ای از افکار و سپس اعمال ما، به صورت حسی و شهودی رخ می‌دهد. در نتیجه، هنگامی که فرد با مسأله‌ای مواجه می‌شود، ذهن وی آن مسأله را درون الگوهای از پیش تعیین شده (دین، جریان مسلط فکری و یا مکتب) می‌گنجاند و بر آن مبنا واکنش می‌دهد.

بنابراین، براساس آموزه‌های علوم شناختی، اول اینکه رفتار عوامل اقتصادی

مطلق نیست و قابلیت تغییر دارد و دوم اینکه رفتار اقتصادی بیش از آنکه عقلایی باشد، به ذهنیت و احساسات افراد برمی‌گردد و چه بسا در مواردی، ترجیحات سیستم اول با سیستم دوم همخوانی نداشته و در نتیجه، فرد مطابق با سیستم اول عمل می‌کند.

درآمدی بر رفتار تولیدکننده اقتصادی از منظر

علوم شناختی

اقتصاد جریان اصلی^۴، دنیای بازارها را به گونه‌ای تفسیر می‌نماید که گویی، بازار متشکل از عوامل موفق است که تصمیمات آن‌ها کاملاً متناسب و سازگار با یکدیگر اتخاذ می‌شود و در هر تصمیم، شرط حداکثرسازی به طور همزمان اعمال می‌شود. به بیان ساده، اقتصاد نئوکلاسیک براساس این فرض عمل می‌کند که یک تولیدکننده اقتصادی، همواره در پی حداکثرسازی سود است، در حالی که به طور همزمان، محدود کردن هزینه‌ها را نیز در نظر دارد؛ اما آنچه که در دنیای واقعی اتفاق می‌افتد چنین نیست. براساس پژوهش‌های تجربی روان‌شناسان تکاملی، افراد در طیف وسیعی از زمینه‌های تعامل گروهی کوچک، طالب استراتژی‌های «پاداش - مجازات» هستند. در جایی که هماهنگی پیامدها بسیار پرهزینه است (یعنی در گروه‌های بزرگ و حتی در گروه‌های کوچک‌تر که اطلاعات محرمانه است)، پیامدهای همکاری، کمک‌کننده و مورد حمایت نیستند. هم‌چنین، در گروه‌های بزرگ



■ دنیل کانمن



■ هوارد گاردنر



■ داگلاس نورث

هستند که انسان‌ها بر این چشم‌انداز تحمیل می‌کنند.^{۱۱} نورث (۲۰۰۵)، در نهایت مدل زیر را ارائه می‌نماید:

باورها ← نهادها ← سیاست‌ها ← نتایج

همان‌طور که اشاره گردید، مدل‌های ذهنی و سیستم باورها، نهادها را می‌سازند. اگر نهادها قواعد بازی تلقی شوند، سازمان‌ها بازیکنان آن هستند. در اینجا سیاست که نقش نظام پاداش دهی پررنگ می‌شود: اگر چارچوب نهادی موجود به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، در این صورت سازمان‌هایی ایجاد می‌شوند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج نمایند. در مقابل، اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های رانتی و نامولد پاداش دهد، سازمان‌ها در جهت رانت و غیرمولد بودن سامان می‌یابند. از این رو، به منظور تقویت بنیه‌ی تولیدی در یک جامعه، نظام پاداش دهی در آن جامعه باید فعالیت‌های مولد و تولیدی را هدف قرار دهد.

یادگیری، کلید ایجاد تغییرات نهادی در امر مانع‌زدایی تولید

سرنوشت کشورها برحسب آنکه ساختار انگیزشی جامعه به کدام سمت گرایش بیشتری داشته باشند، در مسیر توسعه یا اضمحلال رقم می‌خورد. به‌طور طبیعی، در اقتصادهای نفتی انتظار می‌رود که گرایش مسلط به سمت شکل‌گیری ساختار نهادی مشوق رانت باشد تا تولید (مومنی، ۱۳۹۵). بر همین اساس، یکی از مهم‌ترین موانع تولید در جامعه، استقرار نهادهای مشوق فعالیت‌های غیرمولد و رانتی است.

نورث، کلید ایجاد تغییرات نهادی را «یادگیری» می‌داند که از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در علوم شناختی نیز می‌باشد. بنابراین، تغییر نهادهای غیرمولد و رانتی به نهادهای مولد و تولیدی، نیازمند اراده‌ای فراگیر جهت یادگیری و نائل شدن به سطح بالایی از بلوغ فکری، همراه با سازماندهی متناسب با چنین

که از طریق بازارها با استفاده از حقوق مالکیت و به‌واسطه مبادله و با اطلاعات محرمانه پراکنده تعامل می‌کنند، تعامل غیرهمیارانه از دستیابی به نتایجی حمایت می‌کند که به‌لحاظ اجتماعی مطلوب هستند (نورث، ۱۳۹۶)؛ لذا، تصمیمات تولیدکنندگان، لزوماً سازگار و منطبق با یکدیگر نیست و شرایط تعادل بازار به ندرت اتفاق می‌افتد.

رفتار تولیدکننده اقتصادی در سطح فردی نیز قابل بحث و بررسی است. در دنیای واقعی، تولیدکننده‌ی اقتصادی می‌تواند صرفاً کسب سود و حداکثرسازی را معیار و مبنا قرار دهد و یا آنکه، تحت تأثیر انگیزه‌های خیرخواهانه، عدالت و نوع‌دوستی، منفعت عموم را مقدم و ارجح بر منفعت شخصی بداند.^{۱۲}

به‌هرحال، آنچه که رفتار تولیدکننده‌ی اقتصادی را مشخص می‌کند، باورهای اوست. داگلاس نورث^{۱۳} نقش باورها را در عملکرد اقتصادی بسیار پررنگ و حائز اهمیت می‌داند. وی باور و نظام باورها را این‌گونه تعریف می‌نماید: «هنگامی که پاسخ‌های محیطی، مدل‌های ذهنی یکسانی را در بیشتر اوقات تأیید می‌نمایند، تا اندازه‌ای آن را تثبیت می‌کنند. این مدل ذهنی نسبتاً تبلور یافته را باور می‌گویند که از به‌هم پیوستگی باورها سیستم باورها^{۱۴} ایجاد می‌شود» (نورث، ۲۰۰۵).

نهادهای سیستم باورها استخراج می‌شوند. به عبارت دیگر، سیستم باورها بازنمای داخلی چشم‌انداز انسانی را ماندگار می‌سازند و نهادها ساختارهایی

هدفی است. به طور کلی، فرآیند یادگیری انسان را می‌توان به منزله‌ی فرآیندی شناختی به صورت زیر توصیف نمود: (نورث، ۱۳۹۶)

«یادگیری مستلزم ایجاد ساختاری است که علائم گوناگون دریافت شده توسط حواس، توسط آن تفسیر شود. معمار اولیه این ساختار، ژنتیک است؛ اما چارچوب بعدی، نتیجه تجربیات افراد (تجربیات برگرفته از محیط فیزیکی و محیط زبانی، اجتماعی، فرهنگی) است. این ساختار متشکل از طبقه‌بندی‌هایی است که به تدریج از دوران اولیه کودکی شکل می‌گیرند تا ادراکات ما را سازماندهی کنند. ما براساس این طبقه‌بندی‌ها، مدل‌های ذهنی را شکل می‌دهیم ... مدل‌های ذهنی می‌تواند پیوسته با تجربیات جدید، از جمله تماس با ایده‌های سایر افراد، تعریف گردد.»

پدر علم اقتصاد رفتاری، دنیل کانمن در مقاله‌ی «عقلانیت محدود: روان‌شناسی برای اقتصاد رفتاری» بیان می‌کند که برخلاف فرض اساسی علم اقتصاد مرسوم (کلاسیک)، مبنی بر عقلانیت محض عوامل اقتصادی (اعم از تولیدکننده و مصرف‌کننده)، افراد در زمان تصمیم‌گیری به دلیل محدودیت‌های شناختی ذهن، کاملاً عقلایی عمل نمی‌کنند. در واقع، رفتار انسان‌ها از دو سیستم شناختی نشأت می‌گیرد.

سیاست مناسب اتخاذ شده به منظور تحریک تولید، باید سیاستی باشد که تابع شرایط و اقتضائات کشور باشد؛ چراکه، محیطی که در آن خانوارها، بنگاه‌ها و سرمایه‌گذاران فعالیت می‌کنند از نظر فرصت‌ها و محدودیت‌هایی که با آن مواجه هستند، متفاوت با سایر کشورها است. هم‌چنین، از منظر فرهنگ، الگوی تولیدی موفقیت‌آمیز هنگامی تحقق می‌یابد که نظام باور تکامل یافته در جامعه، ساختار ذهنی مطلوبی را ایجاد کند که با استفاده از تجربیات پیش‌روی افراد و جامعه، توانایی رویارویی با مسائل بی‌بدیل در امر تولید را دارا باشد.

جمع‌بندی و ارائه چند پیشنهاد

ضعف بنیه‌ی تولیدی و بهره‌وری اندک از حلقه‌های اساسی بازتولیدکننده‌ی دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی هستند. در واقع، اقتصادهای ضعیف، دارای ماتریس نهادی هستند که انگیزه‌های لازم را برای فعالیت‌های بهبوددهنده‌ی بهره‌وری تأمین نمی‌کنند؛ لذا نگاه اقتصادی صرف به مسأله‌ی تولید، قابلیت انتخاب یک الگوی مناسب جهت تقویت بنیه‌ی تولیدی را ندارد. در این زمینه، علوم شناختی می‌تواند راهگشا باشد. براساس آموزه‌های علوم شناختی، در اغلب موارد عامل اقتصادی براساس سیستم شهودی عمل می‌نماید و رفتار وی قابلیت تغییر دارد. آنچه که رفتار تولیدکننده‌ی اقتصادی را تعیین می‌نماید، نظام باورهای وی است. رابطه‌ی نزدیک میان نظام‌های باور و

به‌راستی افراد در طول زمان در یک جامعه چه نوع یادگیری را تجربه می‌کنند؟ پاسخ به این سوال در فرهنگ جامعه نهفته است: نه تنها تجربیات فعلی، بلکه تجربیات انباشته و مترکم نسل‌های قبل نیز در فرهنگ جامعه گنجانده شده است. دونالد (۱۹۹۱)، به‌طور ضمنی یادگیری را فرآیندی افزایشی می‌داند که از طریق فرهنگ یک جامعه فیلتر می‌شود: «فرهنگ می‌تواند الگوهای استفاده از مغز را طراحی مجدد کند و در واقع، الگوهایی را مشخص نماید که نشان می‌دهند سیستم اعصاب مرکزی بسیار منعطف انسان به لحاظ ساختار شناختی چگونه به‌طور خارق‌العاده سازمان می‌یابند.»

حال که مقدمات نحوه‌ی ایجاد تغییرات نهادی از منظر علوم شناختی در جامعه بیان گردید، بهتر است تا نسبت یادگیری و فرهنگ با مانع‌زدایی تولید تشریح شود. همان‌طور که بیان شد، فرآیند یادگیری تابعی از چگونگی تفسیر اطلاعات با تکیه بر نظام باورها و فهم ما از تجربیات خود و دیگران است. از این زاویه، تقلید و پیروی به صورت ناآگاهانه، نیروی محرکه رکود و انحطاط به‌شمار می‌آید. در واقع، تقلید چشم‌پسته نسبت به نوآوری‌های نهادی مورد نیاز غیرحساس است. بنابراین، تولیدکننده‌ی اقتصادی در امر تولید نمی‌تواند صرفاً به تقلید برده‌وار از نهادهای غرب پرداخته و الگوی کشورهای توسعه یافته را تقلید نماید. در نتیجه،

دینی به عنوان مراجع اصلی تأثیرگذار در فرآیند یادگیری، به آگاهی بخشی و ترویج این عقیده که تولید ارزش افزای امری مطلوب و حیاتی است، بپردازند. لازم به ذکر است که این فرآیند باید الگو محور باشد تا نماد محور.

در سطح اجتماعی، یادگیری براساس انباشت دانش بین نسلی و حذف گزینشی اشکال نامناسب اخلاق و رفتار (یا به تعبیر دیگر، تکامل تدریجی فرهنگی) صورت می پذیرد. پس عملکرد موفقیت آمیز تولید در بلندمدت در گروهی هنجارهای غیررسمی تثبیت شده ای است که قواعد اقتصادی را به نفع تولید تغییر دهند که در نتیجه ای آن، بازندگان اصلی رانت خواران و برندگان نهایی تولیدکنندگان باشند.*

فهرست منابع

- مومنی، فرشاد (۱۳۹۵)، بنیهای تولید ملی؛ بررسی انتقادی برنامه های توسعه و عملکرد اقتصادی، فصل نامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره ۵، شماره ۱، بهار ۱۳۹۵، ۱۶۷-۱۶۹.
- نورث، داگلاس سی (۱۳۹۶)، فهم فرآیند تحول اقتصادی، مترجمین: میرسعید مهاجرانی وزهرا فرضی زاده، نشر نهادگر، چاپ اول.
- Donald, M. (1991), *Origins of the Modern Mind: Three Stages in the Evolution of Culture and Cognition*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Gardner, G. (2005), *Multiple Lenses on the Mind*. Paper Presented at the ExpoGestion Conference, Bogota Colombia, May 25, 2005.
- Kahneman, D. (2002), *Maps of Bounded Rationality: Psychology for Behavioral Economics*. Woodrow Wilson School, Princeton University.
- North, D. C. (2005). *Understanding the process of economic change*. Preston University Press.

پی نوشت

۱. Praxeology.
۲. End.
۳. Means.
۴. Howard Gardner.
۵. Multiple Lenses on The Mind.
۶. Daniel Kahneman.
۷. Mainstream Economics.
۸. البته ذکر این نکته حائز اهمیت است که بیشینه سازی سود اقتصادی نافی عدم مسئولیت در قبال منافع عمومی نیست.
۹. Douglass Cecil North.
۱۰. Belief System.
۱۱. میان نهاد و سازمان تفاوت است. نهادها قراردادهای ابداع شده انسانی هستند که کنش های متقابل انسانی را ساختارمند می کنند؛ درحالی که، سازمان ها از مجموعه ای از افراد تشکیل یافته اند که حول هدفی مشترک برای رسیدن به اهداف معین، متحد شده اند. در واقع، سازمان ها انعکاس دهنده فرصت هایی هستند که نهادها ایجاد می نمایند.

چارچوب نهادی وجود دارد. به عبارت دیگر، نهادها ساختاری هستند که متجلی نظام های باور یک جامعه می باشند. ساختار یک بازار اقتصادی، منعکس کننده ی باورهای کسانی است که در جایگاهی قرار دارند که به ایجاد قواعد بازی می پردازند. هم چنین، در شرایطی که باورهای متعارض در جامعه وجود دارند، نهادها باورهای افرادی را منعکس می نمایند که در جایگاه تأثیرگذاری بر انتخاب ها قرار دارند. حال اگر نظام پاداش دهی به فعالیت های رانتی و غیرمولد پاداش دهد، قواعد بازی به نفع رانت تغییر می نماید. برای همین، پیشنهاد اول، تحول نهادی در جامعه است که البته، فرآیندی تدریجی و وابسته به مسیر است. لازم به ذکر است که در این زمینه، باید ساختار نهادی تغییر کند و تغییر صرفاً یک نهاد در تلاش برای دستیابی به عملکرد مطلوب، همواره اقدامی ناقص و گاهی اوقات غیرمولد است. هم چنین، لازم است تا نظام پاداش دهی دائماً به نفع فعالیت های مولد اصلاح شود. کلید تغییرات نهادی، یادگیری است. یادگیری در دو سطح فردی و اجتماعی صورت می گیرد. در سطح فردی، مدل ذهنی تولیدکننده ی اقتصادی باید بر اساس تولید ارزش افزا پایه ریزی گردد. هرچند که فرآیند یادگیری در هر شخص، منحصر به فرد است؛ با این حال، یک ساختار نهادی آموزشی مشترک به باورها و ادراکات مشترک می انجامد. در این زمینه، پیشنهاد می گردد تا نهادهای آموزشی و



اقتصاد شناختی و گرایش‌های درونی آن

دکتر سیدعلی سبحانی ثابت

استاد دانشگاه و پژوهشگر اقتصاد شناختی



چرا نهادگراها وارد فضای ذهنی و شناختی شدند؟

و متغیرها و پروسه‌های ذهنی که اتفاق می‌افتد تا یک رفتار به وقوع بپیوندد را باید بررسی کنیم. چنین نگاهی در روان‌شناسی به عنوان مکتبی شناخته می‌شوند که در مقابل مکتب رفتارگرایی قرار دارد. رفتارگراها و شناخت‌گراها اختلافات پررنگی با یکدیگر دارند و می‌توان گفت: «دانش

اقتصاد شناختی^۱ یکی از شاخه‌های بین‌رشته‌ای در رشته اقتصاد و روان‌شناسی است؛ یعنی اقتصاد شناختی، بحثی است که از یک سو متکی بر نظریه‌های شناخت و ادراک (cognition) در روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی می‌باشد و از سوی دیگر بر مسائل اقتصادی را مورد بررسی قرار می‌دهد. از دیدگاه بسیاری از اقتصاددانان شناختی پدیده‌های اقتصادی باید با توجه به فرآیندهای ذهنی افراد مورد بررسی قرار گیرد و ما باید فارغ از اینکه چه کنش‌هایی در بیرون از ذهن اتفاق می‌افتد و چه رفتارهایی در بیرون داریم، باید عوامل ذهنی

کشف کنند تا یک کنش و رفتار اقتصادی را شناسایی کنند، این به بحث‌های اقتصاد شناختی مرتبط می‌شود که ریشه‌اش به مباحثی نظیر انقلاب شناختی که از ۱۹۵۰م شروع شده به روان‌شناسی باز می‌گردد. نقطه اصلی تمرکز اقتصاد شناختی به این ترتیب الگوهای ذهنی و چارچوب‌های ذهنی است که در اقتصاد چه در سطح خرد و چه در سطح کلان اثرگذار هستند.

چند نگاه به اقتصاد شناختی داریم. در دانش اقتصاد چند مدل وجود دارد: عده‌ای این دانش را به شدت کلان می‌بینند؛ از جمله نهادگراها و «داگلاس نورث»^۱ که مقاله مفصلی تحت عنوان «اقتصاد شناختی» دارد و سعی کرده آنجا توضیح بدهد چگونه عوامل شناختی روی نهادها اثر می‌گذارد و نهادها چگونه روی عوامل شناختی اثر می‌گذارند، و در نهایت هم افزایی این دو باعث می‌شود توسعه ایجاد شود.

در صورتی که اگر بخواهیم برگردیم به این بحث که فرآیندهای ذهنی و الگوی‌های شناختی مغز را چگونه وارد ریشه اقتصاد کرده‌اند، این نگاه به کار «هایک»^۲ برمی‌گردد. هایک کتابی به نام «The sensory order» که تحت عنوان «نظم حسی» ترجمه شده است (البته خود کتاب ترجمه نشده) نوشته است که در آن، هایک که به عنوان یک اقتصاددان اتریشی و حداکثر به عنوان نظریه پرداز فلسفی اقتصاد معروف آن را می‌شناسیم، یک بحث کاملاً روان‌شناسی و عصب‌شناختی ارائه داده و می‌گوید: «می‌خواهم یک نقشه شناختی ارائه بدهم از اینکه چگونه نظم‌های اجتماعی بر اساس الگوهای حسی مغز انسان به وجود می‌آید.

اگر با ادبیات اقتصاد اتریشی آشنا باشید، بحث‌هایی تحت عنوان «Self Organized Institution» یعنی نظم‌های خودجوش، نظم‌های خودساخته شده و یا نظم خودانگیخته، در این ادبیات به خصوص ادبیات هایک فراوان است و برای تحلیل پول از نظم‌های حسی که در فرآیندهای عصبی هست شروع می‌کند و تا انتها پیش می‌رود؛ اما این ورود هایک بسیار خرد و فردگرایانه است. ویژگی اصلی اتریشی‌ها این است که فردگرای ذهنی هستند. در آنجا گفته می‌شود که همه دانش در اختیار هیچ کسی نیست و هیچ اطلاعاتی را همه ندارند، و این ذهن‌ها با همدیگر اطلاعات را به اشتراک می‌گذارند؛ یعنی مثلاً فردی ۵ درصد اطلاعات دارد، فرد دیگر هم ۵ درصد و به نوعی می‌توان گفت که اطلاعات در ذهن افراد در نگاه اتریشی عام و خاص من وجه هستند. تلاش اقتصاددانان اتریشی در این است که می‌خواهند دولت را از اقتصاد کنار بگذارند، چرا که دولت اطلاعات کامل ندارد تا بخواهد تصمیمی بگیرد، بنابراین باید حضورش حداقلی باشد.

پس یک بحث کلان داریم که فرآیند توسعه را در اقتصاد شناختی‌ها کار می‌کنند

روان‌شناسی عرصه بین اختلاف‌ها و نزاع‌های بین این دو مکتب در می‌باشد. رفتارگراها مشخصاً بر بحث شرطی شدن تأکید دارند و خروجی‌های رفتاری آن را در خارج از ذهن بررسی می‌کنند. به این ترتیب رفتارگرایان با مغز و پروسه‌های مغزی کار ندارند، و فقط با رفتار که خروجی شرطی شدن است کار دارند. این درحالی است که شناختی‌ها بر این باورند که رفتارها برانگیخته از فرآیندهای ذهنی است و معتقدند که این دانش شناختی باعث می‌شود که جعبه سیاه ذهن انسان‌هایی که مورد مطالعه قرار می‌گیرند برخلاف نگاه رفتارگرایی باز شود.

طبیعتاً پس از ورود این دو مکتب روان‌شناسی به دانش اقتصاد، در این رشته دو گرایش خواهیم داشت: «اقتصاد رفتاری» و «اقتصاد شناختی». البته باید توجه داشت که اقتصاددانان توجه زیادی به این تفاوت‌ها نمی‌کنند و در بسیاری موارد مفاهیم این دو مکتب روان‌شناسی در دانش اقتصاد، مورد خلط واقع شده است. مثلاً «ریچارد تیلر»^۳ یا «دنیل کانمن»^۴ که یکی از پایه‌گذاران اقتصاد رفتاری است، بیش از اینکه به شرطی شدن که مبنای رفتارگرایی است تأکید کنند، به پروسه‌های عقلی و ذهنی تأکید می‌کنند و یا به سوگیری‌های شناختی توجه دارند که عمدتاً بحث‌های شناختی است.

پس اگر بخواهیم یک دسته‌بندی کاملاً کلی و اجمالی داشته باشیم، بحث‌هایی در اقتصاد می‌آید که می‌خواهند فرآیندهای ذهنی و الگوهای ذهنی را

و بیشتر بحث‌شان «Cognitive Economy» است. بحث دیگری داریم که «Cognitive Economics» است؛ یعنی علم اقتصاد شناختی و آن هم این است که می‌گویند: «فرآیند ذهنی را بایستی جزء به جزء در بیاوریم». که این کار توسط رشته‌هایی مانند عصب‌شناسی و دیگر رشته‌های مطالعاتی مرتبط انجام می‌شود.

اقتصاد شناختی منبعث از علوم شناختی می‌شود که علوم شناختی هم با عصب‌شناسی^۱ آغاز می‌شود، و زبان‌شناسی و فلسفه ذهن بنیادهای دیگر این دانش است. به این ترتیب اقتصاد شناختی، فلسفه خود را از فلسفه ذهن و مبانی تجربی خود را از علوم اعصاب می‌گیرد و از زبان‌شناسی به عنوان مهم‌ترین عامل اثرگذار بر ذهن استفاده می‌کنند. زبان‌شناسی یک بخش بسیار پررنگ اقتصاد شناختی و علوم شناختی است؛ اما در ایران کمتر کار شده است. این سه مورد با یکدیگر می‌شوند علوم شناختی؛ اقتصاد شناختی هم می‌خواهد از این‌ها استفاده کند و چارچوب‌هایش را استخراج کند.

مواقع به یک قیودی می‌خورد و این کامل نیست؛ اما بحث آن‌ها کینزی است. آن تفسیر کینزی که بیان می‌کند که کینز معتقد به نااطمینانی بوده و نااطمینانی قابل تقلیل به ریسک و استراتژی‌های مشخص؛ اما با احتمال متفاوت نیست، بلکه نااطمینانی چیزی است که اصلاً نمی‌دانیم استراتژی‌ها و سناریوهایمان کدام است؛ لذا نمی‌توانیم بگوییم عقلانیت کامل وجود دارد. مثلاً «رفتار گله‌ای»^۲ یکی از مباحثی است که تحت تأثیر کتاب نظریه عمومی و کتاب مبانی احتمال کینز تدوین شده و بسیار پیش، رفته است.

بحث دیگری که وجود دارد رابطه بین اقتصاد شناختی و نهادگرایی در اقتصاد است. یکی از ویژگی‌های اصلی اقتصاد متعارف این است که قائل به عقلانیت ابزاری و عقلانیت کامل هستند؛ یعنی با استفاده از همان نگاه فردگرایی روش شناختی می‌گویند که انسان دنبال این است که منافعش را به حداکثر برساند. این حداکثرسازی منافع به واسطه عقلانیتی است که آن عقلانیت اطلاعاتی را تحلیل می‌کند و نهایتاً تصمیماتی می‌گیرد. آن یک نفر، عقلانیت را به حد اعلا می‌رساند. بر اساس دیدگاه آن‌ها فردی که به شیوه اقتصاد متعارف عقلانی عمل نکند، از اقلیت است و چنین کسانی که عقلانی نباشند، به ندرت یافت می‌شود. این نوع عقلانیت دنبال این است که منافع را برای فرد تأمین کند و این فرد هم به تمام اطلاعاتی که لازم دارد،

بحث‌هایی در اقتصاد می‌آید که می‌خواهند فرآیندهای ذهنی و الگوهای ذهنی را کشف کنند تا یک کنش و رفتار اقتصادی را شناسایی کنند. این به بحث‌های اقتصاد شناختی مرتبط می‌شود که ریشه‌اش به مباحثی نظیر انقلاب شناختی که از ۱۹۵۰م شروع شده به روان‌شناسی باز می‌گردد. نقطه اصلی تمرکز اقتصاد شناختی به این ترتیب الگوهای ذهنی و چارچوب‌های ذهنی است که در اقتصاد چه در سطح خرد و چه در سطح کلان اثرگذار هستند.

طبیعی است که وقتی وارد حیطه عصب‌شناسی می‌شویم، فردگرایی روش شناختی به شدت پررنگ است؛ یعنی بیاییم مبانی نظری مان را مبتنی بر رفتار ذهنی یک فردی بچینیم و آن را به عنوان فرد نمونه مشخص کنیم و سپس بگوییم که این قابل تعمیم به کل جامعه است. بنابراین ویژگی اصلی اقتصاد شناختی، بحث‌های فردگرایی خواهد بود.

بحثی که در اقتصاد بسیار جدی گرفته می‌شود، بحث عقلانیت است که در این زمینه از اقتصاد مباحث فراوانی وجود دارد. عقلانیت کلاسیک اقتصادی که می‌شود به آن گفت: «عقلانیت تمام و کمال و عقلانیت معروف ابزاری.» سپس «عقلانیت محدود»^۳ مطرح شود. کانون هم بحث عقلانیت محدود را کار کرده و بحث‌های جدید دیگری هم وجود دارد که حتی قائل به عقلانیت محدود نیستند و معتقدند در مدل‌سازی اقتصادی چیزی «شبهه به عقل»^۴ داریم؛ نه اینکه بگوییم: عقلانیتی وجود دارد و ممکن است خوب کار کند و بعضی



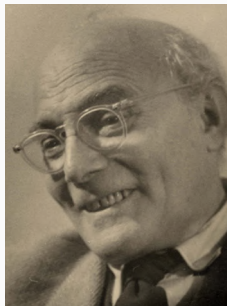
■ ریچارد تیلر



■ فریدریش فون هایک



■ لئون والرأس



■ کارل پولانی



■ جوزف استیگلیتز

حراج‌گر والرأس در دانش اقتصاد کاملاً شناخته شده است. اکنون پس از ذکر این مقدمه می‌توانیم وارد نحوه ارتباط نهادگرایی با اقتصاد شناختی شویم. از دیدگاه نهادگرایی ساختارهایی وجود دارند که روی ذهنیت افراد اثر می‌گذارند. از طرف دیگر، عده‌ای به فرض عقلانیت کامل اقتصاد کلاسیک جدید، انتقاد داشتند. آن‌ها اقتصاد نهادگرایی را با رویکرد ذهنی شکل می‌دهند که افرادی مثل داگلاس نورث خیلی روی این قضیه کار کردند و بحث‌های شناختی را در نهادگرایی اقتصادی مطرح کردند.

به این ترتیب نهادگرایان جدید در دانش اقتصاد بحث ذهنی را مطرح می‌کنند؛ یعنی رابطه بین اقتصاد شناختی و نهادگرایی که بحث توسعه است؛ یعنی نهادگرایی مشخصاً از توسعه بحث می‌کند.

در انتها باید به این سؤال پاسخ دهیم که چرا نهادگراها وارد فضای ذهنی و شناختی شدند؟ در کتاب معروف «دگرگونی بزرگ» اثر «پولانی»، نویسنده تفاوتی بین بازارهای صوری و واقعی قائل می‌شود. بازارهای صوری، بازارهایی هستند که اقتصاددان‌ها می‌گویند؛ یعنی بازار واقعی که در شهرهای مختلف کشور، خرید و فروش در بستر روابط اجتماعی اتفاق می‌افتد. فرد ممکن است در هنگام حضور خود در بازار، نماز بخواند، قرار اداری تنظیم کند، بحث‌های سیاسی انجام دهد و...؛ در حقیقت انبوهی از روابط اجتماعی در این بازار وجود دارد که تعبیر حک‌شدگی یا ریشه‌داری از مفاهیمی است که اخیراً درباره آن بحث‌های فراوانی انجام شده است.

بازار دیگری به نام بازار صوری وجود دارد که این تفکیک را پولانی انجام می‌دهد. در بازار صوری فقط عرضه و تقاضا وجود دارد؛ یک سری آدم‌ها که حداکثرسازی می‌کنند. عرضه‌کننده، سود را حداکثر می‌کند و تقاضاکننده، در حال حداکثرکردن مطلوبیت است. این دو در حداکثرسازی‌شان منحنی عرضه و منحنی تقاضا دارند؛ این دو باهم تلاقی می‌کند و یک نقطه می‌شود. بازار؛ یعنی قیمت و مقدار. مثلاً بازار سیب؛ یعنی قیمت سیب و مقدار سیبی که در آن

دسترسی دارد. این اطلاعات با این ساختار ذهنی ترکیب می‌شود، خروجی می‌دهد و تصمیم می‌گیرد که مثلاً چقدر تقاضا و یا عرضه کند، یا چقدر کار و یا استراحت کند؛ درباره همه این‌ها تصمیم‌گیری می‌کند. تنها قیدی که می‌زنند، قید زمان برای کار (میزان کار کردن در ۲۴ ساعت در شبانه روز) و قید بودجه است.

جالب است که در ادبیات اقتصاد خرد به انسانی که این‌گونه رفتار نمی‌کند، غیر عقلانی و ناسازگار می‌گویند. این فرد ناسازگار، برای جامعه مفید نیست؛ یا باید حذف شود، یا برایش تصمیم بگیرند! این؛ یعنی عقلانیت مورد نظر اقتصاد کلاسیک. خروجی این نگاه آن است که وقتی همه عقلانی رفتار می‌کنند، پس نهایتاً چیزی به نام تعادل عمومی بازارها داریم؛ یعنی همه به اندازه‌ای عرضه می‌کنند که تقاضا وجود دارد، و همه به اندازه‌ای تقاضا می‌کنند که عرضه وجود دارد.

بنابراین تعادل در همه بازارها، مشخصاً بازار کالا و خدمات، و بازار کار، وجود دارد. نظریه‌پرداز اصلی و مشهور این قضیه، «الرأس» است که تعادل عمومی و

مبادله می‌شود. بازاری که اقتصاددان‌ها می‌گویند، بازار صوری است؛ یعنی صورت‌بندی از بازاری که در واقعیت دارد اتفاق می‌افتد به شکل و ایدئولوژی اقتصاددان‌ها. این درحالی است که این دو با هم تفاوت دارند. پولانی منتقد قدیمی که با بررسی مطالعات مردم‌شناسی بازار نکاتی را به دست آورده است. از دیدگاه پولانی بازارها در آسیا و آفریقا و... متفاوتند و تنها دارای قیمت و مقدار نیستند؛ بلکه روابط اجتماعی بسیاری در بازار وجود دارد و نباید این موضوعات را از بررسی پدیده‌های اقتصادی حذف کرد.

اگر این را شروع کار بدانیم، منتقدان بخشی از مبحث عقلانیت می‌گفتند: این واقعی نیست، گفتند: چه کنیم که این دورا به هم نزدیک کنیم؟ وقتی به لحاظ روشی (به تعبیر آن‌ها) می‌گوییم بازار صوری ساده‌شده‌ای از بازار واقعی است، بنابراین هرچه جلوتر می‌رویم و دانش مان پیشرفت می‌کند، سعی می‌کنیم بازار صوری را به واقعیت نزدیک کنیم؛ اما عده‌ای راه دومی را در پیش گرفتند و درصدد تبدیل واقعیت به صوری بودند؛ یعنی می‌خواستند ساختار صوری که اقتصاد تعریف می‌کند را در بازار شکل دهند. به این معنا که افراد در بازار بحث اجتماعی و سیاسی مطرح نکنند و فقط به امور مربوط به بازار بپردازند. آن‌ها با این رفتار، بازار واقعی را به شکل بازار صوری درآوردند.

یکی از ویژگی‌های اصلی اقتصاد متعارف این است که قائل به عقلانیت ابزاری و عقلانیت کامل هستند؛ یعنی با استفاده از همان نگاه فردگرایی روش‌شناختی می‌گویند که انسان دنبال این است که منافعش را به حداکثر برساند.

از دیدگاه من مهم‌ترین کار «استیگلیتز»^{۱۲} همین است. استیگلیتز به شدت بر آموزش اقتصاد از ابتدا تأکید دارد. نظریه و اعتقاد او در بازار کار این است که این رفتار باید آموزش داده شود. لیبرال‌ها هم کارشان این است که اول بازار کار را بزنند؛ یعنی به کارگراها می‌گویند که اگر می‌خواهید عقلانی رفتار کنید، باید بدین شکل باشید. اینجا بحث شناختی پیش می‌آید.

می‌گویند: چه کنیم مردم به این شکل که ما می‌گوییم، رفتار کنند؟ تا قبل از این می‌گفتند: مردم این طوری رفتار می‌کنند. بعداً یک سری بحران پیش آمد و متوجه شدند شواهد و واقعیات تجربی از این فرض پشتیبانی نمی‌کند. به این ترتیب آن‌ها تلاش می‌کنند تا رفتار عادی و روزمره مردم که در تمام ساختارها اعم از اجتماعی و اقتصادی درهم تنیده است، این دورا با هم تحلیل کنند، و بگویند که رفتار شما باید به شکلی که ما می‌گوییم؛ یعنی رفتار اقتصادی باشد.

اینجاست که می‌گویند: اقتصاد، علم و منطق انتخاب است؛ ما باید منطق انتخاب را به دیگران آموزش دهیم. وقتی بحث آموزش مطرح می‌شود، در واقع داریم بحث شناختی انجام می‌دهیم؛ یعنی می‌خواهیم بگوییم یک سری قاعده ذهنی به شما می‌گوییم که سراغ تأملات ذهنی دیگر نروید.

در چندین مقاله، انتظارات تئوری دانشجویی رشته‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته و از این دانشجویان سؤال شده است که انتظارات‌تان را چگونه شکل می‌دهید؟ جالب این بود که در چند مقاله‌ای که در این زمینه وجود داشت، بین دانشجویانی که اقتصاد خوانده و آن‌هایی که اقتصاد نخوانده، تفکیک کرده بودند. خروجی این بود که کسانی که اقتصاد خواندند، انتظارات‌شان عقلایی است و عقلانی رفتار می‌کنند؛ اما کسانی که مثلاً روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق و... خوانده‌اند، انتظارات‌شان نامرتب، یا پراکنده است؛ پس مشکل این است که این‌ها بلد نیستند اقتصادی رفتار کنند و باید به آن‌ها آموزش داده شود؛ یعنی اساساً بحث از اینجا شروع می‌شود که باید عقلانیتی که اقتصاددان‌ها می‌گویند را آموزش بدهند. این شروع کار شناختی‌ها است.*

پی‌نوشت

۱. Cognitive economics.
۲. Richard Thaler.
۳. Daniel Kahneman.
۴. Douglass North.
۵. Friedrich Hayek.
۶. Neuroscience.
۷. Bounded rationality.
۸. Near-Rationality.
۹. Herd behavior.
۱۰. Leon Walras.
۱۱. Karl Polanyi.
۱۲. Joseph Stiglitz.



ترسیم جایگاه اقتصاد شناختی-رفتاری در پشتیبانی و مانع‌زایی از تولید

نقش باورها، عقاید، ارزش‌ها و انتظارات در رفتار و تصمیمات افراد

حجت‌الاسلام والمسلمین غلام‌رضا نائینی

کارشناسی ارشد اقتصاد و روانشناسی



اقتصاد شناختی - رفتاری

یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که طی سالیان اخیر توجه زیادی به خود جلب کرده و علوم مختلفی را در بر گرفته است، زاویه دید، شناختی است که در زمینه‌ی درک و فهم مغز و ذهن انسان می‌باشد که اطلاعات را دریافت، نگهداری و پردازش می‌کند.^۱ مسأله شناخت و ذهن، قدمتی به بلندای تاریخ علمی بشر دارد که در کل می‌توان مطالعه پیرامون مسأله‌ی شناخت را به دو دسته‌ی کلی فلسفی و روان‌شناسی تقسیم کرد. نگاه فلسفی به پدیده شناخت، به آثار ارسطو و افلاطون باز می‌گردد در این روش از منظر معرفت‌شناسی به بررسی مسأله شناخت پرداخته می‌شود؛ برای مثال به تبیین باورهای درست از نادرست می‌پردازد. در مقابل دیدگاه روان‌شناسانه، از زاویه‌ی علوم شناختی یا روان‌شناسی شناختی به بررسی مکانیسم‌های روان‌شناسانه‌ی دستیابی، ذخیره و تکامل باورها در افراد بشر می‌پردازد. دیدگاه فلسفی تا مدت‌ها جریان غالب بود و اولین مطالعه روان‌شناسانه توسط ویلهلم وونت در سال ۱۸۷۹ آغاز شد؛ اما مطالعات روان‌شناسی نیز به سرعت از بحث شناخت فاصله گرفت، با اینکه ویلیام جیمز از پیشگامان روان‌شناسی معتقد بود، روان‌شناسی، علم بررسی مسأله ذهن و مسائل پیرامون آن است؛ اما این علم پس از مدت کوتاهی راهی دیگر را پیمود و شیوه‌ای مانند فیزیک را در پیش گرفت؛^۲ این شیوه که رفتارگرایی نامیده می‌شود، بر رفتارهای قابل مشاهده در بررسی فعالیت‌های انسانی تأکید می‌کند و اصول کلی آن در سال ۱۹۱۳ توسط جان واتسون اعلام شده و تا مدت‌ها بر روان‌شناسی احاطه داشت؛^۳ به طور کلی شیوه‌ی بحث رفتارگرایان به علوم طبیعی بسیار شباهت دارد و در حقیقت آن‌ها به دنبال کشف قوانین کلی رفتار بشری هستند؛^۴ کارکرد مغز و نحوه‌ی یادگیری و تولید دانش و کاربست آن در علوم مختلف منجر به ایجاد رشته‌هایی از جمله آموزش و پرورش شناختی، مهندسی شناختی، شناخت اجتماعی و اقتصاد شناختی شده است.

روان‌شناسی و اقتصاد شناختی هر دو ادعای مطالعه بر رفتار انسان‌ها را دارند. یک روان‌شناس اقتصادی کسی است که تشخیص می‌دهد مسأله‌ای که او در حال مطالعه آن است، هم یک مسأله اقتصادی به شمار می‌آید و هم یک مسأله روان‌شناختی؛ به عبارت دیگر در حیطه علوم شناختی است. بنابراین اقتصاد شناختی رشته‌ای است که با روش تجربی، در فضای روان‌شناختی، فاکتورهای مربوط به احساسات و اجتماع را در تحلیل فهم بازارها و عوامل اقتصادی به کار می‌گیرد. در نهایت این علم به ما می‌گوید که نه تنها ما همه روزه اشتباه می‌کنیم، بلکه دائماً در حال تکرار آن اشتباهات هستیم. رفتارهای گمراه‌کننده‌ی ما نه تصادفی‌اند و نه بی‌مفهوم، آن‌ها اسلوب‌مندند و قابل

پیش‌بینی. ما با کمک اقتصاد رفتاری می‌توانیم نابخردی‌های ذهن خود را بهتر بشناسیم. از علومی که در حال بررسی نواقص ذهن و به دنبال آن تصمیمات اشتباه است، می‌توان علم اقتصاد رفتاری را نام برد. این علم بر این باور است که انسان‌ها آن‌طور که در اقتصاد کلاسیک پیش‌بینی شده، تصمیم نمی‌گیرند و تصمیمات آن‌ها تحت تأثیر مسائل بسیار زیادی است که بعضاً منجر به اشتباه هم می‌شود. در حقیقت، بر خلاف اقتصاد سنتی که عقیده دارد پایه و اساس در انتخاب‌های مردم عقل و منطق است، اقتصاد رفتاری معتقد است که مسائلی از جمله عواطف، گرایش‌های ذهنی، باگ‌های فکری، «خود تجربه‌کننده» و «خود بیادآورنده» هر شخص در تصمیم‌گیری‌های او مؤثر است.^۶

وانر^۷ اقتصاد رفتاری را به عنوان کاربردی از علوم شناختی در حوزه‌ی تصمیم‌گیری اقتصادی توصیف می‌کند که به اقتصاد شناختی نام‌گذاری شده است. با توجه به مطالعه گاردنر در زمینه‌ی ریشه و ماهیت علوم شناختی، این‌طور استدلال می‌شود که اقتصاد رفتاری به عنوان شاخه‌ای از علوم شناختی است که برای درک ریشه‌های تاریخی، ماهیت، نقاط ضعف و قوت رفتار اقتصادی کاملاً مفید است؛^۸ اقتصادی رفتاری به عنوان یکی از شاخه‌های نسبتاً جدید در دانش اقتصادی می‌باشد که با هدف ارتقای دانش اقتصادی و نزدیک کردن مدل‌های

بالا برده، پیش‌بینی‌های بهتری از پدیده‌های اقتصادی، ارائه نموده است و در نهایت سیاست‌های مناسب‌تری را نیز پیشنهاد می‌دهد.^{۱۰} هرچند این مکتب مخالفین و منتقدینی نیز از چپ‌ها و برخی فلاسفه علم دارد؛ اما رویکرد واقع‌بینانه و کاربردی آن به اقتصاد، ظرفیت ویژه‌ای در این آن ایجاد کرده است که اقتصاددانان با نگاهی خاص در راستای تبیین هرچه بهتر تئوری‌های اقتصادی به آن می‌نگرند.

نقش اقتصاد شناختی - رفتاری در پشتیبانی و رفع موانع تولید

باید توجه داشت اقتصاد متعارف بر اساس مفروضات و اصولی بنا شده که به تئوری‌ها و مدل‌های آن، امکان می‌دهد که پدیده‌های اطراف خود را به صورت بسیار ساده شده، تحلیل و بررسی کند؛ اما در این میان، بررسی این اصول و فروض نشان می‌دهد که بسیاری از این فروض و مدل‌های ارائه شده آن، بر اساس مطالعات شناختی و تجربی عمیق رد می‌شوند. این نکته مهم زمینه انتقادهای گسترده و متفاوت را بر رویکرد اقتصاد متعارف فراهم آورده و سبب شده بازنگری اساسی در خصوص چارچوب‌های کلی و ایدئولوژیک این اقتصاد صورت پذیرد و رویکردهای بدیل در حوزه اقتصاد مطرح شوند. در این راستا یکی از رویکردهای بدیل در حوزه اقتصاد، اقتصاد شناختی - رفتاری است که سعی می‌کند با بهره‌گیری از بنیان‌های دیگر علوم اجتماعی نظیر روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، عصب‌شناسی، مردم‌شناسی و... فروض و بنیان‌های اقتصاد متعارف را اصلاح کرده و به اقتصاد به مثابه علمی انسانی بنگرد. بر این اساس اقتصاد شناختی - رفتاری به عنوان رویکردی است که سعی در ارتقای دانش اقتصادی و نزدیک کردن مدل‌های اقتصادی با واقعیت بیرون دارد که از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا با بهره‌مندی از نظریات علوم انسانی در زمینه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و... سعی در جبران ضعف‌ها و نقصان‌های مدل اقتصادی متعارف دارد و در صدد تبیین واقع‌بینانه از اقتصاد است.^{۱۱} در این نوشتار به بخشی از نقیصه‌های اقتصاد متعارف و راهکارهای اقتصاد شناختی - رفتاری در عرصه تولید پرداخته شده است:

باورها، عقاید، ارزش‌ها و انتظارات در رفتار و تصمیمات افراد

رویکرد متعارف برای تحلیل عملکرد یک اقتصاد، فرض می‌کند که افراد در مواجهه با کمیابی‌ها، انتخاب‌هایی را برمی‌گزینند که منعکس‌کننده مجموعه‌ای از تمایلات، خواست‌ها و ترجیحات آن‌هاست. نظریه اقتصادی متعارف از تجمیع این ترجیحات در مناسبت‌ها یا شرایط مفروض - یعنی ثابت فرض کردن

اقتصادی با واقعیت‌های بیرونی در اوانل ۱۹۵۸ توسط جانسون^۹ و بلدینگ^{۱۰} مطرح شده است. اقتصاد رفتاری بیانگر تلاش برای افزایش قدرت توضیح‌دهندگی و پیش‌بینی تئوری اقتصادی می‌باشد که بیشتر با پایه روان‌شناسی قابل قبول، ارائه می‌شود؛^{۱۱} اقتصاد رفتاری را عکس‌العملی در برابر ضعف‌ها و کاستی‌های اقتصاد متعارف می‌دانند. هسته اصلی تئوری‌های اقتصاد رفتاری، بر مبنای نگاه روان‌شناسی شناختی و از پیوند اقتصاد و روان‌شناسی حاصل شده است. اقتصاد رفتاری به عنوان شاخه‌ای از علوم شناختی می‌خواهد، بدنه موجود نظریه‌های اقتصادی مکتب کلاسیک^{۱۲} و نئوکلاسیک^{۱۳} را چنان تکمیل و اصلاح کند که بتواند تصویر واقع‌گرایانه‌تری، از فرآیند اقتصادی ترسیم کند. در حقیقت اقتصاد رفتاری تلاش می‌کند با استفاده از یافته‌های روان‌شناسی شناختی، رفتارهای اقتصادی را توضیح دهد. از این رو روان‌شناسی یکی از ارکان مهم اقتصاد رفتاری است که بر اساس آن جنبه‌های روش شناختی فعالیت‌های اقتصادی؛ همانند نیات و انگیزه‌ها، نظرها و گرایش‌ها و انتظارات اثرگذار بر تصمیمات اقتصادی را اندازه‌گیری و تحلیل می‌کند.^{۱۴} بنابراین اقتصاد رفتاری رشته‌ای فرعی از اقتصاد است که شیوه‌های اقتصادی سنتی را در توضیح رفتار انسان، با بینش و دیدگاه‌های روان‌شناسی تلفیق می‌کند. در این راه، روان‌شناختی واقع‌گرایانه‌تر بوده، لذا توان توضیح مدل‌های اقتصادی را

بنیه مذهبی و اعتقادی قوی برخوردار هستند و این تأثیرپذیری مذهبی و دینی بر داشته‌های کشاورزی آن‌ها مؤثر بوده است.^{۲۱}

نقش نهادها و سازمان‌ها

نظریه اقتصادی متعارف، مبتنی بر انسان عقلایی و البته از منظر تولیدکننده، رابطه بین درون‌داد (دهنده) و برون‌داد (ستانده) را به صورت مستقیم و بدون هیچ‌گونه حلقه واسطه یا ساختار و مناسبت‌های اضافی در نظر می‌گیرد؛ اما واقعیت‌های موجود کمترین شواهد عینی را در این رابطه فراهم می‌کنند. تولید به طور اصولی در ساختار و مناسبت‌های معین و اصطلاحاً در بنگاه‌ها و سازمان‌ها انجام می‌شود که به عنوان حلقه واسطه درون‌داد و برون‌داد ایفای نقش می‌کنند. از همین رو، امروزه بحث سازمان و ساختار سازمانی، نقشی کلیدی در عملکرد برون‌دادها دارد. اینکه فضای سازمانی و کسب و کار، تسهیل‌کننده باشد یا محدودکننده، عملکرد و بهره‌وری متفاوتی را نتیجه خواهد داد. درون‌داده‌ها در محیط و سازمان‌های پویا و تسهیل‌کننده، به طور ملموسی بیشتر خواهد شد. مدیریت و رهبری بخش مهم دیگری از واقعیت‌های محیط کسب و کار است. با مفروض در نظر گرفتن درون‌دادها و سازمان‌ها، مدیران و رهبران که نقش اصلی در تصمیم‌گیری راهبردی سازمان دارند به شدت می‌توانند تولید و عملکرد را متأثر سازند.

مطالعات بین‌کشوری بر روی بیش از ۸۰۰۰ بنگاه در ۲۰ کشور آمریکایی، اروپایی و آسیایی توسط بلوم و ون‌رینن (۲۰۱۲)؛^{۲۲} نشان می‌دهد که نوع مدیریت در حدود نصف تفاوت در بهره‌وری بنگاه‌های آمریکایی را نسبت به سایر کشورها تبیین می‌کند. بررسی وضعیت رویه‌های مدیریتی در بنگاه‌ها مختلف و در طول زمان، حاکی از آن است که رقابت شدید در بازار، آثار گزینشی قوی برای ارتقای سطح رویه‌های مدیریتی بنگاه‌ها ایجاد می‌کند و بخشی از تأثیر رقابت ناشی از تغییر نگرش آن‌ها در رابطه با کیفیت مدیریت و آثار آن می‌باشد. اهمیت مقوله مدیریت به قدری پذیرفته شده که طی سال‌های اخیر تلاش‌های بین‌المللی گسترده‌ای برای گردآوری داده‌های آماری مرتبط و انجام تحلیل‌های عملی-تطبیقی انجام شده است، در خصوص مدیریت نیز به دلیل نقش آن در ارزش آفرینی استفاده از مفهوم سرمایه مدیریت بسیار متداول شده است. رویه مدیریتی در حوزه منابع انسانی (جذب و اخراج، ارتقای شغلی و ترفیع) نیز در خصوص ارتقای عملکرد و بهره‌وری حائز اهمیت هستند. نتایج مطالعه بلوم و ون‌رینن (۲۰۱۰)؛^{۲۳} نشان داده‌اند که تغییر رویه‌ها و سیاست‌های مدیریت منابع انسانی بنگاه‌ها (به ویژه پرداخت‌های انگیزشی)؛^{۲۴} با بهره‌وری، همبستگی بالایی دارد. در رابطه

روحی آن جوامع مورد توجه قرار نگرفته و برای افزایش تولید ملی و بالابردن سطح اشتغال و حل مشکلات، صرفاً متغیرهای اقتصادی؛ مانند پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و نرخ‌های ارز در نظر گرفته شده است.^{۲۵} ایشان در تبیین راه‌حل می‌گویند: «بدیهی است جامعه‌ای که در آن روحیه علمی حاکم نبوده و گرایش به پویایی و نوآوری و آمادگی برای تغییر و تحول نباشد، نمی‌تواند وضع موجود - یعنی شرایط و امکانات داخلی- را برای توسعه و موانع و مشکلات آن به خوبی بشناسد و در نتیجه، در تولید قادر به اتخاذ بهترین و کاراترین روش نخواهد بود؛ زیرا افراد آن جامعه روابط بین پدیده‌ها و میزان تأثیر هر کدام را بر دیگری کشف نکرده‌اند».^{۲۶}

هم‌چنین یدالله سپهری از طریق پرسش‌نامه، بر ذهنیت و انتظارات شناختی ۴۰۰ نفر از کشاورزان روستاهای غرب استان گلستان مطالعه آماری انجام داده است که به بررسی نقش عقاید زارعان در مورد رابطه باورها با میزان تولید و نزول بالایی طبیعی در امر کشاورزی پرداخته است. نتیجه به دست آمده این است که زارعان مورد نمونه‌برداری، در بحث دین و اعتقادات عمومی به طور قابل توجهی مقبولیت نشان داده‌اند و همین‌طور با توجه به برکت موجود در وقف، صدقه و زکات، به خوبی به این امور پرداخته‌اند و به وضوح، دلیل نازل شدن بالایی طبیعی را در کاهش سطح اعتقادات و باورهای دینی مردم می‌دانند. وی در نهایت این چنین بیان می‌کند که کشاورزان ما از

با رویه‌ها سیاست‌های مدیریت و منابع انسانی تنوع و نوآوری وجود دارد. در بین انواع رویه‌ها و سیاست‌ها، تنها برخی از آن‌ها بهره‌وری را ارتقا می‌بخشند. هم‌چنین نوآوری مربوط به مدیریت منابع انسانی به سهم خود، باعث رشد عملکرد و بهره‌وری سازمانی می‌شود. با این حال نکته جالب توجه این است که تحلیل رفتار بنگاه اقتصادی، از مبانی اصلی علم اقتصاد خرد است؛ اما ساختار سازمانی بنگاه و نقش شرایط کار در درون سازمان همراه با نقش مدیران و رهبران در محیط کار به کلی در نظریه بنگاه نادیده گرفته شده است؛ زیرا عواملان اقتصادی با یکدیگر تعامل دارند و این تعامل در بازار صورت می‌گیرد؛^{۲۵} نیروهای بازار (یعنی عرضه و تقاضا) با سازوکار دست نامرئی آدم اسمیت^{۲۶} امور را ساماندهی می‌کنند و به وسیله آن تعادل بازار برقرار می‌شود. در صورت بروز هرگونه عدم تعادل، سازوکار دست نامرئی دوباره تعادل را به بازار باز خواهد گرداند.

به این ترتیب، هیچ‌گونه نهاد دیگری (اعم از نهادهای رسمی و غیر رسمی، سازمان‌ها، قوانین و مقررات، ... و دولت) برای ساماندهی لازم نیست و امور به طور خودکار ساماندهی و نیازهای طرفین و بلکه همه عواملان اقتصادی و آن‌هم در حداکثر ممکن برآورده خواهد شد؛^{۲۷} اما اقتصاد شناختی-رفتاری بر نهادهای اقتصادی و نقش آن بر پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید، تأکید دارد؛ زیرا منجر به تغییر در هزینه تولید به ویژه هزینه‌های مبادله می‌شود. نهادها هزینه‌ی انجام مبادله را تعیین کرده و بر هزینه‌های تولید اثر می‌گذارند. هزینه تولید شامل هزینه‌های تبدیل و مبادله هستند. برای تبدیل نهادهای مبادله‌ها باید منابعی صرف شود و این تبدیل به دانش فنی خاص خود و هم‌چنین نهادهای نیاز دارد. نقش نهادها و چارچوب نهادی در هزینه‌های تبدیل از این حیث است که مجموعه فرصت‌های افراد را تعیین می‌کنند و این محدودیت‌ها خود مجموعه‌ای پیچیده از محدودیت‌های رسمی و غیر رسمی هستند که بر مجموعه‌های انتخاب افراد در زمینه‌های متفاوت اثر می‌گذارند.

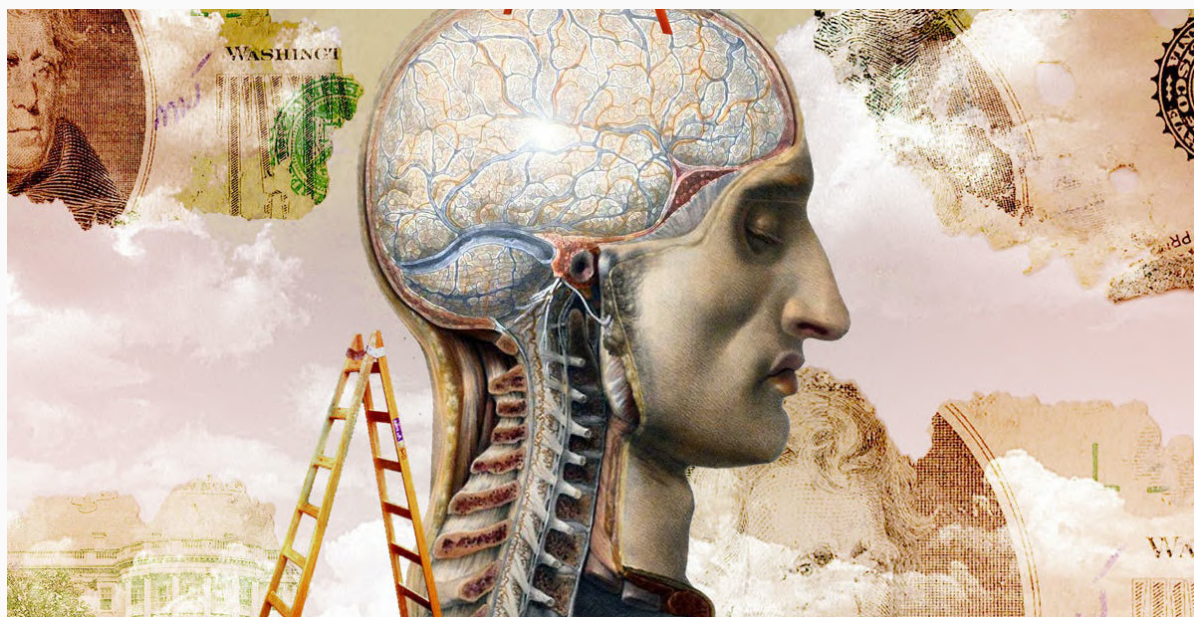
هرگاه نهادها ضعیف باشند؛ به عبارتی هرگاه حقوق مالکیت یا حاکمیت قانون، قابل اعتماد نباشد قرارها غیر قابل اجرا شده و منجر به استفاده از فناوری‌های ارزان و فعالیت‌های با کارایی کمتر و رقابت کمتر در افق زمانی کوتاه مدت می‌شود. در این صورت هزینه‌های تبدیل، افزایش خواهند یافت. هم‌چنین نهادهای ضعیف منجر به افزایش هزینه‌های مبادله می‌شوند؛ زیرا این احتمال وجود دارد که بنگاه‌های خصوصی در مقیاس کوچک عمل کرده یا حتی به صورت غیرقانونی و در اقتصاد زیرزمینی عمل کنند و در این صورت این احتمال وجود دارد که برای تسهیل عملکرد، به رشوه و فساد روی آورند. این فعالیت‌ها منجر به افزایش هزینه‌های مبادله خواهند شد. نهادها با تخصیص منابع به کارآمدترین

استفاده، انباشت عوامل و تسهیل نوآوری در بهبود عملکرد اقتصادی، نقش قاطعی خواهند داشت و از طریق کاهش عدم اطمینان موجود در کنش‌های متقابل افراد و افزایش انگیزه برای سرمایه‌گذاری در دارایی‌های ملموس و غیرملموس و افزایش ریسک‌پذیری افراد منجر به تسهیل و افزایش نوآوری می‌شوند.^{۲۸} نقش اصلی نهادها ارائه چارچوبی برای شکل‌دهی روابط و تعیین سیاست‌ها است. جوامعی که فرصت‌ها و انگیزه‌های مناسبی برای سرمایه‌گذاری دارند، غنی‌تر از سایر کشورها هستند. نورث^{۲۹} علت فقیر ماندن کشورهای جهان سوم را در عدم تشویق فعالیت‌های مولد به واسطه محدودیت‌های نهادی موجود در ساختار اقتصادی آن‌ها می‌داند. وی هم‌چنین، علل و عوامل بنیادی رشد اقتصادی را نهادهایی می‌داند که باعث کاهش هزینه‌های مبادله و افزایش بهره‌وری از طریق تخصصی کردن فعالیت‌ها و فرآیند مبادله می‌شوند.^{۳۰}

هدف‌گذاری غیر حداکثری سازی سود در افراد.

بنگاه‌ها و سازمان‌ها (دگر دوستی در اقتصاد)

از آنجایی که تصمیم‌گیری اقتصادی مستقیماً به کارکردهای مغز مربوط می‌شود، این قبیل تفاوت‌ها، تصمیم‌گیری‌ها را نیز متأثر خواهند ساخت؛ یعنی ارزش‌ها و ترجیحات متفاوت هستند، نحوه اولویت‌بندی ترجیحات یکسان نیستند، نحوه مقابله با خطر و عدم اطمینان متفاوت‌اند، بسیاری از تصمیم‌گیران



برای حداکثر نفع شخصی است که در فرآیند آن، قوی می ماند و ضعیف از بین می رود. بر این اساس رویکرد جریان اصلی اقتصاد، هدف نهایی بنگاه‌ها و سازمان‌ها حداکثرسازی سود می داند و بس؛ . اما می توان برای بنگاه‌ها و سازمان‌ها هدف‌های جایگزین دیگری را نیز طراحی کرد. به عنوان مثال حداکثر کردن تولید، عرضه، فروش، کیفیت و مانند آن می توانند نمونه‌های دیگری از هدف‌گذاری بنگاه‌ها و سازمان‌ها باشند. هم چنین افراد درون سازمان‌ها و بنگاه‌ها، ممکن است، به دنبال حداکثرسازی چیزی غیر از هدف بنگاه باشند. بسترهای این‌گونه هدف‌گذاری‌ها در بنگاه‌ها، شرکت‌ها و افراد مشارکت‌کننده هم در عمل و هم در نظریه وجود دارد؛ ولی سیطره وسیع رویکرد حداکثرسود بر این موارد سایه افکنده است؛^{۳۳} در ادبیات اقتصادی هم جایگزین‌هایی طرح شده است؛ به عنوان نمونه، پیشنهاد ویلیام بامول^{۳۴} حداکثر کردن درآمد ناخالص بنگاه به جای حداکثرکردن سود می باشد؛^{۳۵} هم چنین در برخی رویکردها، جریان اصلی استراحت بر کار یا آسایش، بر حداکثر سود ترجیح داده می شود. رفتار تعداد قابل توجهی از بنگاه‌ها نیز نشانه می دهد که آن‌ها نوعی رضایت‌مندی قابل قبول را بر حداکثر سود ترجیح می دهند؛^{۳۶} برخی مطالعات، فرض انسان اقتصادی نئوکلاسیک‌های سنتی را غیر واقعی دانسته و رفتارهای غیر حداکثرسازی نفع شخصی را واقعی می دانند؛^{۳۷} در چارچوب‌های نظریه بازی نیز گاهی رفتارهای همکارانه جای رفتارهای حداکثرسود قرار می گیرند. در تئوری بازی‌ها دو استراتژی خیلی کلیدی مطرح است؛ همکارانه و ناهمکارانه. در رویکرد همکارانه افراد و یا بنگاه‌ها به تقویت منافع یکدیگر می پردازند. این بر خلاف فرض رویکرد ارتدادکس می باشد؛^{۳۷} گذشته از این‌ها اموری چون رعایت

داعیه حداکثرسازی، منافع شخصی ندارند. در کل واقعیت‌های مربوط به دستاوردها فعلی علوم شناختی، بیانگر این است که انسان عقلایی مفروض، با انسان واقعی تفاوت‌های بسیاری زیادی دارند.^{۳۸} برخی معتقدند که فراموشی بخش اخلاقی اقتصاد و بزرگ‌تر شدن غیر طبیعی بخش مهندسی آن عامل اصلی جدا شدن اقتصاد از نوع دوستی است؛ برخی دیگر از صاحب‌نظران اقتصادی، عقیده دارند که سیطره رویکرد تنازع بقای داروینی بر الگوهای اقتصادی باعث شده که بحث دگردوستی و نوع دوستی، رخت بریندد. بر اساس فرض داروین‌یسم اقتصادی، افراد و بنگاه‌ها برای بقای خود با تمام توان تنها به دنبال حداکثر کردن منافع شخصی هستند. نظریه داروین ابتدا در زیست‌شناسی مطرح شد و بعد به دیگر عرصه‌ها از جمله اقتصاد وارد شد. در حوزه اقتصاد، با پذیرش رویکرد داروین، درست‌ترین راه برای بقا، تلاش

انصاف در میان بنگاه‌ها و افراد درون یک بنگاه احترام متقابل بین مدیریت و کارکنان شرکت‌ها، نقش پاداش، نظارت، اقتصاد مشارکتی و موارد مشابه در رفتارهای بنگاه‌ها، سهام‌داران، مدیران و سایر ذی‌نفع‌ها مشاهده شده است. در رویکرد اقتصاد مشارکتی به کارگران علاوه بر دستمزد، سود سهام نیز پرداخت می‌شود؛^{۳۸} تکیه بر عقلانیت محدود به جای عقلانیت مطلق، قدرت تشخیص نسبی کارگزاران در مقابل قدرت مطلق و نامحدود آن‌ها و نفع شخصی طلبی نسبی به جای نفع شخصی طلبی مطلق از تأکیدهای الگوهای اقتصاد شناختی رفتاری است. با وجود اینکه مدل‌های رویکرد حاکم بر نفع شخصی‌گرایی کامل استوارند؛ اما برخی شواهد واقعی خلاف آن را نشان می‌دهد؛ مثلاً برخی مطالعات نشان می‌دهند که به‌طور میانگین سالانه نزدیک ۷۶ درصد خانوارها در کشورهای پیشرفته به مؤسسه‌های خیریه کمک می‌کنند. هم‌چنین گزارش می‌شود که در سال ۲۰۱۵ نزدیک ۴۹ درصد جمعیت در کشورهای پیشرفته در امور داوطلبانه مشارکت کرده‌اند. این نشان می‌دهد که به زبان اقتصادی دست کم نفع اجتماعی، نوعی دوستی و مانند آن هم در سبب مصرف خانواده‌ها قرار داشته است؛^{۳۹} بنابراین می‌توان در تابع مطلوبیت یک فرد عناصری هم‌چون رفاه و مطلوبیت دیگران را وارد ساخت. این مسأله سازگار با راه‌آورد نظریه‌های نوع دوستانه و دیگر دوستانه می‌باشد. رفتار نوع دوستانه توسط برخی صاحب‌نظران برجسته اقتصادی مانند آدموند فلیس (۱۹۷۵) نیز مورد تأکید قرار گرفته است. برخی از اقتصاددان‌ها با کاربرد نوعی U_i به عنوان نمادی از مطلوبیت و منفعت دیگران در درون تابع مطلوبیت عادی $U_i(X_i, Y_i)$ یک شخص خاص، تابع مطلوبیت نوع دوستانه را به شکل زیر به دست آورده‌اند؛^{۴۰}

$$U_i = U_i(X_i, Y_i, U_j)$$

بنابراین می‌توان این اصل که تولید و فرآیند تولیدی همیشه باید در راستای حداکثرسازی سود باشد را مورد نقد قرار داد و آن را مانعی برای تولید قلمداد کرد؛ زیرا بسیاری از فرآیندهای مختلف تولیدی به بهانه اینکه در راستای سود حداکثری نیست، از دایره فعالیت اقتصادی خارج می‌شوند و اجازه بالندگی نمی‌یابند. در مسیر عبور از آن می‌توان به تولید، صرفاً برای افزایش تولید، بالابردن سطح کیفی تولید، انتفاع کارگران در راستای ایجاد اشتغال و یا اقتصاد مشارکتی (پرداخت قسمی از سهام به کارگران) و یا تولید برای دور زدن تحریم‌ها و... اشاره کرد. این امر در اقتصاد اسلامی نیز مورد تأیید است. مجید عنان پور و محمد مهدی عسگری (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان نفع شخصی در رفتار تولیدکننده بر اساس نظریه اقتصاد اسلامی اشاره می‌دارند که زیربنای رفتار تولیدکننده در نظریه اقتصاد اسلامی لزوماً نفع شخصی نیست؛ چرا که نمی‌توان نیمی از آن را که با تفکر

اسلامی همسو است، پذیرفت و نیم دیگر را مردود اعلام کرد. آنچه که می‌توان زیربنای رفتار تولیدکننده در نظریه اقتصاد اسلامی مطرح کرد، حب ذات است. حب ذات به معنی فلسفی آن رشد و تکامل برای رسیدن به خداست که در راستای تعالی اجتماع معنی می‌شود.^{۴۱}

اکثر محققان اقتصاد اسلامی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که رفتار تولیدکننده‌ی مسلمان در اقتصاد اسلامی با رفتار تولیدکننده در اقتصاد سرمایه‌داری متفاوت است و این تفاوت ناشی از آن است که برای تولیدکننده‌ی مسلمان غیر از سود مادی، مصالح اجتماعی و ثواب آخرتی نیز مطرح می‌شود. بر این اساس سیدحسین میرمعزی (۱۳۸۳) در تبیین نظریه رفتار تولیدکننده و تقاضای کار در اقتصاد اسلامی؛ سطح اشتغال و تولید را بالاتر از اقتصاد متعارف می‌داند؛ زیرا بنگاه‌ها و بازارهایی وجود دارند که به انگیزه حداکثر کردن تولید و مشارکت نیروی کار در سود فعالیت می‌کنند.

این مسأله به‌خاطر این است که تعداد فراوانی از بنگاه‌ها با انگیزه حداکثر کردن سود و نیز همه بنگاه‌هایی که با انگیزه حداکثر کردن تولید فعالیت می‌کنند در بازار، مشارکت نیروی کار در سود تقاضا خواهند کرد و سطحی از نیروی کار را تقاضا خواهند کرد که در آن سطح تابع تولید به ماکزیمم مقدار خود می‌رسد. بر این اساس حجم تقاضای نیروی کار نسبت به شرایطی که این بازارها وجود ندارد و همه بنگاه‌ها در بازار اجازه نیروی

نقد تئوری انسان اقتصادی و با اتکا به نظریات روان‌شناسی، نظریه‌ی منطقی محض و بالطبع مدل انسان اجتماعی که به‌طور عمده ریشه در روان‌شناسی فروید دارد را برای توضیح و تبیین رفتارها و تصمیم‌گیری‌ها ارائه می‌دهند؛^{۴۲} جالب توجه است که سایمون (۱۹۷۸) هنگام سخنرانی برای گرفتن جایزه نوبل اقتصاد جمله‌ای از آلفرد مارشال را مورد تأکید قرار می‌دهد که به‌روشنی پیوند روان‌شناسی و اقتصاد را تأیید می‌کند. او اشاره می‌کند که آلفرد مارشال (۱۹۲۰) اقتصاد را نوعی علم روان‌شناختی معرفی می‌کند؛^{۴۳} بر این اساس یکی از موضوعات مهم مورد بررسی در روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی است که به مطالعه‌ی اعتقادات، گرایش‌ها و رفتارها در محیطی که سایر افراد حضور دارند، می‌پردازد؛^{۴۴} مطابق با یافته‌های علم روان‌شناسی، زمانی که رفتار فرد در یک اجتماع مطالعه می‌شود، پاسخ به محرک‌ها از سوی فرد، نشان‌دهنده‌ی قاعده‌مندی‌هایی خواهد بود که به دلیل وجود قراردادهای ضمنی بین افراد جامعه، حاصل می‌شود. فروید معتقد بوده است که با توجه به ساختار شخصیت انسان، رفتار وی به میزان بالا و تعیین‌کننده‌ای از تمایلات ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرد و تصمیم‌گیری در این رهگذر یک استثنا نیست.

اقتصاد شناختی - رفتاری به‌عنوان رویکردی است که سعی در ارتقای دانش اقتصادی و نزدیک کردن مدل‌های اقتصادی با واقعیت بیرون دارد که از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا با بهره‌مندی از نظریات علوم انسانی در زمینه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و... سعی در جبران ضعف‌ها و نقصان‌های مدل اقتصادی متعارف دارد و در صدد تبیین واقع‌بینانه از اقتصاد است.

چنانچه این تعبیر از رفتار انسان در نظر گرفته شود، در آن صورت انسان قادر به تصمیم‌گیری عقلایی نخواهد بود. اگر چه مکتب روان‌شناسی فروید به شدت تعدیل شده است؛ اما صاحب‌نظران بر این نکته اتفاق نظر دارند که تصمیمات افراد به‌طور معمول تحت تأثیر فشارهای اجتماعی قرار می‌گیرد؛^{۴۵} مطالعات روان‌شناسی نشان می‌دهد که فعالیت‌های انسان برای ارضای نیازهای معین صورت می‌گیرد. البته رفتار همه انسان‌ها مشابه یکدیگر نبوده و بستگی به نوع نیاز، محیط اطراف و موقعیت اجتماعی فرد دارد؛^{۴۶} بر این اساس نظریات، روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی در مبانی نظری اقتصاد شناختی-رفتاری، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین می‌توان تأثیر اقتصاد شناختی-رفتاری را در پشتیبانی و رفع موانع تولید مورد بررسی قرار داد که به‌عنوان نمونه در زیر به دو مورد اشاره می‌شود:

کار تقاضا می‌کنند، به مراتب بالاتر خواهد بود و این امر با فرض یکسان بودن سایر شرایط، زمینه اشتغال بیشتر و تولید بالاتر را فراهم می‌آورد.^{۴۷}

تأثیرات اجتماعی

در اغلب نظریات اقتصادی متعارف، درخصوص چگونگی نشأت گرفتن ترجیحات انسان اقتصادی به تأثیر رفتار دیگران و هنجاری اجتماعی بر رفتار افراد کمتر توجه می‌شود. این نظریات مبتنی بر این فرض است که افراد به‌طور مستقل می‌دانند که چه می‌خواهند و ترجیحاتشان چگونه برآورده می‌شود؛ اما در مقابل در اقتصاد شناختی- رفتاری به این موارد به شدت توجه شده و بیان می‌شود که اکثر رفتارهای ما به‌طور جدی تحت تأثیر رفتارهای دیگران است. این رویکرد مبتنی بر بسیاری از مدل‌های روان‌شناسی در تلاش است تا نشان دهد که چگونه هنجارهای اجتماعی روی تصمیمات ما تأثیر می‌گذارند؛^{۴۸} در مورد نحوه نگرش و مفروضات زیربنایی و منطقی تصمیم‌گیری و نیز ساختارها در ذهن افراد تصمیم‌گیرنده (بر اساس مطلوبیت و ارزش‌ها) اختلاف نظر عمیقی بین صاحب‌نظران و محققان وجود دارد. از یک سو تلاش می‌شود که تصمیم‌گیری‌های افراد در چارچوب منطقی محض و در پرتو یک ساختار ذهنی توضیح داده شود که در اصلاح رفتار یا نگرش، انسان اقتصادی نامیده می‌شود؛ از سوی دیگر صاحب‌نظران دیگری به

اثبات اجتماعی^{۴۹}: کیالدینی روان‌شناس اجتماعی، نشان می‌دهد که ما به دیگران نگاه می‌کنیم تا یاد بگیریم که چگونه رفتار کنیم، به خصوص در موقعیت‌های مبهم و بحران‌ها و زمانی که دیگران را خبره‌تر در این کار می‌دانیم. هویت اجتماعی^{۵۰}: روان‌شناسانی همچون تاجفل، بیلیگ و ترنر نشان دادند که بخشی از هویت اجتماعی ما از گروه‌هایی ناشی می‌شوند که به آن تعلق داریم. ما در واقع تعصب شدیدی به اعضای گروه‌مان داریم، حتی زمانی که گروه‌ها تصادفی شکل گرفته باشند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران اقتصادی، عقیده دارند که سیطره رویکرد تنازع بقای داروینی بر الگوهای اقتصادی باعث شده که بحث دگر دوستی و نوع دوستی، رخت بریندد. بر اساس فرض داروین‌سوم اقتصادی، افراد و بنگاه‌ها برای بقای خود با تمام توان تنها به دنبال حداکثر کردن منافع شخصی هستند. نظریه داروین ابتدا در زیست‌شناسی مطرح شد و بعد به دیگر عرصه‌ها از جمله اقتصاد وارد شد. در حوزه اقتصاد، با پذیرش رویکرد داروین، درست‌ترین راه برای بقا، تلاش برای حداکثر نفع شخصی است که در فرآیند آن، قوی می‌ماند و ضعیف از بین می‌رود.

برخوردارند باید در برساخت و انتقال گفتمان تأثرات اجتماعی در پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید، نقش آفرینی کنند، تا مردم بر حسب تأثرات اجتماعی؛ اثبات اجتماعی و یا هویت اجتماعی خود را در رونق اقتصادی و پشتیبانی از تولید ببینند. از نظر هارتلی (۱۹۹۶) نظریه پرداز رسانه‌ها، مردم امروزی ضرورتاً مردمی هستند که توسط رسانه‌ها ساخته می‌شوند. وی معتقد است؛ فن‌آوری ارتباطات، نقشی حیاتی در برساخت مردم دارند؛ زیرا واسطه میان حوزه عمومی فرهنگ مردمی و حوزه کوچک‌تری از دولت رسمی هستند.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

مسئله شناخت از دیرباز مورد توجه اهل علم بوده و هست. در عصرهای گذشته، فلاسفه با رویکرد معرفت‌شناسانه و امروزه با رویکرد روان‌شناسانه، مسئله شناخت مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد. کارکرد مغز، نحوه‌ی یادگیری و تولید دانش و کاربرد آن در علوم مختلف، منجر به ایجاد رشته‌های مختلفی چون آموزش و پرورش شناختی، مهندسی شناختی، شناخت اجتماعی و اقتصاد شناختی شده است. اقتصاد شناختی رشته‌ای است که با روش تجربی، در فضای روان‌شناختی، فاکتورهای مربوط به احساسات و اجتماع را در تحلیل فهم بازارها و عوامل اقتصادی به‌کار می‌گیرد تا فروض و بنیان‌های اقتصاد متعارف را اصلاح کرده است تا به اقتصاد به‌مثابه علمی انسانی بنگرد. اقتصاد رفتاری را نیز به‌عنوان کاربردی از

بر حسب پیش‌فرض‌های فوق، می‌توان تأثرات اجتماعی آحاد جامعه را آن‌گونه رقم زد که در راستای پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید و در نهایت رونق اقتصادی عمل کنند. بر فرض اگر هویت اجتماعی یک جامعه را آن‌گونه برانگیخت که بر حسب تعصب به ملیت خود، فقط از کالای تولید داخل استفاده کنند، رونق تولید رقم خواهد خورد، که شبکه‌ی وسیعی از تولید را در رفع نیازهای آن جامعه به وجود خواهند آورد و درهای وابستگی را بر روی آن جامعه، خواهند بست. بر این اساس آن جامعه با تأمین نیازهای خود و مبراشدن از واردات، به حسب تقویت بنیه‌های اقتصادی و تولیدی خود، درهای صادرات را نیز به روی اقتصاد خود خواهند کشود و علاوه بر رفع نیازهای خود، در عرصه صادرات نیز پویا خواهند شد.

البته این مسیر نیازمند گفتمان‌سازی است تا با توجه به سازوکارهای روان‌شناسانه و مؤلفه‌های اثرگذاری بر فرهنگ عمومی مردم، آنان را در مسیر رشد تولید و رونق اقتصادی پیش‌برد. رسانه‌ها در این بین نقشی بسزا دارند. رسانه‌ها یکی از نهادهای ارزش‌ساز به‌شمار می‌روند و در امر گفتمان‌سازی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. بنابراین می‌توان بخش عمده‌ای از مسئولیت فرهنگ‌سازی و گفتمان‌سازی بر اساس مبانی اقتصاد شناختی، رفتاری در پیش‌برد تأثرات اجتماعی در راستای پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید را به رسانه‌ها واگذار کرد. رسانه‌ها اعم از موسیقی، سینما، تلویزیون، مطبوعات و غیره که از ژانرهای گوناگون

علوم شناختی در حوزه‌ی تصمیم‌گیری اقتصادی به اقتصاد شناختی نام‌گذاری کرده‌اند. اقتصاد رفتاری به عنوان شاخه‌ای از علوم شناختی، برای درک ریشه‌های تاریخی، ماهیت، نقاط ضعف و قوت رفتار اقتصادی کاملاً مفید است. اقتصاد شناختی رفتاری می‌خواهد با استفاده از یافته‌های روان‌شناسی شناختی، تصویری واقع‌گرایانه از فرآیند اقتصادی ارائه دهد، براین اساس بر جنبه‌های روش شناختی فعالیت‌های اقتصادی؛ همانند ارزش‌ها، انتظارات، گرایش‌ها، انگیزه‌ها، نیت و البته نیازهای فردی و اجتماعی و محیط‌های متفاوت که بر تصمیم‌گیری اقتصادی افراد تأثیرگذار است می‌پردازد و معتقد است باید آن‌ها را در اندازه‌گیری‌ها، تحلیل‌ها و تبیین مدل‌های اقتصادی مدنظر قرار داد. این مقاله در ترسیم نقش اقتصاد شناختی رفتاری در پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید؛ به ترسیم نقش باورها، عقاید، ارزش‌ها و انتظارات در رفتار و تصمیمات افراد، «نقش نهادها و سازمان‌ها»، «نقش هدف‌گذاری غیرحداکثرسازی سود در افراد، بنگاه‌ها و سازمان‌ها (دگروستی در اقتصاد)» و «تأثرات اجتماعی» در پشتیبانی و مانع‌زدایی از تولید پرداخته است.*

ماخذ و منابع

- امیری، میثم، اقتصاد رفتاری و فرار مالیاتی، فصل‌نامه پژوهش‌نامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶۶، بهار ۹۶، ص ۹۸-۹۹.
- متوسلی، محمود، نیکونستی، علی، علوم شناختی و عملکرد اقتصادی، مجله تحقیقات اقتصادی، ش ۹، تابستان ۸۹، ص ۲۱۹.
- محمدزاده، پرویز، بهشتی، محمدباقر، اکبری، اکرم، علوم شناختی رویکردی برای تبیین رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، تحقیقات اقتصادی، دوره ۵۲، شماره ۱، بهار ۹۶، ص ۳۴-۱.

پی‌نوشت

- مشهدی احمد، محمود، برنامه‌ریزی و بودجه، سال بیستم، بهار ۱۳۹۴ شماره ۱ (پیاپی ۱۲۸).
- میرجلیلی، سیدحسین، مروری بر اقتصاد کلاسیک و مکتب‌های آن، فرهنگ، تابستان ۱۳۸۷ شماره ۶۶ ص ۲۲۱-۲۹۹.
- میرمعزی، سیدحسین، نظریه رفتار تولیدکننده و تقاضای کار در اقتصاد اسلامی، اقتصاد اسلامی، سال چهارم، بهار ۸۳، ص ۱۰۳-۱۳۴.
- عنان‌پور، مجید، عسگری، محمد مهدی، نفع شخصی در رفتار تولیدکننده بر اساس نظریه اقتصاد اسلامی، فصل‌نامه اقتصاد و بانکداری اسلامی، شماره ۶، بهار ۹۳ ص ۱۰۲-۸۳.
- دادگر، یدالله، الگوهای اقتصاد رفتاری و ظرفیت اصلاح رویکرد حاکم، اقتصاد تطبیقی، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان ۹۶، ص ۶۹-۸۸.
- نادری، ابوالقاسم، اقتصاد شناختی رویکرد نوین برای تبیین تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، فصل‌نامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال هجدهم شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، ص ۹۹-۱۲۵.
- زنائی، محسن، دلالی اصفهانی، رحیم، صمدی، علی حسین، ارائه الگویی برای رشد اقتصادی ایران: برخی ملاحظات نهادی، پژوهش‌نامه اقتصادی، سال دهم، شماره دوم، تابستان ۸۹، ص ۱۹۳-۲۱۵.
- سپهری، یدالله، بررسی عقاید زارعان در مورد رابطه باورها با میزان تولید و نزول بلایای طبیعی در امرکنش‌ورزی فصل‌نامه علمی-پژوهشی اندیشه نوین دینی سال ۱۲ پاییز ۱۳۹۵ ش ۴۶ ص ۱۴۵-۱۶۲.
- خلیلیان، محمد جمال، نقش ارزش‌ها در فرآیند توسعه اقتصادی، معرفت ش ۲۸، سال ۱۳۷۸.
- رهبر، فرهاد، متوسلی، محمود، امیری، میثم، اقتصاد دانان رفتاری و نظریه‌های آن، فصل‌نامه پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۸، شماره ۱، بهار ۹۲، ص ۱۶۵-۱۳۳.
- Wasserman, Edward. (1999) Behaviorism. in: The MIT Encyclopedia of the Cognitive Sciences. Edited by: Robert A. Wilson. Frank C. Keil. Mit Press.
- Bechtel, William, Abrahamsen, Adele, Graham, George. (1999). The Life of Cognitive Science. in: Blackwell Companion to Cognitive science. Blackwell.
- Pierce, W. David. (2000). Behaviorism. In: Encyclopedia of Sociology, Second Edition. Edited by: Edgar F. Borgatta. Rhonda J. V. Montgomery. Macmillan Reference.
- Gardner, H. (1987). The minds new science: A history of the cognitive revolution. New York: Basic Books.
- Camerer, C. F., & Loewenstein, G (2003). Advances in Behavioral Economics. Russell Sage Foundation: Princeton University Press.
- Bloom, N., Sadun, R., & Van- Reenen, J. (2012). Management as a technology. Mimeo, Stanford University, Centre for Economic Performance. pp. 10-2.
- Bloom, N., & Van- Reenen, j. (2010). Why do management practices differ across firms and countries. Journal of Economic Perspectives, 24(1), 203-224.
- Gould, J. P. (1980). The economics of markets: A simple model of the market-making process. Part 2: Interfaces between marketing and economics. Journal of Business, 53(3), S167-S187.
- North. 1990 p. 53. Acemoglu et al. (2005). Veeman and Politylo. (2003), p. 322. Beck and Laeven. (2000), p. 161
- Perloff, J. M. Brander, J. A (2016). managerial economics and strategy, prentice hall publishing.
- Robbins, S. P and Judge, T. A (2016). organizational behavior, prentice hall publishing.
- Baumol, W (1967). business behavior, Harcourt Brace publishing.
- Alexander, P (2015). corporate social irresponsibility, Routledge publishing
- Griffiths, S and Elfman, E (2012). beyond genius. Author house publishing.
- Ferber, M and Nelson J (2003). beyond economic man, university of Chicago press.
- Hao, J and Leung H (2016). interactions in Multi agent systems, springer publishing.
- Cyert R and March J (2013). behavioral theory of the firm Martino fine.
- Smith, K and Hitt, M (2007). grate minds in management, Oxford University Press.
- Dearborn, D and Simon, H (1958). selected perception, sociometry, 21, 140-144.
- Hopkins, B and Blazek, J (2015). private foundations, Wiley publishing.
- Hartley, j. (1996). Popular Reality, London: Arnold.
- Simon, H. A (1978). rational decision making in business organization: noble price lecture in economics, Pittsburgh, camogie, Mellon university.

۱. محمدزاده، پرویز، بهشتی، محمدباقر، اکبری، اکرم، علوم شناختی رویکردی برای تبیین رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، تحقیقات اقتصادی، دوره ۵۲، شماره ۱، بهار ۹۶، ص ۳۴-۱.
۲. Wasserman, Edward. (1999) Behaviorism. in: The MIT Encyclopedia of the Cognitive Sciences. Edited by: Robert A.

۳۰. زبانی، محسن، دلایی اصفهانی، رحیم، صمدی، علی حسین، ارایه الگویی برای رشد اقتصادی ایران: برخی ملاحظات نهادی، پژوهش نامه اقتصادی، سال دهم، شماره دوم، تابستان ۸۹، صص ۱۹۳-۲۱۵.
۳۱. نادری، ابوالقاسم، اقتصاد شناختی رویکرد نوین برای تبیین تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، فصل‌نامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال هجدهم شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، صص ۹۹-۱۲۵.
۳۲. Perloff, J. M. Brander, J. A. (2016), managerial economics and strategy, prentice hall publishing.
۳۳. William Bamol.
۳۴. Robbins, S. P and Judge, T. A (2016), organizational behavior, prentice hall publishing. – Baumol, W (1967), business behavior, Harcourt Brace publishing.
۳۵. Alexander, P (2015), corporate social irresponsibility, Routledge publishing.
۳۶. Griffiths, S and Elfman, E (2012), beyond genius, Author house publishing. – Ferber, M and Nelson J (2003), beyond economic man, university of Chicago press.
۳۷. Hao, J and Leung H (2016), interactions in Multi agent systems, springer publishing. – Cyert R and March J (2013), behavioral theory of the firm Martino fine.
۳۸. Smith, K and Hitt, M (2007), grate minds in management, Oxford University Press. – Dearborn, D and Simon, H (1958), selected perception, sociometry, 21, 140-144.
۳۹. Hopkins, B and Blazek, J (2015), private foundations, Wiley publishing.
۴۰. دادگر، یداله، الگوهای اقتصاد رفتاری و ظرفیت اصلاح رویکرد حاکم، اقتصاد تطبیقی، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان ۹۶، صص ۶۹-۸۸.
۴۱. عنان پور، مجید، عسگری، محمد مهدی، نفع شخصی در رفتار تولیدکننده بر اساس نظریه اقتصاد اسلامی، فصل‌نامه اقتصاد و بانکداری اسلامی، شماره ۶ بهار ۹۳، صص ۸۳-۱۰۲.
۴۲. میرمعزی، سیدحسین، نظریه رفتار تولیدکننده و تقاضای کار در اقتصاد اسلامی، اقتصاد اسلامی، سال چهارم، بهار ۸۳، صص ۱۰۳-۱۳۴.
۴۳. امیری، میثم، اقتصاد رفتاری و فرار مالیاتی، فصل‌نامه پژوهش‌نامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶، بهار ۹۶، صص ۱۱۰-۱۱۴.
۴۴. محمدزاده، پرویز، بهشتی، محمدباقر، اکبری، اکرم، علوم شناختی رویکردی برای تبیین رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، تحقیقات اقتصادی، دوره ۵۲، شماره ۱، بهار ۹۷، صص ۱-۳۴.
۴۵. دادگر، یداله، الگوهای اقتصاد رفتاری و ظرفیت اصلاح رویکرد حاکم، اقتصاد تطبیقی، سال چهارم، شماره اول، بهار و تابستان ۹۶، صص ۶۹-۸۸.
۴۶. Rhoads, K. (1997). Retrieved June 28, 2010. From Working Psychology website: <http://www.Workingpsychology.com/definit.html>.
۴۷. Thaler, R. (1992). The winner's curse: Paradoxes and anomalies of economic Perspectives, 2 (4), 195-206
۴۸. محمدزاده، پرویز، بهشتی، محمدباقر، اکبری، اکرم، علوم شناختی رویکردی برای تبیین رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، تحقیقات اقتصادی، دوره ۵۲، شماره ۱، بهار ۹۷، صص ۱-۳۴.
۴۹. Social proof.
۵۰. Social Identity.
- Wilson, Frank C. Keil, Mit Press.
۳. Bechtel, William, Abrahamsen, Adele, Graham, George, (1999). The Life of Cognitive Science, in: Blackwell Companion to Cognitive science, Blackwell.
۴. Pierce, W. David, (2000). Behaviorism, In: Encyclopedia of Sociology, Second Edition, Edited by: Edgar F. Borgatta, Rhonda J. V. Montgomery, Macmillan Reference.
۵. ر.ک. متوسلی، محمود، نیکونستی، علی، علوم شناختی و عملکرد اقتصادی، مجله تحقیقات اقتصادی، ش ۹۱، تابستان ۸۹، صص ۲۱۹-۲۱۵.
۶. رهبر، فرهاد، متوسلی، محمود، امیری، میثم، اقتصاددانان رفتاری و نظریه‌های آن، فصل‌نامه پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۸، شماره ۱، صص ۱۶۵-۱۳۳، بهار ۹۲.
- V. Wanner
۸. Gardner, H. (1987). The minds new science: A history of the cognitive revolution. New York: Basic Books.
۹. Johnson
۱۰. Boulding
۱۱. Camerer, C. F., & Loewenstein, G (2003). Advances in Behavioral Economics. Russell Sage Foundation: Princeton University Press.
۱۲. اندیشه اقتصادی که در اواسط قرن هجدهم در انگلستان ظهور کرد، اقتصاد سیاسی کلاسیک نامیده شده است. اندیشه کلاسیک‌ها، عقلانی سازی (Rationalization) فعالیت‌های اقتصادی بود. رقابت، پدیده‌ای رویه رشد بود و اتکا به آن به عنوان تنظیم‌کننده بزرگ اقتصاد، دیدگاهی معقول به شمار می‌آمد. دولت‌ها به اتلاف و فساد مالی معروف بودند و تحت چنین شرایطی، مداخله کمتر دولت، بهتر بود. اقتصاددانان کلاسیک بر انباشت سرمایه، گسترش بازارها و تقسیم کار تأکید می‌کنند و شدیداً به ارائه توصیه‌های سیاست اقتصادی تمایل دارند. اینان وقتی بازار با شکست مواجه می‌شد، مداخله در اقتصاد را توصیه می‌کردند (پیرس، ۱۹۸۶: ۶۳، ۶۴). میرجلیلی، سیدحسین، مروری بر اقتصاد کلاسیک و مکتب‌های آن، فرهنگ، تابستان ۱۳۸۷ شماره ۶۶ صص ۲۲۱-۲۹۹.
۱۳. اصطلاح اقتصاد نئوکلاسیک اولین بار توسط ویلن به علم اقتصاد معرفی شد و مراد از آن همان تفکرات مارزیالیستی حاکم در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. هر چند ویلن روی خوشی به این پارادایم نشان نداد، ولی از این اصطلاح برای اشاره به پیشرفت‌های علمی که توسط گروهی از اقتصاددانان در آن زمان انجام شده بود استفاده کرد. سرشناس‌ترین این گروه از اقتصاددانان افرادی همچون آلفرد مارشال، ویلیام استنلی جونز، لنون والراس، کارل منگر و جان بیتس کلازک هستند. در سنت فکری اقتصاد نئوکلاسیک، اقتصاد علمی است که به مطالعه و بررسی رفتار انسانی در راستای رسیدن به اهداف مورد نظر از طریق ابزارها و منابع کمیاب می‌پردازد. (مشهدی احمد، محمود، برنامه‌ریزی و بودجه، سال بیستم، بهار ۱۳۹۴ شماره ۱ (پیاپی ۱۲۸)).
۱۴. محمدزاده، پرویز، بهشتی، محمدباقر، اکبری، اکرم، علوم شناختی رویکردی برای تبیین رفتار اقتصادی مصرف‌کننده، تحقیقات اقتصادی، دوره ۵۲، شماره ۱، بهار ۹۷، صص ۱-۳۴.
۱۵. رهبر، فرهاد، متوسلی، محمود، امیری، میثم، اقتصاددانان رفتاری و نظریه‌های آن، فصل‌نامه پژوهشی برنامه‌ریزی و بودجه، سال ۱۸، شماره ۱، صص ۱۶۵-۱۳۳، بهار ۹۲.
۱۶. امیری، میثم، اقتصاد رفتاری و فرار مالیاتی، فصل‌نامه پژوهش‌نامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶، بهار ۹۶، صص ۹۸-۹۹.
۱۷. نادری، ابوالقاسم، اقتصاد شناختی: رویکردی نوین برای تبیین تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، فصل‌نامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال هجدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، صص ۹۹-۱۲۵.
۱۸. امیری، میثم، اقتصاد رفتاری و فرار مالیاتی، فصل‌نامه پژوهش‌نامه اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۶، بهار ۹۶، صص ۱۱۲-۱۱۴.
۱۹. خلیلیان، محمد جمال، نقش ارزش‌ها در فرآیند توسعه اقتصادی، معرفت ش ۲۸، سال ۱۳۷۸.
۲۰. همان.
۲۱. سپهری، یدالله، بررسی عقاید زارعان در مورد رابطه باورها با میزان تولید و نزول بالای طبیعی در امر کشاورزی، فصل‌نامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی سال ۱۲ پاییز ۱۳۹۵ ش ۴۶ صص ۱۴۵-۱۶۲.
۲۲. Bloom, N., Sadun, R., & Van –Reenen, J. (2012). Management as a technology. Mimeo, Stanford University, Centre for Economic Performance, pp. 10-2.
۲۳. Bloom, N., & Van –Reenen, j. (2010). Why do management practices differ across firms and countries. Journal of Economic Perspectives, 24(1), 203-224.
۲۴. Incentive Pay.
۲۵. Gould, J. P. (1980). The economics of markets: A simple model of the market- making process. Part 2: Interfaces between marketing and economics. Journal of Business, 53(3), S167- S187.
۲۶. Smith, s Invisible Hand.
۲۷. نادری، ابوالقاسم، اقتصاد شناختی رویکرد نوین برای تبیین تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، فصل‌نامه برنامه‌ریزی و بودجه، سال هجدهم شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲، صص ۹۹-۱۲۵.
۲۸. North, 1990 p. 53. Acemoglu et al. (2005). Veeman and Politylo, (2003), p. 322. Beck and Laeven. (2000), p. 161.
۲۹. North, 1990, p. 110.



هوش مصنوعی، سکوی پرش اقتصاد دیجیتال

درک رفتار محیط، تفکر، یادگیری و اقدام هوشمندانه در اقتصاد دیجیتال

هوشمندانه را به این سیستم‌ها می‌دهد. حوزه‌های اصلی دربرگیرنده هوش مصنوعی شامل یادگیری عمیق^۱، یادگیری ماشین^۲ در ابعاد و حجم داده زیاد، زبان طبیعی^۳، بینایی ماشین^۴، نظریه بازی‌ها^۵ روباتیک است. تاریخ هوش مصنوعی از دوران باستان با افسانه‌ها، داستان‌ها و شایعاتی درمورد موجودات مصنوعی دارای هوش یا آگاهی که به وسیله استاد سازنده به آن‌ها بخشید شده است، آغاز می‌شود. پاملا مک‌کورداک، نویسنده انگلیسی در این باره نوشته است: «هوش مصنوعی با آرزویی کهن برای جعل خدایان آغاز شد»؛ اما این واژه رانخستین بار جان مک‌کارتی در کنفرانس دارموث مطرح کرد و منظور وی از آن «دانش و مهندسی ساخت ماشین‌های هوشمند» بود.

هوش مصنوعی یکی از برجسته‌ترین حوزه‌های علمی عصر حاضر است که به دنبال طراحی و پیاده‌سازی ماشین‌های محاسباتی است و قابلیت انجام کارهایی را دارد که تا پیش از این انسان آن را به صورت دستی انجام می‌داد. به عبارتی می‌توان هوش مصنوعی را فناوری جدید سیستم‌های یارانه‌ای دانست که مزیت درک رفتار محیط، تفکر، یادگیری و اقدام

در حال حاضر شرکت‌های بزرگی نظیر گوگل، مایکروسافت، فیس‌بوک و آمازون به شدت در حال گسترش فعالیت خود در حوزه هوش مصنوعی بوده و سرویس‌های بسیار حیرت‌انگیزی همانند، Google brain، Facebook Deep Text، AOL و دستیار هوشمند گوگل را در زمینه‌های مختلف هوش مصنوعی توسعه داده‌اند. در نگاه کلی باید هوش مصنوعی را اجتماع و قلمرو همگرایی بسیاری از دانش‌ها، علوم، و فنون قدیم و جدید دانست. ریشه‌ها و ایده‌های اصلی آن را باید در فلسفه، زبان‌شناسی، ریاضیات، روان‌شناسی، عصب‌شناسی، فیزیولوژی، نظریه کنترل، احتمالات و بهینه‌سازی، علوم رایانه زیست‌شناسی و علوم اجتماعی و اقتصادی جست. در این مقاله به وجوه و اثرات آن در اقتصاد جهان پرداخته می‌شود.

در ادبیات اقتصادی امروز، هوش مصنوعی به عنوان یک نهاد تولید اندیشه است. بنابراین می‌تواند بدون آنکه در تعداد اندیشه‌های خلق بشری تغییری ایجاد کند، باعث ایجاد رشد نمایی شود. بیشتر مطالعاتی که تاکنون صورت گرفته است تمرکز بیشتری بر یادگیری ماشین و تمرکز کمتری بر تأثیر فناوری هوش مصنوعی دارد. برخی معتقدند که تا سال ۲۰۴۰ هوش مصنوعی عمومی قابل دسترسی است. برخی نیز یک دوره ۳۰ تا ۷۰ ساله را برای گسترش هوش مصنوعی عمومی پیش‌بینی می‌کنند و البته عده‌ای نیز بر این باورند که این اتفاق هرگز نمی‌افتد. چالش مهم مؤسسات با گسترش هوش مصنوعی، حفظ توانایی‌ها و نیازهای یک جهان با هوش مصنوعی است. برخی به تجربیات تاریخی فناوری با هدف عمومی متمرکز می‌شوند؛ اما در تغییرات سریع هوش مصنوعی بر اقتصاد ممکن است تجربیات تاریخی مفید نباشد. برخی نیز معتقدند که اگر یادگیری ماشین با بسیاری از پیشرفت‌های دیگر ترکیب شود در طیف وسیعی از برنامه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و استفاده از تاریخ بسیار مناسب است. اگر ماهیت هوش مصنوعی عمومی محتمل باشد، می‌توان از آن به عنوان فناوری با هدف عمومی به عنوان یک پتانسیل یاد کرد.

تحلیل‌گران برای درک روند بازار هوش مصنوعی، از کلید واژه مالکیت فکری استفاده می‌کنند که می‌تواند اساس پویایی اقتصادی بین شرکت‌ها را متحول کند. مالکیت فکری یک اصل مطرح در اقتصاد دانش‌بنیان است که نوآوران این عرصه را قادر به تجاری‌سازی اختراعات‌شان می‌کند و امکان درآمدزایی از طریق فروش یا صدور مجوز بهره‌برداری را پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد.

بر اساس مطالعه‌ای که یکی از شرکت‌های مشاوره بین‌المللی (PWC) انجام داده است، تا سال ۲۰۳۰ گستره هوش مصنوعی به تنهایی ۱۵/۷ هزار میلیارد دلار به نفع اقتصاد جهانی عمل می‌کند؛ یعنی چیزی بیشتر از مجموع خروجی فعلی

اقتصاد کشورهایمانند چین و هند. از این میزان، ۶/۶ هزار میلیارد دلار به دلیل افزایش بهره‌وری و ۹/۱ درصد به علت اثراتی است که این فناوری بر بخش مصرف می‌گذارد. از این رو پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۳۰، چین معادل ۷ هزار میلیارد دلار، ایالات متحده آمریکا معادل ۳/۷ هزار میلیارد دلار، اروپای شمالی معادل ۱/۸ هزار میلیارد دلار، آفریقا، اقیانوسیه و سایر بازارهای آسیا معادل، ۱/۲ هزار میلیارد دلار، آسیای توسعه یافته معادل ۹۰۰ میلیارد دلار، اروپای جنوبی معادل ۷۰۰ میلیارد دلار، از این قابلیت بهره‌برد.

جهانگرد، عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی معتقد است: «در جهان مدرن امروز، اقتصاددانان در موضوعات آماری گوناگون، مانند رگرسیون چندگانه، تحلیل عاملی، تخمین حداکثر راست‌نمایی، مدل‌های مارکف، شبکه‌های عصبی، یادگیری عمیق و هویت یادگیری نیز از یادگیری ماشین استفاده می‌کنند. البته در این زمینه تفاوت‌هایی نیز وجود دارد؛ به گونه‌ای که موضوعات اقتصادسنجی بر علیت استنتاج‌ها تمرکز دارند، در حالی که یادگیری ماشین بر پیش‌بینی تمرکز دارد. به این معنا که زمانی که داده‌ها زیاد باشند، مشکلات قدیمی در پیش‌بینی و هم‌چنین یادگیری عمیق با تکنیک‌های بهتری انجام می‌شود؛ لذا هزینه پیش‌بینی و سازماندهی در ماهیت کارها با هوش مصنوعی کاهش می‌یابد. پیش‌بینی‌های بهتر باعث پیامدهای



به هر تقدیر هوش مصنوعی حکم مادر دو مفهوم دیگر را دارد، به این معنا که هوش مصنوعی؛ یعنی رایانه‌ای که مانند انسان رفتار می‌کند، حال آنکه یادگیری ماشین زیرمجموعه هوش مصنوعی است و به تکنیک‌هایی گفته می‌شود که رایانه را قادر می‌سازد تا خودش داده را دریابد و از چیزها سردر بی‌آورد و برنامه‌های کاربردی هوش مصنوعی را ارائه دهد. یادگیری عمیق نیز زیر مجموعه یادگیری ماشین است و رایانه‌ها را قادر می‌سازد تا مسائل پیچیده‌تری را حل کنند. در حال حاضر این مفاهیم در بسیاری از موضوعات علمی، فراتر از علوم رایانه تسری یافته است که این نکته مؤید رشد فناوری هوش مصنوعی با ویژگی هدف عمومی است. این موضوع تأثیر زیادی بر شتاب رشد اقتصادی داشته و در سه زمینه منطق نمادی، رباتیک و یادگیری ماشین مصداق یافته است. بنابراین فناوری هوش مصنوعی در دنیای اقتصاد دیجیتال، به عنوان یک ابزار فروش و بازاریابی بسیار مفید برای مشاغل شناخته شده است؛ البته روش استفاده صحیح از این فناوری و آموزش نیروی کار در همه سطوح نیز ضرورت دارد.

مزیت‌های هوش مصنوعی در اقتصاد دیجیتال

مزایای اصلی استفاده از فناوری هوش مصنوعی شامل تقویت روابط با مشتری، باقی ماندن در عرصه رقابت و افزایش بهره‌وری نیروی کار است. به این معنا که در بخش تقویت روابط با مشتری، بازار مصرفی و فروش اینترنتی راه را برای تحول دیجیتال هموار کرده و به مشتریان ثابت کرده که نیازهای آن‌ها به سرعت و با دقت برآورده می‌شود. شرکت دیجیتالی آمازون که یکی از بزرگترین شرکت‌های خرده‌فروشی آنلاین است با استفاده از فناوری هوش مصنوعی رفتارهای احتمالی خرید مشتریان را در آینده براساس توصیه‌ها، سفارشات

بهرتر می‌شود. به دلیل آنکه پیش‌بینی اساس تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری بشر است. هوش مصنوعی به عنوان فناوری با هدف عمومی بهره‌وری و استانداردسازی زندگی بشر در هر دوره مؤثر واقع می‌شود. این موضوع با مقایسه رشد بهره‌وری نیروی کار و قدرت جابه‌جایی در ۵۰ سال اخیر با ورود فناوری اطلاعات ارتباط دارد و هوش مصنوعی در این موضوع نقش مهمی دارد.^۳ شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد سهم نیروی کار در تولید ناخالص داخلی کاهش یافته و اگر هوش مصنوعی شکل جدیدی از سرمایه باشد، انتظار می‌رود که سهم سرمایه نسبت به هزینه نیروی کار در تولید افزایش یابد.

تفاوت هوش مصنوعی، یادگیری ماشین و

یادگیری عمیق

به‌طور کلی نمی‌توان تفاوتی عمیق برای هوش مصنوعی، یادگیری ماشین و یادگیری عمیق قائل شد و گاهی این واژه در هم پوشانی با یکدیگر به کار می‌روند؛ اما

استرالیایی و کانادایی پیشتاز بوده‌اند. در حال حاضر یکی از بزرگترین پلتفرم‌های فروش آنلاین جهانی؛ یعنی Alibaba متعلق به چین است و در سایر حوزه نیز شرکت‌های قدرتمندی مانند، petroChina، china construction bank، CITIC Group، China life insurance Co در حال فعالیت هستند. بنابراین چین به سرعت به سوی دیجیتال شدن پیش می‌رود و شرکت‌ها باید استراتژی‌های آینده‌گرایانه‌ای را برای آماده شدن برای ایجاد تغییرات لازم به کار گیرند.

مطالعات نشان داده که اروپا در سیاست‌های بهره‌گیری از هوش مصنوعی عقب‌تر از ایالات متحده است و در عوض ایالات متحده نیز از چین جا مانده است. این موضوع می‌تواند بر ساخت و تولید انواع هوش مصنوعی با استفاده از داده‌ها در کشورهای مورد نظر متفاوت باشد؛ اما جهانگرد بر این باور است: «در سیاست‌های تجاری موافقت‌نامه‌های تجاری با تعیین استانداردهای بین‌المللی حفظ حریم خصوصی می‌تواند مسابقه رو به پایینی را همانند استانداردهای بازار کار و محیط زیست در سطح جهان به وجود آورند. این قبیل سیاست‌ها می‌تواند بر نرخ و جهت نوآوری اثرگذار باشد؛ اما مزیت کوتاه مدت را برای یک کشور از بین می‌برد و روشن نیست که چگونه بر رشد اقتصادی و بهره‌وری مؤثر است.» به هر حال حدود ۵۱/۳ درصد از تولید ناخالص چین تا سال ۲۰۲۳ با افزایش دیجیتالی شدن کسب‌وکارهای

و سلیق فعلی آن‌ها پیش‌بینی می‌کند. آمازون حتی می‌تواند از این طریق محصولات را به مکان‌هایی که احتمال می‌دهد، مشتری آن‌ها را سفارش دهد از قبل ارسال کند. شرکت‌های دیجیتالی فروش کالاها و واسطه‌ای نیز می‌توانند از طریق پیاده‌سازی نرم‌افزارهایی نظیر هوش مصنوعی و یادگیری ماشین، کیفیت خدمات خود را به مشتریان بهبود بخشند.

در حوزه باقی ماندن در عرصه رقابت هوش مصنوعی تیم‌های قیمت‌گذاری را درک می‌کند و پیش‌بینی بهتری در مورد انتظارات مشتریان از قیمت‌ها ارائه می‌دهد و بدین ترتیب فرآیند قیمت‌گذاری را تسریع می‌بخشد و سبب افزایش اعتماد مشاغل به بازاریابی دیجیتال می‌شود. هرچند ممکن است مشاغل در ابتدا به دلیل نگرانی عقب افتادن از رقبا، با شفافیت ایجاد شده در قیمت‌گذاری مخالف باشند؛ اما به دلیل اینکه هوش مصنوعی اولویت‌ها و نیازهای واقعی مشتریان را شناسایی می‌کند، به شرکت‌ها فرصت می‌دهد تا با قیمت‌گذاری صحیح به سودآوری لازم دست یابند و از این طریق از رقبا پیش‌بیافتند. در نتیجه پیش‌بینی مبتنی بر داده‌ها مانند فناوری هوش مصنوعی، سازمان‌ها را قادر می‌سازد تا با آگاهی بیشتری تصمیم بگیرند و از فرصت‌های کلیدی زیادی برای رشد درآمد استفاده کنند.

در زمینه افزایش بهره‌وری نیروی کار نیز این فناوری ابزار قدرتمند است و می‌تواند بینش صحیح‌تری در مورد قیمت‌گذاری ارائه دهد و از این طریق، هم باعث افزایش درآمد و سودآوری فروشندگان شود و هم از طریق ارائه توصیه‌های خاص و عملی به فروشندگان کمک می‌کند تا محصولات را به مشتریان علاقه‌مند به خرید آن‌ها عرضه کنند؛ لذا باور اولیه به این مسأله که هوش مصنوعی جایگزین انسان در بازار کار می‌شود، صحیح نیست و در حقیقت یک تیم فروش می‌تواند با استفاده از این قابلیت بهترین قیمت‌گذاری را برای رضایت مشتری انجام دهد و سود خود را نیز به حداکثر برساند.

چین، خط مقدم اقتصاد دیجیتالی هوش مصنوعی

اکثر کشورهای توسعه‌یافته به بهره‌گیری پتانسیل هوش مصنوعی در بخش‌های مختلف اقتصادی پی برده‌اند و بر این باورند که اگر خواهان اوج و استفاده از مزایای آن هستند، باید قوانینی را وضع کنند که بتواند مزایای هوش مصنوعی را در اختیار شهروندان قرار دهد و مانع گسترش معایب آن شوند. در این زمینه چین سرآمد کشورهایی است که هوش مصنوعی را در خدمت اقتصاد خود قرار گرفته است. دانشمندان چینی در نوشتن مقاله‌های علمی در حوزه هوش مصنوعی در کنفرانس‌های بزرگ دنیا به شکل قابل ملاحظه‌ای نسبت به دانشمندان اروپایی،



عقلانیت انطباقی برنهادهای جمعی

اقتصاد شناختی چیست؟

مترجم: محمدجواد عسگری

کارشناسی ارشد حقوق



نویسنده: پائول بورگین

مرکز تحقیقات معرفت‌شناسی کاربردی، دانشگاه پلی‌تکنیک، پاریس



باشد، آنگاه همه چیز آن‌طور اتفاق می‌افتد که اگر عامل در حال پیشینه کردن یک عملکردی خاص باشد و آن را عملکرد مطلوب^۳ فرد می‌نامند. این عملکرد مطلوب می‌تواند میان‌زمانی^۴ باشد که بازنمای ترجیحات عامل برای تمام انتخاب‌های میان‌زمانی او در آینده است. از سوی دیگر زمان آینده، زمان «آموزنده» نیز می‌باشد؛ در «تئوری بازی»، «آموزش» فقط در ذهن عامل اتفاق می‌افتد، کسی که استراتژی‌های تعادلی خود را برای تمام آینده و در مواجهه با استراتژی‌های دیگر بازیکنان می‌سنجد و در عین حال می‌داند که بازیکنان دیگر نیز همین کار را می‌کنند. این استراتژی‌های تعادل در کنار هم یک «تعادل بازی» می‌سازند که از نظر شناختی پیچیده است و منحرف شدن از آن به نفع طرفین نیست؛ همان چیزی که آن را «تعادل نش»^۵ می‌نامند.

در نظریه عمومی تعادل، عامل‌ها باید از نظر شناختی قادر به اعلام تعدد بهینه^۶ خرید یا فروش با قیمت‌های پیشنهادی توسط اکشنر^۷ حراج در یک حراجی به سبک والرسی باشند؛ این اکشنر، در مواجهه با عدم تعادل در بازار، سیستم‌های قیمت متغیر را ارائه می‌کند تا به‌طور کلی تعادل بین عرضه و تقاضا حاصل شود. نظریه عمومی تعادل بیان می‌کند که یک سیستم قیمت تعادل وجود دارد. این سیستم قیمتی هم تعادل بازار و هم تعادل پارتو^۸ را فراهم می‌آورد تا آنجا که بهبود وضعیت یک عامل بدون وخیم شدن وضعیت عامل دیگر مقدور نیست. در نظریه بازی، عقلانیت جمعی^۹ در یک بازی به‌عنوان تلاش برای یافتن نوعی از تعادل پارتو در بازی تعریف می‌شود؛ بنابراین تعادل عمومی، به‌معنای پیشینه‌سازی عقلانیت فردی و عقلانیت جمعی پارتو، هم با عقلانیت فردی هر عامل و هم با عقلانیت جمعی سازگار است. در هسته سنتی اقتصاد کلاسیک، «زمان» محدود به زمان حال است، تعاملات بین عامل‌ها، محدود به روابط بی‌نام و نشان^{۱۰} برای تبادلات در بازار است و ظرفیت‌های شناختی عامل‌ها پیچیده و نامحدود فرض می‌شود.

در نظریه بازی تکاملی، مفهوم «زمان» توسط جان مینارد اسمیت باز تعریف می‌شود و بُعدی تکاملی برای آن در نظر گرفته می‌شود. این نظریه، در زمینه‌ای اخلاق‌شناسانه پا به عرصه گذاشت و هدف آن توضیح انتخاب اخلاقی در خلال تعاملات بین عامل‌ها است. به هر حال، با توجه به این که این نظریه از زمینه‌ای اخلاقی برخاسته، صرفاً توانسته یک مدل کلی از شناخت ارائه دهد و عمدتاً از منظر غیر آموزشی مورد توجه قرار می‌گیرد.

از این رو، تئوری بازی تکاملی تمام انواع تعاملات اجتماعی را در یک بعد زمانی تکاملی در نظر می‌گیرد؛ اما به اندازه کافی شناخت را در نظر نمی‌گیرد. در مقابل، اقتصاد کلاسیک فقط زمان حالی را که شدیداً متأثر از آموزش است، لحاظ

علم مدرن، هرچند موضوعات تحقیق خود را متنوع می‌کند؛ اما برای آزمایش فرضیه‌های خود تمایل به استفاده از رویکرد میان‌رشته‌ای دارد؛ بنابراین پارادایم‌های هر رشته علمی توسط معیارهای رشته‌های هم‌جوار، ارزیابی می‌شود. در طی سی سال گذشته، علم شناخت^۱ فرضیه‌ها و مدل‌های شناختی را ارائه کرده و به‌بوته آزمایش کشیده است و همچنان تأثیر آن بر بسیاری از رشته‌ها در حال افزایش است، به‌عنوان مثال علوم اجتماعی به‌طور چشمگیری تحت تأثیر یک چرخش شناختی^۲ غنی می‌شود چرا که شناخت موجودات و تعاملات میان آن‌ها را مطالعه می‌کند. اقتصاد شناختی نیز متأثر از این حرکت در علوم اجتماعی می‌شود. این چرخش به‌معنی یکپارچه شدن تئوری اقتصادی فرایندهای شناختی فردی و جمعی، با در نظر گرفتن محدودیت‌های هر یک، در دو سطح عامل فردی^۳ و تعاملات پویای میان آن‌ها در فرایندهای اقتصادی است.

هسته سنتی اقتصاد کلاسیک بر مبنای پیشینه‌سازی عقلانیت عامل و مفاهیم تعادل در نظریه بازی^۴ و نظریه عمومی تعادل^۵ بنا شده است. عامل، زمانی «عقلانی» در نظر گرفته می‌شود که بتواند به‌عنوان پیشینه‌ساز عملکرد توصیف شود. در این رویکرد، تمام قضایا برای توصیف ترجیحات (عامل م.) به یک شکل درمی‌آیند؛ یعنی اگر ترجیحات یک عامل مطابق با اصول موضوعه مشخصی

می‌کند و شناخت را بیش از اندازه، مفروض می‌دارد. راه میانه‌ای وجود دارد که به وسیله آن می‌توان هم زمان تکامل و هم زمان آموزش را حفظ کرد و شناخت انسان با محدودیت‌ها و پیچیدگی‌های آن را نیز در نظر گرفت.

«شناخت» عبارت است از پردازش اطلاعات، و در وسیع‌ترین مفهوم ممکن، شامل تمام جنبه‌های مختلف آن، مانند فرایندهای تفسیر (اطلاعات م.) است؛ بنابراین یک «سیستم شناختی»، سیستمی برای پردازش اطلاعات است. می‌توان آن را در یک فرد واحد گنجانند یا در تعداد زیادی از افراد توزیع کرد که به ترتیب منجر به ایجاد اصطلاحات «شناخت فردی» و «شناخت توزیع شده» می‌شود. «شناخت اجتماعی»؛ شناختی است که بر همه افراد یک جامعه توزیع می‌شود و با شبکه‌های محلی آن‌ها تعامل دارد. شناخت فردی را می‌توان به نوبه خود، شناختی توزیع شده بر شبکه عصبی در نظر گرفت.

«علوم شناختی»، هم عملکرد و هم تکامل سیستم‌های شناختی را به عنوان سیستم‌هایی که قادر به سازگاری از طریق یادگیری و توسعه همزمان هستند، مطالعه می‌کند. به طور کلی دو نوع معیار برای قضاوت در مورد موفقیت یک سیستم شناختی پیش‌بینی شده است. اولین معیار، زنده ماندن است؛ کارکرد سیستم شناختی حفظ سازگاری کل سیستم در برابر محدودیت‌های زنده ماندن آن است. دومین معیار، درستی است. سیستم شناختی وظیفه دارد پیش‌بینی کند چه اتفاقی ممکن است بیفتد. «عقلانیت» یک مفهوم کلیدی در علم شناخت است؛ اما در اینجا عقلانیت همان معنای اقتصاد کلاسیک را ندارد.

جریان گسترده‌ای از تحقیقات در مورد منطق مرتبط با معیار «درستی» در دست انجام است. «عقلانی» بودن به معنای «خوب استدلال کردن» است، به عبارت دیگر استفاده از یک سیستم منطقی برای استدلال. با معیار زنده ماندن، «عقلانی» بودن به معنای «خوب عمل کردن» است، به عبارت دیگر عمل کردن به گونه‌ای که تطبیق پذیری و حیات را تأمین نماید. این دو معیار در علم شناخت، تقابلی باهم ندارند. خوب استدلال کردن و خوب پیش‌بینی کردن به طور کلی این امکان را فراهم می‌کند که خوب عمل کنیم. این به معنای قراردادن ظرفیت‌های استدلال و پیش‌بینی در خدمت ظرفیت‌های تطبیق پذیری است؛ بنابراین عقلانیت تطبیقی در خط مقدم است.

ساختار این نمود از اقتصاد شناختی حول مفهوم عقلانیت شکل گرفته است، مفهومی که هم به علم اقتصادی و هم به علم شناختی تعلق دارد. و این مزیت را دارد که بحث‌های اصلی را در مرکز توجه و تفاوت‌های مهم دیدگاه‌ها را در معرض نمایش قرار می‌دهد. در اقتصاد کلاسیک نیز، سؤالات مربوط به عقلانیت فردی و جمعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ اما باید تمرکز را از پیشینه‌سازی عقلانیت و

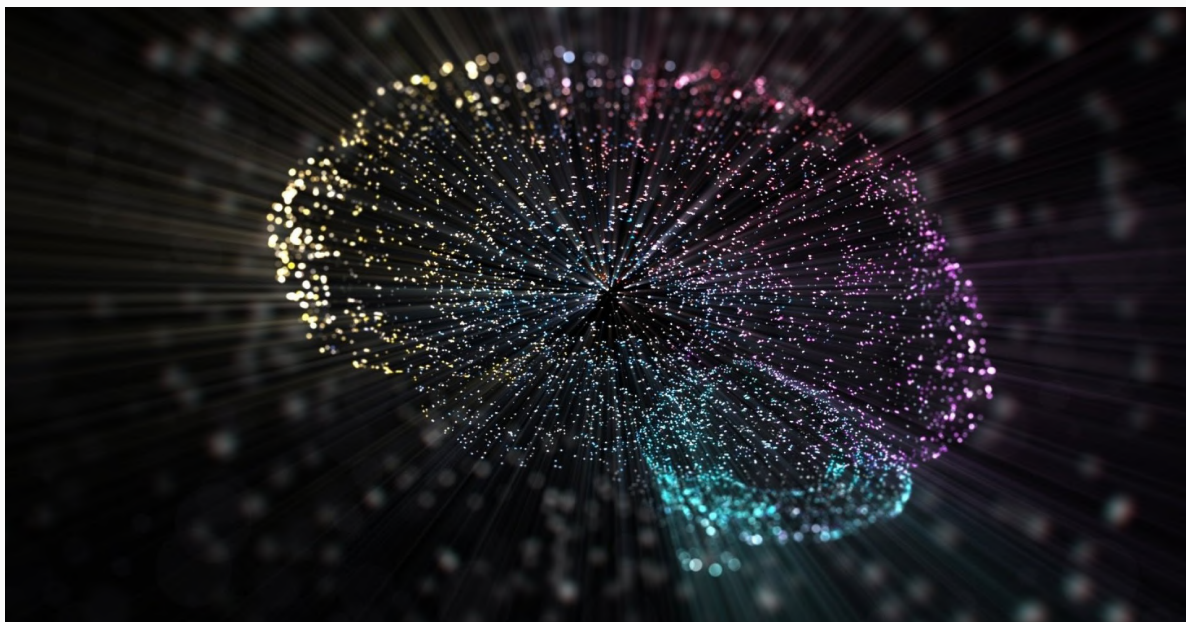
عقلانیت پارتو به سمت عقلانیت فردی و عقلانیت انطباقی اجتماعی سوق داد.

۱-۲ اشکال عقلانیت فردی

در اقتصاد کلاسیک، رفتاری عقلانی است که به دنبال حداکثرسازی عملکرد ابجکتیو باشد. هربرت سیمون این شکل از عقلانیت را «عقلانیت سببی»^{۱۳} خوانده است. انتقاد عمده به این عقلانیت نیز نشأت گرفته از سیمون است: عقلانیت سببی تنها در صورتی ارزش توضیحی دارد که عامل در واقع عملکردی را برای تصمیم‌گیری بهینه کند. در هر صورت طبق علوم شناختی، این بهینه‌سازی در بیشتر موارد با ظرفیت‌های شناختی محدود عامل‌ها سازگار نیست. علاوه بر این، عامل باید عملکرد ابجکتیو خود را بشناسد. این یک پیش‌فرض عظیم معرفتی دیگر را به نمایش می‌گذارد؛ فرمول‌بندی چنین عملکردی، همچون موقعیت‌هایی که عامل‌ها در آن خود را می‌یابند، می‌تواند بسیار پیچیده باشد.

۱-۲-۱ عقلانیت محدود^{۱۴}

همه سیستم‌های شناختی، چه طبیعی و چه مصنوعی، ظرفیت‌های شناختی محدودی را نمایش می‌دهند. این شرایط با رشد روزافزون رایانه‌ها در زندگی ما تغییری نمی‌کند. ارتباط بین مردم و رایانه‌ها محدودیت‌های هر یک را در کنار هم کاهش می‌دهد؛ اما کماکان این محدودیت‌ها وجود دارند. البته، بین محدودیت‌های شناختی انسان و ماشین



شناختی شکل گرفته است. به طور کلی، این بازنمایی نباید تصویری پایدار از یک موقعیت در جهان تلقی شود، بلکه به عنوان تفسیری از این موقعیت است؛ بنابراین تفسیرهای مختلفی از موقعیت مشابه با توجه به توانایی عامل برای طبقه‌بندی که مرتبط به تجربه وی هست؛ امکان پذیر است.

کار روان‌شناسان در شناخت انسان، آن‌ها را وادار به فرض وجود دو شکل حافظه‌ی کوتاه‌مدت و بلندمدت کرده است. آزمایش‌های آنان بر مبنای قانون میلر نشان می‌دهد که حافظه کوتاه‌مدت محدود به 7 ± 2 الگو هست و یک دوره مشخص ده‌ثانیه‌ای برای حفظ کردن یکی از الگوها در حافظه بلندمدت مورد نیاز است. این نشان‌دهنده دو محدودیت قوی است که بر ظرفیت‌های شناختی انسان تحمیل می‌شود، هر فعالیت ذهنی مورد نظر باشد، تفاوتی ندارد. فعالیت‌های آموزشی انسان به شدت توسط این محدودیت‌ها در ظرفیت‌های شناختی محدود می‌شود. در نگاه اول، فعالیت آموزشی ماشین‌ها بسیار محدودتر به نظر می‌رسد؛ اما مثال شطرنج نشان می‌دهد که قدرت متخصص انسانی با ماشین برابر است. ما فقط می‌توانیم نتیجه بگیریم که ماشین دارای ظرفیت‌های شناختی محدود در سطوح دیگر است. در اینجا، این ظرفیت‌های دسته‌بندی هستند که - برای ایجاد و ارزیابی الگوهای مربوطه - در انسان‌ها قدرت بیشتری دارند و در ماشین‌ها بسیار محدودتر هستند. گویی ظرفیت‌های محدود برای محاسبه انسان با ظرفیت‌های محدود برای دسته‌بندی ماشین‌آلات جبران می‌شود. در هر دو حالت، ظرفیت‌های شناختی محدود باقی می‌مانند. هر تحولی ممکن است در ظرفیت‌های محاسبه ماشین‌آلات و نحوه تعامل انسان با آن‌ها رخ دهد؛ اما کماکان ظرفیت‌های شناختی ترکیبی آن‌ها محدود خواهد

تفاوت‌هایی وجود دارد؛ اما قبل از بررسی این تفاوت‌ها، باید عمیق‌تر به مفهوم شناخت نگاه کنیم.

شناخت، به معنی پردازش اطلاعات است. این تعریف باید به معنای وسیع آن گرفته شود. اطلاعات نیز در اینجا نه تنها به اطلاعات نمادین، بلکه همه اشکال سیگنال‌های پیچیده‌ای که از محیط می‌آید اشاره دارد و پردازش اطلاعات نیز، هم به پردازش پایین به بالا از اطلاعات خام و پردازش بالا به پایین فرضیه‌های تفسیری اشاره دارد. پردازش بالا به پایین انواع پیامدهای مورد انتظار سیگنال‌های دریافت شده از محیط را استنباط می‌کند؛ بنابراین، کل «فرآیند تفسیری»^{۱۰} بخشی جدایی‌ناپذیر از شناخت را تشکیل می‌دهد. در این زمینه می‌توان اطلاعات (information) را به مفهوم ریشه لغوی لاتین آن؛ یعنی اینفورمیر (in-formare) اخذ کرد، به عبارت دیگر به عنوان بازنمایی از جهان خارجی که در داخل سیستم

مانند و آموزش صریحاً فقط می‌تواند با یک افق محدود انجام شود. به‌طورکلی بسیاری از محدودیت‌ها به دلیل انفجار ترکیبی در احتمالات است. هنگامی که هربرت سیمون عقلانیت محدود را به‌عنوان «نظریه نحوه زندگی در یک جهان بی‌نهایت پیچیده درحالی‌که فقط دارای ظرفیت‌های شناختی محدود است» تعریف می‌کند، او یک پارادوکس را ارائه می‌دهد. ما هم چنین می‌توانیم، به‌طور گذرا، یادآوری کنیم که سیمون در اینجا به معیار زنده ماندن توجه دارد. همکاری بین علوم شناختی و علوم اقتصادی در موضوع عقلانیت محدود، هم از لحاظ تئوریک و هم از نظر توصیفی، می‌تواند سرمشق و پرتیتر باشد.

در نظریه بازی تکاملی، مفهوم «زمان» توسط جان مینارد اسمیت باز تعریف می‌شود و بُعدی تکاملی برای آن در نظر گرفته می‌شود. این نظریه، در زمینه‌های اخلاق‌شناسانه پا به عرصه گذاشت و هدف آن توضیح انتخاب اخلاقی در خلال تعاملات بین عامل‌ها است. به هر حال، با توجه به این که این نظریه از زمینه‌های اخلاقی برخاسته، صرفاً توانسته یک مدل کلی از شناخت ارائه دهد و عمدتاً از منظر غیر آموزشی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱-۲-۲ عقلانیت رویه‌ای^{۱۶}

در اقتصاد شناختی، عقلانیت محدود، با فرمول متناقض خود، سنگ بنای عقلانیت فردی است. یکی از راه‌های حل تناقض عقلانیت محدود، اختصاص دادن انواع دانش‌های رویه‌ای به افراد است که آن‌ها را قادر می‌سازد تا کاملاً مستقیم به سوی اهداف خود پیش بروند. نویسندگان مختلف اصطلاحات مختلفی را برای اشاره به این دانش، مانند قوانین تولید، الگوهای موقعیت - عملکرد و عادات به‌کار برده‌اند. این می‌تواند خود را در قالب دانش صریح یا به احتمال زیاد به‌عنوان دانش فنی - ضمنی نشان دهد. وقتی صریح باشد، استدلال را ممکن می‌کند.

اگر عاملان از روش‌های صریح و روشن برای بهینه‌سازی سود و عملکرد خود استفاده نکنند، باید به روش‌های مؤثر در انتخاب آن‌ها توجه ویژه شود. عقلانیت سببی بر ویژگی نتیجه کار متمرکز می‌شود؛ یعنی باید یکی از موارد بهینه باشد. آنچه در ادامه می‌آید وارونه‌سازی کامل معنای عقلانیت است؛ عقلانیت به‌جای تمرکز بر نتیجه رویه، اکنون روی خود رویه و دانش رویه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. این دانش رویه‌ای هم چنین شامل قوانین رضایت‌بخش^{۱۷} است که می‌تواند پایانی بر تحقیقات باشد. به همین دلیل به دنبال استفاده‌ای که توسط هربرت سیمون معرفی گردید به این شکل از عقلانیت، رویه‌ای گفته

می‌شود؛ بنابراین اصل عقلانیت رویه‌ای از عقلانیت محدود مشتق می‌شود.

این زمینه تحقیق جدیدی را برای اقتصاددانان فراهم می‌کند، آنان دیگر نمی‌توانند فرضیه جهانی روش بهینه‌سازی را مسلم فرض کنند؛ اما باید نحوه تصمیم‌گیری عاملان را مورد بررسی قرار دهند. این رویکرد روان‌شناسی به عقلانیت رویه‌ای، توصیف بسیار متفاوتی از فرایندهای تصمیم‌گیری را برای فرآیند حداکثرسازی منحصربه‌فرد ارائه شده، توسط عقلانیت سببی ارائه می‌دهد. هم چنین درک این نکته امکان‌پذیر است که عقلانیت محدود، قویاً با عقلانیت مستدل رویه‌ای سازگار است، به مفهوم ارضای محدودیت‌های زنده ماندن در یک محیط پیچیده؛ اما این رویکرد از یک کمبود جدی رنج می‌برد. این یک توصیف در یک لحظه مشخص از ظرفیت‌های رویه‌ای یک عامل است؛ اما نمی‌تواند چگونگی ساخت دانش رویه‌ای، از جمله قوانین مقتضی را توضیح دهد. این نقش در ساخت دانش رویه‌ای به فرآیند یادگیری تعلق دارد.

۱-۲-۳ عقلانیت انطباقی^{۱۸} و یادگیری

در مدل‌سازی فرایندهای یادگیری در علوم شناختی، به‌طورکلی بین سه حالت یادگیری تمایز ایجاد شده است. اولین مورد مربوط به دسته‌بندی الگوها می‌باشد که برای همه فعالیت‌های شناختی، به‌ویژه در محیط‌های پیچیده ضروری است. مورد دوم، یادگیری

خود دارند. بیشتر اوقات در بیان دانش فنی خود از طریق دانش نظری دچار مشکل بزرگی می‌شوند. عامل‌ها در دانش فنی و دانش نظری خود ناهمگون هستند؛ زیرا یادگیری آن‌ها به سوابق آن‌ها بستگی دارد و محدودیت‌های انطباقی در هر موقعیتی، مخصوص همان موقعیت است. اولین رکن در چشم‌انداز اقتصاد کلاسیک، عاملی است که تمایل به حداکثر سازی مطلوبیت دارد. اقتصاد شناختی مفهوم یک عامل را که رضایتمندی و دانش فنی خود را در ظرف یادگیری، در بیشتر موارد بدون اینکه حتی آن‌ها را به‌صراحت بداند، به‌صورت پویا تطبیق می‌دهد و اتخاذ می‌کند؛ بنابراین همه عامل‌ها ناهمگون هستند، اگرچه دانش کمی از خصوصیات خود و دیگران دارند.

۳-۱ جستجوی عقلانیت جمعی

افراد با اقدامات و تعاملات خود، اقتصاد را می‌سازند. از طریق تقسیم کار، آن‌ها به‌طور جمعی بهتر از انفرادی در دستیابی به کالاها و خدماتی که به آن‌ها امکان حفظ سازگاری در محیط‌های پیچیده را می‌دهد، موفق می‌شوند. اقتصادهای مدرن با اتصال به یکدیگر به سمت شکل‌گیری یک سیستم تطبیقی پیچیده منحصر به فرد حرکت می‌کنند. محدودیت‌های موجود در این سیستم نه تنها شامل منابع طبیعی نادر، برخورد عرضه و تقاضا با عدالت اجتماعی در بازتولید منابع انسانی می‌شود؛ بلکه شامل محدودیت‌های شناختی توزیع شده افراد در فرایندهای تولید و مبادله نیز می‌گردد.

محدودیت‌های شناختی توزیع شده، محدودیت‌های شدیدی هستند. افراد نمی‌توانند کاری انجام دهند که خارج از محدوده دانش و توانایی آن‌ها باشد، چه به تنهایی و چه در تعامل با دیگران. آن‌ها نمی‌توانند چیزی خارج از محدوده آنچه می‌دانند چگونه بر اساس مدل‌های خود و اطلاعات موجود در مورد طبیعت و استراتژی‌های خود و دیگران باید پیش‌بینی کنند، پیش‌بینی کنند؛ چه به تنهایی و چه در تعامل با دیگران.

بار این محدودیت‌های شناختی بر روی فرایندهای شناخت اجتماعی قرار دارد. ما قبلاً شناخت اجتماعی را به عنوان شناختی مشخص کرده‌ایم که بر روی همه افراد یک جامعه و تعاملات آن‌ها در داخل شبکه‌های اجتماعی توزیع می‌شود. شناخت اجتماعی پردازش اطلاعات در سطح جامعه است. اطلاعات جدید به عامل‌ها خاصی در شبکه اجتماعی می‌رسد؛ از طریق تعاملات زنجیره‌ای که توسط شبکه اجتماعی پردازش می‌شود. به عبارت دیگر، شبکه‌های اجتماعی پشتیبان فرایندهای شناخت اجتماعی هستند.

موفق‌ترین معیار برای شناخت اجتماعی از مبانی اقتصادی به عنوان یک

تقویتی است که ارزیابی تدریجی الگوی موقعیت - عملکرد را امکان‌پذیر می‌کند. سومین مورد، یادگیری مقدماتی است که پیش شرط فعالیت آموزشی است. همه این مدل‌سازی‌ها نتیجه کار مشترک علوم شناختی طی چندین دهه با کمک فیزیک آماری، ریاضیات و محاسبات نظری است. پیشرفت در علوم اعصاب، این تئوری‌ها را قادر ساخته است تا با داده‌های تجربی هماهنگی بسیار بیشتری داشته باشند. قابل توجه است که بسیاری از قوانین یادگیری که هم توسط متخصصان مغز و اعصاب و هم از طریق نظریه پردازان، پیشنهاد شده، ساده هستند. قوانین محلی تحول در شبکه عصبی.

یادگیری به‌طور کلی در متن یک بازی تکراری انجام می‌شود. همین سؤال از توضیحات بازی می‌تواند مشکلات زیادی ایجاد کند. این توضیحات برای بازی مثل شطرنج، آسان است که یک جهان کوچک بوده و می‌تواند کاملاً به‌صورت محدود توصیف شود. نمی‌توان برای مشکل خوب رانندگی کردن در شهر همین نظر را داد؛ و با این وجود رانندگان، حرکات مناسب برای هر موقعیت متفاوت را به روشی نسبتاً مطمئن و آبی انجام می‌دهند. آن‌ها دانش فنی مربوطه را کسب کرده‌اند. این خاصیت قابل توجه، انعطاف‌پذیری عصبی است که سازگاری را در شرایط پیچیده امکان‌پذیر می‌کند.

عامل‌های اقتصادی در دانش فنی، مهارت بیشتری نسبت به دانش نظری

سیستم سازگار پیچیده بهره می برد؛ محدودیت های زنده ماندن جهانی و فردی باید هر دو به صورت طولانی مدت برآورده شوند. رضایت بلندمدت به معنای یافتن سازش پایدار بین رضایت مربوط به محدودیت های جهانی و رضایت اجتماعی توزیع شده، مربوط به محدودیت های فردی است. این سازش پایدار یک هسته مشترک معنایی با توسعه پایدار دارد. سازش مشابه در هر سطح از سازمان اعمال می شود. ما از عقلانیت انطباقی توزیع شده برای تعیین عقلانیت جمعی بر اساس جستجوی چنین سازش پایداری صحبت می کنیم. این نقش سیاست های اقتصادی است که سعی در یافتن آن دارد. معیار ثانویه ی موفقیت، پیش بینی چیزی است که ممکن است در سطح جمعی و فردی رخ دهد. این پیش بینی ها برای جلب رضایت معیار اصلی لازم و مفید هستند.

در اقتصاد کلاسیک، عقلانیت جمعی توسط کارایی پارتو^{۱۰} به عنوان وضعیتی از اقتصاد تعریف می شود که در آن وضعیت عامل های خاص نمی تواند بدون وخیم شدن وضعیت دیگران بهبود یابد. کارایی پارتو یک مفهوم هنجاری است. در اقتصاد شناختی، عقلانیت جمعی را به دلیل محدودیت های شناختی و یا محاسباتی نمی توان یک حالت مطلوب تعریف کرد. این موضوع به عنوان جستجوی سازش پایدار بین رضایت جهانی و رضایت اجتماعی توزیع شده، به صورت عقلانیت سازگار توزیع شده، صورت می گیرد. این نیز یک مفهوم هنجاری است.

۱-۳-۱ توزیع عقلانیت رویه ای و هماهنگی نهادی

همان طور که دیدیم، هر عامل با عقلانیت رویه ای فردی خود، دارای قوانین عملکرد فردی در تقسیم کار است. او اطلاعات ناقصی دارد، با باورهایی که مرتب در محیط های نامطمئن و غیرثابت مورد بازنگری قرار می دهد. از آنجا که او به طور مداوم در یک موقعیت عدم اطمینان و یادگیری است، منبع دائمی عدم اطمینان برای سایر عامل ها است.

تقسیم کار تمایل به تنوع فزاینده دارد و در نتیجه نیازهای پیچیده تری برای هماهنگی ایجاد می کند. با توجه به دیدگاه علوم شناختی، باید منتظر یک غافلگیری بزرگ باشید. چگونه تعداد زیادی از عامل ها، در شرایط عدم اطمینان دائمی، با ظرفیت های شناختی محدود و دانش متفاوت، می توانند خود را دقیقاً در مقیاس های مختلف در فضا و زمان هماهنگ کنند تا کالاها و خدمات اقتصادهای مدرن را تولید کنند؟ این دقیقاً سؤالی بود که توسط فردریش فون هایک مطرح شد و به صراحت چشم انداز فرایندهای شناختی را پذیرفت. پاسخ او تئوری نهادها به عنوان سیستم قوانین بود. عامل ها، این سیستم های

قوانین را برای هماهنگی یا ساده سازی تنظیم تعاملات خود بسیج می کنند. این قوانین از همه اشکال نهادی، مانند آداب و رسوم، اعتقادات، قراردادها، هنجارها، قوانین، بازارها، شبکه های اجتماعی و سازمان های خصوصی یا عمومی سرچشمه می گیرند. آن ها ممکن است صریح یا ضمنی باشند. نظریه هایک در مورد نهادها را می توان الهام گرفته از «منگر، نایت و کوز» دانست که به سمت مشکلات اطلاعات، عدم اطمینان و هماهنگی با عامل هایی که در جریان تعاملات خود با این مشکلات مواجه می شوند، چرخیده است.

بازارها مؤسساتی هستند که مبادله کالا و خدمات را سازمان می دهند. به ندرت می توان یک بازار خاص را یافت که توابع آن مطابق با نظریه استاندارد اقتصادی باشد، با یک حراجی والراسیایی که قیمت ها را اصلاح می کند تا زمانی که تعادل جزئی بین عرضه و تقاضا حاصل شود. بیشتر بازارها با قوانین خاصی اداره می شوند که هم توسط خریداران و هم از طرف فروشندگان پذیرفته شده اند. آن ها یک مثال عالی از رضایتمندی اجتماعی توزیع شده، ارائه می دهند. در اینجا، حراج دهندنده به یکی از اشکال احتمالی بازار، تبدیل می شود. در اقتصادی با تقسیم کار بسیار پیچیده، بازارها، اطلاعاتی را به عامل ها منتقل می کنند که از اهمیت اساسی برای پیوند فعالیت اقتصادی آن ها با اقتصاد کل برخوردار است. این قیمت آن ها را قادر می سازد تا

این اثرات عمومی پشتوانه اعتقادات جمعی هستند و نقش مهمی در هماهنگی فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی ما دارند.

سپس می‌توانیم پویایی یک شبکه را - مهم نیست که این یک شبکه اجتماعی است یا یک شبکه تولیدی یا حتی مبادله‌ای - وقتی که اطلاعات به اشکالات خاصی از شبکه می‌رسد؛ بررسی کنیم. این پویایی از دو عنصر جدایی‌ناپذیر تشکیل شده است. یکی در زمینه شناخت اجتماعی توزیع شده قرار دارد که در آن هر عامل از روال فردی خود و قوانین محلی هماهنگی استفاده می‌کند. دوم خود فعالیت اجتماعی است که نتیجه‌ای جمعی ایجاد می‌کند. از این دیدگاه، شناخت اجتماعی توزیع شده در فعالیت اجتماعی متناظر گنجانده شده است. در مجموع، قوانین فردی و قوانین هماهنگی بیانگر عقلانیت رویه‌ای توزیع شده فعالیت اجتماعی در یک لحظه خاص است. از آنجا که قوانین فردی حاوی قوانین رضایت‌بخش است، محتوای عقلانیت رویه‌ای توزیع شده نیز شامل رضایت اجتماعی توزیع شده در یک لحظه خاص است.

عقلانیت رویه‌ای توزیع شده، فقط مربوط به پویایی سریع یک شبکه است. این مورد توضیح نمی‌دهد که چگونه تغییرات در قوانین هماهنگی در شبکه‌ها، در قوانین عملکرد بازارها یا در پیوندهای موجود در شبکه‌های اجتماعی یا بین فروشندگان و خریداران در یک بازار رخ می‌دهد. این پویایی معمولاً بسیار کندتر بوده و در حوزه عقلانیت انطباقی توزیع شده، نهفته است.

۱-۳-۲ عقلانیت انطباقی توزیع شده و تکامل نهادها

جوامع حشرات نیز با تقسیم کار سازمان یافته‌اند که به آن‌ها امکان می‌دهد بقای

بدون اینکه صریحاً تمام پیامدهایی را که در بالا و پایین فعالیت آن‌ها وجود دارد در نظر بگیرند؛ تصمیم بگیرند. بازارها، با هر قانونی که عمل می‌کنند، امکان ایجاد یک هماهنگی غیرمتمرکز، از طریق قیمت‌ها، در تخصیص منابع نادر فراهم می‌کنند. بازارها تنها مؤسسه‌ای نیستند که به صورت خود سازمان یافته، اداره می‌شوند و هایدک آن‌ها را دستورات خود به خودی می‌نامد. شبکه‌های اجتماعی نیز به همین روش عمل می‌کنند. آن‌ها هم چنین مبادلاتی را ترتیب می‌دهند که بعد اطلاعاتی در آن‌ها قابل توجه است. این مبادلات با رشد سریع همه ابزارهای ارتباطی و پردازش اطلاعات، اثرات بیشتر و بیشتری را در محیط باقی می‌گذارد. این اثرات ممکن است در شبکه محلی یک سازمان ته‌نشین شوند؛ اما ممکن است در شبکه‌ای از شبکه‌های محیط جهانی نیز باقی بمانند. میزان عمومی بودن آن‌ها بسته به سطح سازمان مورد بررسی است.



خود را به طور جمعی، بهتر از فردی تضمین کنند. هماهنگی در کار برای اهداف ساخت و ساز، جستجوی غذا، فرهنگ سازی و پرورش جوانان بسیار قابل توجه است. جالب اینکه جوامع حیوانات پیشرفته تر، چنین تقسیم کار پیشرفته‌ای مانند حشرات را نشان نمی‌دهند. حیوانات با پیشرفت روزافزون قادر به انجام مجموعه‌ای گسترده‌تر از رفتارهای احتمالی می‌شوند؛ اما در عین حال توانایی هماهنگی خود را از دست می‌دهند.

فقط وقتی به جامعه بشری می‌رسیم آن هماهنگی و تقسیم کار در مقیاس وسیع در مکان و زمان دوباره ظاهر می‌شود. برای درک اینکه یک بازی هماهنگی چیست، می‌توانیم رانندگی با ماشین را مثال بزنیم. در ماتریس بازی، دو تعادل هماهنگی وجود دارد - رانندگی در سمت چپ یا رانندگی در سمت راست - که ترجیح داده می‌شود از آن منحرف نشوید؛ اما یکی از این دو قانون باید انتخاب شود. دو نظریه اصلی برای توضیح چگونگی دستیابی به این قوانین هماهنگی وجود دارد.

موفق‌ترین معیار برای شناخت اجتماعی از مبانی اقتصادی به عنوان یک سیستم سازگار پیچیده بهره می‌برد: محدودیت‌های زنده ماندن جهانی و فردی باید هر دو به صورت طولانی مدت برآورده شوند. رضایت بلندمدت به معنای یافتن سازش پایدار بین رضایت مربوط به محدودیت‌های جهانی و رضایت اجتماعی توزیع شده، مربوط به محدودیت‌های فردی است. این سازش پایدار یک هسته مشترک معنایی با توسعه پایدار دارد. سازش مشابه در هر سطح از سازمان اعمال می‌شود. ما از عقلانیت انطباقی توزیع شده برای تعیین عقلانیت جمعی بر اساس جستجوی چنین سازش پایداری صحبت می‌کنیم. این نقش سیاست‌های اقتصادی است که سعی در یافتن آن دارد. معیار ثانویه موفقیت، پیش‌بینی چیزی است که ممکن است در سطح جمعی و فردی رخ دهد.

می‌توانیم نظریه‌ی وی را به روش زیر ارائه دهیم. در بازی‌های هماهنگی، هماهنگی در یک قرارداد، اگر آگاهی عمومی مبنی بر این باشد که هر عامل بداند در این قرارداد منافع دیگران در این است که با او هماهنگ شوند؛ آسان است. این یک پیش‌فرض است که عامل‌ها، آینه‌وار^{۲۱} عمل می‌کنند، به عبارت دیگر آن‌ها قادر به استدلال در مورد استدلال دیگران هستند. عملکرد آینه‌وار^{۲۲} یک پیش‌فرض شناختی اساسی برای ظهور سریع یک قانون متعارف مابین هر تعدادی از عامل‌ها است. این یک ویژگی خاص برای شناخت انسان است.

درواقع، انتخاب توسط مسیر تکاملی یا مسیر آموزشی و آینه‌وار برای طیف وسیعی از موقعیت‌های بازی معتبر است. به‌طور کلی، انتخاب روال‌های جدید فردی یا سازمانی می‌تواند به صورت نتیجه‌ای یا به صورت تکاملی رخ دهد. در حالت سابق، این مسأله مفروض است که عامل به اندازه کافی از عواقب آینده انتخاب خود، آگاه است و می‌تواند در یک روش آموزشی پیش‌برود. اگر او مطلع نباشد، لزوماً در حالت دوم خود را خواهد یافت که موظف است مطابق با قضاوت متعارف^{۲۳} جی.ام. کینس باشد: در فقدان اطلاعات، اعتماد به قضاوت دیگری، اگر یکی معتقد باشد که دیگری اطلاعات بهتری دارد؛ عقلانی است. در واقع این مسیر تقلید است. قوانین انتخاب تقلیدی بسته به روشی که از تأثیرات محلی در شبکه اجتماعی در نظر می‌گیرد و علی‌الخصوص

اولین مورد توسط تئوری بازی تکاملی توصیف شده است. این نشان می‌دهد که اگر ماتریس نهایی، ماتریسی از یک بازی هماهنگ باشد، پس از تلاش‌های متعدد و چندین نسل مختلف به تعادل هماهنگی می‌رسیم. این مسیر در همه جوامع وجود دارد؛ اما کند است. این مسأله توضیح می‌دهد که چرا این موضوع برای حیوانات به همان سادگی هست که برای حشرات است. با این حال به دلیل کندی، این مسیر نمی‌تواند توسعه هماهنگی در مقیاس بزرگ برای حیوانات پیچیده را امکان‌پذیر کند.

دومین مورد نظریه قراردادهای لوئیس است. این یک تئوری مثال‌زدنی برای درک چگونگی پدیدار شدن یک خانواده کامل از قوانین، قوانین متعارف^{۲۴}، است. لوئیس فیلسوف است و کار او درباره قراردادهای در حوزه منطق معرفتی است. ما

گسترش می‌یابند و در نهایت ناپدید می‌شوند. این پویایی کاملاً شبیه به انتخاب «فرهنگی» است.

اگر محدودیت‌های زنده ماندن نقض شود، عامل‌ها هم چنین ممکن است مقاومت پیوندهای همسایگی خود را اصلاح کنند، برخی از آن‌ها را از بین ببرند یا برخی دیگر را اضافه کنند یا حتی در روند تولید یا مبادله جای خود را کاملاً تغییر دهند. این توانایی عامل‌ها برای تغییر موقعیت خود در شبکه اجتماعی نشان‌دهنده درجه‌اعلائی از آزادی است. امکان انتخاب عامل‌هایی که فرد با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند، بررسی برخی از تجزیه و تحلیل‌های بازی تکاملی را ناگزیر می‌گرداند. معمولاً در این بازی‌ها برخوردها به صورت تصادفی در نظر گرفته می‌شود، عامل‌ها نمی‌توانند کسی را که با آن‌ها تعامل دارند، انتخاب کنند. در چنین بازی‌های تکاملی هیچ شبکه اجتماعی وجود ندارد.

بنابراین عامل‌ها در تعاملات در یک شبکه اجتماعی دارای دو استراتژی اصلی سازگاری هستند. اولین مورد شامل هم‌زیستی قوانین فردی و نهادی در داخل شبکه اجتماعی، به شیوه پویایی انتخاب «فرهنگی» است. مورد دوم شامل اصلاح پیوندها در خود شبکه اجتماعی است. ممکن است عامل‌های خاصی بروند و عامل‌های جدیدی به آن بپیوندند. در این حرکت دو طرفه، نهادها و قوانینی که آن‌ها تولید می‌کنند، سطح مشخصی از استقلال را کسب می‌کنند.

۴-۱ به سمت اقتصاد شناختی

محدودیت‌های شناختی که بر روی افراد توزیع شده است محدودیت‌های جدی است که همیشه در تعامل فرد با افراد دیگر یا با طبیعت پیش می‌آید. این واقعیت به تنهایی برای توجیه اهمیت چرخش شناختی در اقتصاد کافی است. هرچند صرفاً این چرخش نمی‌تواند مبنای تبدیل صوری مفاهیم و مدل‌ها باشد. ابتدا باید بفهمیم چه چیزی علوم شناختی و اقتصاد عمیقاً به هم پیوند می‌دهد. سطور پیشین با همین هدف نوشته شده است. این مسأله توجه پیشگامانی، چون هربرت سیمون و فردریش فون هایک را به خود جلب کرده است که هر دو درک عمیقی از این دو رشته دارند.

برای پژوهش در موارد فوق، محدودیتی در برنامه‌های تحقیقاتی وجود ندارند. در مرحله اول، می‌توان به سراغ تعاملاتی رفت که بیشتر از آنچه در تئوری عمومی تعادل و در تئوری تکاملی بازی مفروض است، شامل شناخت باشند. هر تیپولوژی بازاری را که برای بررسی در نظر بگیریم، بخش اعظمی از آن محل تعاملات اقتصادی و شناختی است؛ همان‌طور که در شبکه‌های اجتماعی مشاهده می‌شود؛ در واقع این به معنای دادن اهمیت بیشتر به مطالعه

از تأثیرات اجتماعی جهانی، می‌تواند بسیار متنوع باشد. با پیمودن مسیر تقلید، عامل در حال ورود به یک بازی تکاملی مشترک با سایر عامل‌ها است.

انتخاب پیش روی یک عامل بین مسیر تکامل و مسیر نتیجه‌گرایی، دشوار و درعین حال، همه‌گیر است. در واقع این یک سازش بین اکتشاف و بهره‌برداری، بین بهره‌برداری از قوانینی که قبلاً توسط شبکه اجتماعی انتخاب شده است یا اکتشاف قوانین جدید، با عواقبی که به‌طور کلی کمتر شناخته شده‌اند، می‌باشد. انتخاب با وجود معضل مفت سواری^۳، جایی که عامل ترجیح می‌دهد اجازه دهد روند تکاملی برای او اکتشاف کند، حتی پیچیده‌تر هم می‌شود. این انتخاب برای نوآوری در قوانین فردی و نهادی که به این انتخاب بستگی دارد، بسیار مهم است.

در زمینه این تحول نهادی است که باید عقلانیت انطباقی را در نظر بگیریم. این عقلانیت سازگار توزیع شده شامل ارضای محدودیت‌های جمعی و فردی زنده ماندن، هنوز هم به معنای رضایت بخشیدن است. در صورت نقض محدودیت‌های زنده ماندن فردی یا جهانی، عامل‌ها قوانین فردی (از جمله رضایتمندی) و نهادی خود را به روش تکاملی یا نتیجه‌گرایانه اصلاح می‌کنند. در هر دو مورد، انتخاب آن‌ها از طریق شبکه اجتماعی گسترش می‌یابد و انتخاب همسایگان را به شکلی از واکنش زنجیره‌ای مختل می‌کند. این قوانین ظهور می‌کنند، درحالی‌که متحول می‌شوند،

شبکه‌های اجتماعی و شناخت اجتماعی است. در فرآیند یادگیری، بررسی کردن عدم اطمینان و ایجاد سهم متناسب بین کشف آنچه نمی‌دانیم و بهره‌برداری از آنچه که می‌دانیم، جای پیشرفت دارد که هم اکنون توسط شبکه‌های اجتماعی انتخاب شده است. هم‌چنین می‌توان چگونگی توزیع قوانین فردی و نهادی و ساختار شبکه اجتماعی عامل‌های ناهمگونی که سازنده این قوانین مشترک هستند را مطالعه کرد. هم‌چنین می‌توان نقش روزافزون ردپای مکتوب^{۲۵} در یک شبکه بر توزیع باورهای فردی و درهم آمیختن آن‌ها برای شکل‌گیری باورهای «جمعی»^{۲۶} را بررسی کرد و سپس نقش این باورها را در هماهنگ شدن عامل‌ها در این شبکه بررسی کرد. هم‌چنین می‌توان روشی را که در آن عامل‌ها آستانه رضایتمندی خود را به صورت توزیع شده و در تعامل با محدودیت‌های خود و محدودیت‌های عمومی تنظیم می‌کنند، مدل‌سازی کرد. در رابطه با محدودیت‌های شخصی خودشان و محدودیت‌های جهانی تنظیم کنند. بدون شک، ما نمی‌توانیم همه این مسیرها را هم‌زمان طی کنیم؛ اما از دیدگاه اقتصاد شناختی، هر یک از آن‌ها شایسته توجه است.

باین حال سؤال اساسی بسیاری از افراد مربوط به انتخاب این زمینه تحقیق یا زمینه دیگر آن نیست؛ بلکه روشی (رویه‌ای) که در آن اقتصاد به عنوان یک سیستم تطبیقی پیچیده مورد مطالعه قرار می‌گیرد، درون خودش متشکل از عامل‌های تطبیق‌پذیر است. این موقعیت مختص اقتصاد نیست. در اینجا نه تنها علوم انسانی و علوم اجتماعی بلکه به عنوان مثال، زیست‌شناسی چند سلولی و اکولوژی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. اینجا مسأله اصلی توضیح ویژگی‌های برایشی^{۲۷} است که از هر دو جهت، سطح سطوح میکرو و ماکرو در یک اورگانیزم را به هم پیوند می‌دهد. مشکلات معرفتی دلهره‌آور است. هر دو سیستم انطباقی جهانی و فردی؛ تنها ناهمگون و فقط یکبار زندگی می‌کنند. مجموعه حقایق موجود ممکن است از نمونه‌های گسترده‌ای از پویایی فردی و جمعی، با تمام عدم اطمینان و عدم دقت آن‌ها تشکیل شود. در مورد مجموعه‌ای از حقایق به دست آمده در شرایط آزمایشگاهی کنترل شده، ممکن است محدودتر باشند؛ اما دقیق‌تر و مطمئن‌تر هستند. به نظر می‌رسد در علوم مربوط به مطالعه سیستم‌های پیچیده، اتفاق نظرها، در پشت ایده شروع از چنین بخش‌هایی از واقعیت‌ها و تلاش برای بازسازی آن‌ها با کمک نظریه‌ها، مدل‌ها و شبیه‌سازی شکل گرفته است. این یک معرفت‌شناسی کامل از مدل‌ها و شبیه‌سازی است که باید درباره آن بحث شود. اولین سؤال از میزان شباهت بین مجموعه واقعیت‌ها و نتایج به دست آمده از شبیه‌سازی‌های یک مدل است. طیف وسیعی از درجات، بین دو حد ممکن است. جستجویی یک درجه

ابتدایی^{۲۸} از شباهت به منظور تمرکز بر ویژگی‌های کیفی؛ اما عمومی پدیده‌های در حال ظهور یا جستجویی یک درجه دقیق‌تر از شباهت برای به دست آوردن توزیع‌های آماری مشاهده شده و تکامل در این توزیع‌ها. خصوصیات کیفی و عمومی به طور کلی برای درک مطلب کافی است. ایده‌آل علمی در کنار مدل‌سازی و نظریه‌پردازی تحولات بر روی توزیع‌های آماری واقع شده است؛ بنابراین دو رویکرد به یک اندازه ضروری هستند و امکان اتخاذ آن‌ها باهم کاملاً به کمیت و کیفیت مجموعه داده‌ها بستگی دارد.

دو طریق وجود دارد که علوم اقتصادی می‌توانند با علوم شناختی تعامل داشته باشند. اولین مورد شامل وام گرفتن نتایج آن‌ها در مورد شناخت نمادین سطح بالا از علوم شناختی است. این همان کاری است که سیمون با عقلانیت محدود انجام داد و امکان گسترش محدوده رفتاری را که شخص می‌تواند رفتار «عقلانی» بنامد، فراهم کرد. وی عقلانیت را با تسلیم آن در برابر محدودیت و کمیابی منابع شناختی نجات داد.

راه دوم، شامل تمرکز بر علوم اعصاب و فرایندهای یادگیری است. هایک نه تنها علوم اعصاب را مطالعه کرد، بلکه در واقع به آن‌ها کمک کرد. اقتصاد تجربی عمدتاً از روش اول استفاده کرده است؛ اما شروع به کشف مورد دوم کرده است، گرچه بیشتر به روان‌شناسی شناختی و روان‌شناسی اجتماعی گرایش دارد. هیچ معضل بلندمدتی بین این دو راه وجود

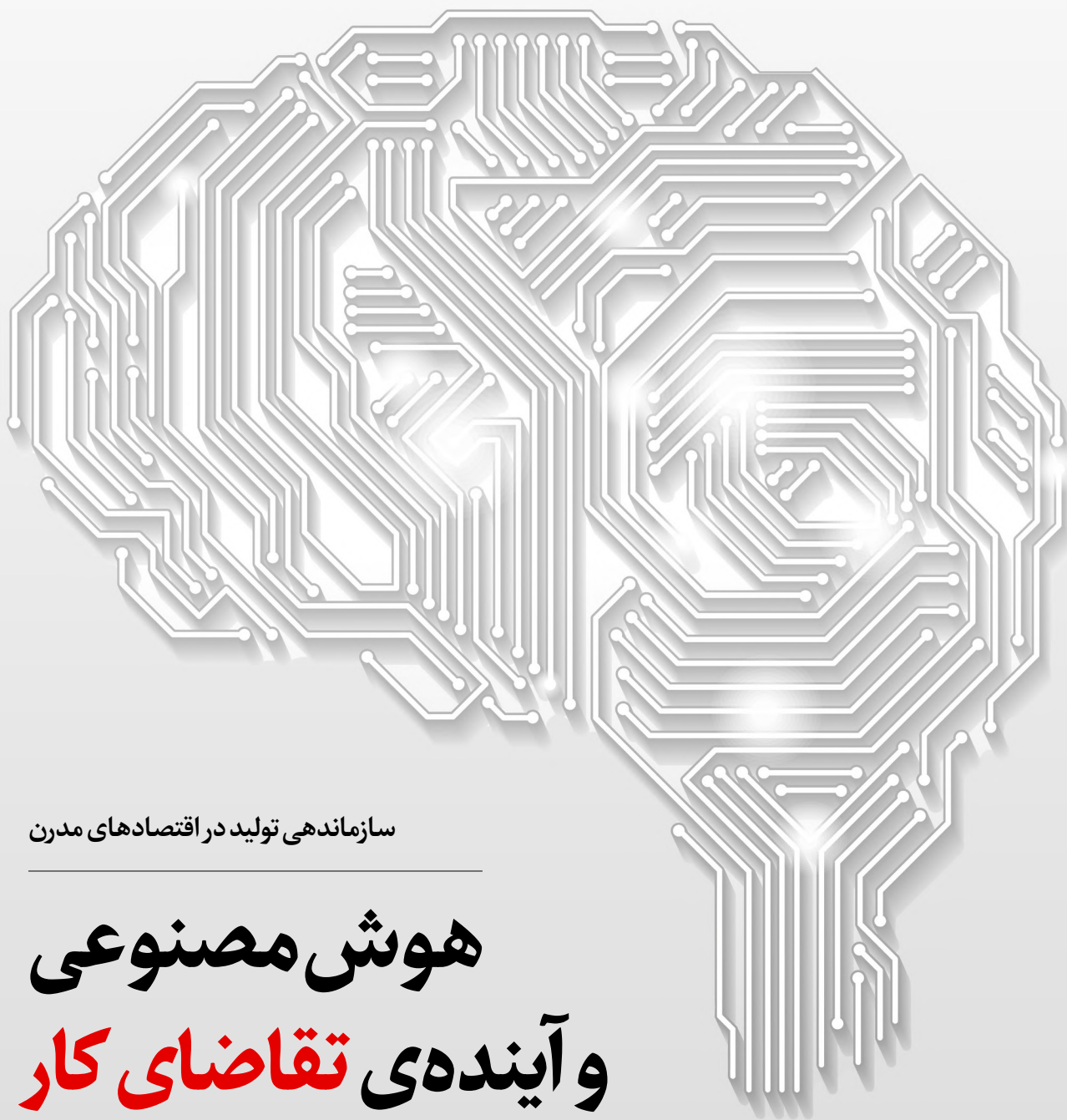
اعمال می‌کنند. ممکن است تعجب کنیم که آیا این کسب خودمختاری اجتناب‌ناپذیر است و افراد وقتی از عقلانیت انطباقی فردی خود، آگاه هستند و به دنبال عقلانیت انطباقی جمعی هستند، چه کنترل بیشتری می‌توانند بر نهادهای خود به دست آورند.*

پی‌نوشت

۱. Cognitive Science.
۲. Cognitive tum.
۳. Individual agent.
۴. Game theory: تئوری بازی، شاخه‌ای از ریاضیات کاربردی که ابزارهایی را برای تجزیه و تحلیل موقعیت‌هایی فراهم می‌کند که در آن طرفین، به نام بازیکنان، تصمیماتی می‌گیرند که به هم وابسته باشند. این وابستگی متقابل باعث می‌شود که هر بازیکن تصمیمات یا استراتژی‌های احتمالی بازیکن دیگر را در تدوین استراتژی در نظر بگیرد.
۵. General Equilibrium Theory.
۶. utility function.
۷. Intertemporal choice: انتخاب میان زمانی فرآیندی است که طی آن افراد در مورد اینکه چه کارهایی را باید انجام دهند و چه مقدار باید در مقاطع مختلف زمانی تصمیم بگیرند، زمانی که انتخاب‌ها در یک زمان بر امکانات موجود در سایر مقاطع زمانی تأثیر می‌گذارد.
۸. Nash equilibrium: تعادل نش (به نام جان فوربز نش که آن را پیشنهاد کرد) راه‌حلی از تئوری بازی است که شامل دو یا چند بازیکن که در آن فرض بر آگاهی هر بازیکن به استراتژی تعادل بازیکنان دیگر است و بدون هیچ بازیکنی که فقط برای کسب سود خودش با تغییر استراتژی یک‌جانبه عمل کند. اگر هر بازیکنی استراتژی را انتخاب کند هیچ بازیکنی نمی‌تواند با تغییر استراتژی خود درحالی که نفع بازیکن دیگر را بدون تغییر نگره داشته باشد عمل کند، سپس مجموعه انتخاب‌های استراتژی فعلی و بهره‌مندی مربوطه، تعادل نش را تشکیل می‌دهد.
۹. Auctioneer: فردی که حراج را برگزار کرده، قیمت فروش و خریدار نهایی را معرفی می‌کند.
۱۰. Pareta equilibrium: تعادل پارتو یا بهینگی پارتو یک مفهوم در علم اقتصاد است با کاربردهایی در مهندسی و علوم اجتماعی. این مفهوم حالتی از تخصیص منابع است که در آن امکا بهترکردن وضعیت یک فرد بدون بدترکردن وضعیت فردی دیگر وجود ندارد.
۱۱. Collective rationality.
۱۲. Anonymous.
۱۳. substantive rationality: عقلانیت سببی؛ عقلانیت یک تصمیم، در مقابل عقلانیت فرآیندهای استفاده‌شده برای رسیدن به تصمیم.
۱۴. Bounded Rationality: عقلانیت محدود در شرایطی مطرح می‌شود که افراد در زمان تصمیم‌گیری با محدودیت اطلاعاتی، گستردگی مسأله، محدودیت‌های شناختی ذهن و محدودیت زمانی مواجه هستند.
۱۵. Interpretive process.
۱۶. Procedural Rationality: عقلانیت فرآیندهای مورد استفاده برای رسیدن به تصمیم، در مقابل عقلانیت خودتصمیم.
۱۷. satisficing rules: ازوای مرکب از satisfy و suffice به معنای رضایت‌بخش و کافی.
۱۸. Adaptive Rationality: مترجم: (عقلانیت انطباقی دنبال سود حداکثری نیست، دنبال راه‌حل بهینه نیست، بلکه دنبال به دست آوردن سود مناسب و رضایت‌بخش، به جای سود حداکثری است و از این سود مناسب همه طرف‌های بازی بهره‌مند می‌شود).
۱۹. Pareta Optimum.
۲۰. conventional rules.
۲۱. Specular.
۲۲. Specularity.
۲۳. conventional judgement.
۲۴. free rider dimension: در علم اقتصاد معضل مفت‌سواری وقتی رخ می‌دهد که کسانی که از منابع، کالاها یا خدمات سود می‌برند، بهای آن‌ها را پرداخت نکنند که منجر به کمبود تأمین آن کالاها یا خدمات می‌شود.
۲۵. Written trace.
۲۶. Collective.
۲۷. Emerging.
۲۸. crude degree.

ندارد. رشته‌های علمی بیشتر و بیشتر خود را تسلیم محدودیت‌های واقعیات و نظریه‌های رشته‌های هم‌جوار می‌کنند. این دو روش را می‌توان با هم در نظر گرفت، همان‌طور که در علوم شناختی با روان‌شناسی شناختی و علوم اعصاب به میزان فزاینده‌ای اتفاق می‌افتد. این جنبش در حال تولید توضیحاتی همگرا است که برای درک فرایندهای شناختی بسیار رضایت‌بخش‌تر هستند. اگر بتوانیم این همگرایی‌ها را در علوم شناختی در آزمایش و تئوری تعاملات اقتصادی در نظر بگیریم، باید توضیحاتی به دست آوریم که دو سطح سازمان را پوشش می‌دهد. رشته‌هایی وجود دارد که در آن‌ها توضیحاتی که رضایت‌بخش ارزیابی می‌شوند، دو سطح سازمان را پوشش می‌دهند. در واقع هدفی است که در هر زمان ما باید یک سیستم تطبیقی را که با هماهنگی تعداد زیادی از زیرسیستم‌های تطبیقی به دست آمده است، مدل‌سازی کنیم. اقتصاد در این موقعیت قرار دارد، با عامل‌هایی که مسلماً منابع شناختی محدودی دارند؛ اما به دلیل خاص بودن، دارای شناخت پیشرفته‌ای هستند.

در پایان، پرسش از شکل‌گیری دورانی نهادی در جامعه بشری باقی می‌ماند. افراد سازمان‌یافته در شبکه‌های اجتماعی، مؤسسات را در روندی از پایین به بالا تولید می‌کنند؛ این مؤسسات سطح مشخصی از استقلال را به دست می‌آورند و بنابراین به نظر می‌رسد کنترل از بالا به پایین را بر روی افرادی که آن‌ها را تولید کرده‌اند،



سازماندهی تولید در اقتصادهای مدرن

هوش مصنوعی و آینده‌ی تقاضای کار

نویسنده: دارون اسیمگلی



مؤسسه فناوری ماساچوست

نویسنده: پاسکال رسترپو



دانشگاه بوستون

مترجم: فرخنده سادات یزدانی



کارشناسی ارشد علوم شناختی

چکیده

قرار است، هوش مصنوعی (AI) نه فقط بر روی نحوه سازمان دهی تولید، بلکه بر روی همه‌ی جوانب زندگی ما تأثیر بگذارد. هوش مصنوعی، به‌عنوان یک بستر فناوری^۱ می‌تواند وظایفی^۲ را که قبلاً توسط نیروی کارگری انجام می‌شد، به‌صورت خودکار انجام دهد یا وظایف و فعالیت‌های جدیدی ایجاد کند که در آن انسان‌ها به‌طور مولد به‌کار گرفته شوند. تغییرات اخیر فناوریانه^۳ با تمرکز کافی در ایجاد وظایف جدیدی که نیروی کار می‌تواند در آن زمینه به‌طور مولد و سودمندانه‌ای به‌کار گماشته شوند، به‌سمت اتوماتیک‌شدن (خودکارسازی)^۴ جهت‌گیری کرده است. از عواقب این انتخاب می‌توان به رکود تقاضای کار، کاهش سهم نیروی کار در میزان درآمد ملی^۵، افزایش نابرابری و کاهش رشد بهره‌وری^۶ اشاره کرد. گرایش فعلی توسعه‌ی هوش مصنوعی در جهت بیشتر اتوماتیک شدن است؛ اما این امر می‌تواند به‌معنای از دست دادن نوید نوع شایسته و سالم هوش مصنوعی^۷ با نتایج اقتصادی و اجتماعی بهتر باشد. هوش مصنوعی (AI) یکی از امیدوارکننده‌ترین فناوری‌هایی است که در حال حاضر در حال توسعه و به‌کارگیری است. به‌طور کلی، هوش مصنوعی به مطالعه و توسعه‌ی عوامل هوشمند (ماشینی)^۸ اطلاق می‌شود که عبارتند از ماشین‌آلات، نرم‌افزارها یا الگوریتم‌هایی^۹ که با شناخت

و پاسخ به محیط خود هوشمندانه عمل می‌کنند.^{۱۰}

مقدار زیادی هیجان، قدری گزافه‌پردازی و میزانی از واهمه و نگرانی در مورد معنا و مفهوم هوش مصنوعی برای امنیت، جامعه و اقتصاد، وجود دارد. اما یک سؤال حیاتی که تا حد زیادی نادیده گرفته شده است: آیا ما در حال سرمایه‌گذاری بر روی نوع مناسب هوش مصنوعی. با بیشترین پتانسیل برای افزایش بهره‌وری و ایجاد رفاه گسترده. هستیم؟ در حال حاضر پاسخ قطعی نداریم. هیچ‌کس چنین پاسخی نمی‌دهد. اما اکنون، زمان مناسبی برای طرح این سؤال است، چرا که در حالی هستیم که هنوز می‌توانیم جهت پژوهش‌های AI و آینده‌ی (بازار) کار را شکل دهیم.

هوش مصنوعی به‌عنوان یک بستر فناوری^{۱۱}

هوش انسانی (یا طبیعی)؛ شامل انواع مختلفی از فعالیت‌های ذهنی است؛^{۱۲} که شامل محاسبات ساده، پردازش داده‌ها، تشخیص الگو، پیش‌بینی، انواع مختلف حل مسأله، قضاوت، خلاقیت و ارتباطات^{۱۳} است.

هوش مصنوعی اولیه، که در دهه‌ی ۱۹۵۰ توسط محققان علوم رایانه، روان‌شناسی و اقتصاد مانند ماروین مینسکی، سیمور پاپرت، جان مک‌کارتی، هربرت سایمون و آلن نیول^{۱۴} آغاز به‌کار کرد، سعی در ایجاد هوش ماشینی داشت که قادر به انجام انواع مختلف فعالیت‌های ذهنی نامبرده باشد.

هدف، چیزی کمتر از ایجاد ماشین‌های واقعاً هوشمند نبود. به‌عنوان مثال هربرت سایمون و آلن نیول در سال ۱۹۵۸ ادعا کردند که هم‌اکنون در جهان ماشین‌هایی وجود دارند که می‌اندیشند، می‌آموزند و می‌آفرینند. علاوه بر این، توانایی آن‌ها برای انجام این امور به‌سرعت افزایش می‌یابد تا زمانی که در آینده‌ای قابل رؤیت. طیف وسیعی از مسائلی که می‌توانند از عهده‌ی آن‌ها برآیند با محدوده‌ای که برای ذهن بشر مقدور است، هم‌عرض خواهد بود.^{۱۵} این اهداف بلندپروازانه، به‌سرعت از میان رفت.

هوش مصنوعی در دهه‌ی ۱۹۹۰ دوباره مرسوم شد؛ اما این بار با جاه‌طلبی متفاوت و متواضعانه‌تر: برای همتاسازی (تکرار)^{۱۶} و سپس بهبود هوش انسانی در تشخیص و پیش‌بینی الگو (رایانه‌های پیش از دوران هوش مصنوعی در محاسبات و پردازش داده‌ها از انسان بهتر عمل می‌کردند).

بسیاری از مشکلات و فعالیت‌های تصمیم‌گیری که به‌طور روزمره درگیر آن‌ها هستیم را می‌توان نمونه‌هایی از شناخت الگو و پیش‌بینی، در نظر گرفت. این موارد شامل شناسایی چهره^{۱۷} (با استفاده از داده‌های دیداری)، تشخیص گفتار^{۱۸} (با داده‌های شنیداری)، شناخت الگوهای انتزاعی در داده‌هایی که به ما ارائه

می‌شود و تصمیم‌گیری بر اساس تجربه گذشته‌ی و اطلاعات فعلی، است. اگرچه پژوهشگرانی مشغول کار روی هوش عمومی مصنوعی^{۱۹} هستند؛ اما بیشتر تحقیقات و تقریباً همه‌ی کاربردهای تجاری هوش مصنوعی در این حوزه‌های میانه‌روتر^{۲۰} وجود دارد که از آن به‌عنوان هوش مصنوعی ناگسترده و محدود^{۲۱} یاد می‌شود، حتی اگر کاربردهای مربوط به آن بسیار زیاد و متنوع باشد.

موفقیت بزرگ و ظهور هیجان مجدد در هوش مصنوعی ناشی از پیشرفت در سخت‌افزار و الگوریتم‌هایی است که پردازش و تجزیه و تحلیل مقادیر زیادی از داده‌های بدون ساختار را امکان‌پذیر می‌کنند (به‌عنوان مثال، داده‌های گفتاری که نمی‌توانند به روش‌های متداول ساختاریافته؛ مانند پایگاه‌های داده‌ی ساده، نظیر اکسل، نمایش داده شوند). محور اصلی این تجدید حیات (رنسانس) هوش مصنوعی، روش‌های یادگیری ماشین^{۲۲} (این روش‌ها، آماری است که رایانه‌ها و الگوریتم‌ها را قادر می‌سازد تا از مقدار زیادی داده، بدون نیاز به برنامه‌ریزی صریح^{۲۳}، وظایف را بیاموزند، پیش‌بینی و اجرا کنند). و یادگیری عمیق^{۲۴} (الگوریتم‌هایی که از آن استفاده می‌کنند شامل برنامه‌های چندلایه^{۲۵}، مانند شبکه‌های عصبی^{۲۶} برای بهبود یادگیری ماشین. استنباط آماری و بهینه‌سازی^{۲۷} است) هستند.

حتی اگر بر روی نسخه‌ی ناگسترده‌ی هوش مصنوعی (AI) تمرکز کنیم، باید AI را به‌عنوان یک بستر فناوری در نظر بگیریم؛ روش‌های زیادی وجود دارد که می‌توان فناوری AI را به‌عنوان یک فناوری تجاری یا تولیدی، با کاربردهای بسیار متنوع، توسعه داد. تا حدودی این مسأله، در مورد همه‌ی دسته‌بندی‌های فناوری صدق می‌کند؛ اما در حوزه‌ی هوش مصنوعی، بیشتر مورد تأکید^{۲۸} است. برای پی‌بردن به این نکته، آن را با یک فناوری مرتبط و متمایز؛ یعنی رباتیک^{۲۹} مقایسه کنید. رباتیک برای پردازش داده‌ها اغلب از هوش مصنوعی و سایر فناوری‌های دیجیتال استفاده می‌کند؛ اما با تمرکز بر تعامل با دنیای فیزیکی (چرخش و تغییر مکان، تغییر شکل، تنظیم و سازماندهی مجدد یا پیوستن به اشیا)^{۳۰} از سایر فناوری‌های دیجیتال متمایز می‌شود. در حال حاضر، استفاده از ربات‌های صنعتی در بسیاری از صنایع تولیدی و در برخی از بنگاه‌های فروش خرد و کلان (خرده‌فروشی و عمده‌فروشی) گسترش یافته‌اند؛ اما استفاده‌ی اقتصادی آن‌ها کاملاً مشخص است و بر روی اتوماتیک‌سازی کارهای محدود؛ یعنی جایگزینی ماشین‌آلات برای برخی فعالیت‌ها و عملکردهای ویژه‌ای که قبلاً توسط انسان انجام می‌شد، متمرکز است.^{۳۱}

پیامدهای فناوری برای حوزه اشتغال و نیروی کار

فناوری‌های جدید چگونه بر ماهیت تولید و اشتغال تأثیر می‌گذارند؟^{۳۲}

استخدام و دستمزد انواع مختلف کارگران چگونه است؟ فرض رویکرد استاندارد، هم در بحث‌های رایج و هم در نوشته‌های علمی و دانشگاهی بر این است که هر پیشرفتی که بهره‌وری را افزایش دهد (ارزش افزوده به ازای هر کارگر) باعث افزایش تقاضا برای نیروی کار و در نتیجه، اشتغال و دستمزد می‌شود. البته، پیشرفت تکنولوژی می‌تواند به لحاظ سودمندی برای کارگران با مهارت‌های مختلف، نابرابر باشد و بهبود بهره‌وری در یک بخش ممکن است منجر به از دست دادن شغل در آن بخش شود.

این در حالی است که حتی وقتی تلفات شغلی بخشی نیز وجود داشته باشد، بر طبق روایت استاندارد، سایر عرصه‌ها گسترش می‌یابند و این امر به اشتغال کلی و رشد دستمزد کمک خواهد کرد. به‌هرحال، در این دیدگاه به طرز منتقدانه‌ای تأکید می‌شود،^{۳۳} که تأثیر اقتصادی فناوری جدید به‌گونه‌ای است که می‌تواند نیروی کار را در تمام فعالیت‌ها و وظایفی که انجام می‌دهد، بهره‌ورتر سازد.

با این حال، این امر نه تنها فاقد واقع‌گرایی توصیفی است (کدام فناوری باعث می‌شود نیروی کار به‌طور یکنواخت در همه‌ی کارها بهره‌ورتر و پربازده‌تر باشد؟) بلکه ممکن است تصویری بیش از حد زیبا از پیامدهای فناوری‌های جدید ترسیم کند. در حقیقت، در چنین جهانی نگرانی‌های لودیت‌ها^{۳۴} درباره‌ی پیامدهای اخلاک‌گرانه و آوارگی شغلی^{۳۵} ناشی از فناوری، نابجا



افزایش بهره‌وری ممکن است به تقاضای بیشتر برای نیروی کار در وظایف غیر خودکار (غیر اتوماتیک) و در سایر بخش‌ها تعبیر شود؛ اما حتی با وجود این تأثیرات، اتوماسیون همیشه از سهم نیروی کار در ارزش افزوده می‌کاهد. این بحث یک نکته‌ی مهم را روشن می‌کند: در عصر اتوماسیون سریع، وضعیت نسبی نیروی کار خراب خواهد شد و اگر فناوری‌های جدید به اندازه‌ی کافی بهره‌وری را افزایش ندهند، کارگران به‌طور ویژه‌ای تحت تأثیر قرار می‌گیرند، البته اگر این فناوری‌های جدید، عالی نباشند (و فقط به قدری خوب باشند که تصویب شوند، نه اینکه از نیرویی که جایگزین آن می‌شوند، پربازده‌تر باشند). با همین به اصطلاح فناوری‌های اتوماسیون، تقاضای کار کاهش می‌یابد: جایگزینی وجود دارد، در حالی که افزایش بهره‌وری قدرتمندی که به تقاضای کار کمک کند، از دست رفته است.

آیا این دور از ذهن است؟ نه واقعاً. ما قبلاً پیامدهای یکی از مهمترین فناوری‌های اتوماسیون، یعنی ربات‌های صنعتی را مطالعه کرده‌ایم.^{۳۷} ربات‌های صنعتی، فناوری‌هایی با هدف افزایش بهره‌وری نیروی کار نیستند، بلکه برای اتوماتیک‌سازی اموری طراحی شده‌اند که قبلاً توسط کارگران در بخش تولیدی کارخانه انجام می‌شد.

شواهد کاملاً واضح است که صنایعی که ربات صنعتی بیشتری در آن‌ها معرفی می‌شود، کاهش تقاضای کار (به‌ویژه برای کارگران تولیدی) و افت قابل توجه سهم فعالیت نیروی کار را تجربه می‌کنند.

خواهد بود و آن‌ها همه‌ی این ماشین‌ها را بیهوده نابود می‌کردند؛ اما واقعیت تغییر فناوری نسبتاً متفاوت است. بسیاری از فناوری‌های جدید - که ما آن‌ها را فناوری‌های اتوماسیون می‌نامیم بهره‌وری نیروی کار را افزایش نمی‌دهند؛ اما صریحاً هدفشان جایگزینی با سرمایه‌ی کمتر (ماشین‌آلات) در طیف وسیعی از وظایفی است که به‌وسیله‌ی انسان انجام می‌گرفت.^{۳۸} در نتیجه، فناوری‌های اتوماسیون همیشه سهم نیروی کار را در ارزش افزوده کاهش می‌دهند (چراکه بهره‌وری را بیش از دستمزد و اشتغال می‌افزایند).

همچنین ممکن است تقاضای کلی کار را کاهش دهند؛ زیرا کارگران را از کارهایی که قبلاً انجام می‌دادند، برکنار می‌کنند. برای اطمینان، باید گفت، اثرات خنثی‌کننده‌ای وجود دارد: بخشی از

از همه مهم تر، بازارهای کار محلی^{۳۸} که بیشتر در معرض ربات های صنعتی قرار دارند، مانند دیترویت و دینانس،^{۳۹} به طور قابل توجهی، میزان اشتغال (استخدام نیروی کار) و رشد دستمزد کمتری دارند.

علاوه بر این، کاهش دستمزدها و افت سنگین تر استخدام، در بین کارگرانی که در نیمه ی پایین توزیع درآمد قرار دارند و نیز افرادی که به میزان کمتری از تحصیلات دانشگاهی برخوردار بودند، بیشتر بود؛ این مسأله موجب تشدید نابرابری می شود. همه ی این ها علی رغم این واقعیت است که داده های سطح صنعت^{۴۰} هم حاکی از افزایش بهره وری از ربات ها است.

رباتیک برای پردازش داده ها اغلب از هوش مصنوعی و سایر فناوری های دیجیتال استفاده می کند؛ اما با تمرکز بر تعامل با دنیای فیزیکی (چرخش و تغییر مکان، تغییر شکل، تنظیم و سازماندهی مجدد یا پیوستن به اشیاء) از سایر فناوری های دیجیتال متمایز می شود. در حال حاضر، استفاده از ربات های صنعتی در بسیاری از صنایع تولیدی و در برخی از نگاه های فروش خرد و کلان (خرده فروشی و عمده فروشی) گسترش یافته اند؛ اما استفاده ی اقتصادی آن ها کاملاً مشخص است و بر روی اتوماتیک سازی کارهای محدود؛ یعنی جایگزینی ماشین آلات برای برخی فعالیت ها و عملکردهای ویژه ای که قبلاً توسط انسان انجام می شد، متمرکز است.

با قدرت به رشد بهره وری کمک کند. چرا که وظایف جدید توانست تقسیم کار را بهبود ببخشد.^{۴۱}

رخداد مکانیزاسیون کشاورزی که از نیمه ی دوم قرن نوزدهم آغاز شد، این الگو را به وضوح نشان می دهد. اگرچه مکانیزاسیون، سهم نیروی کار و اشتغال را در کشاورزی، کاهش داد؛ اما تقاضای کلی برای نیروی کار افزایش یافت؛ زیرا طیف وسیعی از وظایف جدید هم در تولید و هم در خدمات ارائه شدند. در حقیقت، این دوره نه تنها شاهد طلوع مشاغل دفتری و منشی گری بود، بلکه طیف وسیعی از مشاغل یقه آبی^{۴۲} (کارگران فنی و نیمه فنی) و یقه سفید^{۴۳} (کارمند دفتری) تخصصی که باعث افزایش بهره وری، افزایش تقاضا برای نیروی کار و نیز رشد سهم نیروی کار در تولید و خدمات شدند، نیز ظهور کردند.^{۴۴}

مشاغل دارای وظایف جدید نیز در خط مقدم رشد اشتغال برای اقتصاد ایالات متحده در دوران پس از جنگ، بوده اند.^{۴۵} بدین ترتیب، این دیدگاه تفسیر مجددی از تاریخ فناوری و طرز تفکر متفاوت در مورد آینده ی کار. به عنوان یک مسابقه بین اتوماسیون و وظایف جدید پرفشار (پرمشغله)^{۴۶} ارائه می دهد. تقاضا برای نیروی کار طی دو قرن اخیر به طور مداوم افزایش نیافته است، چراکه فناوری ها باعث بهره وری تر شدن نیروی کار در همه ی امور شده است؛ در عوض، بسیاری از فناوری های جدید به دنبال حذف نیروی کار از وظایفی بودند که قبلاً در آن تخصص داشتند.

اتوماسیون یک پدیده ی اخیر نیست؛ بسیاری از پیشرفت ها و اکتشافات مهم در تاریخ فناوری حول محور اتوماسیون متمرکز شده اند. از همه قابل توجه تر، پیشرفت های چشمگیر در مراحل اولیه ی انقلاب صنعتی در بریتانیا با هدف اتوماتیک سازی بافندگی و ریسندگی بود؛ پس از آن بود که تمرکز به بخش تولید کارخانه های سایر صنایع تغییر یافت.^{۴۷}

از دیگر نمونه های بارز اتوماسیون، مکانیزه شدن کشاورزی و قطعات قابل تعویض سیستم ساخت و تولید آمریکا است. اگر اتوماسیون، تمایل به کاهش سهم نیروی کار و اثرات مختلطی^{۴۸} بر تقاضای کار داشته است، پس چرا سهم نیروی کار تقریباً ثابت مانده و رشد بهره وری، همزمان با رشد متناسب دستمزد طی دو قرن اخیر همراه بوده است؟ برای درک این رابطه، باید انواع مختلف پیشرفت های فناورانه را که به تقویت بهره وری کمک می کند، شناسایی کنیم. به لحاظ تاریخی، همزمان با معرفی فناوری های اتوماسیون، سایر پیشرفت های فناوری، امکان ایجاد وظایف جدیدی را که در آن نیروی کار، دارای یک مزیت رقابتی بود، فراهم می کردند. این امر، فعالیت های جدیدی را برای کارها ایجاد کرد. وظایفی که در آن نیروی انسانی می توانست دوباره به فرآیند تولید بازگردد و

بپذیریم این روش اصلی است که هوش مصنوعی، می‌تواند وجود داشته باشد (و در واقع باید مورد استفاده قرار گیرد).

در درجه‌ی اول، اگر تمام آنچه که انجام می‌دهیم، ادامه دادن مسیر اتوماسیون باشد. آن هم بدون نوآوری‌های متعادل برای ایجاد وظایف جدید. پیامدها برای نیروی کار ناامیدکننده است. پایان کار به زودی نخواهد بود؛ اما روند کاهش سهم نیروی کار و رشد کم‌جان و ضعیف تقاضای کار ادامه خواهد یافت، آن هم با عواقب بالقوه فاجعه‌بار برای نابرابری درآمد و انسجام اجتماعی.

در درجه‌ی دوم، هرچه عمیق و عمیق‌تر به سمت اتوماسیون مبتنی بر هوش مصنوعی حرکت می‌کنیم، در حال حرکت به عرصه‌هایی هستیم که عملکرد نیروی انسانی در آن‌ها بسیار خوب است (به‌عنوان مثال به تشخیص تصویر و گفتار یا هماهنگی دست-چشم^{۲۰} فکر کنید) و حداقل بهره‌وری از ماشین، (حداقل در ابتدای کار) همیشه چشمگیر نیست.

بنابراین فناوری‌های اتوماسیون با هدف جایگزینی ماشین‌آلات به جای انسان در این وظایف، احتمالاً از چنین نوعی هستند. در نتیجه، ما حتی نمی‌توانیم روی دستاوردهای قدرتمند بهره‌وری برای افزایش استانداردهای سطح زندگی و مشارکت در بحث تقاضای کار حساب کنیم؛ اما لازم نیست این‌گونه باشد؛ از آنجا که هوش مصنوعی فقط یک مجموعه‌ی محدود از فناوری‌ها با کاربردها و ویژگی‌های خاص از پیش تعیین شده نیست بلکه یک بستر فناوری است، می‌تواند برای بسیار فراتر از اتوماسیون هم استفاده شود. می‌توان از آن برای تغییر ساختار فرآیند تولید به گونه‌ای استفاده کرد که بسیاری از کارهای جدید با بهره‌وری بالا برای نیروی کار ایجاد کند.

اگر این نوع بازگرداندن هوش مصنوعی امکان‌پذیر باشد، به لحاظ اجتماعی از نظر بهبود بهره‌وری و تقاضای بیشتر نیروی کار، به‌طور بالقوه دستاوردهای بزرگی وجود خواهد داشت (که نه تنها رشد فراگیرتری ایجاد می‌کند، بلکه از مشکلات اجتماعی ناشی از بیکاری و کاهش دستمزدها نیز جلوگیری می‌نماید).

چند نمونه از چگونگی ایجاد برنامه‌های هوش مصنوعی در ایجاد وظایف جدید برای نیروی کار را در نظر بگیرید.

آموزش

آموزش و پرورش یکی از عرصه‌هایی است که کمترین میزان نفوذ AI را دارد و می‌تواند تا حدی به این دلیل باشد که اتوماسیون برای اکثر وظایف اصلی در آموزش و پرورش گزینه‌ی جذاب و یا حتی عملیاتی نیست؛ اما استفاده از هوش مصنوعی برای ایجاد وظایف جدید، راهی متفاوت برای گسترش دادن سودمندان

در عین حال، نیروی کار از پیشرفت فناوری بهره‌مند شده است؛ زیرا سایر فناوری‌ها به‌طور هم‌زمان معرفی وظایف جدید پرفشار (پرمشغله) را امکان‌پذیر کرده‌اند. این وظایف جدید چیزی فراتر از بازگرداندن نیروی کار به‌عنوان ورودی اصلی فرآیند تولید بوده‌اند و نیز نقشی حیاتی در رشد بهره‌وری ایفا کردند. از این منظر، رشد اشتغال و دستمزد طی دو دهه گذشته ناامیدکننده بوده است که بخشی از آن به دلیل رشد ضعیف بهره‌وری و حتی مهم‌تر از آن به دلیل تحقق نیافتن وظایف جدید است.^{۲۱} آینده‌ی کار بسیار روشن‌تر خواهد بود، اگر بتوانیم فناوری‌های بیشتری را که تقاضای کار را افزایش می‌دهند و رشد قدرتمند و قاطعانه‌ی بهره‌وری را تضمین می‌کنند، بسیج کنیم (به حرکت درآوریم).

انواع AI

این دیدگاه، طرز تفکر جدیدی درباره‌ی فرصت‌ها و چالش‌های اقتصادی ناشی از هوش مصنوعی فراهم می‌کند.

اکثر محققان و اقتصاددانان هوش مصنوعی که نتایج آن را مطالعه می‌کنند، آن را راهی برای اتوماتیک‌سازی وظایف بیشتری می‌دانند.

بدون شک، هوش مصنوعی از این قابلیت برخوردار است و بیشتر کاربردهای آن تاکنون از این دست، بوده است؛ به‌عنوان مثال، تشخیص تصویر،^{۲۲} تشخیص گفتار، ترجمه، حسابداری، سیستم‌های توصیه و پشتیبانی مشتری؛^{۲۳} اما نیازی نیست که

و مولد این بستر فناوری جدید خواهد بود.

برای مثال، تدریس در کلاس را در نظر بگیرید، بیش از ۲۰۰ سال است که تغییری نکرده است. یک معلم، به کل کلاس تدریس می‌کند (حتی اگر گاهی اوقات یا یک دستیار در قالب یک دستورالعمل یک به یک شرکت کند یا به برخی از گروه‌های دانش‌آموزان کمک کند).

با این حال شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد بسیاری از دانش‌آموزان سبک‌های مختلف یادگیری دارند، و آنچه برای یک دانش‌آموز مفید است، ممکن است برای دانش‌آموز دیگر مفید نباشد و حتی آنچه برای یک دانش‌آموز در یک موضوع مفید است، در هر درس برای او مفید نخواهد بود.^{۵۳}

در حال حاضر، آموزش منطبق با ویژگی‌های فردی،^{۵۴} هدفمند و متناسب با هر دانش‌آموز یا سازگار با زیرمجموعه‌های کوچک دانش‌آموزی، غیرممکن است و فقط به دلیل کمبود منابع (از نظر زمانی) و یا کم بودن مهارت معلم نیست و بیشتر به این دلیل است که هیچ‌کس، برای تعیین سبک یادگیری بهینه‌ی^{۵۵} یک دانش‌آموز در یک موضوع یا عنوان خاص، اطلاعاتی ندارد (و نمی‌تواند به راحتی اطلاعات را به دست آورد و پردازش کند). هوش مصنوعی می‌تواند این مسأله را تغییر دهد.

مبتنی بر هوش مصنوعی^{۵۷} ممکن است از نظر ارائه‌ی مهارت‌هایی به دانش‌آموزان که در بازارهای کار آینده ارزش بیشتری خواهند داشت (به جای برنامه‌های تحصیلی عقب‌مانده و تأکیدهای آموزشی حاکم بر مدارس) بهتر عمل کنند. همچنین، توسعه و به‌کارگیری چنین فناوری‌هایی تقاضا برای نیروی انسانی در امر آموزش را افزایش می‌دهد. ما برای انجام آموزش‌های مبتنی بر ویژگی‌های فردی، حتی با کمک نرم‌افزارهای هوش مصنوعی و سایر فناوری‌ها، به معلمان بیشتری با مهارت‌های متنوع نیاز خواهیم داشت.

بهداشت و درمان (مراقبت از سلامت)^{۵۸}

وضعیت در مراقبت‌های بهداشتی مشابه است. اگرچه تلاش بیشتری برای معرفی فناوری‌های دیجیتال در مراقبت‌های بهداشتی انجام شده است؛ اما تمرکز بر روی ایجاد وظایفی که بتواند بشر را به‌طور سودمندانه‌ای (بهره‌ور) به‌استخدام در بیاورد، نبوده است (در واقع برخی از کاربردهای هوش مصنوعی؛ به‌عنوان مثال در رادیولوژی، در قالب اتوماسیون بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرند).

برنامه‌های کاربردی هوش مصنوعی که اطلاعات را جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل می‌کنند، می‌توانند به‌طور قابل توجهی پرستاران، تکنسین‌ها و سایر ارائه‌دهندگان خدمات بهداشتی را قادر سازند تا طیف وسیع‌تری از خدمات و مشاوره، تشخیص و درمان را در زمان واقعی ارائه کنند. (منافع

نیروی کار از پیشرفت فناوری بهره‌مند شده است؛ زیرا سایر فناوری‌ها به‌طور همزمان معرفی و وظایف جدید پرفشار (پرمشغله) را امکان‌پذیر کرده‌اند. این وظایف جدید چیزی فراتر از بازگرداندن نیروی کار به‌عنوان ورودی اصلی فرآیند تولید بوده‌اند و نیز نقشی حیاتی در رشد بهره‌وری ایفا کردند. از این منظر، رشد اشتغال و دستمزد طی دو دهه گذشته‌ی نامیدکننده بوده است که بخشی از آن به دلیل رشد ضعیف بهره‌وری و حتی مهم‌تر از آن به دلیل تحقق نیافتن وظایف جدید است. آینده‌ی کار بسیار روشن‌تر خواهد بود، اگر بتوانیم فناوری‌های بیشتری را که تقاضای کار را افزایش می‌دهند و رشد قدرتمند و قاطعانه‌ی بهره‌وری را تضمین می‌کنند، بسیج کنیم (به حرکت درآوریم).

نرم‌افزارهای هوش مصنوعی می‌توانند طراحی شوند تا داده‌های مربوط به زمان واقعی^{۵۶} در مورد واکنش‌های خاص، دشواری‌ها و موفقیت‌هایی که دانش‌آموزان در زمینه‌های مختلف دارند. به‌ویژه هنگامی که در قالب سبک‌های مختلف آموزش می‌بینند، جمع‌آوری و پردازش کنند و سپس توصیه‌هایی برای بهبود آموزش‌های فردی ارائه دهند. پیشرفت‌های بالقوه از نظر بهره‌وری آموزشی می‌تواند بسیار زیاد باشد (فقط ما نمی‌دانیم!).

منافع اجتماعی می‌تواند از این مزایای مستقیم فراتر رود زیرا روش‌های تدریس



در مورد ایمنی، از کارگران محصور می‌شوند، ثانیاً کار انسان ممکن است با درجه‌ی دقت مورد نیاز فناوری رباتیک انطباق،^{۶۲} نداشته باشد. فناوری‌های واقعیت افزوده که از رابط‌های تعاملی برای افزایش توانایی انسان در درک، نظارت و کنترل اشیاء استفاده می‌کنند. ممکن است کارگران را قادر به کار در کنار ماشین‌ها و انجام کارهای تولید دقیق و (کارهای) طراحی یکپارچه کنند. این امر، فقط به کارگران کمک نمی‌کند تا برخی از وظایفی را که ممکن است به صورت خودکار انجام شود، به طریق دیگری حفظ کنند؛ همچنین می‌تواند وظایف جدیدی را ایجاد کند که در آن انسان‌ها، با استفاده از فناوری دیجیتال و حسگرها تقویت می‌شوند و می‌توانند به بهره‌وری کمک کنند.^{۶۳}

به‌طور برجسته، نمونه‌هایی از وظایف جدیدی که در بالا ذکر شد فراتر از مواردی است که بعضاً به‌عنوان توانمندساز وظایف انسانی. هوش مصنوعی^{۶۴} یاد می‌شود. وظایفی که با آموزش و نظارت بر ماشین‌آلات جدید سروکار دارند، همان‌گونه که آن‌ها آنچه که بقیه‌ی ما انجام می‌دهیم را اتوماتیک (خودکار) می‌کنند. این نکته حیاتی است؛ بعید به نظر می‌رسد که کارکردن، فقط در جهت امکان‌پذیر ساختن هوش مصنوعی بتواند وظایف جدید و تقاضای نیروی انسانی کافی را برای تحقق رفاه گسترده، ایجاد کند.

کارآمدی بازار در تخصیص منابع

اگر استفاده‌های بالقوه مولد و سودآور از هوش مصنوعی. فراتر از اتوماسیون ساده. وجود داشته باشد، آیا می‌توانیم بر روی نیروهای بازار و نوآوری شرکت‌های موجود حساب کنیم تا ما را به آنجا برسانند؟ آیا دلیلی برای نگرانی وجود دارد که از برنامه‌های هوش مصنوعی با قول بازگرداندن نیروی انسانی، بهره‌برداری نمی‌شود

حاصل از تقاضای کار و بهره‌وری بیشتر بسیار شبیه به مبحث آموزش است.)

واقعیت افزوده^{۶۵}

سومین حوزه‌ای که در آن استفاده از هوش مصنوعی می‌تواند روند تولید را به طریقی که ممکن است برای نیروی کار مطلوب باشد، تغییر دهد، از طریق فناوری‌های واقعیت افزوده و واقعیت مجازی^{۶۶} در بخش تولید^{۶۷} است. پیشرفته‌ترین فناوری‌های تولید، طی سه دهه‌ی اخیر بر اتوماسیون متمرکز شده‌اند؛ اما شرکت‌هایی مانند آمازون و تسلا دریافته‌اند که اتوماسیون‌سازی تمام بخش تولیدی کارخانه و کارهای (وظایف) دستی از نظر اقتصادی منطقی نیست؛ زیرا بعضی از کارها هنوز هم توسط انسان با بهره‌وری بیشتری انجام می‌شود. با این حال، یک مشکل پیش‌روی شرکت‌های معرفی‌کننده‌ی ربات‌های صنعتی این است که این فناوری‌های جدید حداقل به دو دلیل لزوماً با انسان ادغام نمی‌شوند: اولاً، بیشتر فناوری‌های رباتیک به دلیل نگرانی

و منابع همچنان به سمت جایگاه نوع اشتباه هوش مصنوعی سرازیر می‌شوند؟ اقتصاددانان اعتماد زیادی به کارآمدی بازار در تخصیص منابع دارند؛ اما تشخیص اکثر خبرگان بر آن است که ستاره‌ی بازار به هنگام نوآوری چندان درخشان نیست. به طور کلی، دلایل مختلفی برای شکست بازار در نوآوری وجود دارد، هم چنین برخی دلایل خاصی که در زمینه‌ی (بافت) هوش مصنوعی مهم هستند.

فناوری‌های اتوماسیون با هدف جایگزینی ماشین‌آلات به جای انسان در این وظایف، احتمالاً از چنین نوعی هستند. در نتیجه، ما حتی نمی‌توانیم روی دستاوردهای قدرتمند بهره‌وری برای افزایش استانداردهای سطح زندگی و مشارکت در بحث تقاضای کار حساب کنیم؛ اما لازم نیست این‌گونه باشد؛ از آنجا که هوش مصنوعی فقط یک مجموعه‌ی محدود از فناوری‌ها با کاربردها و ویژگی‌های خاص از پیش تعیین شده نیست بلکه یک بستر فناوری است، می‌تواند برای بسیار فراتر از اتوماسیون هم استفاده شود. می‌توان از آن برای تغییر ساختار فرآیند تولید به گونه‌ای استفاده کرد که بسیاری از کارهای جدید با بهره‌وری بالا را برای نیروی کار ایجاد کند.

نوآوری باعث ایجاد اثرات جانبی (پیامدهای بیرونی) می‌شود. نه فقط مبتکر، بلکه کارگرانی که از این فناوری جدید استفاده می‌کنند، بنگاه‌هایی که از آن بهره می‌برند و از همه مهم‌تر سایر شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی و پژوهشگرانی که در آینده روی آن کار می‌کنند از آن منتفع می‌شوند. بازارها در صورت وجود چنین اثرات جانبی کار خوبی انجام نمی‌دهند.

بازارها وقتی پارادایم‌های (الگوهای) جایگزین و رقابتی فناوری وجود دارد، مبارزه و تقلا می‌کنند. هنگامی که یک الگوز دیگری پیشی بگیرد، محققان و شرکت‌ها تمایل دارند که از این الگو پیروی کنند، حتی اگر یک گزینه‌ی جایگزین بتواند بهره‌وری بیشتری داشته باشد.

علاوه بر این، در چنین شرایطی، هنگامی که الگوی اشتباه جلو بیفتد، ممکن است تغییر (معکوس کردن) این روند و بهره‌گیری از امکاناتی که پارادایم جایگزین ارائه می‌دهد، بسیار دشوار باشد. تا زمانی که رویکردهای مختلف به هوش مصنوعی یک الگوی جایگزین و رقابتی است، اعتماد ما به سازوکار بازار^{۶۵} برای اصلاح آن حتی باید کمتر هم باشد.^{۶۶}

برای اصلاح شکست بازار در نوآوری، دولت ایالات متحده از مشارکت عمومی و خصوصی برای تشویق تحقیقات مفید اجتماعی استفاده کرده است، که در بسیاری از فناوری‌های پیشرو از جمله اینترنت، حسگرها، داروسازی،

بیوتکنولوژی و فناوری نانو نقش مهمی داشته است.^{۶۷}

اخیراً دولت ایالات متحده در حمایت از تحقیقات صرفه‌جو بوده و در تصمیم‌گیری خود برای هدایت جهت تغییر تکنولوژیک، مردد و محافظه‌کار عمل کرده است؛ بخشی از این تغییر به دلیل کاهش منابع اختصاص یافته به حمایت دولت از نوآوری و نقش غالب روزافزون بخش خصوصی در تنظیم دستور کار در مناطق بازمنه‌ی فناوری‌های پیشرفته^{۶۸} است (آیا مقامات دولتی و محققان می‌توانند به طور معناداری جهت فعالیت مبتکرانه^{۶۹} در سیلیکون ولی^{۷۰} را تحت تأثیر قرار دهند؟).

این تغییر تحقیقات، راجع به وعده‌های آتی (که بلافاصله در سودآوری منعکس نمی‌شوند) و سایر اهداف اجتماعی (مانند ایجاد اشتغال) دلسردکننده‌تر است. نوآوری فقط به انگیزه‌های اقتصادی پاسخ نمی‌دهد. چندین پاداش غیراقتصادی بر این نوع فناوری‌ها تأثیر می‌گذارد که توجه و ابتکار محققان را به خود جلب می‌کند.

این امکان وجود دارد که اکوسیستم (زیست‌بوم) اطراف خلافتانه‌ترین دسته‌های ایالات متحده مانند سیلیکون ولی، بیش از حد به اتوماسیون پاداش دهد و توجه کافی به سایر کاربردهای فناوری‌های مرزی نداشته باشد، که این مسأله ممکن است تا حدی به دلیل ارزش‌ها و منافع محققان برجسته و پیشگام^{۷۱} باشد (به عنوان مثال، منش شرکت‌هایی مانند تسلا را که بی‌وقفه



خواهد بود. هم چنین عوامل دیگری نیز وجود دارد که ممکن است گزینه‌های غیرطبیعی و تحریف‌شده‌ای، راجع به نوع کاربردهای هوش مصنوعی ایجاد کنند.

اولین مورد این است که اگر ایجاد اشتغال دارای ارزش اجتماعی فراتر از آنچه در آمار تولید ناخالص داخلی^{۷۷} است، باشد (به عنوان مثال، به دلیل اینکه افراد شاغل شادتر هستند و شهروندان بهتری می‌شوند، یا به خاطر رشد سریع تقاضای کار، نابرابری درآمد را بهبود می‌بخشد)، این ارزش اجتماعی توسط بازار نادیده گرفته می‌شود.

مورد دوم مربوط به سیاست‌های مالیاتی^{۷۸} اتخاذ شده در ایالات متحده و سایر کشورهای غربی است؛ درحالی که از مشاغل، مالیات می‌گیرند، به سرمایه و سرمایه‌گذاری یارانه تخصیص می‌دهند. این امر باعث سودآوری بیشتر استفاده از ماشین‌آلات به جای استفاده از نیروی کار می‌شود و این منافع، نه تنها اتوماسیون بلکه تحقیقات در زمینه‌ی اتوماسیون را نیز تشویق می‌کنند.

سرانجام و با تکمیل این عوامل، تا آنجا که شرکت‌ها هزینه‌ی نیروی کار (نرخ دستمزد) را در نظر بگیرند. که به دلیل نواقص بازار کار، بالاتر از بهای^{۷۹} فرصت اجتماعی کار است. مشوق‌های بیشتری برای اتخاذ و توسعه‌ی فناوری‌های اتوماسیون فراتر از آنچه از نظر اجتماعی بهینه است، خواهند داشت.^{۸۰}

مجموعه‌ی دیگری از عوامل مسدودکننده‌ی مسیر برنامه‌های کاربردی جدید هوش مصنوعی برای بازگرداندن نیروی کار این نکته است که این فناوری‌های جدید می‌توانند به ورودی‌های مکمل حیاتی که در آینده ارائه نمی‌شوند، نیاز داشته باشند. به مثالی که در بخش آموزش، ذکر شد توجه کنید. (این مسئله فقط این نیست که در آموزش و پرورش، توسعه‌ی هوش مصنوعی برای ایجاد

سعی کرده‌اند همه چیز را اتوماتیک کنند، در نظر بگیرید).

این امر تا حدی به این دلیل است که مدل تجاری و چشم‌انداز غالب و متداول شرکت‌های فناوری بزرگ، که خاستگاه^{۷۳} اکثر منابع^{۷۴} مورد استفاده در هوش مصنوعی هستند، بر روی اتوماسیون و حذف عنصر انسانی (خطاپذیر) از روند تولید متمرکز شده است؛ این آخرین ملاحظه ممکن است اهمیت حیاتی پیدا کند؛ زیرا چندین شرکت پیشرو، منابع عظیمی را به دانشگاه سرازیر می‌کنند و مأموریت‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه‌های اصلی و پیشگام را شکل می‌دهند. بنابراین جای تعجب نیست که بهترین ذهن‌ها در نسل حاضر به سمت علوم رایانه، هوش مصنوعی و یادگیری ماشین^{۷۵} گرایش پیدا می‌کنند (اما با تأکید زیاد بر اتوماسیون!).

اکوسیستمی که مغرضانه (سوی مندانه^{۷۶}) باشد زمانی که تمام عیار و فراگیر شود، به جهت تغییر فناوری خسته‌کننده‌تر

کارهای جدید پرمشغله، به عنوان مرز یکی از مناطق جالب توجه برای پژوهش^{۸۱}، در مقایسه با تشخیص چهره تلقی نمی شود؛ بلکه حتی ممکن است مهارت‌ها و منابع مکمل برای سودآوری این نوع بازگرداندن هوش مصنوعی به طور کامل از دست رفته باشد.

برنامه‌های آموزشی هوش مصنوعی به مهارت‌های جدید و انعطاف‌پذیرتری از معلمان (فراتر از آنچه در دسترس است و اکنون بر روی آن سرمایه‌گذاری می‌شود) و هم‌چنین به منابع اضافی برای استخدام معلمان بیشتر برای کار با فناوری‌های جدید هوش مصنوعی نیاز دارند (به هر حال، مهم‌ترین مسأله در فناوری‌های جدید، ایجاد مسئولیت‌های جدید و مهارت‌های اضافی^{۸۲} برای معلمان است). در مورد مراقبت‌های بهداشتی، منابع محدود مشکلی ایجاد نمی‌کنند (سهام درآمد ملی که به سلامت اختصاص دارد در حال رشد است)؛ اما تغییرات تکمیلی لازم به احتمال زیاد احتمالاً سازمانی است.

در حقیقت، برجسته‌سازی سایر موانع در مسأله‌ی کاربرد فناوری‌های نو برای ایجاد وظایف جدید، روشی که بیمارستان‌ها، شرکت‌های بیمه و کل حرفه‌ی پزشکی، طبق اظهار انجمن پزشکی آمریکا سازماندهی شده است. ممکن است سد راه شود.

اگر توانمندسازی و افزایش بهره‌وری از پرستاران و تکنسین‌ها برای کاهش تقاضای خدمات پزشکان یا به چالش کشیدن مدل کسب و کار فعلی بیمارستان‌ها تصور شود، در برابر آن مقاومت شدیدی ایجاد خواهد شد.

در مجموع، حتی اگر در حال حاضر فاقد شواهد قطعی در مورد هدایت تحقیقات و منابع شرکت‌های بزرگ، به سمت نوع غلط هوش مصنوعی هستیم، بازار برای نوآوری هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌دهد تا انتظار تعادل کارآمد بین انواع مختلف هوش مصنوعی را داشته باشیم.

اگر در این برهه‌ی حساس، توجه کافی به ابتکار و خلاقیت و ایجاد تقاضا برای کار. و نه فقط جایگزینی برای نیروی کار. اختصاص داده نشود، از منظر اجتماعی و اقتصادی، شاهد نوع اشتباهی از هوش مصنوعی، خواهیم بود. اتوماسیون گسترده به جای اینکه رشد بهره‌وری، اشتغال و رفاه مشترک را تقویت کند، به رشد کم‌جان و نابرابر کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

هوش مصنوعی قرار است بر همه‌ی جنبه‌های زندگی ما تأثیر بگذارد، از جمله نحوه‌ی سازماندهی تولید در اقتصادهای مدرن (نه فقط راهی که تولید سازماندهی می‌شود). نباید تصور کرد که، در شرایطی که به حال خود رها شده

است، انواع مناسب هوش مصنوعی توسعه می‌یابد و پیاده‌سازی می‌شود. اگرچه امروزه بسیاری، نگران خطرات امنیتی و سایر عواقب پیش‌بینی نشده‌ی (غالباً غیراقتصادی) هوش مصنوعی هستند، ما استدلال کرده‌ایم که دلایل اولیه‌ی نگرانی در مورد نوع غلط هوش مصنوعی از منظر اقتصادی متداول و اساس توسعه فناوری آینده شده است. وعده‌ی قابل توجه هوش مصنوعی حاکی از آن است که ما باید مراقبت و تأمل جدی را به پیامدهای آن اختصاص دهیم و به این سؤال پردازیم که بهتر است چگونه بستر این فناوری امیدوارکننده را توسعه دهیم، قبل از اینکه خیلی دیر شود.*

پی‌نوشت

۱. technology platform.
۲. Tasks.
۳. Technological.
۴. Automation.
۵. national income.
۶. productivity growth.
۷. promise of the right kind of AI.
۸. intelligent (machine) agents.
۹. machines, software, or algorithms.
۱۰. See Russell and Norvig (2009), Neapolitan and Jiang (2018) and Agarwal, Gans and Goldfarb (2018).
۱۱. Technology Platform.
۱۲. See Nilsson (2009) for the history of AI.
۱۳. simple computation, data processing, pattern recognition, prediction, various types of problem-solving, judgment, creativity, and communication.
۱۴. Marvin Minsky, Seymour Papert, John McCarthy, Herbert Simon, and Allen Newell.
۱۵. Forester (1985, p. 86).
۱۶. Replicate.
۱۷. Face Recognition.
۱۸. Speech recognition. یک گرایش بین رشته‌ای از علوم رایانه و زبان‌شناسی محاسباتی است که روش‌ها و فناوری‌هایی را توسعه می‌دهد که تشخیص و ترجمه‌ی زبان گفتاری را به نوشتار توسط رایانه امکان‌پذیر می‌کند. هم‌چنین به عنوان تشخیص خودکار گفتار (ASR) می‌کند.

خودمختار، اتومبیل‌های خودران و سیستم‌های جلوگیری از تصادف (accident avoidance systems) استفاده می‌شود. در حالی که مغز انسان و حیوانات اشیا را با سهولت تشخیص می‌دهند، کامپیوترها در انجام این وظیفه دچار مشکل هستند و نرم‌افزار برای شناسایی تصویر نیاز به یادگیری عمیق ماشین دارد- مترجم: /searchenterprise.techtarget.com/definition/image-recognition.

۵۱. image recognition, speech recognition, translation, accounting, recommendation systems, and customer support.
۵۲. hand-eye coordination. هماهنگی چشم-دست (که به آن هماهنگی دست-چشم نیز گفته می‌شود) کنترل هماهنگ حرکات چشم با حرکات دست و پردازش ورودی بصری به منظور هدایت و راهبری رسیدن و به دست گرفتن، همراه با استفاده از حس عمقی (proprioception) دست، برای هدایت چشم است- مترجم: Wikipedia.
۵۳. See Allport (1937), Cassidy (2004) Honey and Mumford (1986) and Ramirez and Casteneda (1974).
۵۴. individualized teaching.
۵۵. optimal learning style.
۵۶. real time data. فرآیند زمان واقعی معمولاً فرآیندی است که در مراحل زمانی مشخص با حداکثر مدت و به اندازه کافی سریع اتفاق می‌افتد تا بتواند بر محیطی که در آن رخ می‌دهد مانند ورودی‌های یک سیستم محاسباتی تأثیر بگذارد- مترجم: wikipedia.
۵۷. AI-powered teaching methods.
۵۸. Healthcare.
۵۹. Augmented reality (AI). واقعیت افزوده، یک تجربه‌ی تعاملی از یک محیط واقعی است که در آن اشیایی که در دنیای واقعی حضور دارند با اطلاعات ادراکی تولیدشده توسط رایانه، گاهی اوقات در چندین حالت حسی، از جمله بینایی (visual)، شنیداری (auditory)، لمسی (haptic)، حسی - پیکری (somatosensory) و بویایی (olfactory)- تقویت می‌شوند- مترجم: Wikipedia.
۶۰. virtual reality.
۶۱. Manufacturing.
۶۲. Mesh.
۶۳. See Ong and Nee (2013) and ge.com/reports/game-augmented-reality-helping-factoryworkers-become-productive/).
۶۴. 'enablers' of AI-human tasks.
۶۵. market mechanism.
۶۶. See Nelson and Winter (1977), Dosi (1982) and Acemoglu (2012).
۶۷. Mazzucato (2015).
۶۸. high-tech areas.
۶۹. inventive activity.
۷۰. Silicon Valley. نام رایج و غیررسمی منطقه‌ای در حدود ۷۰ کیلومتری جنوب شرقی سانفرانسیسکو در حومه‌ی سانتا کلارا، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا است. شهرت این منطقه به دلیل قرار داشتن بسیاری از شرکت‌های مطرح انفورماتیک جهان در آن است. نام این منطقه ابتدا برگرفته از تعداد زیاد شرکت‌های تولیدکننده‌ی تراشه‌های سیلیسیمی در این منطقه بود که بعدها به نمادی از وجود کمپانی‌های زیاد فعال در زمینه‌ی فناوری‌های پیشرفته در این منطقه تبدیل شد. سیلیکون ولی شهرهای بسیاری را در برمی‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها سن-خوزه مشهور به پایتخت سیلیکون ولی می‌باشد- مترجم: Wikipedia.
۷۱. Ecosystem.
۷۲. leading researchers.
۷۳. Source.
۷۴. Resources.
۷۵. computer science, AI and machine learning.
۷۶. Biased.
۷۷. Gross domestic product. هرچند تولید ناخالص ملی، شباهت بسیاری از دیدگاه عملی و نظری با تولید ناخالص داخلی دارد؛ اما متفاوت از هم تعریف می‌شوند. تفاوت تولید ناخالص داخلی (Gross Domestic Product) یا به اختصار (GDP) با تولید ناخالص ملی (Gross National Product) یا به اختصار (GNP)، در این است که تولید ناخالص ملی شامل ارزش تمام کالاها و خدماتی است که توسط شهروندان یک کشور، در سراسر دنیا تولید می‌شود، در صورتی که تولید ناخالص داخلی ارزش تمام کالاها و خدماتی است که در درون آن کشور تولید می‌شود- مترجم: www.ibena.ir.
۷۸. tax policies.
۷۹. Cost.
۸۰. Acemoglu and Restrepo (2018a).
۸۱. cool areas of research.
۸۲. additional demand.

تشخیص گفتار رایانه‌ای (computer speech recognition) یا گفتار به متن (STT) شناخته می‌شود.

۱۹. Artificial General Intelligence.
۲۰. Modest.
۲۱. Narrow AI.
۲۲. machine learning.
۲۳. explicitly programmed.
۲۴. Deep learning.
۲۵. multi-layered programs.
۲۶. neural nets.
۲۷. statistical inference, and optimization.
۲۸. Bessen et al. (2018) report that many commercial AI startups view their technology as capable of enhancing human capabilities, while many others recognize that their technologies have a significant automation component.
۲۹. Robotics.
۳۰. moving around, transforming, rearranging, or joining objects.
۳۱. See Ayres and Miller (1983), Groover et al. (1986), Graetz and Michaels (2015) and Acemoglu and Restrepo (2018b).
۳۲. Work and Labor.
۳۳. critically underpinned.
۳۴. زمانی که نسل اول کارگران این را تجربه کنند که به طور خودکار از کار خارج می‌شوند. آن‌ها بیش از آنکه آن را بپذیرند، به مقابله برخاستند - خود را لودیت‌ها خوانند و حمله‌ای جسورانه علیه ماشین‌ها را به راه انداختند- مترجم: smithsonianmag.com/innovation/when-robots-take-jobs-remember-lud-dites-180961423.
۳۵. job displacing.
۳۶. This approach is developed in Zeira (1998), Aut.
۳۷. Acemoglu and Restrepo (2018b).
۳۸. local labor markets.
۳۹. Detroit MI, Defiance OH. دیترویت بزرگ‌ترین شهر ایالت میشیگان در غرب میانه است. دفیانس، مرکز شهرستان Defiance County، اوهایو است (مترجم).
۴۰. industry-level data.
۴۱. See Mantoux (1927) and Mokyr (1989).
۴۲. mixed effects.
۴۳. Acemoglu and Restrepo (2018a).
۴۴. blue-collar.
۴۵. white-collar.
۴۶. Rasmussen (1982), Olmstead and Rhode (2001), Acemoglu and Restrepo (2019).
۴۷. Acemoglu and Restrepo (2018a).
۴۸. labor-intensive tasks.
۴۹. Acemoglu and Restrepo (2019).
۵۰. Image recognition. در زمینه‌ی بینایی ماشین، توانایی نرم‌افزار برای شناسایی اشیا، مکان‌ها، افراد، نوشتن و عملیات روی تصاویر (actions in images) است. رایانه‌ها می‌توانند از فناوری‌های بینایی ماشین در ترکیب با دوربین و نرم‌افزار هوش مصنوعی برای دستیابی به تشخیص تصویر استفاده کنند. تشخیص تصویر برای انجام تعداد زیادی از کارهای بصری مبتنی بر ماشین؛ مانند جستجوی محتوای تصویر و هدایت ربات‌های



◆ نشست نقد و بررسی کتاب «فلسفه پول»

فلسفه پول، مهم‌ترین اثر گئورگ زیمل

به یک سده فراموشی دوباره در آکادمی‌ها مورد توجه قرار گرفته است. این کتاب برخلاف عنوان آن درباره اقتصاد نیست، و به موضوعات فرارشته‌ای در قلمروهای فلسفه، فرهنگ، روان‌شناسی، علوم اجتماعی و اقتصادی می‌پردازد. این

نشست نقد و بررسی کتاب «فلسفه پول» اثر گئورگ زیمل ترجمه شهناز مسمی پرست با حضور دکتر سید میرجلیلی و دکتر محمدرضا امیری تهرانی از گروه اقتصاد، دکتر آیدین ابراهیمی در رشته جامعه‌شناسی و مترجم شهناز مسمی پرست روز چهارشنبه ۱۵ اسفندماه ۱۳۹۷ سالن حکمت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد.

کتاب فلسفه پول مهم‌ترین اثر گئورگ زیمل است که پس از گذشت نزدیک

مسمی پرست، نشر ثالث)، مقالاتی درباره فردیت و فرم‌های اجتماعی (ترجمه شهناز مسمی پرست، نشر ثالث)، مقالاتی درباره تفسیر در علم اجتماعی (ترجمه شهناز مسمی پرست، شرکت سهامی انتشار). زیمل افزون بر کتاب‌های یاد شده، مقالات متعددی نیز در این زمینه‌ها منتشر کرده است. افزون بر این کتاب‌ها، زیمل آثار دیگری نیز دارد که برخی از آنها از زبان آلمانی حتی به زبان انگلیسی برگردانده نشده است. کتاب‌هایی مانند: مقدمه‌ای بر علم اخلاق، درباره تمایز اجتماعی، مسائل فلسفه تاریخ، مادرشهر و حیات ذهنی، کانت، فلسفه مد؛ کانت و گوته، دین، جامعه‌شناسی؛ پژوهش‌هایی درباره بر ساختن فرم‌های اجتماعی، مسائل اصلی فلسفه، فرهنگ فلسفی، پرسش‌های زمینه‌ای جامعه‌شناسی، نگرش زندگی و درباره فلسفه هنر.

زیمل در دوره‌ای از حیات علم می‌زیسته است که معرفت‌شناسی‌ها، روش‌شناسی‌ها و رشته‌های علوم انسانی در حال شکل‌گیری و تعریف مرزبندی‌های خود بوده است. رویکرد علمی غالب در این دوره، تحت تأثیر پیشرفت‌های علوم طبیعی، رویکرد اثبات‌گرایی بود. البته رویکرد تاریخی و هرمنوتیک نیز در فضای آکادمی‌های آلمان در حال بالیدن بود. زیمل رویکرد پوزیتیویستی به علم وارد می‌کرد و گرچه رهیافتی تاریخی به شناخت داشت، اما تفاوت دیدگاه‌های خود را با هرمنوتیک دیلتای کتمان نمی‌کرد. رویکرد فرارشته‌ای زیمل، مطالعات و پژوهش‌های او ذرا کم مخاطب کرده بود.

نتایج تحقیقات او در هیچ یک از رشته‌های رسمی دانشگاه‌های آلمان و حتی اروپا جایگاهی نداشت. حتی تلاش‌های چندین باره دوست صمیمی او ماکس وبر، برای عضویت زیمل در دانشگاه برلین به شکست انجامید و او هرگز نقش دیلتای، ریکرت و ویندلبنند را در این ارتباط نبخشید. او در حالی که کتاب فلسفه پول را در کارنامه خود داشت، تنها به‌عنوان استاد بدون کرسی در دانشگاه به تدریس مشغول بود که حقوقی از دانشگاه دریافت نمی‌کرد و باید از ماهانه‌های پرداختی دانشجویان زندگی را می‌گذراند. او غریبه‌ای در آکادمی بود و تنها برای چهار سال آخر عمرش از سال ۱۹۱۴، کرسی دانشگاهی را در دانشگاه استراسبورگ دریافت کرد.

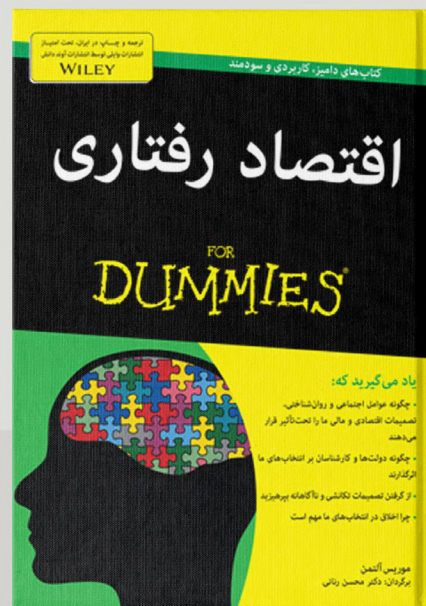
زیمل همان قدر مورد خشم اقتصاددانان بود که فیلسوفان با او سر ناسازگاری داشتند. گرچه یهودی بودن او در جلوگیری از دریافت کرسی تدریس در دانشگاه برلین بی‌تأثیر نبود، اما دلیل اصلی این خشم در روش مطالعات فرارشته‌ای او نهفته بود که با تخصص‌گرایی آکادمیک و روبه‌رشد سازگاری نداشت. برای آشنایی بیشتر با رویکرد روش‌شناختی او، به طور مختصر در این نشست نظریه فرم‌های او مورد بررسی قرار گرفت.*

نشست دو هدف را دنبال کرد؛ نخست معرفی اجمالی محتوای کتاب و دوم، تحلیل نسبت این کتاب با تخصص‌گرایی آکادمیک. برای هدف یکم، سعی شده است که مهم‌ترین مقولات بحث شده در فلسفه پول به خلاصه معرفی شود. اما هدف دوم از دو حیث بررسی شده است، نخست، دلایل مطرح شدن این اثر پس از یک دوره طولانی چشم پوشی از آن را در جهان معاصر چیست، و دوم این که نسبت این اثر با وضعیت علوم انسانی و اجتماعی در ایران کدام است. بدین منظور، در آغاز نظریه فرم‌های زیمل بررسی می‌شوند و سپس بر اساس نظریه فرم‌ها، مقولات عینیت یافتگی، شیء شدگی، سوژه - ابژه، مدرنیته، زیبایی‌شناسی، هدف - وسیله، و فرم دین در فلسفه پول معرفی می‌شوند. در ارزیابی نسبت فلسفه پول با تخصص‌گرایی آکادمیک در جهان معاصر و به ویژه ایران، به رونق یافتن رویکرد فرارشته‌ای در علوم انسانی و اجتماعی و هم چنین نسبت دین با این علوم پرداخته شد.

گئورگ زیمل فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی (۱۹۵۸-۱۹۱۸) است که کتاب و مقاله‌های متعددی در زمینه روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فرهنگ، دین و فلسفه نوشته است. غیر از فلسفه پول، نام مهم‌ترین کتاب‌ها و مجموعه مقالات چاپ شده از او به زبان فارسی چنین است؛ شوپنهاور و نیچه (ترجمه شهناز مسمی پرست، نشر علم)، مقالاتی درباره دین (ترجمه شهناز

بررسی پایه‌های تجربی و تحلیلی مدل‌های اقتصادی

معرفی کتاب اقتصاد رفتاری
اثر موریس آلمن و ترجمه محسن رنایی



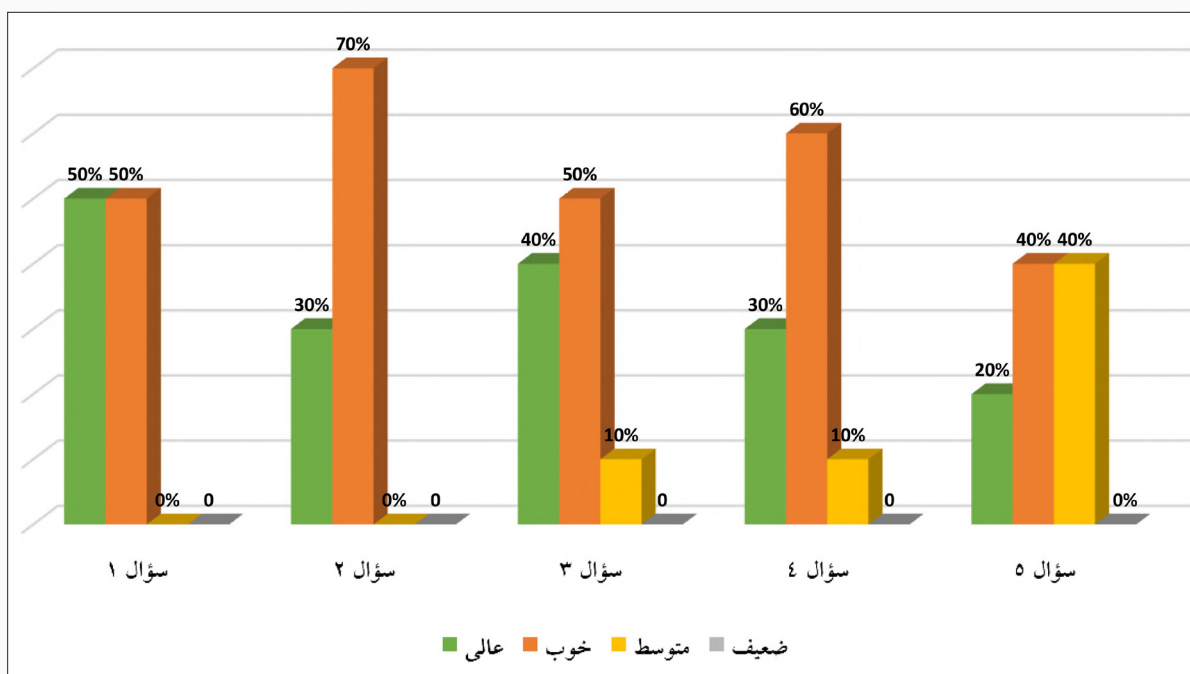
شکل‌گیری انتخاب‌ها تا پیامدهای اقتصادی، از هیجان‌ات تا حساس‌گری پرهیزکارانه در تصمیم‌گیری؛ از اطمینان بیش‌ازحد تا بی‌اطمینانی، از پول‌دوستی تا اهمیت اطمینان و مقام. در این کتاب، با نظریه‌های اقتصاد رفتاری آشنا خواهید شد. هم‌چنین در مورد تفاوت‌های اقتصاد رفتاری با اقتصاد متعارف مطالب بسیاری خواهید آموخت. به کشف نقاط اتصال و تداخل این دو مدل اقتصادی خواهید پرداخت. اقتصاد محدود به یکی از این دو دیدگاه نیست؛ بخش درخور توجهی از آنچه اقتصاد متعارف بیان می‌کند، معتبر و مفید است. اقتصاد رفتاری صرفاً ابزارهای بیشتری را به جعبه‌ابزار اقتصادی اضافه و به شما کمک می‌کند تا درک کنید چرا افراد چنین تصمیماتی می‌گیرند.*

اقتصاد رفتاری به‌طور کلی در پی این است که مدل‌های اقتصادی را (ابزارهایی که برای درک و توضیح رفتار اقتصادی به‌کار می‌بریم) از طریق بنا نهادن آن‌ها بر پایه‌های تجربی، دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر کند. این علم، ترکیبی تحلیلی از عوامل روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، عصب‌شناختی، و نهادی ارائه می‌دهد و به تحلیل‌ها وسعت و عمق می‌بخشد. هرچند اقتصاد رفتاری در دو دهه‌ی گذشته، رشد چشمگیری داشته است، هنوز بسیاری از اقتصاددانان متعارف، به اصطلاح اقتصاد رفتاری پوزخند می‌زنند. به باور آن‌ها، اقتصاد رفتاری چیزی نیست جز مشتق‌های روان‌شناسانه‌ی نامفهوم و عامه‌پسند؛ درحالی‌که این دیدگاه کاملاً خلاف واقع است. اقتصاد رفتاری، برخلاف اقتصاد متعارف، در پی درک پدیده‌های اقتصادی بر مبنای رفتارهای واقعی انسان است. اقتصاد رفتاری نمی‌گوید که انسان ضرورتاً باید به شیوه‌ای رفتار کند که اقتصاد متعارف، آن را عقلانی می‌پندارد.

در واقع، اغلب اوقات، انسان به شیوه‌ای رفتار می‌کند که با خرد متعارف سازگار نیست. کتاب «اقتصاد رفتاری برای دامیز» به شیوه‌ای کاملاً نوین، مختصر و خوشایند، شما را با گستره‌ی وسیعی از مسائل مهم اقتصادی آشنا می‌کند. اقتصاد رفتاری به تمامی این مباحث می‌پردازد: از چرخه‌های کسب و کار گرفته تا حباب دارایی‌ها؛ از پس‌انداز تا سرمایه‌گذاری؛ از رفتار اخلاقی تا انصاف؛ از نحوه‌ی

مجله تخصصی اندیشه‌های جاری انقلاب اسلامی «خردورزی» با هدف ارتقاء سطح مطالب و احترام به نظر اساتید، نویسندگان، پژوهشگران و مخاطبان محترم فرایندی را جهت دریافت نظرات، انتقادات و پیشنهادات طراحی کرده است. مخاطبان محترم با مراجعه به لینک درج شده در صفحه اینستاگرام خردورزی به آدرس @kheradvarzi.ir و پاسخ به سؤالات طرح شده می‌توانند نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را منتقل نمایند.

نمودار زیر حاصل جمع‌آوری پاسخ به پرسش‌هایی است که در نظرسنجی شماره پیشین نشریه ثبت شده است.



راهنمای نمودار:

- سؤال ۱: سطح سؤالات و محورها و ارتباط آن به موضوع اصلی بحث
- سؤال ۲: کیفیت انتخاب، گزینش و تدوین محتوای مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها
- سؤال ۳: سطح صفحه‌آرایی
- سؤال ۴: سطح علمی اساتید و مباحث مطرح شده از سوی ایشان
- سؤال ۵: نحوه و بستر انتشار مجله

heavy emphasis on automation.

An ecosystem that is biased would become much more stifling for the direction of technological change when it becomes all encompassing. There are also additional factors that may have distorted choices over what types of AI applications to develop. The first one is that if employment creation has a social value beyond what is in the GDP statistics (for example, because employed people are happier and become better citizens, or because faster growth in labor demand improves income inequality), this social value will be ignored by the market. The second is related to the tax policies adopted in the United States and other Western nations, which subsidize capital and investment while taxing employment. This makes using machines instead of labor more profitable, and these profits encourage not just automation but also automation research.

Finally, and complementing these factors, to the extent that firms take into account the cost of labor (the wage rate), which tends to be higher than the social opportunity cost of labor because of imperfections in the labor market, they will have additional incentives for adopting and developing automation technologies beyond what is socially optimal.

Another set of factors blocking the path of novel AI applications reinstating labor is that these new technologies might need critical complementary inputs that are not forthcoming. Take the example of education mentioned above. It is not only that developing AI to create new labor intensive tasks in education is not viewed the frontier or one of the cool areas of research, say compared to facial recognition. It is also that complementary skills and resources to make this type of reinstating AI profitable may be missing completely.

Educational applications of AI would necessitate new, more flexible skills from teachers (beyond what is available and what is being invested in now), and they would need additional resources to hire more teachers to work with these new AI technologies (after all, that is the point of the new technology, to create new tasks and additional demand for teachers). In the case of healthcare, limited resources are

not the problem (the share of national income devoted to health is continuing to grow), but the requisite complementary changes are likely to be organizational. In fact, 18 Acemoglu and Restrepo (2018a), highlighting other barriers to the use of new technologies to create new tasks, the way that hospitals, insurance companies and the whole medical profession, as represented by the American Medical Association, is organized is likely to be in the way. If empowering, and increasing the productivity of, nurses and technicians is perceived to reduce the demand for the services of doctors or challenge the current business model of hospitals, it will be strenuously resisted.

All in all, even though we currently lack definitive evidence that research and corporate resources today are being directed towards the wrong kind of AI, the market for innovation gives no compelling reason to expect an efficient balance between different types of AI. If at this critical juncture insufficient attention is devoted to inventing and creating demand for, rather than just replacing, labor, that would be the wrong-kind of AI from the social and economic point of view. Rather than undergirding productivity growth, employment and shared prosperity, rampant automation would contribute to anemic growth and inequality.

Conclusion

Artificial Intelligence is set to influence every aspect of our lives, not least the way production is organized in modern economies. But we shouldn't assume that, left to its own devices, the right types of AI will be developed and implemented. Though many today worry about the security risks and other unforeseen (often non economic) consequences of AI, we have argued that there are prima facie reasons for worrying about the wrong kind of AI from an economic point of view becoming all the rage and the basis of future technological development. The considerable promise of AI implies that we need to devote care and serious thought to its implications and to the question of how best to develop this promising technology platform — before it is too late. ■

humans to perceive, monitor and control objects – might enable workers to work alongside machines and perform high precision production and integrated design tasks. This will not just help workers keep some of the tasks that might have otherwise been automated; it could also create new tasks in which humans, augmented by digital technology and sensors, can be employed and contribute to productivity. Notably, the examples of new tasks mentioned above go well beyond what are sometimes emphasized as enablers of AI – human tasks involved in training and monitoring new machines as they automate what the rest of us do. This is critical; work in just enabling AI is unlikely to generate sufficient new tasks and demand for human labor to undergird broad based prosperity.

Why the Wrong Kind of AI?

If there are potentially productive and profitable uses of AI beyond simple automation, can we count on market forces and innovation by existing companies to take us there? Is there any reason to worry that AI applications with the promise of reinstating human labor will not be exploited and resources will continue to pour instead into the wrong kind of AI? Economists tend to place great trust in the market's ability to allocate resources in the most efficient way.

- Innovation creates externalities – not just the innovator, but the workers that use the new technology, the firms that adopt it, and most importantly other firms and researchers building on it in the future will benefit from it. Markets do not do a good job in the presence of such externalities.
- Markets struggle when there are alternative, competing technological paradigms. When one paradigm is ahead of the other, both researchers and companies tend to follow that paradigm, even if an alternative could be more productive.

Moreover, in such a situation, once the wrong paradigm pulls ahead, it may be very difficult to reverse this trend and benefit from the possibilities offered by the alternative paradigm. To the extent that different approaches to AI constitute alternative, competing paradigms, our trust in the market mechanism get-

ting it right should be even lower. To correct market failures in innovation, the US government has historically used publicprivate partnerships to encourage socially beneficial research. It has played an important role in many leading technologies, including the Internet, sensors, pharmaceuticals, biotech and nanotechnology. But more recently, the US government has been more frugal in its support for research and more timid in its determination to steer the direction of technological change.

Part of this shift is due to the reduction in resources devoted to government support of innovation and the increasingly dominant role of the private sector in setting the agenda in high tech areas (can government officials and researchers meaningfully influence the direction of inventive activity in Silicon Valley?). This shift will further discourage research related to future promise (that is not immediately reflected in profitability) and other social objectives (such as employment creation).

Innovation does not just respond to economic incentives. Several noneconomic rewards affect what types of technologies attract the attention and imagination of researchers. It is possible that the ecosystem around the most creative clusters in the United States, such as Silicon Valley, excessively rewards automation and pays insufficient attention to other uses of frontier technologies. This may be partly because of the values and interests of leading researchers (consider for example the ethos of companies like Tesla that have ceaselessly tried to automate everything).

It is also partly because the prevailing business model and vision of the large tech companies, which are the source of most of the resources going into AI, have focused on automation and removing the (fallible) human element from the production process. This last consideration may have become even more critical as the vast resources of several leading companies are pouring into academia and shaping the teaching and research missions of leading universities. It is then no surprise that the best minds in the current generation are gravitating towards computer science, AI and machine learning, but with a

Since AI is not just a narrow set of technologies with specific, pre determined applications and functionalities but a technology platform, it can be deployed for much more than automation; it can be used to restructure the production process in a way that creates many new, high productivity tasks for labor. If this type of reinstating AI is a possibility, there would be potentially large societal gains both in terms of improved productivity and greater labor demand (which will not only create more inclusive growth but also avoid the social problems created by joblessness and wage declines).

- Education: Education is one of the areas with the least AI penetration. That may be partly because automation is not an attractive or even feasible option for most of the core tasks in education. But using AI to create new tasks would be a different way of productively deploying this new technology platform. Consider, for example, classroom teaching. This has not changed for over 200 years.

A teacher teaches to the whole class, even if he or she or an aide may occasionally engage in one on one instruction or provide help for some subset of students. There is evidence, however, suggesting that many students have different learning styles, and what works for one student may not work for another, and even what works for one student in one subject will not work for him or her in every subject. At the moment, individualized teaching, targeted and adapted to each student or for small subsets of students, is impossible, and not just because the resources in terms of teacher time and skill are lacking. It is mostly because nobody has the information (and cannot easily acquire and process the information) to determine a student's optimal learning style in a specific subject or topic.

AI can change this. AI software can be designed to collect and process in real time data about the specific reactions, difficulties and successes students have in different subject areas, especially when taught in different styles, and then make recommendations for improved individualized teaching. The potential improvements in terms of educational productivity could be quite large (we just don't know).

Societal benefits could exceed these direct benefits as AI powered teaching methods may do better in terms of providing students with skills that will be more valued in future labor markets (rather than the more backward looking curricula and teaching emphasis currently prevailing in schools). Developing and deploying such technologies would also increase the demand for human labor in teaching — we would need more teachers with diverse skills to do the individualized teaching, even with help from AI software and other technologies.

Health care: The situation in healthcare is similar. Though there has been more effort to introduce digital technologies into healthcare, the focus has not been on creating tasks in which humans can be productively employed (in fact, some of the uses of AI, for example in radiology, are very much in the mold of automation). AI applications that collect and analyze information can significantly empower nurses, technicians and other healthcare providers to offer a wider range of services and more real time health advice, diagnosis and treatment. The benefits in terms of greater labor demand and productivity are very similar to the education case.

- Augmented reality: The third area in which the use of AI can significantly change the production process in a way that may be favorable to labor is through augmented and virtual reality technologies in manufacturing. Most advanced manufacturing technologies of the last three decades have focused on automation. But companies such as Amazon and Tesla have discovered that automating all factory floor and manual tasks is not economically rational, because some tasks are still more productively performed by humans. One difficulty facing companies introducing industrial robots, however, is that these new technologies do not necessarily integrate well with humans for at least two reasons. First, most robotics technology is cordoned off from workers because of safety concerns. Second, human work may not mesh with the degree of precision required by robotics technology.

Augmented reality technologies — which use interactive interfaces in order to increase the ability of

and the interchangeable parts system of American manufacturing. But if automation tends to reduce the labor share and has mixed effects on labor demand, why did the labor share remain roughly constant and productivity growth go hand in hand with commensurate wage growth over the last two centuries? To understand this relationship, we need to recognize different types of technological advances contributing to productivity growth. Historically, as automation technologies were being introduced, other technological advances simultaneously enabled the creation of new tasks in which labor had a competitive advantage. This generated new activities for labor — tasks in which human labor could be reinstated into the production process — and robustly contributed to productivity growth as new tasks improved the division of labor.

The episode of agricultural mechanization, which started in the second half of the 19th century, vividly illustrates this pattern. Though mechanization reduced the labor share and employment in agriculture, overall labor demand rose because a range of new tasks were introduced in both manufacturing and services. In fact, this period witnessed not only the rise of clerical occupations but a range of more specialized blue collar and white collar jobs that increased productivity, the demand for labor and the labor share in manufacturing and services. Occupations featuring new tasks have been at the forefront of employment growth in the US economy in the postwar era as well. This perspective then suggests a different reinterpretation of the history of technology and a different way of thinking about the future of work — as a race between automation and new, labor intensive tasks. Labor demand has not increased steadily over the last two centuries because of technologies that have made labor more productive in everything.

Rather, many nologies have sought to eliminate labor from tasks in which it previously specialized. All the same, labor has benefited from advances in technology, because other technologies have simultaneously enabled the introduction of new labor intensive tasks. These new tasks have done more

than just reinstate labor as a central input into the production process; they have also played a vital role in productivity growth.

Viewed from this perspective, employment and wage growth have been disappointing over the last two decades partly because productivity growth has been weak, and even more importantly because new tasks have failed to materialize. The future of work will be much brighter if we can mobilize more of the technologies that increase labor demand and ensure vigorous productivity growth.

Varieties of AI

This perspective provides a new way of thinking about the economic opportunities and challenges posed by AI. Most AI researchers and economists studying its consequences view it as a way of automating yet more tasks. No doubt, AI has this capability, and most of its applications to date have been of this mold — e.g., image recognition, speech recognition, translation, accounting, recommendation systems, and customer support.

But we do not need to accept that this as the primary way that AI can be and indeed ought to be used. First, if all we do is continue down the path of automation, with no counterbalancing innovations to generate new tasks, the implications for labor are depressing. It will not be the end of work anytime soon, but the trend towards lower labor share and anemic growth in labor demand will continue — with potentially disastrous consequences for income inequality and social cohesion.

Second, as we go deeper and deeper into AI based automation, we are moving into areas in which human labor is quite good (for example think of image and speech recognition or hand eye coordination), and machine productivity, at least to start with, is not always impressive, to say the least. Automation technologies aimed at substituting machines for humans in these tasks are thus likely to be of the so so kind. As a result, we cannot even count on powerful productivity gains to increase our living standards and contribute to labor demand. But it doesn't have to be this way.

wholesale establishments. But their economic use is quite specific, and centers on automation of narrow tasks, that is, substituting machines for certain specific activities and functions previously performed by humans.

Implications of Technology for Work and Labor

How do new technologies impact the nature of production and work? Employment and wages of different types of workers? The standard approach, both in popular discussions and academic writings, presumes that any advance that increases productivity (value added per worker) also tends to raise the demand for labor, and thus employment and wages. Of course, technological progress might benefit workers with different skills unequally and productivity improvements in one sector may lead to job loss in that sector. But even when there are sectoral job losses, the standard narrative goes, other sectors will expand and contribute to overall employment and wage growth. This view is critically underpinned by the way in which the economic impact of new Bessen et al.

technology is conceptualized — as enabling labor to become more productive in pretty much all of the activities and tasks that it performs. Yet, this not only lacks descriptive realism (what technology makes labor uniformly more productive in everything?), but may paint an excessively rosy picture of the implications of new technologies. Indeed, in such a world Luddites concerns about the disruptive and job displacing implications of technology would be misplaced, and they would have smashed all of those machines in vain. The reality of technological change is rather different. Many new technologies — those we call automation technologies — do not increase labor's productivity, but are explicitly aimed at replacing it by substituting cheaper capital (machines) in a range of tasks performed by humans. As a result, automation technologies always reduce the labor's share in value added (because they increase productivity by more than wages and employment). They may also reduce overall labor demand because they displace workers from the tasks they were pre-

viously performing. There are countervailing effects to be sure: some of the productivity gains may translate into greater demand for labor in non automated tasks and in other sectors. But even with these effects factored in, automation always reduces the labor share in value added. This discussion clarifies an important point: in an age of rapid automation, labor's relative standing will deteriorate and workers will be particularly badly affected if new technologies are not raising productivity sufficiently — if these new technologies are not great but just so so (just good enough to be adopted but not so much more productive than the labor they are replacing). With so so automation technologies, labor demand declines: the displacement is there, while powerful productivity gains contributing to labor demand are missing. Is this far fetched? Not really. We have previously studied the implications of one of the most important automation technologies, industrial robots. Industrial robots are not technologies aimed at increasing labor's productivity but are designed to automate tasks that were previously performed by production workers on the factory floor.

The evidence is fairly clear that industries where more industrial robots are introduced experience declines in labor demand (especially for production workers) and sizable falls in their labor share. More importantly, local labor markets more exposed to industrial robots, such as Detroit MI or Defiance OH, have significantly lower employment and wage growth. Furthermore, the declines in wages and employment fell much more heavily on workers from the lower half of the earnings distribution and those with less than a college degree, thus exacerbating inequality.

gains from robots. Automation is not a recent phenomenon. Many important breakthroughs in the history of technology have been centered around automation. Most notably, the spectacular advances in the early stages of the Industrial Revolution in Britain were aimed at automating weaving and spinning, and the focus then shifted to the factory floors of other industries. Other prominent examples of automation are the mechanization of agriculture

economic and social outcomes.

Artificial Intelligence (AI) is one of the most promising technologies currently being developed and deployed. Broadly speaking, AI refers to the study and development of intelligent (machine) agents, which are machines, softwares or algorithms that act intelligently by recognizing and responding to their environment. There is a lot of excitement, some hype, and a fair bit of apprehension about what AI will mean for our security, society and economy. But a critical question has been largely overlooked: are we investing in the right type of AI, the type with the greatest potential for raising productivity and generating broad based prosperity? We don't have a definitive answer right now – nobody does. But this is the right time to ask this question while we can still shape the direction of AI research and the future of work.

AI As a Technology Platform

Human (or natural) intelligence comprises several different types of mental activities. These include simple computation, data processing, pattern recognition, prediction, various types of problem solving, judgment, creativity, and communication. Early AI, pioneered in the 1950s by researchers from computer science, psychology and economics, such as Marvin Minsky, Seymour Papert, John McCarthy, Herbert Simon and Allen Newell, sought to develop machine intelligence capable of performing all of these different types of mental activities. The goal was nothing short of creating truly intelligent machines. Herbert Simon and Allen Newell, for example, claimed in 1958 there are now in the world machines that think, that learn and that create.

Moreover, their ability to do these things is going to increase rapidly until – in a visible future – the range of problems they can handle will be coextensive with the range to which the human mind has been applied. These ambitious goals were soon dashed. AI came back into fashion in the 1990s, but with a different and more modest ambition: to replicate and then improve upon human intelligence in pattern recognition and prediction (pre AI computers were

already better than humans in computation and data processing). Many decision problems and activities we routinely engage in can be viewed as examples of pattern recognition and prediction. These include recognizing faces (from visual data), recognizing speech (from auditory data), recognizing abstract patterns in data we are presented with, and making decisions on the basis of past experience and current information. Though there are researchers working on Artificial General Intelligence, much of the research and almost all commercial applications of AI are in these more modest domains referred to as Narrow AI – even if the relevant applications are numerous and varied.

The big breakthroughs and the renewed excitement in AI are coming from advances in hardware and algorithms that enable the processing and analysis of vast amounts of unstructured data (for example, speech data that cannot be represented in the usual structured ways, such as in simple, Excel like databases).

Central to this renaissance of AI have been methods of machine learning (which are the statistical techniques that enable computers and algorithms to learn, predict and perform tasks from large amounts of data without being explicitly programmed) and what is called deep learning (algorithms that use multi layered programs, such as neural nets, for improved machine learning, statistical inference and optimization). Even if we focus on its narrow version, AI should be thought of as a technology platform – there are many ways AI technology can be developed as a commercial or production technology, with widely varying applications.

To some degree, this is true of all clusters of technologies, but it is more emphatically so for AI. To see this, contrast it with a related but distinct new technology, robotics. Robotics often makes use of AI and other digital technologies for processing data, but is distinguished from other digital technologies by its focus on interacting with the physical world (moving around, transforming, rearranging or joining objects). Industrial robots are already widespread in many manufacturing industries and in some retail and



Pascual Restrepo
Boston University



Daron Acemoglu
MIT and IZA

The Wrong Kind of AI?

Artificial Intelligence and the Future of Labor Demand

ABSTRACT

Artificial Intelligence is set to influence every aspect of our lives, not least the way production is organized. AI, as a technology platform, can automate tasks previously performed by labor or create new tasks and activities in which humans can be productively employed. Recent technological change has been biased towards automation, with insuffi-

cient focus on creating new tasks where labor can be productively employed. The consequences of this choice have been stagnating labor demand, declining labor share in national income, rising inequality and lower productivity growth.

The current tendency is to develop AI in the direction of further automation, but this might mean missing out on the promise of the right kind of AI with better

attention. However, the essential question concerns not so much the choice of one or another themes of research, but the (procedural) way in which the economy is studied as a complex adaptive system, in itself composed of adaptive agents. This situation is not unique to economics. It also concerns not only the other human and social sciences but also, for example, multi-cellular biology and ecology. It is a matter of explaining the emerging properties that link, in both directions, the micro level of organisation to the macro level. The epistemological difficulties are daunting: both the global and the individual adaptive systems are singular, heterogeneous and only live once. The corpus of available facts may consist of wide samples of individual and collective dynamics, with all their uncertainty and imprecision. In the case of a corpus of facts obtained under controlled laboratory conditions, they may be narrower but more precise and certain. In the sciences concerned with the study of complex systems, consensus seems to be forming behind the idea of starting from such corpora of facts and trying to reconstruct them with the help of theories, models and simulation. It is a whole epistemology of models and simulation that must be debated. The first question is that of the degree of similarity between the corpus of facts and the results obtained from the simulations of a model. A whole range of degrees is possible, between two extremes: seeking a crude degree of similarity in order to focus on the qualitative but generic properties of the emerging phenomena or seeking a more precise degree of similarity to obtain the statistical distributions observed and the evolution in these distributions. The qualitative and generic properties are generally sufficient for the purpose of understanding. The scientific ideal is located on the side of modelisation and the theorisation of evolutions on the statistical distributions. The two approaches are thus equally essential and the possibility of adopting them together is strongly dependent on the quantity and quality of the corpus of data. There are two ways in which the economic sciences can interact with the cognitive sciences. The first consists in borrowing their results concerning high level symbolic

cognition from the cognitive sciences. This is what Simon did with bounded rationality, making it possible to extend the limits of what one can call rational behaviour: he saved rationality by submitting it to the rarity of cognitive resources. The second way consists in focusing on neurosciences and on learning processes. Hayek not only studied the neurosciences, he actually contributed to them. Experimental economics has mainly used the first way; but it has started to explore the second, although it is more oriented towards cognitive psychology and social psychology. There is no long term dilemma between these two ways: scientific disciplines are submitting themselves more and more to the constraints of the facts and theories of neighbouring disciplines. The two ways can be considered together, as is happening to an ever increasing extent in cognitive science with cognitive psychology and neuroscience: this movement is producing convergent explanations that are much more satisfactory for the understanding of cognitive processes. If we manage to take these convergences in cognitive science into account in the experimentation and theory of economic interactions, we shall obtain explanations that cover the two levels of organisation. There are disciplines in which the explanations that are considered satisfactory cover two levels of organisation. This is indeed the objective each time we have to modelise an adaptive system obtained by the coordination of a large number of adaptive subsystems. Economics is in this situation, with agents who, admittedly, have limited cognitive resources but who possess sophisticated cognition due to specularity. Finally, there remains the question of the circular figure of institutional emergences in human society: individuals, organised into social networks, produce institutions in a bottom-up way; these institutions acquire a certain level of autonomy and thus seem to exercise a top-down control on the individuals who produced them. We may wonder whether this acquisition of autonomy is inevitable, and what additional control individuals can obtain over their institutions when they are conscious of their individual adaptive rationality and are seeking a collective adaptive rationality. ■

promise between exploration and exploitation, between exploitation of the rules already chosen by the social network or exploration of new rules, with generally more poorly known consequences. The choice is made even more complicated by the presence of a free rider dimension, where the agent prefers to let the evolutionary process do the exploring for him. This choice is quite crucial: for innovation in the individual and institutional rules depends on it. It is within this context of institutional evolution that we must consider adaptive rationality. This distributed adaptive rationality consists in satisfying the collective and individual constraints of viability, still in the sense of satisficing. If the local or global constraints of viability are violated, agents modify their individual (including satisficing) and institutional rules, in either an evolutionary or a consequentialist way. In both cases, their choices will spread through the social network, disturbing their neighbours' choices in a form of chain reaction. These rules emerge, spread while undergoing transformation and eventually disappear. These dynamics are altogether analogous to those of cultural selection. If the constraints of viability are violated, the agents may also modify the strength of the links in their neighbourhood, eliminate some of them or add others, or even change place completely in the process of production or exchange. This ability of agents to change their position in the social network represents a major degree of liberty. The possibility of choosing the agents with whom one interacts necessitates a review of certain evolutionary game analyses. In these games, it is usually considered that encounters occur at random, that agents cannot choose whom they interact with. There is no social network in such evolutionary games. Agents in interaction in a social network therefore have two possible main strategies of adaptation. The first consists in the co-evolution of individual and institutional rules within the social network, in the manner of the dynamics of cultural selection. The second consists in modifying the links in the social network itself. Certain agents may leave and new ones may join. In this two-way movement, the institutions and the rules that they produce ac-

quire a certain level of autonomy.

1.4 Towards Cognitive Economics

The cognitive constraints distributed over individuals are strict constraints, which arise every time an individual interacts with other individuals or with nature. This fact alone is enough to justify the importance of a cognitive turn in economics. Such a turn, however, cannot be developed as a superficial transfer of concepts and models. We must first understand what it is that profoundly unites cognitive science and economics. The preceding text was written with this aim in mind. It has drawn on forerunners such as Herbert Simon and Friedrich von Hayek, who display a deep understanding of these two disciplines. There is no shortage of research programmes in the above. Firstly, we could move towards more interactions loaded with cognition than postulated in the General Equilibrium Theory and in evolutionary game theory: whatever market typology we choose to consider, the great majority of them are the site of economic and cognitive interactions as in the social networks; this means placing more importance in the study of the social networks and social cognition of which they are the support.

In the learning process, we could go further in taking into account uncertainty and the compromise that must be made between exploring what is poorly known and exploiting what is well known, having been chosen already by the social networks. We could study how the distribution of individual and institutional rules and the structure of the social network of heterogeneous agents that construct these rules coevolve. We could examine the growing role of the written traces deposited in a network on the distribution of individual beliefs and their interweaving to form collective beliefs, and then explore the role of these beliefs in the coordination of agents in this network. Or again, we could attempt to modelise the way in which agents adjust their satisficing thresholds in a distributed manner in relation to their own and global constraints. Doubtless, we cannot go down all these paths at the same time, but from the point of view of cognitive economics every one of them deserves

cial activity itself, which produces a collective result. From this point of view, distributed social cognition is incorporated into the corresponding social activity. Taken as a whole, the individual rules and the rules of coordination express the distributed procedural rationality of the social activity at a given moment. As the individual rules contain the satisficing rules, the content of the distributed procedural rationality also involves the distributed social satisficing at a given moment. But the distributed procedural rationality only concerns the rapid dynamics of a network. It does not explain how changes occur in the rules of coordination in networks, in the rules of functioning of markets or in the links in social networks or between the sellers and buyers in a market. These dynamics are generally much slower and lie within the domain of distributed adaptive rationality.

1.3.2 Distributed Adaptive Rationality and the Evolution of Institutions

Insect societies are also organised with a division of labour that enables them to ensure their survival better collectively than individually. The coordination of work for the purposes of construction, foraging, culture and rearing their young is quite remarkable. Curiously, societies of more sophisticated animals do not display such an advanced level of division of labour as insects. In becoming more sophisticated, animals become capable of a much wider repertoire of possible behaviours, but at the same time they lose the capacity to coordinate themselves in such a precise manner. It is only when we come to human society that coordination and division of labour on a large scale in space and time reappear. To understand what a coordination game is, we can take the example of driving a car. In the game matrix, there are two equilibriums of coordination - driving on the left or driving on the right - from which it is preferable not to deviate. But one of these two rules must be chosen. There are two main theories to explain how we attain these rules of coordination. The first is described by evolutionary game theory. It demonstrates that we reach equilibrium of coordination after numerous attempts and numerous generations,

if the payoff matrix is a matrix of a game of coordination. This path is present in all societies, but it is slow. This explains why it is suitable for animals as simple as insects. However, because of its slowness it cannot enable the development of large scale coordination for sophisticated animals. The second is the theory of conventions of Lewis. This is an exemplary theory for understanding how a whole family of rules, conventional rules, can emerge with ease. Lewis is a philosopher and his work on conventions lies in the domain of epistemic logic. We can present his theory in the following manner. In games of coordination, it is easy to coordinate on a convention if it is common knowledge that each agent knows that in it is the interests of the others to coordinate with him. This presupposes that agents are specular, in other words they are capable of reasoning about the reasoning of the others.

Specularity is an essential cognitive presupposition for the rapid emergence of a conventional rule between whatever number of agents. It is a property specific to human cognition. In reality, selection by the evolutionary path or by the educative and specular path is valid for a much broader range of game situations. In general, the selection of new individual or organisational routines can occur in a consequential way or in an evolutionary way. In the former case, this supposes that the agent is sufficiently well informed of the future consequences of his choice and that he can proceed in an educative manner. If he is not informed, he will necessarily find himself in the latter case, obliged to conform to the conventional judgement of J.M. Keynes: in the absence of information, it is rational to trust the judgement of the other, if one believes that the other is better informed. In fact, this is the path of mimicry. The rules of mimetic selection can be very diverse, depending on the way both the local influences in the social network and the much more global social influences are taken into account. By taking the mimetic path, the agent is entering a co-evolutionary game with the other agents. The choice facing an agent between the evolutionary path and the consequentialist path is difficult and yet omnipresent. It is in fact a com-

economy in which the situation of given agents cannot be improved without deteriorating the situation of others. Pareto optimum is a normative concept. In cognitive economics, collective rationality cannot be defined by an optimum, because of the cognitive and/or computational constraints. It takes the form of distributed adaptive rationality, as the search for a lasting compromise between global satisficing and distributed social satisficing. This is also a normative concept.

1.3.1 Distributed Procedural Rationality and Institutional Coordination

As we have seen, each agent, with his individual procedural rationality, possesses individual rules of action in the division of labour. He has incomplete information, with beliefs that he revises constantly within uncertain and nonstationary environments. As he is continually in a situation of uncertainty and learning he is a permanent source of uncertainty to the other agents. The division of labour tends towards ever increasing diversification, resulting in ever more sophisticated needs for coordination. Considered from the perspective of cognitive science, one stands to be in for a big surprise. How can such a great number of agents, in situations of permanent uncertainty, possessing limited cognitive capacities and disparate knowledge, coordinate themselves so precisely, at different scales in space and time, to produce the goods and services of modern economies? This was exactly the question raised by Friedrich von Hayek, explicitly adopting the perspective of cognitive processes. His answer was a theory of institutions as systems of rules. Agents mobilise these systems of rules to coordinate or simply to regulate their interactions. These rules originate in all institutional forms such as customs, beliefs, conventions, norms, laws, markets, social networks and private or public organisations. They may be explicit or implicit. Hayek's theory of institutions can be situated within the current inspired by Menger, Knight and Coase, turned towards the problems of information, uncertainty and coordination with which agents are confronted in the course of their interactions. Mar-

kets are the institutions that organise the exchange of goods and services. It is very rare to find a particular market that functions according to standard economic theory, with a Walrasian auctioneer who modifies the prices until partial equilibrium between supply and demand is attained. Most markets are governed by specific rules, accepted by both the buyers and the sellers. They provide an excellent example of distributed social satisficing. Here, the auctioneer becomes one of the possible forms of a market. In an economy with a very sophisticated division of labour, the markets communicate information to the agents that is of fundamental importance for the linking of their own economic activity with that of the economy as a whole. The price enables them to make decisions without having to consider explicitly all the implications that lie up- and downstream of their activity. Markets, whatever the rules they function with, make possible a decentralised coordination, through prices, of the allocation of rare resources. Markets are not the only institutions governed in a self-organised way that Hayek calls spontaneous orders. Social networks also function in this manner. They also organise exchanges, in which the informational dimension is considerable. These exchanges leave more and more traces on the environment through the rapid growth in all means of communication and information processing. These traces may be deposited in the local network of an organisation but they may also be left in the global environment of the network of networks. The extent to which they are public is relative to the level of organisation under consideration. These public traces are the support of collective beliefs and they play an ever more important role of coordination in our social and economic activities. We can then explore the dynamics of a network - no matter whether it is a social network or a network of production or even of exchange - when information arrives at certain nodes of the network. These dynamics are comprised of two indissociable elements: one comes within the province of distributed social cognition, in which each agent uses his individual routines and the local rules of coordination; the second is the so-

the help of statistical physics, mathematics and theoretical computing. Advances in the neurosciences have enabled the theories to be developed in much greater harmony with the empirical data. It is remarkable that most of the learning rules proposed by both the neuroscientists and the theorists are simple, local rules of transformation of the neuronal network. Learning generally takes place within the context of a repeated game. The very question of the description of the game can cause great difficulties. This description is straightforward for a game like chess, which is a little universe that can be perfectly described in a finite manner. The same cannot be said for the problem of driving well in town. And yet drivers accomplish the appropriate movements for each different situation in a quasisure and quasi-instantaneous manner. They have acquired the corresponding know-how. This is a remarkable property of neuronal plasticity that makes adaptation possible in complex situations. Economic agents are more skilful in their know-how than in their knowledge. Most of the time they would have great trouble in expressing their know-how in the form of knowledge. Agents are heterogeneous in their knowledge and know-how because their learning is dependent on their histories and adaptive constraints are specific to each situation encountered. The first pillar of the classical vision of economics was the notion of the agent statically maximising his utility. Cognitive economics adopts the concept of an agent dynamically adapting his satisficing and his know-how through learning, in most cases without even knowing them explicitly. All agents are thus heterogeneous, although they have little knowledge of their own specificities and of the specificities of others.

1.3 The Search for Collective Rationality

Men construct economies through their actions and interactions. Through the division of labour, they succeed better collectively than individually in obtaining the goods and services that enable them to maintain their adaptation in complex environments. Modern economies, by connecting with each other, are moving towards the formation of one sole complex

adaptive system. The constraints on this system include not only rare natural resources, the meeting of supply and demand and social justice in the reproduction of human resources but also the distributed cognitive constraints of individuals in the processes of production and exchange. Distributed cognitive constraints are strong constraints: individuals can do nothing that falls outside the scope of what they know how to do, either alone or in interaction with others; they can anticipate nothing outside the range of what they know how to predict, either alone or in interaction with others, on the basis of their models and the information available about nature and about their own and other people's strategies. These cognitive constraints bear on the processes of social cognition. We have already defined social cognition as cognition distributed over all the individuals in a society, interacting within their social networks. Social cognition is the processing of information at the level of the society. New information attains certain agents in the social network; through chain interactions it is then processed by the social network. In other words, social networks are the support of social cognition processes. The main criterion of success for social cognition derives from the very nature of the economy as a complex adaptive system: the constraints of global viability and individual viability must both be satisfied on a long-term basis. Long-term satisfaction means finding a lasting-compromise between satisficing related to global constraints and distributed social satisficing, related to individual constraints. This lasting compromise shares a core meaning with sustainable development. The same compromise applies at every level of organisation. We speak of distributed adaptive rationality to designate a collective rationality based on the search for such a lasting compromise. It is the role of economic policies to attempt to find it. The secondary criterion of success concerns predicting what may happen on both the collective and the individual levels. These predictions are necessary and useful for the satisfaction of the principal criterion. In classical economics, collective rationality is defined by a Pareto optimum, defined as a state of the

machines appears to be much less bounded. But the example of chess demonstrates that the strength of the human expert is equivalent to that of the machine. We can only conclude that the machine possesses bounded cognitive capacities on other levels. Here, it is the capacities for categorisation - to create and evaluate relevant patterns - that are more powerful in humans and much more limited in machines. It is as if the bounded capacities for calculation of humans were compensated by the bounded capacities for categorisation of machines. In both cases, however, cognitive capacities remain limited. Whatever evolutions may occur in the capacities for calculation of machines and the manner in which humans interact with them, their combined cognitive capacities will remain limited. And education can only explicitly be performed with a finite horizon, generally very limited because of the combinatorial explosion in possibilities. When Herbert Simon defines bounded rationality as a theory of how to live in an infinitely complex world while possessing only bounded cognitive capacities, he is presenting a paradox. We can also remark, in passing, that Simon here favours the criterion of viability. The cooperation between cognitive science and the economic sciences on the subject of bounded rationality has the potential to be both exemplary and fertile, as much on the theoretical as on the descriptive plane.

1.2.2 Procedural Rationality

In cognitive economics, bounded rationality, with its paradoxical formulation, is the cornerstone of individual rationality. One way to resolve the paradox of bounded rationality consists in attributing all sorts of procedural knowledge to individuals, enabling them to proceed fairly directly towards their goals. Different authors have used different terms to refer to this knowledge: heuristics, production rules, situation/action patterns, habits. It can manifest itself in the form of explicit knowledge or, more likely, as implicit know-how. When it is explicit, it makes reasoning possible.

If agents do not use explicit procedures for the optimisation of their objective function, fresh attention

must be given to their effective selection procedures. Substantive rationality focuses on a property of the result of the procedure: it must be one of the optima. What follows is a complete reversal of the meaning of rationality: instead of being focused on the result of the procedure, rationality is now focused on the procedure itself and the procedural knowledge it makes use of. This procedural knowledge also contains the satisficing rules that enable the search to be stopped. This is why this form of rationality is called procedural, following the usage introduced by H.A. Simon. The principle of procedural rationality is thus derived from that of bounded rationality. This opens up a new field of investigation for the economist, who can no longer postulate the universality of the optimisation procedure but must investigate the manner in which agents make their decisions. This psychologising approach to procedural rationality provides a very different description of decision processes to the unique maximisation process provided by substantive rationality. It also makes it possible to understand that bounded rationality, far from being weak, is compatible with strong procedural rationality, in the sense of satisfying the constraints of viability in a complex environment. But this approach does suffer from a serious deficiency. It provides a description at a given moment of the procedural capacities of an agent. But it cannot explain how procedural knowledge, including the satisficing rules, is constructed. This role of the construction of procedural knowledge belongs to the learning process.

1.2.3 Adaptive Rationality and Learning

In the modelisation of learning processes in the cognitive sciences, a distinction is generally made between three modes of learning. The first concerns the categorisation of patterns, which is essential for all cognitive activities, particularly in complex environments. The second is learning by reinforcement, which enables the progressive evaluation of situation/action patterns. The third is anticipatory learning, which is a precondition of educative activity. All these modelisations are the result of the joint work of the cognitive sciences over several decades with

validity: the cognitive system is responsible for anticipating what may happen. Rationality is also a key concept in cognitive science. Here, however, rationality does not have the same meaning as in classical economics. There is a whole current of research into logic associated with the criterion of validity: being rational signifies reasoning 'well', in other words using a system of logic to reason. With the criterion of viability, being rational signifies acting 'well', in other words

acting in such a way as to remain adapted and viable. These two criteria of cognitive science are not opposed. Reasoning well and anticipating well generally make it possible to act well. This means putting the capacities of reasoning and anticipation to the service of the adaptive capacities. Adaptive rationality thus moves to the forefront. This whole presentation of cognitive economics is structured around the concept of rationality, a concept that belongs to both the economic and the cognitive sciences. It has the advantage of bringing the main debates into focus and exposing important differences in points of view. As in classical economics, the questions of individual and collective rationality are studied. However, the focus must be shifted away from maximising rationality and Pareto rationality, towards individual and social adaptive rationality.

1.2 Forms of Individual Rationality

In classical economics, behaviour is rational if it can be represented as maximising an objective function. Herbert Simon has called this form of rationality substantive rationality. The major criticism of this rationality is also due to Simon: substantive rationality only holds explanatory value if the actor does in fact optimise a function to make a decision. According to the cognitive sciences, however, this optimisation is in most cases incompatible with the limited cognitive capacities of agents. Furthermore, the agent must know his objective function. This represents another huge epistemic presupposition. Like the situations in which the agents find themselves, the very formulation of such a function can be extremely complex.

1.2.1 Bounded Rationality

All cognitive systems, whether they are natural or artificial, display limited cognitive capacities. This situation remains unaffected by the growing role of computers in our lives: the liaison between people and computers simply modifies the way in which their respective limits are combined, but these limits continue to exist. Of course, there are differences between the cognitive limits of humans and those of machines. But before we explore these differences, we should look deeper into the concept of cognition. Cognition is the processing of information. This definition must be taken in a broad sense. For information here refers to information not only in its symbolic form but also in all the forms of complex signals that come from the environment. And the processing of information refers to both the bottom-up processing from raw information and the top-down processing from interpretative hypotheses: top-down processing infers all sorts of expected consequences from the signals coming from the environment. Thus, the whole interpretative process forms an integral part of cognition.

In this context, information can be taken in the sense of its etymolon in-formare, in other words as a representation of the external world formed within the cognitive system. In general, this representation should not be taken to be a faithful image of a situation in the world but as an interpretation of this situation. Many different interpretations of the same situation are therefore possible, depending on the agent's capacity for categorisation, connected to his history. In terms of human cognition, the work of psychologists has led them to postulate that two forms of memory exist: the short-term and the long-term. Their experiments have evinced a short-term memory limited to $7 + 2$ patterns, following Miller's law, and a characteristic period of ten seconds required to memorise one of the patterns in the long-term memory. This represents two strong limits imposed on human cognitive capacities, whatever the mental activity under consideration. Human educative activity is enormously constrained by these limits on cognitive capacities. On first sight, the educative activity of

and collective cognitive processes and their particular constraints, both on the level of individual agents and that of their dynamic interactions in economic processes. The traditional core of classical economics is founded on the maximising rationality of the agent and on the concepts of equilibrium in game theory and the General Equilibrium Theory. The agent is considered rational if he can be represented as maximising a function. In this approach, all the theorems of representation of preferences take the same form: if an agent's preferences satisfy certain axioms, then everything takes place as if the agent was maximising a certain function, which is then called his utility function. This utility function can be intertemporal, reflecting the agent's preferences for all his future intertemporal choices. But future time is also eductive time: eduction in game theory only takes place in the mind of the agent, who is calculating, for the whole future, his equilibrium strategies faced with the strategies of the other players, knowing that the other players are doing the same. Together, these equilibrium strategies constitute a game equilibrium, which is cognitively sophisticated and from which it is in nobody's interest to deviate. This is what one calls Nash equilibrium. In General Equilibrium Theory, the agents are supposed to be cognitively capable of announcing the optimal quantities they wish to buy or sell at every price proposed by the Walrasian auctioneer: this auctioneer, faced with a market in disequilibrium, proposes alternative price systems until an overall balance is obtained between the supply and the demand. The General Equilibrium Theory states that an equilibrium price system does exist. This price system produces both market equilibrium and a Pareto equilibrium insofar as it is impossible to improve the situation of one agent without deteriorating

the situation of another. In game theory, collective rationality in a game is defined as the attempt to find a Pareto equilibrium in this game. General Equilibrium is thus compatible both with the individual rationality of each agent and with collective rationality, in the sense of individual maximising rationality and collective Pareto rationality. In the traditional core of

classical economics, 'time' is limited to the present tense, the interactions between agents are confined to anonymous relations of exchange in the marketplace and the cognitive capacities of the agents are assumed to be sophisticated and unlimited. The notion of time endowed with an evolutionary dimension was reintroduced in another theory of games, evolutionary game theory, due to John Maynard Smith. This theory, born in the context of ethology, aims to account for the selection of behaviours during interactions between agents. However, because of the context from which it developed, it only provides a sketchy modelisation of cognition, which is generally considered from a non-educative point of view. So, evolutionary game theory takes all sorts of social interactions into account within an evolutionary time dimension, but it does not assume enough cognition. Classical economics, on the contrary, only takes into account a present time heavily charged with eduction, but it assumes too much cognition. There is a middle way to be found, by which we can conserve both the time of evolution and the time of eduction, while taking into account human cognition with its limitations and also its sophistications. Cognition is the processing of information, in the widest possible sense, comprising all its different aspects such as, for example, processes of interpretation. A cognitive system is thus a system for processing information. It can be incorporated into one sole individual or distributed over a large number of individuals, giving rise to the terms individual cognition and distributed cognition respectively. Social cognition is cognition distributed over all the individuals in a society, interacting within their local networks. Individual cognition can, in turn, be considered as cognition distributed over the neuronal network. Cognitive science studies both the functioning and the evolution of cognitive systems, as systems capable of adaptation through learning and coevolution. Two types of criterion for judging the success of a cognitive system are generally envisaged. The first is a criterion of viability: the function of the cognitive system is to maintain the adaptation of the whole system within its constraints of viability. The second is a criterion of



Paul Bourguine

CREA, Ecole Polytechnique, Paris

What is **Cognitive Economics?**

1.1 Introduction

Modern science, while diversifying the subjects of its research, is tending towards the use of a cross-disciplinary approach to test its hypotheses. The paradigms of each discipline are thus being subjected to appraisal by the yardsticks of their neighbouring disciplines. Over the last thirty years, cognitive science has been forming hypotheses and models of

cognition and subjecting them to experimentation. Its impact on a great number of disciplines continues to grow. Because they study knowing beings and their interactions, the social sciences stand to be considerably enriched by a cognitive turn. Cognitive economics lies within this movement of the social sciences. This turn can be defined, very broadly, as the integration into economic theory of individual

SPECIALIZED MAGAZINE OF KHERADVARZI

Volume 2 | Issue 10 | October 2021 | Persian, English



KheradVarzi is a contemplative independent magazine with an Islamic-revolutionary nature that reflects upon religion, wisdom and art, and deals with issues concerning the intellectual communities through the medium of art and reflection. It thus tries to collect the ideas of open-minded intellectuals on various issues regarding Islamic civilization through a speculative perspective and accordingly, it takes a critical look at the unjust and oppressive order ruling the world today. KheradVarzi considers the current pluralism of views among intellectuals and divergence of opinions among western philosophers as a great opportunity to create an argumentative discourse for religious thinkers. KheradVarzi is in fact a means of communication through which liberal thinkers discuss their views on Iranian-Islamic civilization equally based on logic and argument. In line with this, the "Specialized Journal of KheradVarzi" proudly welcomes the support of all writers and thinkers to create opportunities for arguments.



CONTENTS

What is Cognitive Economics? | 1

Paul Bourguine

The Wrong Kind of AI? | 10

Pascual Restrepo, Daron Acemoglu

Proprietor: -

Shenakht Media-Cultural Institute

Director: -

Rafioddin Esmaeili

Editor-in-Chief: -

Danial Basir

Editorial Secretary: -

Majid Rahimi

Council on Policy: -

AbdulHossein Khosropanah, Seyed Kazem Rajaei, Hassan Sadraei Aref, Mohammad Hasani, MohammadJavad Tavakoli
MohammadHasan FarajNejad, Rasoul Lotfi
MohammadReza Kadkhodaei

The Editorial Staff: -

Domestic Department: HamidReza Maghsudi
Parvane Bayati, Ali Saeidi, Samane Mehrparvar
Seyed Ali SobhaniSabet, AliAkbar Nasekhian
GholamReza Naeini, Marzie Sadeghian
Ali Nemati, Malihe Khajavi, Reza Ojagh

International Department: Paul Bourguine
Daron Acemoglu, Pascual Restrepo

Translators: FarkhondeSadat Yazdani
MohammadJavad AsgariNodehi, Seyed
MohammadAmin Alavi

Editor: -

Fateme PourAbdi, Tayebe Cheraghi

Art Group: -

Art Director: Erfan Khalilifar

Camerman and Movie Editor: Fekrat Media
Group

Public Relations: -

Mohsen HajiMoghaddas

Social Network: -

Neda Khalilifar

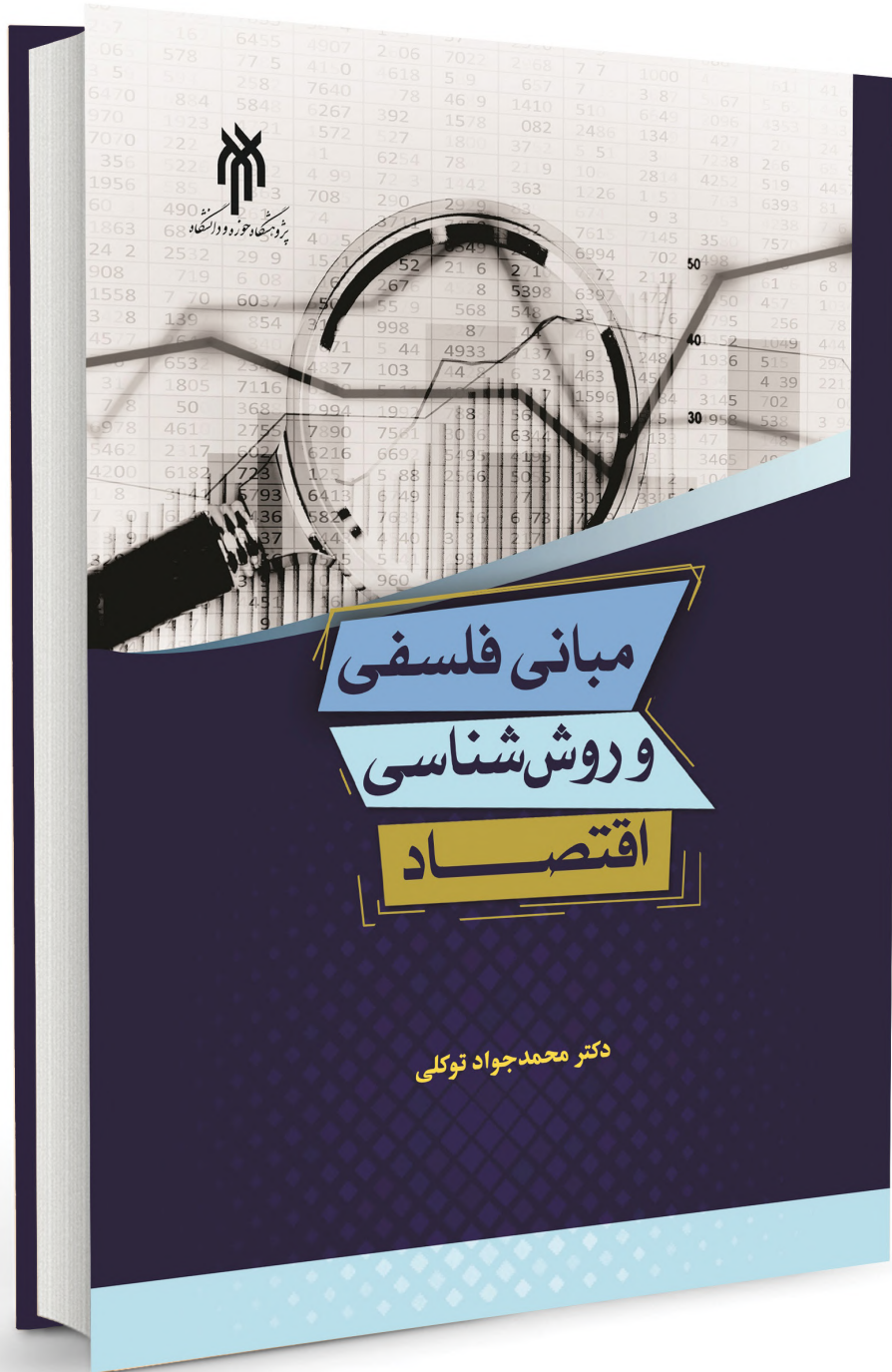
With Thanks to: -

MohammadHossein FarajNejad

Contact Us: -

Address: Qom, Basij Boulevard, Shenakht
Media-Cultural Institute

Instagram Page: @Kheradvarzi_ir



پروفیسر محمد جواد توکلی

مبانی فلسفی

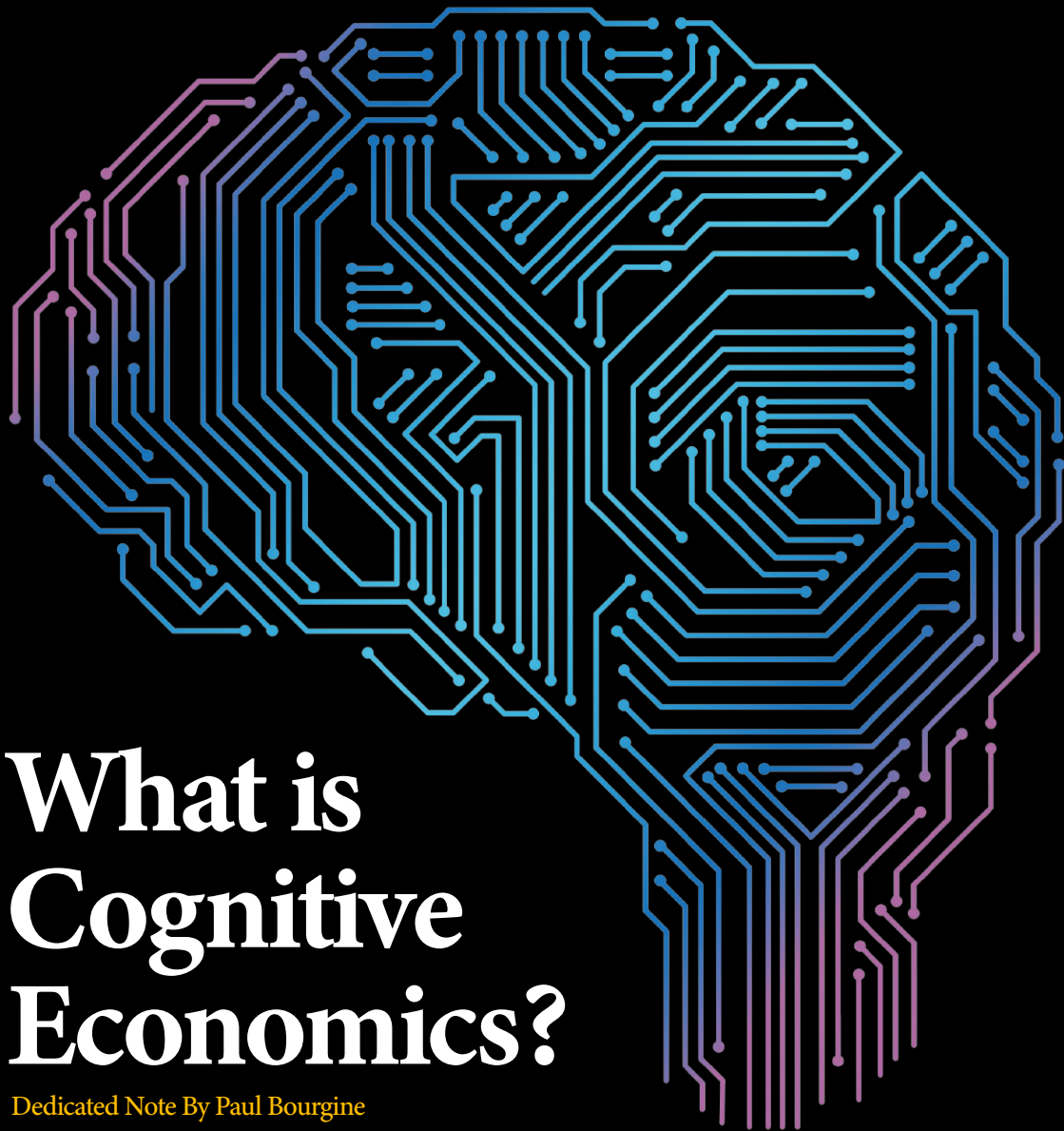
وروش شناسی

اقتصاد

دکتر محمد جواد توکلی

SPECIALIZED MAGAZINE OF KHERADVARZI

Volume 2 | Issue 10 | October 2021 | Persian, English | 230 Pages



What is Cognitive Economics?

Dedicated Note By Paul Bourguine

The Wrong Kind of **AI**?

Artificial Intelligence and the Future of Labor Demand

Dedicated Note By Pascual Restrepo and Daron Acemoglu